

دانش سیاسی

کاری از نشر نگاه معاصر

تهران

tehran@labarestan.info

حسین بشیریه

زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران

برگردان علی اردستانی

دانش سیاسی - ۱۲

نویسنده

حسین بشیریه

برگردان

علی اردستانی

زینت‌های اجتماعی

انقلاب ایران

کتابخانه
نشر نگاه معاصر

زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران

نویسنده

حسین بشیریه

برگردان

علی اردستانی

تیرستان
www.tirastan.info

ناشر: نشر نگاه معاصر (وابسته به مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر) / مدیر هنری: باسم الرسام
حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هما (امید سیدکاظمی) / لیتوگرافی: نوید
چاپ و صحافی: فرنو / چاپ اول: بهمن ۹۳ / چاپ سوم: اردیبهشت ۹۴ / شمارگان: ۲۲۰۰
قیمت: ۱۹۰۰۰ تومان شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۳۰-۱۰-۶

کتابنامه

نشانی: مینی سیتی - شهرک محلاتی - فاز ۲ مخابرات - بلوک ۳۸ - واحد ۲ شرقی
تلفن: ۲۲۴۴۸۴۱۹ / پست الکترونیک: negahe.moaser94@gmail.com

سرشناسه	: بشیریه، حسین، ۱۳۳۲ -
عنوان و نام پدیدآور	: زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران / نویسنده حسین بشیریه؛ برگردان علی اردستانی.
مشخصات نشر	: تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۲۸۴ ص؛ ۵/۲۱×۱۴/۵ س.م.
فروست	: دانش سیاسی؛ ۱۲.
شابک	: 978-964-9940-10-6
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا.
یادداشت	: عنوان اصلی:
یادداشت	: The State and Revolution in Iran, 1962-1982, ©1984
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۶۳-۲۷۷؛ همچنین به صورت زیرنویس
یادداشت	: نمایه
عنوان دیگر	: دولت و انقلاب در ایران، ۱۹۸۲-۱۹۶۲.
موضوع	: ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۲۰-۱۳۵۷
موضوع	: ایران - سیاست و حکومت - ۱۳۵۸-۱۳۷۶
شناسه افزوده	: اردستانی، علی؛ ۱۳۵۲ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۳ د ۵ ب / ۱۵۰۱ DSR
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/۰۸۲۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۷۳۸۶۶۳

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش بہ
محمد رضا شجریان

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست

- ۹ یادداشت مترجم
- ۱۵ پیشگفتار
- ۱۷ مقدمه: چارچوب تحلیلی

فصل اول: تحول ساختار دولت (۲۵)

- ۲۵ فروپاشی دولت مطلقه
- ۳۰ طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی نوظهور
- ۳۷ طلوع و غروب لیبرالیسم
- ظهور اقتدارگرایی در بستر ادغام فزاینده‌ی ایران در ساختار اقتصادی و سیاسی
- ۴۰ غرب

فصل دوم: رژیم قدیم: حکومت پادشاهی (۵۵)

- ۵۶ حزب شاه
- ۶۰ پایه‌های وضع موجود در قبل از انقلاب
- ۶۰ نیروهای سرکوب‌گر و حمایت امریکا
- ۶۵ نفت و ثبات اقتصادی
- ۶۹ حمایت و کنترل طبقات
- ۷۰ بورژوازی صنعتی
- ۷۴ طبقه‌ی کارگر

دهقانان ۷۵
 حامی پروری ۷۸

فصل سوم: خیزش ایدئولوژی انقلاب: احیای ناسیونالیسم اسلامی (۸۹)

فصل چهارم: بحران اقتصادی و بحران دیکتاتوری (۱۲۹)

دوره‌ی رفاه اقتصادی ۱۳۱
 بورژوازی بالا ۱۳۳
 طبقه‌ی کارگر ۱۳۴
 بی‌ثباتی اقتصادی ۱۳۵
 اقدامات پوپولیستی ۱۳۷
 فروپاشی مناسبات مبتنی بر حامی پروری ۱۴۰
 سوار بر بحران اقتصادی ۱۴۵
 کابینه‌ی بحران: تغییر سیاست‌های پوپولیستی ۱۴۷
 آزادسازی سیاسی ۱۵۵

فصل پنجم: انقلاب از راه می‌رسد (۱۶۵)

رژیم «آشتی ملی» ۱۶۹
 اتحاد میان‌روها و تندروها ۱۷۱
 رژیم پراتوری ۱۷۲
 رژیم مشروطه: اتحاد شکننده ۱۷۳
 حاکمیت دوگانه ۱۷۶
 جنگ داخلی ۱۷۷

فصل ششم: به سوی بازسازی دولت (۱۸۳)

احزاب سیاسی ۱۸۳
 احزاب لیبرال بورژوازی طبقه‌ی متوسط ۱۸۴
 احزاب بنیادگرای ضد لیبرال ۱۸۷

۷ فهرست

- ۱۸۹..... احزاب اسلامی رادیکال
۱۹۰..... احزاب چپ‌گرا
۱۹۲..... منازعات سیاسی
۱۹۳..... حکومت میانه‌روها
۲۰۱..... مسأله‌ی اجتماعی و تلاش برای انقلاب بیشتر
۲۱۴..... سقوط میانه‌روها و تفوق تندروها

فصل هفتم: حکومت روحانیون بنیادگرا (۲۳۷)

- ۲۵۵..... پی‌نوشت: ترمیدور
۲۶۱..... نتیجه

۲۶۵..... □ کتاب‌شناسی برگزیده
۲۷۹..... □ نمایه

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت مترجم

اگرچه با وجود مقدمه‌ی وزین مولف نگارش مقدمه‌ای دیگر زاید به نظر می‌رسد، اما با توجه به اهمیت موضوع کتاب که به بررسی یکی از مهم‌ترین حوادث ربع آخر سده‌ی بیستم می‌پردازد، تاملی کوتاه بر نحوه و نگرش کتاب حاضر به چنین موضوع مهم و برجسته‌ای ضروری به نظر می‌رسد. به طور کلی، برخلاف پدیده‌های علوم دقیقه، پدیده‌های اجتماعی و سیاسی را نمی‌توان در قالب روش معینی گنجانند و فقط از یک زاویه‌ی دید به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخت. به سختی می‌توان چند متفکر یا اندیشمند سیاسی را یافت که در بررسی یک موضوع معین کاملاً از روش یکسانی بهره‌جویند؛ و حتی در صورت پیروی از روشی معین باز به دلیل وجود متغیرهای مختلف و اهمیت بعضاً متفاوت آن‌ها در نزد هر یک از اندیشمندان نتایج یکسان و مشابهی به دست نمی‌آید. به عبارت دیگر، در حالی که در علوم فیزیکی همواره در صورت وجود شرایط آزمایشگاهی مشابه نتایج مشابهی - اعم از این که یک یا چند نفر آن آزمایش را انجام داده باشد - نیز به دست می‌آید، در علوم اجتماعی و به طور کلی علوم انسانی چنین وضعیتی حاکم نیست و ممکن است افراد مختلف در مورد پدیده‌ای سیاسی نتایج متفاوتی به دست آورند. به عنوان مثال، می‌توان به موضوع اصلی کتاب حاضر، یعنی انقلاب اسلامی، اشاره کرد. بررسی و ارزیابی اجمالی اکثر کتاب‌ها و رساله‌هایی که در این زمینه به نگارش درآمده‌اند، گویای همان مثل معروف «هر کسی از ظن خود شد یار من» است، در حالی که برای کسانی که می‌خواهند به گونه‌ای تخصصی‌تر به این موضوع بنگرند، هنوز جای این پرسش باقی است که بالاخره انقلاب اسلامی چیست. چگونه حادث

شد؟ ماهیت منافع گروه‌ها و دسته‌جات دخیل در انقلاب چیست؟ دولت برآمده از منازعات داخلی از چه ویژگی‌ها و مشخصاتی برخوردار است؟ رابطه‌ی دولت با طبقات و گروه‌ها چگونه بوده است؟ و اساساً آیا منازعات سیاسی درونی تأثیری بر ساخت دولت داشته است یا خیر؟ این مجموعه از کتب و رساله‌ها هر یک با تکیه بر علایق شخصی و زمینه‌های فکری متفاوت نویسندگان‌شان می‌کوشند تا تعبیری به زعم خود «معتبر» از این واقعه ارائه کنند.

البته، می‌توان بر این گفته ایراد گرفت که در تمامی کتاب‌ها و رساله‌هایی که به بررسی انقلاب اسلامی پرداخته‌اند، به نحوی از انحاء به این موضوعات توجه شده است و نویسندگان آن‌ها کوشیده‌اند به پرسش‌های فوق پاسخ بدهند. این ایراد تا آن‌جا که این دسته از کتاب‌ها به توصیف و بیان سیر تاریخی وقایع انقلاب می‌پردازند، صحیح است، اما خوانندگان اهل خود به خوبی می‌دانند که بیان چگونگی وقوع حوادث و توصیف آن‌ها یک موضوع است، و مفصل‌بندی علایق طبقات و گروه‌های موجود در جامعه و تحلیل سیر تکاملی جامعه بر اساس منافع آن‌ها و نهایتاً ارائه‌ی توضیحی عینی و بی‌طرف از آن‌ها، که علم را در مسلخ هیچ ایدئولوژی‌ای حتی دموکراسی قربانی نکند، موضوع دیگری است. برای نمونه می‌توان به دو کتاب رایج در این زمینه اشاره کرد: ریشه‌های انقلاب ایران و مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی. این دو کتاب که از سوی دو عالم سیاسی - به ترتیب خانم پروفیسور نیکی کدی و دکتر صادق زیباکلام - نگارش یافته است، با ایدئولوژی و جانب‌داری از دیدگاه خاصی آمیخته شده است. خانم کدی اساساً انقلاب را در پرتو تشدید فرایند نوسازی و مدرنیزاسیون در ایران و همدلی آشکار با اقشار مدرن تجزیه و تحلیل می‌کند؛ و دکتر زیباکلام، به ارزیابی انقلاب اسلامی از زاویه‌ی آن‌چه امروزه از آن تحت عنوان «امواج دموکراسی» یاد می‌شود، می‌پردازد. روشن است دل در گرو یک ایدئولوژی داشتن - فرقی نمی‌کند اسم آن ایدئولوژی چه باشد - و تبیین مسایل و پدیده‌ها در پرتو آن یک چیز است و تبیین عینی و بی‌طرف پدیده‌ها چیزی دیگر.

کتاب حاضر از معدودترین کتاب‌هایی است که با التزام به دیسیپلین جامعه‌شناسی سیاسی می‌کوشد با حرکت بر فراز علایق فکری و روشن‌فکری به تبیین عینی و علمی از امر انقلاب مبادرت ورزد. در یک نگاه کلی، جامعه‌شناسی سیاسی برخلاف سایر نحله‌های فکری، که دیدگاهی آمرانه و از بالا به پایین دارند، اساساً در بررسی پدیده‌ها و تحولات

اجتماعی از پایین به بالا می‌نگرد و به جای بررسی روابط دولت با جامعه به بررسی روابط جامعه با دولت و تاثیر دگرگونی‌های حوادث در درون جامعه بر روی ساخت دولت می‌پردازد.^[۱] این موضوع که چرا چنین رشته‌ای با وجود امکانات تحلیلی بالقوه‌ی قابل توجهش تاکنون در ایران مغفول مانده، موضوعی است که بررسی کامل آن در محدوده‌ی یک یادداشت کوتاه قرار نمی‌گیرد. اما تا آن‌جا که به بحث ما در این‌جا مربوط می‌شود، این امر ریشه در وضعیت کلی علوم انسانی در ایران دارد که اساساً فاقد روحیه‌ی تحقیق و پژوهش علمی است. این وضعیت هنگامی آشفتارتر می‌شود که نوبت به علوم کاملاً جدیدی نظیر جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی می‌رسد. اگرچه تاریخ تاسیس نخستین مدرسه‌ی علوم سیاسی در ایران به قبل از دانشگاه تهران می‌رسد، اما هنوز بخش عظیمی از منابع اصلی این رشته ترجمه نشده است و دانشجویان صرفاً به کتاب‌هایی که جنبه‌ی دانشنامه‌ای یا درسنامه‌ای دارند، اکتفا می‌کنند. این وضعیت که گمان نمی‌رود به این زودی نیز سامان یابد، موجب خسارات و آسیب‌های جبران‌ناپذیری در ساحت فکر و اندیشه‌ی سیاسی شده است. اگرچه در طی به ویژه دو دهه‌ی اخیر ترجمه‌ی آثار اصلی رشد قابل ملاحظه‌ای یافته‌اند، اما متأسفانه بخش عمده‌ای از این ترجمه‌ها به شدت محدود هستند و فهم موضوع اصلی را دشوار ساخته است. این موضوع امروز خود به مسأله‌ای چالش‌برانگیز تبدیل شده است.

قطع نظر از مجموعه آسیب‌هایی که در این زمینه می‌توان برشمرد و بر اهل فن نیز پوشیده نیست، مهم‌ترین این آسیب‌ها را باید در رواج گسترده و بی‌ارگون انواع نظریه‌های غیر علمی یا شبه علمی نظیر «نظریه‌های توطئه»^[۲]، «گفتان‌های کلامی»^[۳]، «گفتار پسامدرن»^[۴] و جز آن، مشاهده نمود. این دسته از نظریه‌ها با استحاله و تخلیه‌ی مفاهیم از معنای اصلی خود فضایی کاملاً مجازی به وجود می‌آورند، خود را به نام علم «واقعی» و «حقیقی» جا می‌زنند و هر گونه چالش یا اعتراضی نسبت به خود را با برچسب «جهالت»، «جزم‌گرایی»، «پوزیتیویسم» و جز آن پاسخ می‌دهند. به عبارت دیگر، این فضا موجب شده است در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی - در این‌جا جامعه‌شناسی سیاسی و علم سیاست - کلیات و اصطلاحات اصلی و خاص آن‌ها اساساً

* در این‌جا لازم به ذکر است که سخن فوق به هیچ‌وجه به معنای نفی کل پروژه‌ی پست‌مدرنیسم نیست. در این‌جا بیشتر قرانت‌های کاملاً سطحی و غیر مسوولانه‌ای است که از این نحله‌ی فکری ارانه می‌شود.

معنای دیگری بیابند و حتی گاه به عنوان دشنام به کار برده شوند. به عنوان مثال می‌توان به اصطلاحات و واژه‌های خاص علم سیاست نظیر لیبرالیسم، سکیولاریسم، سوسیالیسم، میان‌رو، تندرو، بنیادگرا و جز آن اشاره کرد. این کلیات که در ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی و علوم سیاسی معنا و جایگاه تاریخی خاص خود را دارند، هنگامی که در دست اهل سیاست و سیاست‌پیشگان می‌افتد، به مثابه‌ی ابزاری برای تخریب طرف مقابل به کار برده می‌شود. یکی دیگری را لیبرال و سکیولار و سوسیالیست یا کمونیست در معنای غربزده، بی‌دین و وطن فروش معرفی می‌کند و دیگری آن یکی را تندرو و بنیادگرا در معنای تروریست و فاقد خرد و عقل جمعی معرفی می‌کند. موضوع هنگامی جالب‌تر می‌شود که گروه دیگری که در وسط طیف قرار دارد و می‌کوشد تا از دام اقراط و تفریط اجتناب ورزد، به میان‌روی در معنای سازش‌کاری و نفاق متهم می‌شود. روشن است که در چنین وضعیتی همه چیز می‌توان گفت جز سخن علمی که به‌طور طبیعی با اتهامات مشابهی روبه‌رو می‌شود. کافی است تحلیل‌گری درصدد بررسی عینی و علمی واقعه‌ای نظیر انقلاب اسلامی، که در آن تمامی گروه‌ها و طبقات با منافع خاص خود قرار دارند، برآید، تا با موجی از اتهامات و برچسب‌ها روبه‌رو می‌شود. روشن است چنین وضعیتی نتیجه‌ای جز تیرگی و عدم شفافیت بیشتر فضای موجود به بار نمی‌آورد. از همین‌رو، بر دانشجویان، پژوهش‌گران و به‌طور کلی اهل علم فرض است که با پرهیز و اجتناب از چنین رویه‌های غیر علمی و شبه‌علمی از یک‌سو و نقد مستمر آن‌ها از سوی دیگر، هم از حریم معنایی و واژگانی علم پاسداری کنند و هم علم را در مسلخ این یا آن گروه قربانی نکنند. به‌نظر می‌رسد کتاب حاضر چنین وظیفه‌ی دشواری را به عهده گرفته است و می‌کوشد فارغ از هر ایدئولوژی یا مکتب فکری خاصی اصول و قواعد جامعه‌شناسی سیاسی را در مورد مهم‌ترین حادثه‌ی ایران در سده‌ی بیستم به کار ببندد. این که نویسنده در چنین کاری توفیق داشته است یا خیر، موضوعی است که داوری در مورد آن به خود خوانندگان برمی‌گردد؛ اما آن چه مهم است و باید بر آن ارج نهاد، تلاش نویسنده در گسترش و تعمیق اصول جامعه‌شناسی سیاسی در ایران است. از همین‌رو، از خوانندگان محترم انتظار می‌رود کتاب حاضر را در پرتو نخستین گام‌های تعمیق رشته‌ی جامعه‌شناسی سیاسی در ایران مشاهده کنند که به‌طور طبیعی همانند هر کار آغازین و اولیه‌ای از لغزش‌ها یا اشتباهات احتمالی نمی‌تواند به دور باشد. قطع به یقین انتقادات سازنده و اصولی خوانندگان مددیار و راهگشای مولف و، به ویژه، مترجم خواهد بود.

اما موضوع دیگری که در این جا لازم به ذکر است و امکان دارد موجب سوء تفاهم شود، ترجمه‌ی اصطلاح فاند‌امنتالیسم^۱ است. چنان‌که می‌دانیم، این عبارت در زبان فارسی عمدتاً به بنیادگرایی ترجمه می‌شود. اگرچه این معادل درست و مبین محتوای عبارت اصلی است و ما نیز در این جا از آن استفاده کرده‌ایم، اما باید توجه داشت که امروزه با توجه به معنای منفی این کلمه در ادبیات سیاسی نمی‌تواند گویای تحولات عمیق دینی‌ای باشد که در سال‌های پیش از انقلاب در ایران رخ داده است. این امکان وجود داشت که از معادل‌هایی نظیر «اسلام‌گرایی» و «اصول‌گرایی» استفاده شود، اما چنان‌که پیداست این معادل‌ها هم نمی‌تواند وافی به مقصود باشد. متأسفانه، امروزه به واسطه‌ی وجود گروه‌های افراطی و تکفیری در سراسر جهان اسلام این واژه معنایی کاملاً منفی به خود گرفته است. این در حالی است که خاستگاه و ریشه این کلمه بازگشت به «اصل» و «بنیاد» یک چیز - در متن انقلاب ایران این موضوع را به طور مشخص می‌توان در شعار «بازگشت به خویش» دکتر شریعتی مشاهده کرد - است. به هر رو، در سراسر متن حاضر باید توجه داشت که منظور از بنیادگرایی احیای تفکر دینی به مثابه‌ی یک ایدئولوژی انقلابی است و نباید آن را در معنای مصطلح کنونی آن به کار برد.

موضوع دیگر به عنوان کتاب حاضر برمی‌گردد. عنوان اصلی آن «دولت و انقلاب در ایران» است. اگرچه ما می‌توانستیم همین عنوان را در این جا لحاظ کنیم، اما به نظر می‌رسد چنین عنوانی با توجه به رویکرد جامعه‌شناختی کتاب عنوان مناسبی برای خوانندگان فارسی نباشد. بر همین اساس، تلاش شد تا عنوانی متناسب با محتوای کتاب برگزیده شود.

در پایان، نگارنده لازم می‌داند تا از همه‌ی کسانی که در این راه به او کمک کرده‌اند کمال تشکر و سپاسگزاری را به عمل بیاورد. در این جا به ویژه باید از خانم دکتر فاطمه صادقی تشکر کنم که زحمت ویراستاری کتاب را کشیدند و با صبر و حوصله‌ای مثال‌زدنی تمام کتاب را با دقت مطالعه کردند و نکات بسیار سودمندی را گوشزد کردند. همچنین، باید از مدیریت محترم انتشارات نگاه معاصر، جناب آقای اکبر قنبری، و حروف‌نگار عزیز و توانای این انتشارات، جناب آقای امید سیدکاظمی کمال

1. fundamentalism

تشکر و سپاس‌گزاری را بکنم. با این وجود، شاید آن که بیش از همه مستحق قدردانی است، مولف کتاب است که سال‌ها جور شاگردان بی‌بضاعتی نظیر نگارنده را کشیده است. امیدوارم ترجمه‌ی کتاب حاضر که بیش از دو دهه از تالیف آن می‌گذرد، بتواند قطره‌ای از دریای زحمات ایشان را جبران کند. روشن است در اشتباهات و تقصیرات احتمالی هیچ‌کس جز مترجم نقشی ندارد و تمامی آن‌ها متوجه‌ی این جانب است.

نیرستانی
علی اردستانی

آبان یک‌هزار و سیصد و نود و دو خورشیدی

www.farvestan.info

منابع

۱. برای اطلاع بیشتر از روش جامعه‌شناسی سیاسی رجوع کنید به:
- بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران (نشر فی، ۱۳۷۴).
۲. برای آگاهی بیشتر در مورد تئوری توطئه بنگرید به:
- پرواند آبراهامیان، احمد اشرف و محمدعلی همایون کاتوزیان، جستارهایی درباره‌ی تئوری توطئه در ایران، گردآوری و ترجمه: محمد ابراهیم فتاحی، تهران (نشر فی، ۱۳۸۳).
۳. برای نمونه‌ای از کاربست دیدگاه کلامی بر روی انقلاب اسلامی بنگرید:
- عمید زنجانی، عباسعلی، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران، کتاب طوبی، ۱۳۷۹.
- برای توضیح بیشتر در مورد کاربرد نادرست علم در گفتار روشن‌فکران پسامدرن بنگرید به:
- آلن سوکال و ژان برک مونت، پادوهای مد روز، ترجمه‌ی جلال حسینی تهران (نشر بازتاب‌نگار، ۱۳۸۴).

پیشگفتار

کتاب حاضر در اصل نتیجه و برآیند پژوهش‌های مربوط به تز دکترای نگارنده در ایران در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۸) است. به جز مشاهدات، تماس‌ها و سفرهای شخصی، به ویژه به استان‌های غربی در ارتباط با مسأله‌ی اقلیت‌ها، مصاحبه‌هایی نیز با سازمان برنامه و وزارتخانه‌های بازرگانی و اقتصاد در مورد مناسبات تجاری و بازرگانی دولت صورت گرفته است. همچنین، در تهیه‌ی داده‌ها و اطلاعات مربوط به دولت از مرکز آمار و بانک مرکزی و بایگانی وزارت کشور کمک گرفته شده است. در مورد روزنامه‌ها و منابع نیز پیش از انقلاب نیز از کتابخانه‌ی مجلس و کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه‌ی مدرسه‌ی مطالعات شرقی و آفریقایی در لندن (SOAS) استفاده شده است.

مایلم از دکتر بری مانسلف^۱ از دانشگاه لیورپول، دکتر دیوید پول^۲ از دانشگاه منچستر، آقای هانس شیدی^۳ و پروفیسور نیکی کدی^۴ از دانشگاه کالیفرنیا برای حمایت فکری و اظهار نظرهای سازنده‌شان تشکر و قدردانی کنم. پروفیسور کدی به درخواست ناشران دست‌نویس کتاب را مطالعه و نکات سودمندی در مورد ساختار آن ارائه کرد که در بازنویسی با طیب خاطر مورّ ملاحظه واقع شدند.

سرانجام، باید از خواهرم، مولود، به خاطر زحمات و تلاش‌های بی‌شائبه‌اش در گردآوری روزنامه‌های بعد از انقلاب به طور خاص تشکر و قدردانی کنم.

1. Barry Munslow

2. David Pool

3. Hans Schadee

4. Nikki Keddie

تبرستان

www.tabarestan.info

مقدمه: چارچوب تحلیلی

انقلابی که در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۸) ناگهان در ایران آغاز شد و به سقوط نظام سلطنت و استقرار جمهوری اسلامی انجامید، یکی از مقاطع عمده‌ی منازعه را در تاریخ سیاسی ایران سده‌ی بیستم تشکیل می‌دهد. کانون توجه مطالعه‌ی حاضر توضیح علل این انقلاب و مراحل آن همراه با تاکید بر وجوه اجتماعی این منازعه است. در این تلاش، فصل اول به تحلیل تحول ساخت دولت در ایران از آغاز این سده [منظور سده‌ی بیستم است - م.] تا تحکیم رژیم شاه در ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) می‌پردازد. از همین رو، این بخش انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را در زمینه‌ی منازعه‌ی سیاسی تاریخی قرار می‌دهد که از انقلاب مشروطه‌ی ۱۱-۱۹۰۵ آغاز شد. در فصل دوم، ماهیت رژیم سلطنتی موجود در پیش از انقلاب بر حسب بنیان‌های قدرت و ثباتش در دوره‌ی ۱۳۴۲-۱۳۵۶ (۱۹۶۳-۱۹۷۸) مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. ثروت نفتی، ثبات اقتصادی، همکاری میان دولت و طبقه‌ی بالا، سرکوب و حمایت سیاسی آمریکا پایه‌های قدرت شاه را تشکیل می‌دادند. در مقابل، فروپاشی این بنیان‌های قدرت نهایتاً به ازهم‌پاشیدگی رژیم او انجامید. در فصل‌های ۳، ۴ و ۵ ما به توضیح علل اصلی انقلاب خواهیم پرداخت. برای این کار از مفهومی استفاده خواهیم کرد که چندین عامل را به طور هم‌زمان در بر می‌گیرد که هر یک از آن‌ها به تنهایی فاقد کفایت لازم برای توضیح انقلاب است. این عوامل عبارتند از: گسترش ایدئولوژی انقلابی که جامعه‌ی احتمالی بهتری را در یک دهه یا بیشتر در قبل از انقلاب ترسیم می‌کرد؛ بحران اقتصادی ۱۳۵۱-۱۳۵۶ (۱۹۷۳-۱۹۷۸) که موجب نارضایتی و اعتراض‌های فراوانی شد؛

بروز برخی تضاد منافع اساسی در میان دولت و بورژوازی بالا؛ از دست رفتن حمایت خارجی رژیم؛ بسیج انقلابی توده‌ها از طریق شبکه‌ای از سازمان‌های بسیج‌گر؛ و اتحاد سیاسی میان نیروهای مختلف مخالف با نظام سلطنتی. از همین رو، ما انقلاب را به عنوان یک نقطه‌ی تلافی^۱ در نظر می‌گیریم که بر روی تناقضات درونی دولت نظیر منازعه‌ی آن با طبقه‌ی بالا، فروپاشی ارتش و فشارهای انقلابی بیرونی نظیر بسیج سیاسی و اتحادهای سیاسی حساب می‌کند.

اهمیت این مفهوم از انقلاب به مثابه رویدادی اساساً سیاسی هنگامی آشکار می‌شود که با نظریه‌های ضد سیاسی^۲ انقلاب که ذهن را از پیشیت سیاسی وضعیت‌های انقلابی منحرف می‌سازند، مقایسه شود. نظریه‌های جدید انقلاب در دو دسته‌ی عمده قرار می‌گیرند: روان‌شناختی و جامعه‌شناختی کارکردگرا. در میان بقیه، جی. دیویس^۳، تد گار^۴، د. شوارتز^۵ و س. هانتینگتون^۶ عمدتاً مفاهیم روان‌شناختی نظیر «محرومیت نسبی» و «انتظارات فزاینده» را برای توضیح انقلاب‌ها به کار می‌گیرند.^(۱) از سوی دیگر، ن. اسملسر^۷، سی. جانسون^۸ و م. هاگوبیان^۹ بر جامعه‌شناسی کارکردگرا تکیه می‌کنند.^(۲) نظریه‌های روان‌شناختی عمدتاً خود را به مسأله‌ی چگونگی ایجاد اعتراضات محدود می‌کنند و فرض را بر این گذارند که به محض بروز نارضایتی و اعتراضات، به طور خودکار به کنش جمعی، خشونت و انقلاب تغییر شکل می‌دهند. این نظریه‌ها از دو نقص عمده رنج می‌برند: نخست این که، قائل به ارتباطی خودکار میان خشم فرضی و فوران خشونت هستند؛ و دیگر این که، خشونت را همان انقلاب در نظر می‌گیرند. از همین رو، این واقعیت اساسی را نادیده می‌گیرند که صرف وجود نارضایتی فردی وقوع و موفقیت یک انقلاب را توضیح نمی‌دهد. نظریه‌های روان‌شناختی علت انقلاب را در «آشفته‌گی روانی» انسان‌ها جست‌وجو می‌کنند. به همین ترتیب، رویکرد کارکردگرا انقلاب‌ها را به عنوان آسیب‌شناسی اجتماع سیاسی توضیح می‌دهد و علل آن‌ها را در «عدم تعادل» و «ناهم‌زمانی»^{۱۰} جست‌وجو می‌کنند. فرض نظریه‌های کارکردگرا آن است که جامعه مانند یک سیستم فرضی است و از همین رو، می‌توان به تجزیه و تحلیل این سیستم ساخته‌شده پرداخت. این نظریه‌ها به علایق سازنده‌ی دولت و جامعه

1. conjuncture	2. antipolitical	3. J. Davies	4. Ted Gurr
5. D. Shwartz	6. S. Huntington	7. N. Smelser	8. C. Johnson
9. M. Hagopian	10. dissynchronisation		

می‌پردازند و نه به جهان آگاهی مستقیم انسان‌ها. در کل، این نظریه‌ها تا جایی که به انقلاب مربوط می‌شوند، توضیحی ارائه نمی‌کنند.^[۳]

فصل‌های ۶ و ۷ مسیر انقلاب را بعد از سقوط شاه و تحکیم دولت روحانیون تحت رهبری آیت‌الله روح‌الله خمینی توضیح می‌دهند. یکی از ویژگی‌های اصلی تمام انقلابات، که آن‌ها را از سایر اشکال تغییرات سیاسی ناگهانی نظیر کودتای نظامی و «انقلاب‌های درباری» متمایز می‌کند، فاصله‌ی زمانی میان سقوط رژیم قدیم و تحکیم رژیم جدید است. همان‌طور که پتر آمان^۱ توضیح می‌دهد: «انقلاب به فروپاشی موقتی یا طولانی‌مدت انحصار قدرت دولت اطلاق می‌شود. انقلاب زمانی گسترش می‌یابد که انحصار قدرت دولت به گونه‌ای موثر به چالش کشیده شود و تا استقرار مجدد انحصار قدرت جدید تداوم یابد».^[۴] در این فاصله، انقلاب‌ها با منازعات سیاسی و مبارزات طبقاتی مربوط به قدرت مشخص می‌شوند. مطالعات طبقاتی انقلاب، به ویژه مطالعات ادواردز^۲، پتی^۳ و برنتون^[۵]، با عمومیت بخشیدن به انقلاب فرانسه به بسط یک پارادایم برای مسیر تمام انقلاب‌ها همت گماشته‌اند. به اعتقاد آنان، در انقلابات چهار مرحله وجود دارد: «حکومت میانه‌روها»، «تفوق تندروها»، «دوران ترور و فضیلت» و «ترمیدور». در حالی که «میانه‌روها» عموماً از طبقات بالا هستند و نقطه‌نظرات طبقات مرفه را بازتاب می‌دهند، «تندروها» مساوات‌طلب هستند و ریشه در طبقات پایین دارند.^[۶] «میانه‌روها» که ابتدا به قدرت می‌رسند، بیشتر به همان انقلاب سیاسی قانع هستند و می‌کوشند دستگاه قدرت رژیم قدیم را حفظ کنند. میانه‌روها سرانجام به دلیل عدم تحمل مشارکت گروه‌های جدید سقوط خواهند کرد و تندروها به دلیل بسیج نیروهای مردمی پیروز خواهند شد. با صعود تندروها و همگام با ادغام باشگاه‌ها و کمیته‌های انقلابی جدید در سازمان‌های رژیم قدیم، قدرت دوگانه به پایان می‌رسد. از همین رو، تندروها قدرت دولت را به انحصار خود درمی‌آورند و ماشین «ترور و فضیلت» را بنا می‌نهند. سرانجام، انقلاب در یک «ترمیدور» پایان می‌یابد که این به معنای نهادینه شدن انقلاب و انتقال قدرت به یک گروه یا طبقه‌ی جدید است.

انقلاب اسلامی در ایران از این الگوی کلاسیک انقلاب پیروی می‌کند و به همین دلیل، ما روند آن را بر طبق این نظریه توضیح خواهیم داد. این انقلاب نیز مانند تمام

1. palace revolution

2. Peter Aman

3. Edwards

4. Pettee

5. Brinton

انقلاب‌ها، انقلابی «خودجوش»^۱ در تقابل با [انقلاب] «برنامه‌ریزی‌شده»^۲ است. در نوع «برنامه‌ریزی‌شده»، انقلاب از مناطق روستایی آغاز می‌شود و در پایتخت به پایان می‌رسد. این امر بخشی از برنامه‌ای کاملاً روشن برای بازسازی دولت است. از همین رو، ما در عصر پس از انقلاب (همانند انقلاب چین) شاهد توالی میانه‌روها و تندروها نیستیم. برعکس، در نوع «خودجوش» برنامه‌ریزی کمی وجود دارد و همین امر دلیل پیش‌بینی ناپذیری عواقب انقلاب و توالی میانه‌روها و تندروها (مانند انقلاب فرانسه) است.^[۷] انقلاب ایران از نوع «خودجوش» محسوب می‌شود؛ به این معنا که فاقد برنامه‌ی مشخصی برای ترتیبات سیاسی واقعی و اهداف اجتماعی بعد از انقلاب بود.

اکنون با توجه به توصیف هدف و مضامین اصلی مطالعه‌ی حاضر، می‌توان به مفاهیم مستتر و نهفته در این تجزیه و تحلیل پرداخت. کانون توجه ما اساساً بر روی طبقات اجتماعی و منازعه‌ی طبقاتی قرار دارد. بعد از انقلاب مشروطه یک چندگانگی طبقاتی در ایران ظاهر شد و به تدریج بلوک قدرت را اشغال کرد.^[۸] از آن زمان به بعد، رژیم‌های سیاسی متعددی بر اساس اتحادهای متغیر طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی شکل گرفتند. به نظر می‌رسد مفهوم طبقه‌ی اجتماعی مورد نظر در این مطالعه به توضیح بیشتری نیاز دارد.

مفهوم طبقه‌ی کارل مارکس، آن‌گونه که در آثار سیاسی او^[۹] مطرح می‌شود، در معرض تفاسیر متفاوتی قرار داشته است که در میان آن‌ها دو مکتب فکری از جایگاه خاصی برخوردارند: برداشت اقتصاددانان و برداشت سیاست‌شناسان. بر اساس تفسیر اقتصاددانان، طبقات اجتماعی مقولاتی اقتصادی هستند که در پرتو ارتباطشان با ابزار تولید تعریف می‌شوند. طبقات اجتماعی منحصر به واسطه‌ی ملاحظات اقتصادی تعیین می‌شوند، و از طریق سازمان‌های اقتصادی‌شان به عنوان کارگزاران منازعه در منافع اقتصادی ظاهر می‌شوند. از همین رو، منازعات طبقاتی در سطح سیاسی انعکاس مستقیم این منازعات در فرایند اقتصادی‌اند. برعکس، بر اساس تفسیر سیاست‌شناسان طبقات تنها در سطح سیاسی وجود موثر و سازنده‌ای به دست می‌آورند. بر همین اساس، منازعه‌ی میان سازمان‌های اقتصادی طبقات منازعه‌ای طبقاتی نیست. در عوض، طبقات اجتماعی تنها با جایگزینی خود به جای یک ایدئولوژی سیاسی و یک حزب سیاسی و مشارکت در منازعه سیاسی می‌توانند در سطح سیاسی ظاهر شوند.^[۱۰]

1. self-fulfilling

2. plan-fulfilling

مفهوم طبقه در این مطالعه به هیچ‌یک از این دو حد تعلق ندارد. در عوض، بر تفسیری سوم، یعنی تفسیر نیکوس پولاتزاس، مبتنی است که بر اساس آن طبقات «نتیجه‌ی مجموعه‌ای از ساختارها و روابطشان، نخست در سطح اقتصادی، دوم در سطح سیاسی و سوم در سطح ایدئولوژی، هستند. یک طبقه‌ی اجتماعی را می‌توان هم در سطح اقتصادی، هم در سطح سیاسی و هم در سطح ایدئولوژی شناسایی کرد».^[۱۱] اهمیت این تعریف برای مطالعه‌ی حاضر اولاً، در این است که طبقه‌ی در قدرت را می‌توان در روابط اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی قرار داد؛ و در ثانی، طبقه‌ی اجتماعی تنها هنگامی که منافعی را از طریق سازمان سیاسی و ایدئولوژی نمایندگی می‌کند، به گونه‌ای موثر ظاهر نمی‌شود؛ همچنین، طبقات در سطح اقتصادی تا آن‌جا که در سطح سیاسی بیان و مفصل‌بندی می‌شوند، از مبارزه‌ی طبقاتی سیاسی غایب نیستند. در مفهوم اخیر، طبقات اجتماعی معمولاً در معرض بسیج قرار دارند، آن‌گونه که در کوریوراتیسم، بویولیسیم و فاشیسم روی می‌دهد.^[۱۲]

بر اساس این مفاهیم، در درون شکل‌بندی اجتماعی ایران این طبقات بالا (اشراف زمین‌دار، بورژوازی بالا، روحانیون برجسته) و طبقات متوسط (خرده‌بورژوازی بازاری سنتی و خرده‌بورژوازی جدید) هستند که سازمان‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی خاص خود را بسط داده‌اند و به موازات دربار و ارتش، یک بلوک قدرت را تشکیل داده‌اند. از سوی دیگر، طبقات پایین - طبقه‌ی کارگر و دهقانان - عمدتاً در معرض بسیج توده‌ای بوده‌اند. بعد از انقلاب مشروطه، طبقات بالا از نظم لیبرالی-قانونی‌ای حمایت کردند که بر نظامی پارلمانی با یک قوه‌ی مجریه ضعیف مبتنی بود. از همین رو، هنگامی که اشراف بخش هژمونیک بلوک قدرت را شکل دادند، مجلسی تحت سلطه‌ی الیگارش‌ی به نهاد سیاسی مرکزی تبدیل شد و از دولت تمرکززدایی صورت گرفت. روحانیون بلندپایه نیز به عنوان بخشی از طبقه‌ی بالا که از بعد از انقلاب مشروطه از امتیازات ویژه و خاصی برخوردار شده بودند، از مشروطه‌گرایی لیبرالی حمایت و با هژمونی ضد لیبرالی در بلوک قدرت مخالفت کردند. بورژوازی جدید نیز از دموکراسی، اصلاحات اداری، اصلاحات انتخاباتی (حق رای محدود به افراد تحصیل کرده بود) و صنعتی شدن حمایت کرد. برعکس، خرده‌بورژوازی بازاری سنتی در پیوند با روحانیون رده‌پایین‌تر به حمایت از بنیادگرایی ضد لیبرال پرداخت. و سرانجام، روشن‌فکران رادیکال در پیوند با طبقه‌ی کارگر از سوسیالیسم خلقی حمایت کردند که به ظهور و

پیدایش جنبش کارگری نیرومندی در دهه‌ی ۱۹۴۰ انجامید. بنابراین، اگرچه این طبقات مختلف گهگاه علیه رژیم شاه (مانند مراحل اولیه‌ی انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷) متحد شدند، اما این ایدئولوژی‌های طبقاتی گوناگون از نظم اجتماعی-سیاسی متفاوت حمایت می‌کردند. همچنین، حتی هنگامی که رژیم شاه بوروکراتیک-نظامی است، ماهیت این رژیم کماکان بر حسب همکاری طبقات مسلط در بلوک قدرت و مدل بسیج طبقاتی مورد استفاده‌ی رژیم توضیح داده می‌شود. شیاه ایدئولوژی کورپوراتیستی هماهنگی طبقاتی خود را (در پیوند با تفکر اجتماعی کورپوراتیستی سده‌ی نوزدهم) مفصل‌بندی کرده بود، و بر حسب الگوی بسیج حمایت طبقاتی گهگاه میان الگوهای کورپوراتیستی و یوبولیستی-فاشیستی - بسته به ثبات یا بی‌ثباتی شرایط سیاسی - در نوسان بود.

در مجموع، تحلیل طبقاتی مستتر در این مطالعه وجوه زیر را دربر می‌گیرد: شناسایی طبقاتی احزاب سیاسی؛ زمینه‌ی طبقاتی تفکر اجتماعی؛ منازعه‌ی طبقاتی مربوط به قدرت؛ منازعه‌ی اقتصادی طبقات؛ مناسبات دولت و طبقات؛ و طبقات در قدرت. سرانجام، در این جا باید خاطر نشان ساخت که با توجه به تمرکز سیاست ایران به طور کلی و انقلاب ۱۳۵۷ به طور خاص در تهران، دیدگاه مورد نظر این مطالعه نیز عمدتاً دیدگاهی از این مرکز سیاست است.

یادداشت‌ها

۱. مطالعات عمده در این طبقه عبارتند از:

- James Davies (ed.), *When Men Revolt and Why* (New York, 1971), Ted Robert Gurr, *Why Men Rebel* (Princeton, 1970); idem, "A Causal Model of Civil Strife," *American political Science Review*, vol. 62 (December 1968), pp. 1104-24; I. Feirerabend et al. (eds.), *Anger, Violence and Politics: Theories and Research* (Englewood Cliffs, NJ, 1972); D. Schwartz, "Political Alienation, the Psychology of Revolution's first stage", in *ibid.*; M. Morrison; "some Notes towards a Theory of Relative Deprivation, Social Movement and social change", *American Behavioral Scientist*, Vol. 14 (1971), pp. 675-90; S. P. Huntington, *Political Order in Changing Societies* (New Heaven, 1968) (Especially pp. 54-7); and J. Davies, "Towards a Theory of Revolution", *American Sociological Review*, Vol. 27 (1962), pp. 5-19.

۲. بنگرید به:

- Chalmers Johnson, *Revolutionary Change* (Boston, 1966); Neil Smelser, *Theory of Collective Behavior* (New York, 1963); and Mak Hagopian, *The phenomenon of Revolution* (New York, 1974).

۳. برای نقد این نظریه‌ها بنگرید به:

- Rod Aya, "Theories of Revolution Reconsidered", *Theory and Society*, vol. 8 (1979), pp. 39-99; J. Goldstone, "Theories of Revolution: The Third Generation", *World Politics*, vol. 32 (1979-80), pp. 425-53; M. Freeman, "Theories of Revolution", *British Journal of Political Science*, vol. 2 (1972), pp. 339-58; and F. G. Hutchins, "on winning and losing by Revolution", *Public Policy*, vol. 18 (1969), pp. 1-40.
4. Peter Amann, "Revolution: A Redefinition", *Political Science Quarterly*, vol. 77 (1962), pp. 36-56; pp. 38-90.
5. L. Edwards, *the Natural History of Revolution* (Chicago, 1970); G. Pettet, *The Process of Revolution* (New York, 1938); and C. Brinton, *The Anatomy of Revolution* (New York, 1960).
۶. برای بحث در مورد جایگاه طبقاتی بالای میانه‌روها و منزلت اجتماعی پایین‌تر رادیکال‌ها در انقلاب‌های انگلستان و فرانسه برای مثال بنگرید به:
- D. Underdown, *Pride's Purge* (Oxford, 1971), and Brinton, *Anatomy of Revolution*, pp. 122, 129.
۷. این تمایز اساسی از سوی هاجینز مطرح شده است:
- F. G. Hutchins, "on Winning and Losing", pp. 8-16.
- این گونه‌شناسی (Typology) تا حدودی شبیه تمایز اس. پی. هانتینگتون میان انقلابات «شرقی» و «غربی» است. در حالی که در نوع غربی انقلاب از پایتخت شروع می‌شود و عمدتاً خودجوش و خودانگیخته است، در نوع شرقی انقلاب از نواحی روستایی شروع می‌شود و با قبضه‌ی قدرت در پایتخت از سوی گروه‌های سازمان‌یافته و شبه‌نظامیان خانه می‌یابد؛
- Huntington, *political order*, pp. 266 ff.
۸. مفهوم بلوک قدرت مورد استفاده در این مطالعه از سوی آنتونیو گرامشی فرمول‌بندی و از سوی نیکوس پولاتزاس بسط یافته است. این مفهوم به وضعیتی اشاره می‌کند که در آن قدرت در اختیار اتحادیه‌ای از طبقات مسلط قرار دارد و بخش هژمونیک آن از طریق رویه‌های ایدئولوژیکی و سیاسی‌اش به سازمان‌دهی و تنظیم توافق با دولت می‌پردازد. بنگرید به:
- N. Poulantzas, *Political Power and Social Classes* (London, 1975), pp. 229-45; E. Laclau, *Politics and Ideology in Marxist Theory: Capitalism, Fascism, Populism* (London, 1979); and G. Williams, "The Concept of "Egemonia" in the Thought of Antonio Gramsci", *Journal of Historical Ideas*, vol. 21, no. 4 (1960).
9. "The Class Struggles in France, 1848-50" and "The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte" in K. Marx and F. Engels, *Selected Works* (Moscow, 1958).
۱۰. تقسیم سیاست‌شناسان به بهترین وجه در کتاب گ. لوکاج، تاریخ و آگاهی طبقاتی (لندن، ۱۹۷۱) عرضه شده است. تفسیر مخالف اقتصاددانان همان تفسیر مارکسیستی ارتودوکسی است که به ویژه با بین‌الملل اول و دوم گره خورده است.
11. Poulantzas, *Political Power*, p. 63.

۱۲. مفاهیم پوپولیسم و فاشیسم از سوی ن. پولاتتزاس در فاشیسم و دیکتاتوری (لندن، ۱۹۷۰) و لاکلائو در سیاست و ایدئولوژی تصریح شده‌اند؛ و مفاهیم کورپوراتیسم و سیستم حامی‌پروری (Clientelism) به تازگی در آثار زیر مورد بحث قرار گرفته است:

- J. Malloy (ed.), *Authoritarianism and Corporatism in Latin America* (Pittsburgh, 1977); P. Schmitter, "Still the Century of Corporatism?" *Review of Politics*, vol. 30 (1974), pp. 83–131; and L. Panitch, "Recent Theorizations of Corporatism," *British Journal of Sociology*, vol. 31 (1980), pp. 159–87.

فابریستان

www.fabarestan.info

فصل اول

تحول ساختار دولت

فصل حاضر با هدف تجزیه و تحلیل دولت پهلوی، که در انقلاب ۱۳۵۷ سرنگون شد، به بررسی تغییر و تحولات تاریخی عمده‌ای می‌پردازد که از آغاز سده‌ی بیستم در ساختار حکومت و جامعه ایران همراه با ریشه‌های متاخرتر دولت پیشامدرن صورت گرفته است.

فروپاشی دولت مطلقه

در طی نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم یا عصر موسوم به امپریالیسم، جامعه ایران در معرض تغییر و تحولات بنیادینی قرار گرفت که به گسست مهمی با گذشته‌اش انجامید. پیامدها و نتایج این تغییرات تاریخ سیاسی ایران را شکل داده‌اند.

دولت سنتی ایران بر ساختار قدرت خودکامه‌ای استوار بود که در آن شاهان از اقتدار سیاسی عالی برخوردار بودند. در دوره‌های قدرت و شوکت، دربار تمام جامعه را زیر لگام قدرت خود قرار می‌داد و در دوره‌های ضعف نسبی، تمام منابع رقیب قدرت را دستکاری و خنثی می‌کرد. ساختار اقتدار و قدرت، پاتریمونالیستی بود و عطایا و احکام شاهان به عنوان مشیت خداوند تلقی می‌شد.^(۱) این استبداد سیاسی بر فقدان مالکیت خصوصی قانونی و وجود مالکیت اشتراکی دولتی

استوار بود.^[۱۲] فرمانروای مستبد ایرانی مالک ابزار تولید، یعنی زمین، بود و در نتیجه، در استبداد ایرانی برخلاف فنودالیسم غربی، اشرافیت زمین‌دار موروثی مستحکمی وجود نداشت.^[۱۳] اگرچه زمین‌داری بوروکراتیک بود و حاکم تیول‌ها را اعطا می‌کرد، اما این امر طبیعتاً موقتی بود و پیمانی میان حاکم و تیول‌دار وجود نداشت.^[۱۴] مشخصه‌ی آشوب‌های سیاسی تاریخ ایران، یعنی جنگ قبیله‌ای درونی و تهاجمات خارجی، نیز به این بی‌ثباتی اجتماعی کمک می‌کرد. خودکامگی علاوه بر این زمین‌داری بوروکراتیک، به معنای مداخله‌ی دولت در تجارت بازرگانی نیز بود. اصناف بازار، که در اصل از بالا تحمیل می‌شدند، ابزار اداری بازارها محسوب می‌شدند که آن‌ها نیز به نوبه تابع و فرودست دولت مطلقه و استبدادی بودند.^[۱۵]

این تصویر از خودکامگی تنها گونه‌ی آرمانی تاریخ پیشامدرن ایران است. حکومت ایران گهگاه میان استبداد و فنودالیسم، به ویژه در طی حکومت مهاجمان خارجی که زمین‌داری فنودالی استقراری می‌یافت، در نوسان بود.^[۱۶] بعد از دوره‌ای طولانی از تهاجمات و ضعف، صفویان (۱۵۰۰-۱۷۲۲) با ایجاد یک دولت استبدادی قوی نخستین سلسله‌ی شیعی را تاسیس کردند که هم تیول‌داران را مهار می‌کرد و هم کنترل دولت را بر بازار گسترش داد.^[۱۷] اما ساختار دولت استبدادی در عصر قاجار (۱۷۹۶-۱۹۲۵) در اثر عوامل داخلی و خارجی متعدد به تدریج شروع به فروپاشی کرد. در طی سده‌ی نوزدهم، طبقات با منابع مستقل قدرت و ثروت به تدریج سر برآوردند. در این دوره، دولت به منظور دفاع از خود نیازمند پول برای خرید تسلیحات غربی بود. این امر به سازمان‌دهی فروش مقامات و اراضی دولتی و در نتیجه، قدرت فزاینده‌ی طبقات زمین‌دار، بورژوازی تجاری و روحانیون انجامید.^[۱۸] علاوه بر این، گسترش اقتصاد جهانی و امپریالیسم غربی فرایند فروپاشی استبداد را تسریع کرد. اگرچه دولت به دلیل تضاد منافع دو ابرقدرت بزرگ، یعنی بریتانیا و روسیه، از قید کنترل خارجی مستقیم رها شد، اما کنترل و نفوذش بر روی جامعه نیز کاهش یافت. نظام تیول‌داری به تدریج از هم فروپاشید و دولت به گونه‌ای فزاینده به قدرت‌های خارجی وابسته شد.^[۱۹] همچنین، طبقه‌ی تجار به دلیل رشد تجارت خارجی

که ناشی از ادغام فزاینده‌ی ایران در نظام مبادله‌ی سرمایه‌داری بود، رونق و شکوفایی قابل ملاحظه‌ای یافت و خانواده‌های تاجر بزرگی ظهور کردند.^[۱۰] پیامد دیگر فروپاشی دولت قاجار رشد قدرت علما و مجتهدان بود. در دوره‌ی صفویان که نخستین دولت شیعی^۱ را در ایران تاسیس کردند و به منظور مشروعیت اقتدار مذهبی خود روحانیون را از سرزمین‌های عربی به ایران آوردند، علما هم مراودات نزدیکی با حاکمان داشتند و هم مسوولیت اوقاف را به عهده داشتند. به رغم این واقعیت که تشیع در اصل جنبشی اعتراضی در اسلام است و نقطه‌ی اصلی مخالفتش به ویژگی‌ها و صفات رهبر سیاسی مربوط می‌شود، در عصر صفویه هیچ نزاعی میان شاهان و علما روی نداد. از حیث نظری، تمام قدرت نامشروع بود و قدرت مشروع به امامان شیعه تعلق داشت و از زمان غیبت حضرت مهدی^(ع) در ۸۷۴ میلادی (۲۵۳ هجری)^۲ علما در مقام «نمایندگان عام» امام غایب تلقی می‌شدند.^[۱۱] اما با وجود ابهام در رابطه‌ی نظری میان قدرت‌های دنیوی و دینی، در دوره‌ی صفویان مجتهدان به عنوان یک الیت قدرت عمده ظهور کردند و به همکاری با شاهان پرداختند.

در دوره‌ی قاجار به تدریج میان حاکمان و علما شکاف و اختلاف بروز کرد. به‌گونه‌ای متناقض، نفوذ خارجی فزاینده بیشتر موجب قدرت علما شد تا تضعیف آنان. علما مخالف نفوذ غرب و عرفی شدن بعدی نهادهای سنتی بودند. واکنش علما به نفوذ غرب آن‌ها را در وضعیت جدیدی نسبت به قدرت قرار داد، و به عنوان هواداران ناسیونالیسم بومی رو به رشدی که خود را در قالب اسلام ابراز می‌کرد، ظهور نمودند. بنابراین، قدرت و مخالفت فزاینده‌ی علما بیشتر کارکردهای این ناسیونالیسم رو به رشد در برابر امپریالیسم غربی بود تا مقتضیات نظریه‌ی سیاسی شیعه.^[۱۲] همچنین، علما از طریق مالیات‌های مذهبی‌ای که به‌منظور

۱. چنان‌که می‌دانیم، نخستین دولت شیعی در ایران را آل بویه (۴۴۷-۳۲۰ ق) تاسیس کردند. به احتمال منظور مؤلف محترم شیعیان امامیه است که در این صورت مطلب فوق کاملاً درست است - مترجم.
 ۲. در واقع این دوران تا ۳۲۹ هجری قمری غیبت صغری است و نمایندگان یا نواب اربعه رابط بین آنان و مردم هستند و پس از رحلت آخرین نایب خاص در ۳۲۹ هجری قمری موضوع نیابت عامه فقها مطرح می‌شود - مترجم.

تامین بودجه‌ی مساجد و حوزه‌های علمیه دریافت می‌کردند، پیوند نیرومند و مستحکمی با بازار داشتند. علاوه بر این، قانون (شرع) و آموزش از امتیازات ویژه و خاص علما به شمار می‌رفت.^[۱۳] پیامد مهم دیگر افزایش تماس با غرب پیدایش روشن‌فکران جدیدی بود که با ایجاد یک طبقه‌ی پراکنده‌ی سکیولار و مشروطه‌خواه چالش جدیدی در برابر نظم سنتی به وجود آوردند.

در مجموع، در دوره‌ی قاجار ساختارهای دولتی سنتی به تدریج از هم فروپاشید.^[۱۴] تجزیه‌ی حکومت قاجار به طبقات و منافع مخالف نهایتاً به انقلاب مشروطه در ۱۹۰۵ منجر شد. این انقلاب با اعتراضات تجار و علما نسبت به نفوذ مقامات بیگانه آغاز شد و به معرفی و عرضه‌ی قانون اساسی (که از قانون اساسی ۱۸۳۰ بلژیک اخذ شده بود) و تاسیس مجلس منتهی شد. این انقلاب نتیجه‌ی اتحاد میان بورژوازی بازار، علما، روشن‌فکران جدید و برخی اشراف زمین‌دار و روسای قبایل بود.^[۱۵] انقلاب مشروطه از یک‌سو، قدرت دربار را محدود کرد و از سوی دیگر، به تمام مشارکت‌کنندگان در انقلاب حقوق و امتیازات ویژه‌ای نیز اعطا نمود. قانون انتخابات ۱۹۰۶ حق رای را منحصر به قبیله قاجار، علما، اشراف، تجار، مالکان و اصناف کرد و کرسی‌های مجلس نیز در میان همین طبقات تقسیم شدند.^[۱۶] از نمایندگان مجلس اول، ۲۱ درصد از آن زمین‌داران، ۳۷ درصد از آن اصناف بازار، ۱۷ درصد از آن علما و ۲۵ درصد از آن حرف و کارمندان دولت بود.^[۱۷] علما یک امتیاز مهم دیگر نیز به دست آوردند؛ کمیته‌ای پارلمانی متشکل از ۵ مجتهد به منظور اطمینان از سازگاری [فرایند] قانون‌گذاری با قانون اسلامی تشکیل شد. در مورد زمین‌داران یکی از نخستین اقدامات مجلس الغای نظام تیول‌داری و ایجاد مالکیت خصوصی زمین بود. از همین رو، بیشتر روستاها در تملک مالکان قرار گرفت و اکثر دهقانان به اجاره‌داران بدون زمین تبدیل شدند.^[۱۸] در مجموع، چند طبقه در صدر بودند انحصار بلوک قدرت برآمده از انقلاب را در دست بگیرند. اشراف زمین‌دار، علما و بازار به عنوان نیروهایی که باید به حساب می‌آمدند، ظاهر شدند. همان‌طور که دربار در عهد پسر جوان محمدعلی‌شاه تبعیدشده در دهه‌ی ۱۹۱۰ ضعیف می‌شد، طبقه‌ی زمین‌دار به عنوان طبقه‌ی مسلط ظاهر می‌شد. در دوره‌ی ۱۹۰۷-۱۹۲۱، تعداد

نمایندگان زمین‌دار مجلس از ۲۱ به ۵۰ درصد افزایش یافت؛ نمایندگان اصناف از ۳۷ به ۵ درصد کاهش یافت؛ تعداد نمایندگان علما نیز از ۱۷ به ۱۳ درصد کاهش یافت؛ و تعداد نمایندگان حرف از ۲۵ درصد به ۳۱ درصد افزایش یافت.^[۱۹]

نظام مشروطه موجب باندهبازی و سیاست حزبی شد. بعد از ۱۹۰۹، دو حزب عمده که نماینده‌ی طبقات اصلی در بلوک قدرت بودند، بر مجلس سیطره یافتند. روشن‌فکران حزب مساوات، یعنی جناح اقلیتِ سکیولارِ هوادارِ اصلاحات ارضی و ایجاد ارتش، و نمایندگان علما و زمین‌داران حزب اعتدالیون، یعنی جناح اکثریتِ محافظه‌کارِ مجلس، را به وجود آوردند.^[۲۰] اگرچه هدف قانون اساسی استقرار رژیم لیبرال بود، اما در اثر عوامل متعددی یک رژیم نظامی اقتدارگرا در دهه‌ی ۱۹۲۰ ظهور کرد. وقوع جنگ جهانی اول، ضعف حکومت مرکزی، تعلیق مجلس، وقوع شورش‌های محلی در گیلان، آذربایجان و خراسان، نفوذ فزاینده‌ی بریتانیای کبیر در ایران بعد از انقلاب اکتبر روسیه و کاهش نفوذ دربار قاجاریه، همگی به انتقال قدرت در ۱۹۲۱ به رضاخان - طی کودتایی که مورد حمایت بریتانیا نیز بود - کمک کرد. در ۱۹۲۴ با نظر به سقوط دربار قاجاریه، مجلس پیشنهاد نظام جمهوری را مطرح کرد، اما به واسطه‌ی مخالفت علما و بازار با آن، رضاخان به عنوان بنیان‌گذار سلسله‌ی پهلوی و شاه معرفی شد. در رژیم اقتدارگرای رضاشاه (۱۹۲۵-۱۹۴۱) تلاش‌هایی برای تمرکز دولت و عرفی شدن جامعه صورت گرفت. اگرچه طبقه‌ی زمین‌دار در املاک خود کاملاً تثبیت شده بود، اما از لحاظ سیاسی تابع و فرودست ارتش بود. صنوف بازار نیز سرکوب شدند و بخش عمومی در مفهوم جدید به تدریج در بافت بحران اقتصادی جهانی دهه‌ی ۱۹۳۰ ظاهر شد. به ویژه، نفوذ علما به شدت کاهش یافت. از انجام مناسک مذهبی جلوگیری شد و ناسیونالیسم یکپارچه‌ی ضد روحانی^۱ دولت بر فرهنگ ایران پیش از اسلام تکیه کرد. علما از حق قانونی خود در تعیین کمیته‌ی پارلمانی مربوط به نظارت بر قانون‌گذاری محروم شدند و در ۱۹۳۴ دولت کنترل خود را بر موقوفه‌ها بسط و گسترش داد. البته، رژیم

1. anti-clerical

اقتدارگرایی رضاشاه استبداد سنتی را مجدداً برقرار نکرد، اما این نخستین بار بود که چنین رژیمی در بافت شکل‌بندی اجتماعی جدیدی گسترش می‌یافت که با انقلاب مشروطه به وجود آمده بود. با این وجود، رژیم رضاشاه برخلاف رژیم‌های بعد از خود، یک رژیم اقتدارگرایی سنتی بود که بر جمعیتی عمدتاً غیر سیاسی حکومت می‌کرد. این امر بیشتر ناشی از طرد سیاسی طبقات اجتماعی بود تا ادغام‌شان در یک حزب سیاسی. حکومت رضاشاه به دنبال اشغال ایران از سوی نیروهای متفقین در طی جنگ جهانی دوم به دلیل جانبداری‌های ایران از آلمان به پایان رسید و به جای او پسر بیست‌ساله‌اش محمد رضا پهلوی (۱۹۴۱-۱۹۷۹) بر تخت سلطنت جلوس کرد.

به‌رغم ظهور اقتدارگرایی، انقلاب مشروطه به بار نشست؛ بدین معنا که جامعه‌ی ایران از استبداد شرقی به شکل‌بندی اجتماعی جدیدی متحول شد که در آن مفاهیم آزادی و حقوق جامعه‌ی مدنی، یعنی شکل‌بندی اجتماعی سرمایه‌داری، برجستگی و اهمیت یافته بودند. به محض فروپاشی دولت استبدادی، طبقات و فراکسیون‌های طبقاتی متعددی پیشاپیش دولت نوظهور قرار گرفتند.

طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی نوظهور

بعد از انقلاب مشروطه، به واسطه‌ی اهمیت یافتن علایق خاص طبقات و ایدئولوژی‌های سیاسی که از سوی این طبقات مطرح می‌شد، احزاب سیاسی متعددی ظهور کردند. با توجه به سازمان اجتماعی تولید، زیرساختار اجتماعی را طبقات تشکیل می‌دادند: اشراف زمین‌دار و قبیله‌ای (از جمله خانواده‌ی سلطنتی)، علمای بلندپایه و بورژوازی بالای نوظهور که مالک ابزارهای اصلی تولید، یعنی زمین و سرمایه تجاری، بودند؛ خرده‌بورژوازی ملی بازار؛ خرده‌بورژوازی جدید حقوق‌بگیر رو به رشد؛ طبقه‌ی کارگر و دهقانان. نظام ایدئولوژیکی سیاسی بعد از انقلاب نیز شامل چهار ایدئولوژی می‌شد: محافظه‌کاری لیبرالی، دموکراسی، بنیادگرایی دینی ضد لیبرال (اسلام سیاسی) و سوسیالیسم عامه‌پسند. عمدتاً این طبقات بالا و متوسط بودند که ایدئولوژی‌های خاص خود را گسترش دادند، و

سنت‌های دهقانی و کارگری یا وجود نداشتند و یا بسیار محدود بودند. ایدئولوژی طبقات زمین‌دار و بازرگان را لیبرالیسم تشکیل می‌داد که از نظام پارلمانی نیرومند اما بدون تغییرات اجتماعی بنیادی حمایت می‌کردند. اکثریت علما نیز از مشروطه‌خواهی لیبرالی، آن‌گونه که در قانون اساسی آمده بود، حمایت می‌کردند. همان‌طور که به تفصیل خواهیم دید، علمای مشروطه‌خواه برجسته‌ای نظیر آیات عظام بهبهانی، طباطبایی، خراسانی و نائینی، در طی انقلاب و پس از آن مشروعیت دولت مشروطه-سکیولار مبتنی بر آموزه‌ای از قوانین الهی و انسانی را پذیرفتند. با این وجود، بعد از انقلاب اقلیتی از علما خواهان اتخاذ قانون اسلامی (شریعت) به جای قانون اساسی غربی به عنوان قانون دولت شدند. این امر سرچشمه و خاستگاه ایدئولوژیکی اسلام بنیادگرا است. اگرچه خرده‌بورژوازی بازار به علما نزدیک بود و از سنت‌گرایی و لیبرالیسم آن‌ها حمایت می‌کرد، اما در پیوند با طلاب و روحانیون رده‌پایین‌تر موجب زایش اسلام سیاسی ضد لیبرالی تندروانه‌ای نیز شد که از استقرار نظم اجتماعی اسلامی حمایت می‌کرد. این ایدئولوژی به شدت ناسیونالیستی و ضد امپریالیستی بود و در اصل در واکنش به تعدیات غرب و عرفی‌گرایی خرده‌بورژوازی جدید گسترش یافته بود که از دموکراسی و اصلاحات اجتماعی بر اساس الگوی غربی حمایت می‌کرد. و نهایتاً، روشن‌فکران رادیکال که متحد توده‌های شهری به حساب می‌آمدند، مدافع سوسیالیسم عامه‌پسند بودند.

چهار ایدئولوژی فوق‌نماینده‌ی منافع طبقاتی خاصی بودند و احزاب و جناح‌های متعددی را به وجود آوردند. از سوی دیگر، دربار که خواهان ایجاد تعادل طبقات بود، ایدئولوژی کورپوراتیستی خود را گسترش داد. از همین رو، احزاب متعلق به دربار را باید نه آینده‌ی این ایدئولوژی کورپوراتیستی به حساب آورد.

خود ساختار اجتماعی نیز در فرایند تغییر و تبدیل از اقتصاد عمدتاً کشاورزی به جامعه‌ای شبه‌صنعتی - به واسطه‌ی تغییر شیوه‌ی تولید و سیاست‌های اقتصادی دولت در زمینه‌ی اصلاحات ارضی و صنعتی شدن - قرار داشت. پیش از اصلاحات ارضی در دهه‌ی ۱۹۶۰، چهار گونه زمین‌داری وجود داشت:

اراضی سلطنتی شامل ۲۰۰۰ روستا یا ۴ درصد از تمام روستاها؛ اراضی دولتی (خالصه‌جات) شامل ۳۰۰۰ روستا یا ۶ درصد از تمام روستاها؛ اوقاف شامل ۶۰۰۰ روستا یا ۱۲ درصد از تمام روستاها؛ و اراضی خصوصی شامل ۴۰۰۰۰ روستا یا ۸۰ درصد از تمام روستاها. در مورد آخری، ۱۹۰۰۰ روستا در تملک عمده مالکان قرار داشت که شامل ۳۷ خانواده‌ی بزرگ می‌شدند. ۷۰۰۰ روستا در تملک مالکان متوسط و ۱۵۰۰۰ روستای باقیمانده نیز در تملک خرده‌مالکان و مالکان دهقانی قرار داشت. گروه اخیر تملک ۱۰ درصد از تمام روستاها را در اختیار داشت.^[۲۱]

اشراف در زمره‌ی عمده مالکان بودند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۴۳ و ۱۹۶۰، یعنی دوره‌ای که در آن طبقه‌ی زمین‌دار از قدرت بسیار زیادی برخوردار بود، به طور متوسط ۵۶ درصد از نمایندگان مجلس را این طبقه تشکیل می‌داد. در همین دوره، از مجموع ۱۷ نخست‌وزیری که تشکیل کابینه داده بودند، ۱۵ نفر آنان از اعضای برجسته‌ی خانواده‌های زمین‌دار به شمار می‌رفتند و دو نفر دیگر نیز در زمره‌ی الیت نظامی قرار داشتند.^[۲۲] از همین رو، اشراف نیاز کمتری به احزاب داشتند تا طبقات بیرون از بلوک قدرت. با این وجود، بعد از سقوط رضاشاه و تبدیل مجلس به مرکز قدرت، اشراف به منظور مقابله با احزاب نوظهور روشن‌فکران و خرده‌بورژوازی جدید به تشکیل گروه‌ها و جناح‌های متعددی اقدام کردند.^[۲۳] مهم‌ترین حزب اشراف حزب دموکرات ایران بود که در سال ۱۹۴۶ از سوی احمد قوام، نخست‌وزیر وقت و یکی از اشراف قدیمی قاجار، ایجاد شد.^[۲۴] با این وجود، این حزب دوام چندانی نیافت و هنگامی که اشراف زمین‌دار توان و قدرت خود را در برابر ارتش و دربار از دست دادند، حتی قادر به سازمان‌دهی و مفصل‌بندی ایدئولوژیکی خود نیز نبود. با توجه به رشد صنعت، اعضای خانواده‌های زمین‌دار یا به سرمایه‌گذاری‌های تجاری و صنعتی و یا به مشاغل آزاد رو آوردند. برای مثال، می‌توان به اعضای خانواده‌ی زمین‌دار فیروز فرمانفرما اشاره کرد که در شرکت‌های بازرگانی جدید حضور داشتند.^[۲۵]

بورژوازی صنعتی و مالی بالا (کمپرادور)، که در دهه‌ی ۱۹۷۰ وجه غالب

داشت، تا حدودی ریشه در طبقه‌ی زمین‌دار و بازار داشت. در حالی که در دوره‌ی رضاشاه این بورژوازی جدید خود را با ناسیونالیسم یکپارچه‌ی دولت تعریف می‌کرد، اما بورژوازی تجاری بازار (ملی) همچنان به لحاظ ایدئولوژیکی به علما وفادار مانده بود.^[۲۶] به گونه‌ای مشابه، از ۱۹۶۳ دولت به جای بورژوازی بازار از گسترش بورژوازی جدید که صنایع انحصاری محلی را تاسیس کرده بود و تقریباً ۷۰ درصد از موسسات صنعتی و مالی را در اختیار داشت، حمایت کرد.

برخلاف بورژوازی جدید، خرده‌بورژوازی بازار سنتی از اواخر سده‌ی نوزدهم به بعد در اثر نفوذ منافع غرب در ایران و وابستگی فزاینده به اقتصاد محلی در سراسریی سقوط قرار گرفته بود. این طبقه شامل تجار، پیشه‌وران، صنعت‌گران، مغازه‌داران، واسطه‌ها و تولیدکنندگان ساکن در بازار می‌گردید که یک سازمان اقتصادی-اجتماعی یکپارچه متشکل از حجره‌ها، مساجد و مدارس دینی را دربر می‌گرفت. بازاری‌ها به واسطه‌ی پرداخت مالیات‌های مذهبی و تامین بودجه‌ی مساجد، رابطه‌ی نزدیکی با اجتماعات مذهبی داشتند. ملاها و طلاب در این مدارس تدریس می‌کردند، در حوالی آن سکونت داشتند و گهگاه نیز در بازار صاحب حجره و مغازه‌ای بودند.^[۲۷] در دهه‌ی ۱۹۴۰ و دهه‌ی ۱۹۵۰، بازارها که مجدداً اصناف خود را سازمان‌دهی کرده بودند، در اتحاد با علمای رده‌پایین‌تر احزاب بنیادگرای ضد لیبرالی متعددی را سامان دادند. احزاب خرده‌بورژوازی اسلامی عمدتاً در بازار تهران شکل گرفتند و به تدریج به پایگاه اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی تبدیل شدند. نخستین نمونه‌ی این احزاب [حزب] فدائیان [اسلام] مخالف دموکراسی غربی و روشن‌فکران سکیولار بود که چندین ترور سیاسی را برنامه‌ریزی و اجرا کرد. این حزب به ویژه در زمانی که ایران به گونه‌ای فزاینده در شبکه‌ی سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب ادغام می‌شد، با هر نوع اتحاد سیاسی یا نظامی میان ایران و غرب مخالفت کرد. حزب ملی‌گرا و بنیادگرای دیگر مجاهدین اسلام بود که تحت رهبری آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی قرار داشت و در دهه‌ی ۱۹۵۰ از نفوذ قابل توجهی در میان اصناف بازار

برخوردار بود. کاشانی به شدت ضد امپریالیست بود و علما را به مشارکت فعال در سیاست دعوت می‌کرد. در این مورد او پیرو حسن مدرس به شمار می‌رفت. مدرس یکی از رهبران مذهبی ملی‌گرای عصر رضاشاه بود که ضمن مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹، خواستار اجرای سیاست «موازنه‌ی منفی» در سیاست خارجی شده بود.^[۲۸] در ۱۹۶۰، حزب بنیادگرای دیگر به نام حزب ملل اسلامی از سوی شماری از طلاب دینی شکل گرفت. این حزب از تاسیس دولت اسلامی حمایت می‌کرد و تاکتیک‌ها و فنون جنگ چریکی را به اعضایش آموزش می‌داد. «کسب قدرت سیاسی، ایجاد اقتصاد اشتراکی و تاسیس یک دیکتاتوری مبتنی بر حزبی واحد» از اهداف این حزب به شمار می‌آمد.^[۲۹] بعدها و پس از سرکوب این حزب، بقیه‌ی اعضای آن در ۱۹۷۱ حزب‌الله را به وجود آوردند. در مجموع، اسلام سیاسی جنبش روحانیون رده‌پایینی بود که در پیوند با بازار قرار داشتند و از کشتش و گிரایی ناچیزی در میان علمای رده‌بالا برخوردار بود که به عنوان مشروطه‌خواه از جدایی نهادی دین و سیاست حمایت می‌کردند.

برخلاف بازاری‌ها، خرده‌بورژوازی جدید شامل کارمندان دولت، متخصصان، وکلا، قضات، معلمان، مهندسان، پزشکان و دفترداران، از دموکراسی غربی و سیاست سکیولار حمایت می‌کرد. این طبقه از حیث تعداد طبقه‌ای کوچک بود. در ۱۹۶۶، از مجموع ۲۵ میلیون نفر جمعیت کشور تعداد این طبقه در حدود ۴۱۶۰۰۰ نفر بود. تا ۱۹۷۶ و از مجموع جمعیت ۳۳ میلیون نفری کشور تعداد آن به ۱/۵۶۰/۰۰۰ نفر بالغ می‌شد.^[۳۰] با این وجود، از لحاظ سیاسی این خرده‌بورژوازی جدید فعال‌ترین نیرو در میان نیروهای سیاسی به حساب می‌آمد. حزب دموکراتیک عمده‌ای که از سوی این خرده‌بورژوازی جدید شکل گرفت، حزب ایران (در اصل انجمن مهندسان) بود که گروهی از مهندسان تحصیل کرده در خارج از کشور آن را در ۱۹۴۲ سازمان‌دهی کردند. در میان رهبران حزب می‌توان به مهندسان غلامحسین فریور و مهدی بازرگان، کریم سنجابی (وکیل) و اللهیار صالح (قاضی) اشاره کرد. حزب ایران را باید حزب «پزشکان، وکلا، مهندسان، روزنامه‌نگاران، استادان و معلمان» دانست.^[۳۱] دو گروه عمده و اصلی منشعب‌شده از حزب ایران، نهضت آزادی اسلام‌گرا (تحت

رهبری مهندسان بازرگان، سمیعی، عطایی و سحابی) و حزب سوسیالیست مردم ایران را که عمدتاً شامل متخصصان جوان‌تر بود، به وجود آوردند. همچنین، خرده‌بورژوازی جدید برخی احزاب فاشیستی پان‌ایرانیست نظیر سومکا و آریا را شکل داد که در میان دانشجویان و افسران ارتش طرفدار داشت. حزب مهم دیگری که از سوی روشن‌فکران جدید شکل گرفت، حزب زحمتکشان بود. این حزب از سوی دکتر بقایای کرمانی و گروه پیشتازی از روشن‌فکران سوسیالیست رهبری می‌گردید.

احزاب خرده‌بورژوازی جدید تحت سلطه و نفوذ شمار معدودی از نخبگان قرار داشتند و از ارتباط بسیار محدودی با طبقه‌ی کارگر و دهقانان که بدنه‌ی اصلی جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، برخوردار بودند. در دهه‌ی ۱۹۵۰، طبقه‌ی کارگر حدود ۲ میلیون نفر را شامل می‌شد. اعضای این طبقه در صنعت نفت (۳۷۰۰۰)، کارخانجات نساجی، تولید و صنایع، بخش ساختمان و خدمات دستی کار می‌کردند. صنایع جدید ۱۹ درصد از اعضای طبقه‌ی کارگر را دربر می‌گرفتند. تا اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰، تعداد این طبقه تا ۴ میلیون نفر افزایش یافت.^[۳۲] تا پیش از اصلاحات ارضی در ۷-۱۹۶۲، بیش از نیمی از جمعیت فعال اقتصادی اجاره‌داران دهقان بودند که در ۵۰۰۰۰ روستای کشور زندگی می‌کردند. مناسبات میان دهقانان و مالکان بر اساس «فرمول پنج‌عاملی»^۱ تنظیم می‌شد که بر اساس آن کار، زمین، آب، بذر و حیوانات مبنای تقسیم محصول بود و معمولاً سهم دهقانان یک‌سوم از محصول بود. برخی مالکان زمین را با نرخ ثابتی به دهقانان اجاره می‌دادند و در حدود ۷ درصد از خانواده‌های دهقانی مالک بودند.^[۳۳] جمعیت روستایی به دو بخش عمده تقسیم می‌شد: خانواده‌های نسق‌دار شامل ۱/۹ میلیون خانواده، و خوش‌نشین‌ها و کارگران کشاورزی شامل ۱/۳ میلیون خانواده.^[۳۴] همان‌طور که به طور مفصل خواهیم دید، در ۱۹۶۳ دولت به بسیج توده‌ای عظیمی دست زد و به هنگام وقوع تغییر و تحولات اساسی در بلوک قدرت، به اجرای اصلاحات ارضی همت

1. five-element formula

گمارد. تحت برنامه‌ی اصلاحات، در حدود ۱ میلیون خانواده‌ی نسق‌دار صاحب زمین شدند، و به عنوان نتیجه‌ی مستقیم این برنامه طبقه‌ی متوسط روستایی به تدریج در دهه‌ی ۱۹۶۰ ظاهر شد.

در مجموع، نواحی روستایی به عنوان پایگاه سنت و بی‌تفاوتی سیاسی باقی ماندند.^[۳۵] برعکس، طبقه‌ی کارگر [طبقه‌ای] شهری بود و تا حدودی بر افراد در قدرت فشار وارد می‌ساخت. ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر برای نخستین بار بر مبنای سازمان‌یافته از سوی حزب توده ایران ارائه شد که آن را گروهی از روشن‌فکران تحصیل‌کرده در غرب تحت رهبری دکتر تقی ارانی به وجود آورده بودند. این حزب در ۱۹۴۱ تاسیس شد و در طی و بعد از جنگ جهانی دوم توانست به گونه‌ای قابل ملاحظه توده‌ها را بسیج کند. در ۱۹۴۴، این حزب شورای متحد مرکزی اتحادیه‌های تجاری متشکل از ۴۷ اتحادیه‌ی تجاری با ۵۰۰۰۰ عضو را سازمان‌دهی کرد.^[۳۶] شمار اعضای حزب در حدود ۲۵۰۰۰ نفر بود که ۲۳ درصد آن را روشن‌فکران و متخصصان، ۷۵ درصد آن را کارگران و ۲ درصد آن را دهقانان تشکیل می‌دادند.^[۳۷] در ۱۹۵۲، این حزب خود را فقط حزب طبقه‌ی کارگر اعلام کرد و خواستار سرنگونی سلطنت شد. با این وجود، در دهه‌ی ۱۹۶۰ حزب توده عمدتاً به حزبی مشروطه‌خواه و اصلاح‌طلب تبدیل شد. این امر موجب شکاف در درون حزب و ظهور گروه‌های انشعابی رادیکالی نظیر سازمان انقلابی مائونیستی، سازمان طوفان و ستاره سرخ شد.^[۳۸] مهم‌ترین گروه رادیکال سازمان چریک‌های فدائیان خلق بود که در سال ۱۹۷۰ و از سوی گروهی از روشن‌فکران مارکسیستی سرخورده از حزب توده و سایر احزاب تاسیس یافت.^[۳۹] با این وجود، حزب توده در اوایل این دوره ایدئولوژی عامه‌پسندی را برای طبقه‌ی کارگر تدوین کرد که در مفصل‌بندی بعدی ایدئولوژی دولت اهمیت یافت.

بنابراین، احزاب سیاسی مزبور براساس ایدئولوژی‌های سیاسی بنا شده بودند و منافع طبقاتی گوناگونی را نمایندگی می‌کردند که بعد از فروپاشی دولت سنتی برجسته بودند. این احزاب در طول منازعات سیاسی بعدی براساس

موضوعاتی نظیر ناسیونالیسم، مشروطه‌خواهی، سکیولاریسم و سنت‌گرایی اتحادیهایی ایجاد کردند و سپس از هم گسستند.

طلوع و غروب لیبرالیسم

سقوط رضاشاه در ۱۹۴۱ موجب فروپاشی رژیم اقتدارگرای او و ایجاد دوره‌ای از مشارکت سیاسی محدود و لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی شد. شاه جدید به عنوان یک بخش در میان نیروهای سیاسی، کوشید از جایگاه خود در برابر چالش‌هایی که از سوی تمام طبقات در دوره‌ی ۱۹۴۱-۱۹۶۲ صورت می‌گرفت، محافظت کند. او تنها در دوره‌ی ۱۹۶۳-۱۹۷۹ به عنوان یک حاکم مطلق پدیدار شد. در دوره‌ی اول، قدرت نامتمرکز و پراکنده بود. ترکیب مجلس چهاردهم، یعنی نخستین مجلس بعد از رضاشاه، وضعیت نیروهای مسلط در بلوک قدرت را نشان می‌دهد: از مجموع نمایندگان، ۵۹ درصد از زمین‌داران، ۱۱ درصد از بازار، ۲۷ درصد از بوروکراسی بالا (تا حدودی مالکان)، ۲ درصد از علما و ۱ درصد از طبقات پایین بودند.^[۴۰] این دوره با فعال‌سازی سیاسی سریع بخش مردمی در اثر بسیج حزب توده، و گسترش بورژوازی تجاری ملی به عنوان بخش اصلی بلوک قدرت مشخص می‌شود. بعد از جنگ، افول نقش دولت در اقتصاد، لغو انحصارات دولتی، رهایی تقاضای سرکوب‌شده‌ی قبلی و پیدایش منابع مالی از طریق وام‌های خارجی منجر به ورود واردات سنگین و عظیمی گردید که عمدتاً به سود طبقه‌ی بازرگان و تاجر بود. در دولت، سیاست اقتصادی لیبرالی سلطه داشت و تلاش‌های بعدی در سازمان‌دهی مجدد بخش عمومی از طریق برنامه‌ریزی اقتصادی در تقابل با منابع تجاری قرار داشت. سرمایه‌گذاری خصوصی سالیانه تا ۲۰ درصد رشد یافت و تعداد شرکت‌های بازرگانی از ۴۵۰۰۰ در ۱۹۵۶ به ۷۰۰۰۰ در ۱۹۶۰ افزایش یافت.^[۴۱] همچنین، طبقه‌ی بازرگان و تاجر از نفوذ زیادی در حکومت و پارلمان برخوردار بود.^[۴۲]

شاه در مواجهه با گروه‌های نیرومند و مجالس قوی، کوشید با سازمان‌دهی مجدد ارتش به تحکیم موقعیت قدرت خود بپردازد. به طور کلی در دوره‌ی

اشغال متفقین، دولت ایران به واسطه‌ی ضعف مجبور به بازبینی مناسبات خارجی خود در شرایط بین‌المللی جدید شد. شاه با بهره‌برداری از این وضعیت جدید، غرب و به ویژه آمریکا را برای اعطای کمک‌های اقتصادی و نظامی تحت فشار قرار داد و به گونه‌ای فزاینده به این حمایت وابسته شد. برخی از ماموران نظامی آمریکا، که با بخش‌های مختلف ارتش ایران همکاری می‌کردند، به گسترش و آموزش نیروهای مسلح پرداختند. در ۱۹۴۶، ارتش تحت رهبری شاه با کمک آمریکا دو رژیم کمونیستی خودمختار را که با کمک ارتش سرخ در آذربایجان و کردستان تشکیل شده بودند، در هم شکست. این رویداد موجب افزایش نفوذ شاه شد. علاوه بر این، در ۱۹۴۹ شاه با تشکیل مجلس موسسان ماده‌ی ۴۸ قانون اساسی را اصلاح کرد و بدین ترتیب، حق انحلال مجلس را با این بهانه که در حوزه‌های خارج از صلاحیتش مداخله می‌کند، به دست آورد.

افزایش قدرت شاه تا هنگام پیدایش جبهه‌ی ملی دکتر محمد مصدق در ۱۹۴۹ ادامه یافت. جبهه‌ی ملی به عنوان مجموعه‌ای از سیاست‌مداران ناسیونالیست و مشروطه‌خواه به مخالفت با قدرت فزاینده‌ی دربار پرداخت و به منظور انبساط و دموکراتیزاسیون نظام سیاسی خواستار اصلاحات انتخاباتی (از جمله اعطای حق رای به زنان، قوانین مطبوعاتی لیبرالی جدید، بازتفسیر ماده‌ی اصلاح‌شده‌ی ۴۸ قانون اساسی به منظور مهار قدرت شاه، و تغییر شرایط حکومت نظامی به منظور جلوگیری از مداخله‌ی ارتش در سیاست شد.^[۴۳] جبهه‌ی ملی بعدها نهضت ملی شدن شرکت نفت انگلیس-ایران را هدایت کرد که از ۱۹۰۷ به بعد و بر اساس قراردادی امتیازی به استخراج و بهره‌برداری از منابع نفتی ایران می‌پرداخت. همچنین، در سال ۱۹۴۴ دکتر مصدق به عنوان نماینده‌ی مجلس طی لایحه‌ای ممنوعیت اعطای هر امتیاز نفتی را به قدرت‌های خارجی پیشنهاد کرده بود. او در مجلس شانزدهم کمیته‌ی مربوط به ملی شدن صنعت نفت را رهبری کرد و نهایتاً با موجی از حمایت مردمی به قدرت رسید و در مه ۱۹۵۱ نخست‌وزیر شد.^[۴۴] بدین ترتیب، جبهه‌ی ملی مصدق به حمایت گسترده‌ای دست یافت و به ائتلافی از احزاب تبدیل شد. این ائتلاف شامل حزب

ایران، حزب پان‌ایرانیست، حزب زحمتکشان، حزب مردم ایران و حزب مجاهدین اسلام بود. در واقع، این جبهه مجموعه گسترده‌ای از علایق و منافع را گرد هم آورد و در اصل نمایندگی بورژوازی ملی بازار متحد با علما و احزاب خرده‌بورژوازی جدید را به عهده گرفت. این اتحاد بر حمایت از مشروطه‌خواهی و ناسیونالیسم و مخالفت با اقتدارگرایی و امپریالیسم استوار بود.

تا زمانی که آرمان ناسیونالیستی زنده بود، جبهه‌ی ملی نیز متحد باقی ماند و حکومت، قدرت دربار و ارتش را مهار می‌کرد. با این وجود، جبهه‌ی ملی به دلیل عدم حل مناقشه‌ی نفت با انگلیس - با وجود تلاش‌های میانجی‌گریانه‌ی آمریکا میان دو کشور - وخامت وضعیت اقتصادی و کاهش واردات، با مخالفت صاحبان منافع تجاری و زمین‌دار، به ویژه در مورد سیاست اقتصادیش، روبه‌رو شد. به رغم موفقیت مصدق در کسب اختیارات فوق‌العاده از مجلس برای پرداختن به مسایل اقتصادی و خارج ساختن کنترل ارتش از دست شاه، جبهه‌ی ملی به فراکسیون‌های مختلفی تقسیم شد. شکاف عمده‌ای میان احزاب سکیولار روشن‌فکران مدرن و احزاب مذهبی بازار تحت رهبری علما وجود داشت. مناقشات مربوط به اختیارات مطلق مصدق، تساهل او در مورد حزب توده و کشتش وی به ایالات متحده برای حمایت و کمک مالی به ایران در مناقشه‌ی ایران با بریتانیای کبیر به شکست ائتلاف انجامید. به ویژه، کناره‌گیری آیت‌الله کاشانی، رییس مجلس هفدهم و حزب مجاهدین بازار محور وی، پایگاه حمایت حکومت را به شدت کاهش داد. او مصدق را به همکاری با آمریکا در تلاش برای به دست‌گیری کنترل ذخایر نفت ایران از بریتانیا متهم نمود.^[۴۵] از سوی دیگر، شاه که با فروپاشی جبهه‌ی ملی جرات یافته بود، از انزوای خود خارج شد، اما در نخستین تلاش خود برای سرنگونی مصدق با شکست مواجه شد و متعاقب آن به خارج از کشور گریخت. با این وجود، افسران سلطنت طلب ارتش که از سوی مصدق مورد پاک‌سازی و تصفیه قرار گرفته بودند، هم‌زمان با دریافت مشاوره و حمایت مالی از سوی سفارت آمریکا و عوامل سیا در ایران به فعالیت‌های ضد حکومتی خود ادامه دادند.^[۴۶] حکومت آمریکا به دلیل چالش

مصدق با منافع غرب در ایران در اوج جنگ سرد و تمایل وی به نیروهای چپ، به سرنگونی او کمک کرد. با فروپاشی جبهه‌ی ملی، برخی روحانیون جانب شاه را گرفتند و در روز رویارویی ارتش و مصدق، هم‌زمان با توزیع پول در میان مردم از سوی ارتش به ثبت نام از مردم برای حمایت از سلطنت‌طلبان پرداختند. سرانجام، در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در کودتای آمریکایی جبهه‌ی ملی از قدرت برکنار گردید و ارتش و شاه مجدداً قدرت را در دست گرفتند.

جبهه‌ی ملی به عنوان یک حکومت ناسیونالیست لیبرال به انجام اصلاحات ارضی، مطبوعاتی و قانونی و کسب استقلال اقتصادی ایران از غرب همت گمارد، و در صورت عدم سرنگونی به احتمال ایران بر اساس الگویی شبیه الگوی هند در عصر پس از استقلال توسعه می‌یافت. با این حال، تهدید خارجی به اندازه‌ای قوی نبود که بتواند نیروهای داخلی مختلف را گرد هم درآورد. انتلاف نیروهایی که موجب سقوط مصدق شدند (دربار، ارتش و برخی افراد ذی‌نفوذ روحانی، تجاری و زمین‌دار) رژیم بعدی را بنا نهادند.

ظهور اقتدارگرایی در بستر ادغام فزاینده‌ی ایران در ساختار اقتصادی و سیاسی غرب

شاه از همان ابتدای سلطنت خود کاملاً به غرب و به ویژه آمریکا برای بازسازی یک دولت ایرانی قوی پشت‌گرم بود. به دنبال جنگ، کمک نظامی آمریکا برای بازسازی ارتش ایران ضروری و اساسی می‌نمود و با شکست نهضت ملی در کودتای آمریکایی ۱۹۵۳ منافع آمریکا در ایران و در نهاد سلطنت ابعاد جدیدی به خود گرفت. نفت ایران در میان کشورهای غربی عمده از جمله آمریکا تقسیم شد و کنسرسیومی بین‌المللی از شرکت‌های نفتی غربی کنترل تولید، قیمت‌گذاری و بازاریابی نفت را از شرکت نفت انگلیس-ایران تحویل گرفت. علاوه بر این، در دهه‌ی ۱۹۵۰ کمک اقتصادی و مالی آمریکا به ایران گسترش یافت.^[۴۷] سرمایه‌گذاران و مستشاران مالی آمریکایی بیش از پیش در هدایت برنامه‌های توسعه‌ی اقتصادی درگیر شدند و سرمایه‌گذاری آمریکاییان از اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ به تدریج رشد یافت.^[۴۸] در ۱۹۵۷، آمریکا در تاسیس

پلیس امنیت (ساواک) به ارتش کمک کرد، و در ۱۹۵۹ شاه موفق به انعقاد پیمان نظامی دوجانبه‌ای با آمریکا شد که آمریکا را مستقیماً متعهد به دفاع از ایران می‌ساخت. بنابراین، تا اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰، ایران کاملاً در نظام سیاسی و نظامی غرب ادغام شد و این امر موقعیت شاه را کاملاً تحکیم بخشید.

با این وجود، به دنبال سقوط مصدق، بلوک قدرت از سوی طبقه‌ی بالا اشغال شد، و قدرت شاه به حمایت از الیت نظامی، طبقه‌ی زمین‌دار و علمای رده‌بالا وابسته شد.^[۴۹] به ویژه، شاه بارها متملقانه‌ی زبان به مدح اسلام گشود و از آیت‌الله بروجردی، یعنی بلندپایه‌ترین رهبر مذهبی وقت، در خانه وی در قم دیدار کرد. در این دوره، منازعه‌ی آشکاری میان دولت و علما وجود نداشت.^[۵۰] طبقه‌ی زمین‌دار نیز کاملاً در دولت جایگیر شده بود^[۵۱] و دربار قادر به نادیده انگاشتن نفوذ سنتی نمایندگان زمین‌دار در مجلس نبود. انتخابات مجلس نوزدهم - که در دوران نخست‌وزیری علا، یکی از اشراف زمین‌دار، برگزار شد - [اوج] همکاری دربار و حکومت با طبقه‌ی زمین‌دار را نشان می‌دهد: حکومت از تمام نمایندگان ثبت نام نمود که ۶۱ درصدشان را افراد سرشناس زمین‌دار تشکیل می‌دادند. اگرچه تا این‌جا دربار انحصار خود را بر وسایل سرکوب حفظ کرده بود و از حمایت خارجی نیز اطمینان داشت، اما به منظور بسیج حمایت توده‌ای و رهایی خود از قدرت منافع قدیمی و جایگیرشده، به دگرگونی و تغییر در بلوک قدرت نیاز داشت. این وضعیت که موجب تحریک دربار می‌شد، ریشه در فشارهای خارجی و علل داخلی داشت. از حیث خارجی، این زمانی بود که بسیاری از دولت‌های پراتوری^۱ مشابه دیگر در کشورهای سرمایه‌داری حاشیه‌ای که با بحران‌های اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی روبه‌رو بودند، می‌کوشیدند با انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مناسب از این بحران‌ها به سلامت گذر کنند. با این حال، انجام چنین اصلاحاتی متضمن تاسیس رژیم‌های نیرومند کورپوراتیست-اقتدارگرا بود. این تلاش‌های معطوف به ادغام بیشتر اقتصادهای محلی در اقتصاد سرمایه‌داری مرکز از سوی صندوق بین‌المللی پول (IMF) و

1. praetorian state/ regime

- منظور دولت یا رژیمی است که در آن ژنرال‌های ارتش زمام دولت را در دست می‌گیرند. مترجم.

دولت‌های سرمایه‌داری مرکزی، به ویژه آمریکا، حمایت می‌شد. به طور کلی، در تمام این کشورهای حاشیه‌ای، این فرایند به ظهور نوع جدیدی از دولت توسعه‌گرا منجر شد که فرایند «تعمیق» اقتصاد سرمایه‌داری را در پیش گرفتند.^[۵۲] در مورد ایران، دولت کندی نگران شیوهی مصرف کمک مالی آمریکا به ایران بود و به جای تاکید صرف بر تقویت سیاسی رژیم، خواستار توجه بیشتر به توسعه اقتصادی شد.^[۵۳] با این وجود، وضعیت سیاسی داخلی علت اصلی بازسازی دولت از طریق بسیج توده‌ای فاشیستی یا «انقلاب از بالا» بود که به منظور تحکیم مبنای قدرت شاه صورت می‌گرفت. این وضعیت که موجب تحریک شاه می‌گردید، احیای فعالیت و مخالفت سیاسی گسترده‌ی احزاب و گروه‌های طبقه‌ی متوسط در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ و بروز نارضایتی بخش عمومی به دنبال بحران اقتصادی ۱۹۵۷-۱۹۶۱ را به همراه داشت. این امر ریشه در سیاست اقتصادی لیبرالی داشت که از هنگام سقوط رضاشاه به بعد اجرا شده بود. از ۱۹۵۵، با بازفعال‌سازی صنعت نفت و پیدایش وام‌های خارجی، واردات به شدت افزایش یافت (پنج برابر میان ۱۹۵۵ و ۱۹۶۰) و بازار اعتباری تا هفت برابر گسترش یافت. نتیجه، کسری تجاری و تورم بود. اگرچه در ۱۹۵۷ حکومت به منظور بازگرداندن موازنه‌ی تجارت خارجی ارزش پول را کاهش داد، اما این امر موجب تورم بیشتری شد. در حد فاصل سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۱ دست‌کم بیست اعتصاب عمده روی داد. در همین دوره در چند نقطه، به ویژه در گیلان و آذربایجان، شورش‌های دهقانی متعددی صورت گرفت.^[۵۴]

شاه تحت فشارهای داخلی و خارجی، یک مبارزه‌ی قدرت را با نیروهای سیاسی مختلف در پیش گرفت که بعد از یک دوره‌ی دو سال و نیمه با استیلای او پایان یافت. او در ابتدا کنترل خود را بر روی مجلس، که تحت سلطه‌ی اشراف بود، گسترش داد. این امر از طریق مانورهای انتخاباتی همراه با معرفی دو حزب درباری به منظور ایجاد رقابتی کنترل‌شده در انتخابات ۱۹۶۰ صورت گرفت. بیشتر نامزدهای این احزاب از طبقات متوسط - متخصصان و کارمندان دولت - بودند که از تلاش شاه در جلب حامی جدیدی حکایت می‌کرد.^[۵۵] با این وجود، نمایندگان زمین‌داران، نظامیان و روحانیان در انتخابات مجدد مجلس به

عنوان کاندیداهای «مستقل» شرکت کردند. این امر موجب دخالت حکومت در انتخابات به منظور تضمین پیروزی کاندیداهای مورد نظر دربار شد که اعتراضات فراوانی را در میان احزاب سیاسی به وجود آورد. شاه به ناچار نتایج انتخابات را ابطال کرد و کوشید با برگزاری مجدد انتخابات با نمایندگان قدیمی سازش کند.^[۵۶] شاه با توجه به ناکامی در تسلط بر مجلس از طریق تقلب و دسیسه‌چینی، کوشید از طریق کابینه‌ای اصلاح‌طلب و نیرومند قدرت آن را مهار کند. در مه ۱۹۶۱، او از دکتر علی امینی، یک سیاست‌مدار زمین‌دار قدیمی، برای تشکیل کابینه اصلاحات دعوت کرد. امینی با استفاده از افرادی نظیر دکتر ارسنجانی، یک سوسیالیست و طرفدار اصلاحات ارضی، دکتر درخشش، رهبر انجمن «معلمان» و نورالدین الموتی، یکی از پایه‌گذاران اولیه‌ی حزب توده، پایگاه اجتماعی کابینه خود را گسترش داد. کابینه اصلاحات مبارزه علیه «فئودالیسم» را آغاز کرد و شاه با انحلال مجلس و فرمان به حکومت «برای تضمین رفاه کارمندان دولت، اجرای قانون اصلاحات ارضی، تضمین رفاه کارگران از طریق مشارکت‌شان در سود کارخانه، و کمک به مالکان کارخانه از طریق حمایت از صنعت داخلی» به بسیج توده‌ای خود نزدیک شد.^[۵۷]

بخش عمده‌ی بسیج شاه در وهله‌ی نخست به توزیع زمین مربوط می‌شد که به منظور ایجاد پایگاهی روستایی و کسب حمایت دهقانان انجام شده بود، و در وهله‌ی بعد، ناشی از شکاف در بلوک قدرت به‌واسطه‌ی اتخاذ سیاست اقتصادی جدید بود. این امر منجر به اتحاد شاه و بورژوازی بالای جدید بر اساس «تعمیق» اقتصاد شد. براساس قانون اصلاحات ارضی ۱۹۶۲، مالکان می‌توانستند یک روستا را حفظ کنند و مابقی املاک‌شان باید تقسیم می‌شد. بدین ترتیب، این قانون مالکیت‌های بزرگ را، که شامل ۱۴۰۰۰ روستا از مجموع ۵۰۰۰۰ روستا می‌شد، نیز دربر می‌گرفت. این قانون ابتدا در املاک وسیع آذربایجان به اجرا درآمد. خود شاه با سفر به اطراف و اکناف کشور اسناد این اراضی را به دهقانان تسلیم کرد. اصلاحات ارضی همراه با قوانین اضافی دیگری که اراضی تحت معافیت قانون ۱۹۶۲ را نیز پوشش می‌داد، در سه مرحله و تا ۱۹۷۱ ادامه یافت.^[۵۸]

سیاست اقتصادی جدید که حکومت آن را در واکنش به بحران اقتصادی مورد بحث در بالا و رژیم اقتدارگرای جدید اتخاذ نمود، کاملاً در هم تنیده بودند.^[۵۹] در دو دهه‌ی گذشته، سیاست لیبرالیسم اقتصادی موجب افزایش قابل توجه تجارت خارجی و رشد بورژوازی تجاری شده بود که خود همین موضوع افول نرخ رشد اقتصادی و بحران تراز پرداخت‌ها را در پی داشت. حکومت با توجه به رهنمود صندوق بین‌المللی پول در ۱۹۶۲، سیاست تثبیت اقتصادی را در پیش گرفت. بدین ترتیب، شرایط اعتبارات سخت‌تر شد، تجارت خارجی تحت کنترل درآمد و رژیم بر «تولید داخلی» تأکید نمود. این موضوع از شکاف در بلوک قدرت از اتحاد میان بورژوازی تجاری ملی و دولت به یک اتحاد تازه میان رژیم جدید و بورژوازی صنعتی وابسته‌ی مدرن حکایت می‌کرد. در ۱۹۶۳، دولت با برگزاری یک «کنفرانس اقتصادی» که در آن کارخانه‌داران نیز حضور داشتند، اولویت‌های توسعه را روشن ساخت. رژیم اقتدارگرای نوظهور به تدریج مداخله‌ی گسترده در اقتصاد و تنظیم اقتصاد آزاد را از طریق حمایت از بورژوازی بالای صنعتی به زیان صاحبان منافع تجاری و زمین‌دار آغاز کرد. رشد اقتصادی دهه‌ی ۱۹۵۰ نامتوازن بود، و عامل محرک جدید در جهت ادغام بیشتر اقتصاد ایران در اقتصادهای سرمایه‌داری مرکزی حرکت می‌کرد. به رغم مخالفت کوتاه‌مدت صاحبان منافع تجاری، سیاست اقتصادی جدید تثبیت و رشد یکی از بنیان‌های رژیم اقتدارگرای نوظهور تحت رهبری شاه را تشکیل می‌داد.

شاه در تلاش برای تغییر نظام سیاسی، درصدد بسیج تمام بخش‌های جمعیت کشور برآمد. از همین رو، به موازات دهقانان و کارگران به بسیج زنان نیز از طریق تصویب قانون انتخابات و اعطای حق رای به آن‌ها توجه کرد. از همین رو، شاه به منظور تحکیم کامل قدرت خود امینی و همکاران روشن‌فکر او را برکنار کرد و به جای آن‌ها اسدالله علم و هم‌فکرانش را برگماشت. علاوه بر این، شاه در ژانویه‌ی ۱۹۶۳ به منظور حفظ بسیج و نمایش حمایت نوحاسته‌ی خود دستور برگزاری کنگره‌ی دهقانان را به دولت صادر کرد. این کنگره به معنای برگزاری یک فراندوم ملی، به عنوان منبع جدید مشروعیت پوپولیستی، برای

تایید اقدامات شاه به حساب می‌آمد. سپس، شاه برای انجام اصلاحات خود از میان گروهی ۳۰۰ نفره از کارمندان دولت و تکنوکرات‌ها (که عمدتاً تحصیل کرده‌ی آمریکا بودند)، از حامی وابسته‌ی جدیدی استفاده کرد. این افراد گروهی تحت عنوان «کانون ترقی» را تشکیل دادند. این کانون به زودی به حزب حاکم رسمی، یعنی حزب ایران نوین، تبدیل شد. سپس، حزب جدید از میان اعضای خود برای انتخابات مجلس بیست و یکم، که بیش از دو سال به تعویق افتاده بود، نام‌نویسی کرد. به گونه‌ای قابل پیش‌بینی، حزب شاه در مقام جناح اکثریت مجلس ظاهر شد و تمام مناصب کابینه را در دست گرفت. بدین ترتیب، شاه موفق به امحای شیوه‌ی انتخابات رقابتی پس از جنگ گردید و بر تمام نهادهای عمده‌ی دولت شامل ارتش، نخست‌وزیر، کابینه، مجلس، حکومت و حزب حاکم استیلا یافت.

تحکیم رژیم اقتدارگرای شاه و سرکوب قانون اساسی موجب اعتراضات گسترده‌ای شد که عمدتاً در قالب حمایت از قانون اساسی بیان می‌شد. مخالفت طبقه‌ی زمین‌دار با توجه به هشدارهای گذشته درباره‌ی تقسیم اراضی و تلاش‌های مربوط به انجام آن، نظیر فروش اراضی سلطنتی، اصلاحات مصدق و تصویب قانون اصلاحات ارضی از سوی مجلس در ۱۹۵۹، از شدت چندانی برخوردار نبود. به ویژه، مخالفت مالکان غایب به مراتب از شدت کمتری از مالکان ساکن برخوردار بود. برای مثال، در آذربایجان ۲۹۰ مالک غایب بزرگ وجود داشت که مشمول قانون ۱۹۶۲ می‌شدند؛ این دسته از مالکان عمدتاً شامل بازرگانان، کارمندان دولت و متخصصان می‌گردیدند و از مجموع آن‌ها تنها ۲۳۸ نفرشان بر اساس قانون مزبور توانسته بودند یک روستا را حفظ کنند، و بقیه تمام املاک خود را فروخته بودند.^[۶۰] برعکس، مالکان فارس که اتکای بیشتری به درآمدهای ارضی خود داشتند، وارد منازعه‌ای آشکار با رژیم شدند. علاوه بر این، از ۱۹۶۳، یعنی از زمانی که خرده‌مالکان نسبت به اعلامیه‌ی ارسنجان‌ی در مورد اصلاحات ارضی واکنش شدیدتری نشان دادند، شاه تا حدودی از سرعت این اصلاحات کاست. از همین رو، مرحله‌ی دوم قانون

اصلاحات که به اراضی معاف از قانون ۱۹۶۲ می‌پرداخت، مالکان را در پذیرش گزینه‌های زیر مختار می‌کرد: اراضی خود را به دهقانان یا اجاره دهند یا بفروشند و یا میان خود و دهقانان تقسیم کنند. در مجموع، اصلاحات ارضی مالکان بزرگ را از میان برداشت و در مورد خرده‌مالکان شدت کمتری به خرج داد. اگرچه اشراف زمین‌داری نظیر سردار حکمت، رییس مجلس نوزدهم، محسن صدر، رییس سنا، احمد بهمنیار، وزیر دارایی، و حسین علا، نخست‌وزیر سابق و سایرین با تعلیق قانون اساسی و اصلاحات ارضی مخالفت کردند، اما این نسل از اشراف زمین‌دار به گونه‌ای فزاینده به حاشیه رانده شدند.

بازار و بورژوازی تجاری با افزایش قدرت شاه و سیاست‌های جدید او مخالفت کردند. دخالت فزاینده‌ی دولت در اقتصاد برای تنظیم اقتصاد آزاد و هدایت مجدد سرمایه‌ی تجاری به سرمایه‌گذاری‌های تولیدی موجب اضرار صاحبان منافع نیروسوی شده بود که از سیاست تخفیف‌های گمرکی و تجارت آزاد منتفع می‌شدند.^[۶۱] در اکتبر ۱۹۶۱، صدها تن از تجار بازار تهران میتینگی را برگزار کردند و به منظور حفاظت از قانون اساسی و حقوق فردی اتحادیه‌ای را تشکیل دادند. این تجار مخالفت قاطع خود را با کابینه‌ی اصلاحات و تعلیق مجلس اعلام و خواستار برچیدن سیاست‌های اقتصادی جدید شدند.^[۶۲]

با این حال، کوبنده‌ترین مخالفت‌ها با سلطه و برتری شاه، تعلیق قانون اساسی و ادغام فزاینده‌ی ایران در نظام اقتصادی و سیاسی غرب از سوی علما ابراز شد. بدنه‌ی اصلی علما از قانون اساسی حمایت می‌کرد که قلمرو قدرت سکیولار را تعیین کرده بود و علما را، به ویژه در قانون‌گذاری متأثر از قانون اسلامی، مجدداً سازمان‌دهی کرده بود. با این وجود، عده‌ای نیز محافظه‌کار و ضد اصلاح‌طلبان بودند؛ شمار معدودی، نظیر آیات عظام طالقانی و زنجانی، به احزاب دموکراتیک پیوسته بودند؛ و سایرین، نظیر آیات عظام کاشانی و خمینی، به شدت ناسیونالیست و ضد امپریالیست بودند و از احیای نظم اجتماعی اسلامی سخن می‌راندند. با این وجود، به هنگام منازعه با دولت همگی آن‌ها از قانون اساسی حمایت می‌کردند. از همین رو، علما در مخالفت خود با خیزش

اقتدارگرایی از وضع موجود قانونی حمایت نمودند. با این وجود، مسایل دیگری نیز وجود داشت. علمای محافظه‌کار به حق رای زنان اعتراض کردند و با اصلاحات ارضی به عنوان موضوعی مغایر با نظریه‌ی قضایی (فقهی) اسلام مخالفت کردند. قانون اصلاحات ارضی اولیه در ۱۹۵۹، با وجود مستثنا کردن اراضی اوقاف، با مخالفت آیت‌الله بروجردی روبه‌رو شد. اگرچه قانون ۱۹۶۳ نیز این اراضی را مستثنا کرد، اما اصلاح این قانون در ۱۹۶۳ دامنه‌ی اصلاحات را به این اراضی نیز گسترش داد. این امر موجب تشدید مخالفت علما شد؛ و آیت‌الله بهبهانی نامه‌ای اعتراض‌آمیز به حکومت نوشت.^[۶۳] علمای دیگر نیز نظیر آیات عظام خمینی و میلانی به رغم عدم مخالفت با اصلاحات ارضی^[۶۴]، بر مساله‌ی قانون اساسی تاکید کردند. همچنین، آن‌ها در پرتو این مساله به لایحه‌ی دولت که شرط مسلمان بودن کاندیداها را در انتخابات محلی ملغی و به زنان حق رای اعطا می‌کرد، اعتراض کردند. به گونه‌ای مهم‌تر، مخالفت علما بیان بیداری ناسیونالیسم دینی بومی ایران در واکنش به ادغام فزاینده‌ی ایران در نظام سیاسی و اقتصادی غرب تحت حکومت اقتدارگرای شاه بود. از همین رو، هنگامی که در ۱۹۶۴ مجلس تحت سلطه‌ی شاه، قرارداد وضع قانونی نیروهای نظامی^۱ را میان ایران و آمریکا را به تصویب رساند و بدین ترتیب در ازای دریافت اعتباری ۲۰۰ میلیون دلاری از آمریکا مصونیت دیپلماتیک پرسنل نظامی آمریکا را به رسمیت شناخت، مخالفت علما شدت بیشتری یافت.^[۶۵] به تدریج، آیت‌الله خمینی به صریح‌اللهجه‌ترین نماینده‌ی این ناسیونالیسم دینی تبدیل شد. بنابراین، ظهور رژیم اقتدارگرا در دوره‌ی شاه خشم متنفذان زمین‌دار، تاجر و روحانی را برانگیخت و به منارسه‌ی آشکار میان ارتش و اپوزیسیون انجامید. آیت‌الله خمینی با تبلیغ علیه حکومت شاه و سلطه‌ی غرب بر ایران، رژیم را به نقض اسلام و قانون اساسی و همکاری با امپریالیسم متهم کرد. در ماه محرم (ژوئن ۱۹۶۳) علما مناسک و مراسم دینی را به صحنه‌ی اعتراضات سیاسی

1. status of forces

– منظور همان حق کاپیتولاسیون است – مترجم.

تبدیل کردند که به دستگیری علمای ارشد و سرکوب خونین جماعات بازار از سوی ارتش انجامید. در حدود چهار صد تن از بازاریان دستگیر شدند و عده‌ای نیز اعدام شدند. بدین ترتیب، مخالفت با خیزش و صعود قدرت سلطنت به شکست انجامید و مخالفت سیاسی تا زمان انقلاب ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به محاق رفت.

بدین ترتیب، شاه طی دوره‌ی ۱۹۴۱-۱۹۶۳ از موضع ضعف نسبی و عدم امنیت به کانون سیاست ایران در قامت یک حاکم مستبد تبدیل شد. اکنون شاه با ارتش تحت کنترل کاملش، اصلاحات و رفراندوم به عنوان منبع ساختگی مشروعیتش و حزبی گوش به فرمان برای اجرای سیاست‌هایش، از تمام مولفه‌های یک فرمانروای مطلقه برخوردار بود. ما در فصل بعدی به بررسی ویژگی‌ها و مشخصه‌های رژیم اقتدارگرای شاه می‌پردازیم.

یادداشت‌ها

۱. در مورد ساختار قدرت سنتی ایران بنگرید به:
 - A. K. S. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London, 1953), pp. 105-28; idem, "Quis Custodiet Custodiet: Some Reflections on the Persian Theory of Government". *Studia Islamica*, vol. 5 (1956), pp. 125-48, and vol. 6 (1956), pp. 125-46; and V. Minorsky, *Tadhkirat al-Muluk: A Manual of Safavid Administration* (London, 1945).
۲. استبداد سنتی ایران همانند استبداد شرقی از سوی مارکس و انگلس مورد بحث قرار گرفته است. بنگرید به:
 - H. Draper, *Karl Marx's Theory of Revolution*, vol. I. State and Bureaucracy (New York, 1977), pp. 523 ff.
۳. در مورد تفاوت میان استبداد شرقی و فئودالیسم غربی بنگرید به:
 - R. Bendix, *Nation-Building and Citizenship* (New York, 1969), p. 37.
۴. برای توضیحات مفصل در مورد نظام زمین‌داری و رابطه‌ی میان دولت و طبقه زمین‌دار بنگرید به:
 - Lambton, *Landlord and Peasant*; idem, "The Evolution of the Eqta in Medieval Iran", *Journal of the British Institute of Persian Studies* (1967), pp. 41-50; and N. R. Keddie, *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran* (Claremont, California, 1960).
۵. در مورد کارکردهای اقتصادی دولت مطلقه بنگرید به:
 - R. Savory, *Iran under the Safavids* (Cambridge, 1980), pp. 177-202.

۶. زمین‌داری‌های نیمه‌فئودالی در دوران مغولان و تیموریان به وجود آمدند. بنگرید به:
 – Lambton, *Landlord and Peasant*, Chapter, 4.
 برخی از مطالعات محققانه کوشیده‌اند تاریخ ایران تا سده‌ی نوزدهم را بر حسب شیوه‌های تولید مارکس تفسیر کنند.
- N. Pigulovskaya et al. *A History of Iran from Ancient Times to the End of the Eighteenth Century*.
 (این کتاب از سوی کریم کشاورز ترجمه شده است: تاریخ ایران از دوره باستان تا پایان سده هجدهم، تهران، ۱۳۴۶)
 در این کتاب تاریخ ایران بر حسب چهار مرحله‌ی جامعه اشتراکی اولیه، برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری مورد مطالعه واقع شده است. به نظر آنان، تاریخ ایران اسلامی عبارت از صعود و سقوط فئودالیسم می‌باشد. برعکس، ا. اشرف در کتاب نظام فئودالی یا نظام آسیایی (تهران، ۱۳۴۷) بر ساختار استبدادی-بوروکراتیک دولت در ایران پیشامدرن تاکید می‌کند. همچنین بنگرید به:
- R. Shaikholslami, “Sale of Offices in Qajar Iran”, *Iranian studies* (Spring 1972).
 7. see Lambton, *Landlord and Peasant*, Chapter 5; Savory, *Iran under the Safavids*, pp. 177–202; and A. Ashraf, “Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran” in M. A. Cook (ed.), *Studies in the Economic History of the Middle East* (London, 1970), pp. 308–32.
 8. Keddie, *Historical Obstacles*, p.; z. Abdollaev. “Bourgeoisie and Working Class” in Charles Issawi (ed.), *The Economic History of Iran* (Chicago, 1971), p. 45.
 در این کتاب ظهور و رشد شگفت‌انگیز طبقات سرمایه‌دار و زمین‌دار در حد فاصل سال‌های ۱۸۸۰ و ۱۹۰۰ مورد بحث قرار گرفته است.
۹. در مورد رشد نفوذ غرب در ایران بنگرید به:
 – F. Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia, 1864–1914: A Study in Imperialism* (London, 1968).
10. Abdollaev, “Bourgeoisie and Working Class”,
 او دوازده مورد از قدرتمندترین خانواده‌های بازرگان و تاجر ایران که با بازرگانان روسی و غربی رقابت می‌کردند، را نام می‌برد.
۱۱. شیعیان از ادعای حضرت علی(ع) در رهبری جامعه اسلامی به عنوان جانشین پیامبر حمایت می‌کنند. به اعتقاد آن‌ها، حضرت محمد(ص) بنا به فرمان خداوند حضرت علی(ع) را به‌عنوان خلیفه منصوب کرده است. همچنین، از نظر شیعیان، جامعه‌ی مسلمانان تحت هدایت امامان قرار دارد. بنگرید به:
- H. Algar, *Religion and State in Iran: 1785–1906, the Role of the Ulama in the Qajar Period* (Berkeley, 1970), Chapter I; L. Binder, “Religion and Politics in Iran” in *Arabic and Islamic Studies in Honor of H. A. R. Gibb* (Leiden, 1965), pp. 118–40;
 و در مورد آموزه‌ی امامت:

- S. H. N. Jafri, *Origins and Early Development of Shia Islam* (London, 1979), pp. 289-312.
۱۲. قدرت علما با قدرت بازار تحکیم یافت و ناصرالدین‌شاه را مجبور به لغو امتیاز روپتر در ۱۸۷۲ کردند که براساس آن تمام منابع ملی به بهای ناچیزی فروخته شده بود. مجدداً در ۱۸۹۱ علما جنبش توده‌ای موفقیت‌آمیزی را علیه امتیاز تنباکو به راه انداختند. بنگرید به:
- Kazemzadeh, *Russia and Britain in Persia*, pp. 105ff; N. R. Keddie, *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892* (London, 1966).
۱۳. برای پاره‌ای توضیحات در مورد قدرت علما بنگرید به:
- N. R. Keddie, "The Roots of the Ulama's Power in Modern Iran", and H. Algar, "The Oppositional Role of the Ulama in Twentieth-Century Iran", both in N. R. Keddie (ed.), *Scholars, Saints and Sufis: Moslem Religious institutions in the Middle East since 1500* (Berkeley, 1972).
۱۴. یرواند آبراهامیان در:
 "Oriental Despotism: the Case of Qajar Iran", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 5 (1974), pp. 3-31,
 نشان می‌دهد چگونه قاجارها به رغم ظاهر مستبدشان، فاقد قدرت موثر بودند و به منظور تداوم موضع استبدادی خود مجبور به فریب متنفذان محلی بودند. در مورد قاجارها همچنین بنگرید به:
- A. K. S. Lambton, "Persian Society under the Qajars", *Journal of the Royal Central Asian Society*, Vol. 48 (1961), pp. 125-38; and H. Busse (Trans), *History of Persia under Qajar Rule* (New York, 1972).
15. See E. G. Browne, *The Persian Revolution: 1905-9* (Cambridge, 1910);
 و احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، ۱۳۴۰.
16. Browne, *Persian Revolution*, p. 355.
۱۷. زهرا، شجاع، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون‌گذاری (تهران ۱۳۴۵)، صص ۱۳۷ به بعد.
18. Keddie, *Historical Obstacles*, p. 7; M. S. Ivanov, *Contemporary History of Iran*, p. 34.
 این کتاب از سوی ح. تیزابی و ح. قائم‌نیا (تهران، ن. د) ترجمه شده است.
۱۹. شجاع، نمایندگان مجلس، ص ۱۷۳.
۲۰. م. ت. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (تهران، ۱۳۲۲).
۲۱. سازمان فداییان خلق، مجموعه پژوهش‌های روستایی، ش. ۱ (ن. د)، صص ۱-۱۵.
 همچنین بنگرید به:
- The Cambridge History of Iran, vol. 1 (1968), p. 687;
 به نظر م. سوداگر، بررسی اصلاحات ارضی: ۱۳۴۰-۵۰ (تهران، ۱۳۵۱)، صص ۷۶-۴۰ درصد از تمام روستاها به ۱۲ درصد از مالکان و ۵۵ درصد از زمین‌های کشاورزی تحت تملک ۱ درصد از جمعیت کشور قرار داشت.

۲۲. فهرستی از خانواده‌های الیگارش‌ی و منتفد مهم را می‌توان در ضمیمه‌ی شجیع در کتاب نمایندگان مجلس یافت. ا. قاسمی در مورد برخی از خانواده‌های الیگارش‌ی مرتبط به هم پژوهش‌هایی انجام داده است: الیگارش‌ی یا خاندان‌های حکومت‌گر ایران (۴ جلد، تهران، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷). در مورد تسلط الیگارش‌ی بر فرایند قانون‌گذاری بنگرید به: جامی، گذشته چراغ راه آینده است. (تهران. ن. د) ص ۲۲۳.
۲۳. در مورد این جناح‌ها بنگرید به:
- E. Abrahamian, "Factionalism in Iran: Political Groups in the 14th Parliament", *Middle Eastern Studies*, vol. 14 (1978), pp. 22–25.
۲۴. در مورد این حزب بنگرید به:
- L. Binder, *Iran: Political Development in a Changing Society* (Berkeley, 1962), pp. 206–8; and E. Abrahamian, "The Social Bases of Iranian Politics: the Tudeh Party, 1941–53", unpublished PhD thesis, Columbia university, 1969.
۲۵. قاسمی، الیگارش‌ی، ج. ا. به دفعات.
26. R. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh. 1964), p. 44.
۲۷. برای مثال، در شهر بروجرد در غرب کشور مغازه‌داران لباس روحانیون را می‌پوشیدند و برخی از آنان همانند ملایان به روضه‌خوانی می‌پرداختند.
۲۸. در قرارداد ۱۹۱۹، که به طور سری و محرمانه میان بریتانیا و دولت تحت حمایت بریتانیا در تهران منعقد شده بود، بریتانیا بر ارتش، اقتصاد و دولت ایران تسلط می‌یافت. این قرارداد به واسطه‌ی مخالفت داخلی شدید، هیچ‌گاه به مرحله‌ی اجرا نرسید. بنگرید به:
- G. Lenezowski, *Russia and the West in Iran, 1918–1948: A Study in Big Power Rivalry* (Ithaca, 1949), pp. 45–7.
۲۹. ب. جزنی، تاریخ سی ساله، (تهران، ن. د) ص ۱۴۱. پیشنهاد این حزب آن بود که دو مجلس تاسیس شود: یکی مجلس مجتهدان و دیگری مجلس مردم: خلق (ارگان حزب)، ش. ۷، ۱ مرداد ۱۳۴۴.
۳۰. ارقام مورد نظر ما در این جا از منابع زیر اخذ شده‌اند: سازمان برنامه و بودجه، سرشماری ملی جمعیت: ۱۹۶۶ (تهران، ۱۹۶۸)؛ و مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی جمعیت و خانوارها: ۱۹۷۶ (تهران، ۱۹۷۶).
31. Cottam, *Nationalism*, p. 265.
- همچنین، در مورد این حزب بنگرید:
- R. Cottam, "Political Party Development in Iran", *Iranian Studies* (Summer 1968), pp. 82–96.
۳۲. بر اساس سرشماری ۱۹۵۶ و ۱۹۷۶.
۳۳. وزارت کشاورزی، آمار کشاورزی (۱۳۳۹)، ج ۱۵، ص ۹.
۳۴. سوداگر، بررسی اصلاحات ارضی، ص ۸۱ به بعد.

۳۵. خ. خسروی، جامعه دهقانی در ایران (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱۲۴. خسروی در این کتاب توضیح می‌دهد: مردم شهر در طی تعاملاتشان با دهقانان، آن‌ها را مردمی «مودب»، «آرام» و «صلح‌طلب» یافته‌اند. تردیدی وجود ندارد که ترس و بیم از مالکان موجب چنین رفتارهایی شده است. با این وجود، همان‌گونه که ایوانف خاطرنشان می‌سازد در دوره ۱۹۵۶-۱۹۵۸ میان دهقانان و مالکان منازعاتی رخ می‌دهد. ایوانف، تاریخ ایران نوین، ص ۲۰۹.
۳۶. سازمان انقلابی، نهضت کارگری پس از ۱۳۲۰ (تهران، ۱۳۵۰)، ص ۲۳.
۳۷. همان، ص ۵۴۰.
۳۸. برای توصیف کامل تاریخ این حزب بنگرید به:
- S. Zabih, *The Communist Movement in Iran* (Berkeley, 1966);
برای آگاهی از پایه‌های اجتماعی و فرقه‌ای حزب مزبور بنگرید به:
- Abrahamian, "The Social Bases of Iranian Politics".
۳۹. از اعضای موسس این سازمان، ۱۱ نفر دانشجوی، ۵ نفر معلم، ۸ نفر مهندس، ۱۲ نفر کارگر، ۱ نفر کارمند دولت و ۱ نفر افسر ارتش بودند: از فهرست «شهادای فداییان خلق» منتشرشده در شماره‌های مختلف کیهان (فروردین و اردیبهشت، ۱۳۵۸).
۴۰. شجاع، نمایندگان مجلس، صص ۱۷۳ به بعد.
41. J. Bharier, *Economic Development in Iran, 1900-1970* (London, 1971), pp. 84-6.
42. P. Avery, *Modern Iran* (London, 1965), p. 451.
۴۳. انجمن دانشجویان ایران در اروپا، مصدق و نهضت ملی ایران (تهران، ۱۳۵۷)، صص ۲۰ به بعد.
۴۴. در مورد نهضت ملی شدن نفت و سیاست آن، بنگرید به:
- L. P. Elwell-Sutton, *Oil: A Study in Power Politics* (London, 1955).
۴۵. نامه آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق، به تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۵۳، در پژوهش‌های اسلام (ژوئن-ژوئیه ۱۹۸۱)، ص ۱۸۹ منتشر شده است.
۴۶. در مورد حمایت آمریکا از سلطنت‌طلبان که به سرنگونی مصدق منتهی شد بنگرید به:
- K. Roosevelt, *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran* (New York, 1980);
and A. Tully, *CIA: The Inside Story* (New York, 1962), pp. 88-99.
۴۷. کمک‌های بلاعوض و وام‌های اقتصادی آمریکا در دهه‌ی ۱۹۵۰ به ایران که جمعا بالغ بر ۵۲۰ میلیون دلار می‌شد، ۱۹۲ میلیون دلار به صورت وام و ۳۲۷ میلیون دلار به صورت کمک بلاعوض بود. در همین دوره، کمک‌های بلاعوض و وام‌های نظامی آمریکا به ایران در مجموع ۴۰۰ میلیون دلار بود.
- (Us AID Mission, *Economic Assistance Activities in Iran, 1950-65* (Tehran, 1966), quoted by Bharier, *Economic Development*, p. 119).

۴۸. سرمایه‌گذاری آمریکا در دوره‌ی ۷-۱۹۶۲ شامل ۵۴ درصد، یا ۲۳۰ میلیون دلار، از مجموع سرمایه‌گذاری‌های صورت‌گرفته در ایران بود: بانک مرکزی، گزارش سالیانه (۱۹۶۸)؛ این رقم در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به ۵۶۰ میلیون دلار رسیده بود.

49. Cf. A. Westwood, "Elections and Politics in Iran", *Middle East Journal*, vol. 15 (1960), pp. 397-415.

۵۰. بعد از سقوط رضاشاه مناسک و مراسم دینی دوباره برقرار شد، ممنوعیت حج برداشته شد و حتی خود حکومت بر انجام مراسم مذهبی تأکید ورزید (بنگرید به Avery, *Modern Iran*, p. 481).

۵۱. این امر به‌رغم اصلاحات ارضی مصدق بود که بر اساس آن ۲۰ درصد از سهم بانک کسر می‌شد که ۱۰ درصد آن به دهقانان برمی‌گشت و ۱۰ درصد بقیه صرف توسعه‌ی روستاها می‌شد. اگرچه اصلاحات مصدق متعرض نظام اجاره‌داری نشد، اما با سقوط وی بیشتر اصلاحات مزبور نادیده گرفته شدند. بنگرید به:

A. K. S. Lambton, *The Persian Land Reforms: 1962* (Oxford, 1969), pp. 39-40.

۵۲. در مورد این فرایند بنگرید به:

- G. A. O'Donnell, "Corporatism and the Question of the State" in J. Malloy (ed.), *Authoritarianism and Corporatism in Latin America* (Pittsburgh, 1977), pp. 47-87.

53. See R. Pfau, "The Legal Status of American Forces in Iran", *Middle East Journal*, vol. 28 (1974), pp. 141-53 at p. 148.

۵۴. ایوانف، تاریخ ایران، صص ۲۰۷-۲۰۹.

۵۵. از میان کاندیداها ۳۷ نفر پزشک، ۴۵ نفر مالک، ۵ نفر مهندس، ۳ نفر بازرگان، ۴ نفر وکیل، ۸ نفر روزنامه‌نگار و ۳ نفر افسر بازنشسته‌ی ارتش بودند: کیهان، ۲۷ تیر ۱۳۲۹ به نقل از وست‌وود، انتخابات و سیاست.

۵۶. بدین ترتیب، از مجموع ۱۷۶ نماینده‌ی راه‌یافته به مجلس بیستم، ۹۶ نفر از آنان در زمره‌ی منتفذان زمین‌دار بودند. بنگرید به شجاع، نمایندگان مجلس.

۵۷. اطلاعات، ۲۴ آبان ۱۳۴۰.

۵۸. تا سال ۱۹۶۴، در حدود ۹۰۰۰ روستا به طور کامل یا جزئی میان خانواده‌های نسق‌دار توزیع شده بود. بنگرید به:

- Lambton, *Land Reforms*, p. 91; and H. Mahdavi, "The Coming Crisis in Iran," *Foreign Affairs*, vol. 44 (1965), pp. 134-46 at p.

۵۹. در مورد رابطه‌ی میان ظهور اقتدارگرایی و بحران اقتصادی بنگرید به:

- J. Malloy (ed.) *Authoritarianism and Corporatism in Latin America* (Pittsburgh, 1977), pp. 149 ff.

60. Lambton, *Land Reforms*, p. 41.

۶۱. اطلاعات، ۲۹ اسفند ۱۳۴۲. در این جا در مورد فشار مالیات‌های جدید و سایر اقدامات کابینه‌ی اصلاحات بر روی بازار بررسی‌هایی صورت گرفته است.

۶۲. سالنمای ایران، ۱۳۴۳.

۶۳. همان. ص ۴۳۳.

۶۴. خود رژیم از افراد زیر به عنوان مخالفان اصلاحات ارضی نام می‌برد: آیات عظام بهبهانی، گلپایگانی، مرعشی، شیرازی و خراسانی. سالنمای ایران، صص ۲۲-۴۳. آیت‌الله خمینی نخستین بار علیه لایحه‌ی انتخابات سپتامبر ۱۹۶۲ موضع‌گیری کرد. اظهار نظری مبتنی بر مخالفت آیات عظام خمینی، طالقانی یا شریعتمداری با اصلاحات ارضی وجود ندارد.

۶۵. ظهور و تشدید این ناسیونالیسم مذهبی بومی به عنوان خط‌مشی اصلی بخش مهمی از علما از دهه‌های پایانی سده‌ی نوزدهم موضوع فصل ۳ است.

فصل دوم

رژیم قدیم: حکومت پادشاهی

پیدایش و ظهور رژیم اقتدارگرای شاه در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ منجر به تغییرات مهمی در درون بلوک قدرت گردید. بلوک قدرت قدیم شامل طبقه‌ی زمین‌دار و بورژوازی تجاری ملی، در فرایند فروپاشی قرار داشت. از یک‌سو، طبقه‌ی زمین‌دار به واسطه‌ی دگرگونی کشور از جامعه‌ی عمدتاً کشاورزی به نیمه‌صنعتی در حال زوال و انقراض بود، و از سوی دیگر، طبقات متوسط در معرض شکاف و تقسیم قرار داشتند. تمامی این تحولات به انتقال قدرت سیاسی به شاه و ظهور بلوک قدرت جدید کمک کرد. در نتیجه‌ی توسعه اقتصادی و برنامه‌ی صنعتی شدن که با هدف تمرکز در صنعت و تغییر در ساختار تولیدی صورت گرفت، بلوک قدرت به تدریج تحت سلطه‌ی بورژوازی مالی و صنعتی بزرگی قرار گرفت که از پیوندهای محلی ضعیف و بین‌المللی نیرومندی برخوردار بود. خود خانواده‌ی سلطنت اراضی سلطنتی را با دارایی‌های مالی و صنعتی بزرگ تعویض نمود و به بسط و گسترش بورژوازی بالا کمک کرد. با این وجود، رژیم اقتدارگرای شاه یک حکومت طبقاتی نبود، و به عنوان رژیمی بوروکراتیک خواهان میزانی استقلال از علایق و منافع طبقاتی مسلط بود.^[۱] از همین رو، یک ساختار سیاسی کورپوراتیستی را به منظور شمول و کنترل منافع طبقاتی عمده به وجود آورد. شاه برای کسب حمایت سیاسی دست به سوی

دهقانان، بورژوازی صنعتی و طبقه‌ی کارگر دراز کرد، و از قبل از اصلاحات ارضی کوشید یک «بورژوازی روستایی» به وجود آورد. رژیم با تشویق و ترویج فرایند صنعتی شدن، به ظهور و پیدایش بورژوازی بالا کمک کرد که به گونه‌ای گلخانه‌ای شکوفا شده بود. هم‌زمان، کوشید یک «آریستوکراسی کارگری» هم به وجود آورد. شاه به منظور فرودستی و مطیع کردن طبقات مختلف، حزب ایران نوین (NIP) را به یک سازمان سیاسی کورپوراتیستی تبدیل کرد که به کنترل تمامی طبقات می‌پرداخت. رژیم اقتدارگرای شاه بر پنج پایه استوار بود: (الف) کنترل دولتی منابع مالی بزرگ از طریق منابع عظیم نفتی؛ (ب) موفقیت برنامه‌ی رشد و تثبیت اقتصادی و مداخله‌ی شاه در اقتصاد به منظور تضمین ثبات اقتصادی؛ (پ) تلاش‌های ادواری در بسیج توده‌ای و ایجاد تعادل طبقاتی از طریق کنترل اقتصادی آن‌ها و مداخله در اقتصاد؛ (ت) برقراری روابط حامی-پیرو^۱ با بورژوازی بالا و کنترل شاه بر اقتصاد آزاد از طریق مشارکت در فعالیت‌های کارآفرینانه^۲، و گسترش نیروهای سرکوب‌گر دولت، و تکیه بر حمایت غرب به ویژه آمریکا.

حزب شاه

حزب ایران نوین سازمان سیاسی شاه بود که به منظور اجرای اصلاحات و کنترل حکومت و پارلمان ایجاد شده بود. این حزب نخستین حزب درباری موفق در تسلط بر مجلس و حکومت و نخستین نوع آن در ایران بود.^[۲] این حزب به مثابه‌ی نهادی هدایت‌کننده عمل می‌کرد و می‌کوشید گروه‌های نفوذ عمده را تحت پوشش دولت قرار دهد. ریشه‌ی این حزب در جنبش اصلاحات و ایدئولوژی دربار قرار داشت که نه به عنوان یک ایدئولوژی طبقاتی، بلکه به عنوان ایدئولوژی دولتی ارائه می‌گردید که گفته می‌شد منافع طبقاتی مختلف را نمایندگی می‌کند.^[۳] از همین رو، حزب کنترل خود را بر روی تمام انجمن‌های کارفرمایان، اتحادیه‌های کارگری، صنوف بازار، انجمن‌های ادارات دولتی و

1. patron-client

2. entrepreneurial

تعاونی‌های روستایی که در ارتباط با اصلاحات ارضی به وجود آمده بودند، بسط و گسترش داد. حزب انجمن‌های کارفرمایی عمده را تحت کنترل دولت قرار داد و به تعریف و تحدید حوزه‌های بازرگانی پرداخت. از جمله‌ی این انجمن‌ها می‌توان به سندیکای صاحبان صنایع نساجی، سندیکای صنایع فلزی، سندیکای صنایع ایران و اتاق صنایع و معادن اشاره کرد.^[۴] علاوه بر این، اتاق بازرگانی نیز وجود داشت که تمام شرکت‌های بازرگانی ثبت‌شده و خانواده‌های تجاری بزرگ را تحت پوشش قرار می‌داد. در این اتاق، ۲۵ فدراسیون بازرگانی وجود داشت و از سوی تجار بزرگ در حوزه‌های مختلف بازرگانی اداره می‌شد.^[۵] رژیم جدید در مارس ۱۹۶۴ کنفرانسی اقتصادی میان حکومت تحت کنترل حزب ایران نوین و این اتاق و انجمن‌های دیگر برگزار و در طی آن به شکایات و مطالبات کارخانه‌داران و بازرگانان در زمینه‌ی کاهش مالیات بر درآمد، تسهیلات اعتباری و معافیت‌های گمرکی رسیدگی کرد.^[۶]

علاوه بر این، در رژیم جدید تلاش‌هایی جدی برای سازمان‌دهی اتحادیه‌های کارگری صورت گرفت. حکومت‌های قبلی تمایلی به سازمان‌دهی کارگران نداشتند. به دنبال تأسیس وزارت کار در ۱۹۴۶ که تلاش شد با تأسیس یک اتحادیه کارگری رسمی اتحادیه‌های کارگری حزب توده در تنگنا قرار داده شود، علاقه‌ی حکومت به امور کارگری کاهش یافت و حتی در دهه‌ی بعد از کودتای ۱۹۵۳ اتحادیه‌های کارگری با مخالفت حکومت روبه‌رو شدند. با این‌همه، رژیم جدید تمام اتحادیه‌های کارگری ثبت‌شده را تحت کنترل درآورد و شعارهای حزبی بر حقوق صنفی کارگران تأکید ورزیدند. حزب ایران نوین به هنگام اختلاف میان کارگران و کارفرمایان به عنوان میانجی عمل می‌کرد. برای مثال، این حزب در ۱۹۷۱ در اختلاف میان سازمان کارگران و سندیکای عمومی کارفرمایان در زمینه‌ی دستمزد به میانجی‌گری پرداخت.^[۷]

همچنین، این حزب کوشید اصناف سنتی بازار را تحت کنترل دولت قرار دهد. این اصناف بعد از سقوط دولت جبهه‌ی ملی که در آن به فعالیت سیاسی پرداخته بودند، قدرت خود را از دست داده بودند. به ویژه، قانون اصناف ۱۹۵۷

آن‌ها را از استقلال و قدرت‌شان محروم می‌ساخت. بر اساس این قانون، اصناف تنها باید با اجازه‌ی حکومت تاسیس می‌گردیدند و شورای عالی اصناف باید تحت نظارت فرمانداران فعالیت می‌کرد.^[۸] این اصناف در ۱۹۷۱ تحت کنترل کامل حزب قرار گرفتند. قانون جدید اصناف شورای عالی اصناف را منحل ساخت و به جای آن اطاق اصناف را با اختیار نظارت کامل بر روی تمام اصناف تاسیس کرد. این اتاق که مشتمل بر اعضای حزب بود، حزب ایران نوین را به ابزار موثری در اجرای مقررات صنفی مربوط به مسأله‌ی پروانه‌های تجاری، تثبیت قیمت‌ها، ساعات کار و جز آن، تجهیز کرد. از آن‌جا که این اصناف تمام مغازه‌های کوچک و بزرگ (با ۵۰۰۰/۰۰۰ عضو) را پوشش می‌دادند، بازاریان به خوبی سنگینی و فشار حزب حاکم را حس می‌کردند.^[۹]

انجمن‌های کارمندان دولت در دوره‌ی حکومت جبهه‌ی ملی شکوفا شدند. از جمله‌ی این انجمن‌ها می‌توان به انجمن‌های معلمان، مهندسان، پزشکان، حقوق‌دانان و جز آن اشاره کرد. از آن‌جا که بیشتر این انجمن‌ها با احزاب مختلف جبهه‌ی ملی پیوند داشتند، همگی بعد از سقوط مصدق سرکوب شدند.^[۱۰] حزب ایران نوین به منظور نمایندگی گروه‌های حرفه‌ای سازمان‌های خاص خود را جایگزین انجمن‌های قدیمی کرد.

رژیم بیشترین نفع را از تعاونی‌های روستایی به دست آورد. بعد از اصلاحات ارضی، سازمان مرکزی تعاونی‌های روستایی به منظور نظارت بر این تعاونی‌ها ایجاد شد. بعدها دولت این تعاونی‌ها را با ادغام در وزارت اصلاحات ارضی تحت کنترل خود درآورد. سلول‌های محلی حزب با این تعاونی‌ها ارتباط برقرار کردند و برخی از دهقانان را در شوراهای حزبی قرار دادند. تقریباً تمام ۸۰۰۰ تعاونی به حزب وابسته بودند.^[۱۱]

مهم‌ترین وجه سیاسی حزب ایران نوین، پایان منازعه‌ی آشکار برای کنترل بر مجلس بود که از زمان جلوس شاه خودنمایی می‌کرد. بدین ترتیب، نامزدهای انتخابات باید به حزب دربار که تمام بررسی‌های ضروری مربوط به نامزدها را انجام می‌داد، می‌پیوستند. فرایند نام‌نویسی از نامزدها از طریق سلسله مراتب

گسترده‌ی سازمان‌ها صورت می‌گرفت. کنگره‌ی حزب از نامزدهای قانونی ثبت نام می‌کرد، نمایندگان را از شهرها و روستاها دعوت می‌کرد و سیاست‌های حزب را اعلام می‌نمود. همان‌طور که از اسناد مجلس برمی‌آید، این حزب از طبقات مختلف ثبت نام می‌کرد که خود همین موضوع مبین تلاش رژیم برای یافتن حامی وابسته‌ی دیگری بود. همچنین، این حزب بر نمایندگی نمادین طبقات پایین تاکید ویژه‌ای داشت. در مجلس بیست و یکم، که نخستین مجلس در رژیم جدید بود، ۹۵ نماینده از کارمندان دولت، ۳۲ نماینده از متخصصان، ۲۴ نماینده از کشاورزان، ۹ نماینده از کارگران، ۸ نماینده از تجار، ۷ نماینده از مالکان، ۱۱ نماینده از کارکنان بخش خصوصی و ۴ نماینده از اصناف بازار حضور داشت.^[۱۳] در آخرین مجلس تحت نظارت حزب ایران نوین ۱۲۱ نماینده‌ی مهندس، قاضی، حقوق‌دان و روزنامه‌نگار، ۴۶ نماینده‌ی کارمند دولت، ۲۳ نماینده‌ی کشاورز، ۲۲ نماینده‌ی کارخانه‌دار و تاجر، ۲۱ نماینده‌ی معلم و ۱۵ نماینده‌ی کارگر وجود داشت.^[۱۳]

حزب ایران نوین به واسطه‌ی کنترل دولت و مجلس، از دید دربار ابزار موثری برای کنترل قوه‌ی مقننه از طریق شورای عالی اقتصاد به شمار می‌رفت. این شورا به منظور بحث در مورد موضوعات (به ویژه اقتصادی) یک بار در هفته در دربار میان کابینه و شاه برگزار می‌شد و منبع اصلی پیشنهادات و طرح‌های مربوط به قوه‌ی مقننه به شمار می‌آمد. این شورا شامل وزرای امور اقتصاد و توسعه، رئیس بانک مرکزی، مدیر سازمان برنامه و رییس شرکت نفت می‌شد.^[۱۴] رهنمودهای ارائه‌شده از سوی شاه در شورا به صورت طرح‌های تقنینی درمی‌آمد و به منظور بررسی به کمیته‌ی مرکزی حزب ایران نوین ارسال می‌شد. سپس، این طرح‌ها به کمیته‌ی اجرایی، که گروه پارلمانی حزب در آن حضور داشت، ارسال می‌شد. و سرانجام، کمیته‌ی اجرایی آن‌ها را در قالب لایحه به مجلس عرضه می‌کرد.^[۱۵] بنابراین، کل ساختار دولت از جمله حکومت، مجلس و حزب حاکم تابع دربار بود که در مرکز قدرت قرار داشت.

حزب ایران نوین به رغم استحکام سازمانی خود همچنان ابزاری در دست

شاه باقی ماند. کنگره‌های حزب که مهم‌ترین کارکردشان روزآمد کردن خط‌مشی حزب با آخرین اظهارات دربار بود، تحت هدایت و توجه شاه برگزار می‌شد. از آن‌جا که کارکرد اصلی این حزب بسیج حمایت‌ها و پشتیبانی‌ها به نفع دربار بود، سرانجام شاه به این نتیجه رسید که حزب ایران نوین در بسیج وسیع و گسترده‌ی منافع ناکام مانده است که خود همین موضوع به انحلال ناگهانی حزب قبل از انقلاب ۱۹۷۹ انجامید.

پایه‌های وضع موجود در قبل از انقلاب

برای بیش از یک دهه (۱۹۶۳-۱۹۷۶) مجموعه‌ای از عوامل به طور توأمان رژیم اقتدارگرایی شاه را حفظ می‌کردند. ما در ادامه هر یک از این عوامل را به ترتیب مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نیروهای سرکوب‌گر و حمایت آمریکا

تا پیش از اقدامات بسیج‌گرایانه‌ی شاه در ۱۹۶۳، ارتش پایه‌ی اصلی قدرت وی به حساب می‌آمد. او در دهه‌ی ۱۹۴۰ با بهره‌گیری از کمک‌های نظامی آمریکا به سازمان‌دهی مجدد ارتش پرداخت و در دهه‌ی ۱۹۵۰ همواره از آن برای مهار مردم و سرکوب جبهه‌ی ملی و حزب توده استفاده می‌کرد. اگرچه رضاشاه ارتش جدید را بر اساس الگوی ارتش بریتانیا تاسیس کرد، اما دربار اقتداری پدرسالارانه بر ارتش داشت که به عنوان نهاد جدیدی که پیوندهای چندانی با الیگارشی نداشت، کاملاً با شاه شناسایی می‌شد. با جدایی ارتش از طبقه‌ی زمین‌دار، شاه توانست قدرت این طبقه و اشرافیت قبیله‌ای را مهار کند. همچنین، شاه با کنترل ارتش توانست به اختیاراتی فراتر از قانون اساسی دست یابد. او گروهی از افسران وفادار را استخدام کرد و الیت نظامی قدیمی را که خواهان بسط پایگاه قدرت خود در درون ارتش بود، پاک‌سازی کرد. از همین رو، در ۱۹۶۲ و به هنگام تحکیم قدرت خود، برخی از افسران ارتش را که به عنوان رقیب سیاسی [او] تلقی می‌شدند، دستگیر و ۳۳ تیمسار و ۲۷۰ سرهنگ را بازنشسته کرد.^[۱۶] شاه از همان بدو جلوس به تخت سلطنت خواهان

بازسازی ارتش بود که بعد از تهاجم متفقین به ایران از هم پاشیده بود. او تا نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ از طریق افزایش بودجه‌ی دفاعی، اخذ کمک‌های نظامی از خارج و گسترش نیروها، ساختار نظامی بسیار نیرومندی را به وجود آورد و ارتش از ۱۲۰۰۰۰ نفر در ۱۹۴۱ به ۴۰۰۰۰۰ نفر در ۱۹۷۷ افزایش یافت.^[۱۷] هزینه‌های نظامی سالیانه از ۷۰ میلیون دلار در ۱۹۶۰ به ۳۵۰۰ میلیون دلار در ۱۹۷۳ و به ۹۰۰۰ میلیون دلار در ۱۹۷۷ افزایش یافت. ارتش به طور میانگین ۳۰ درصد از بودجه‌ی سالیانه را به خود اختصاص می‌داد و به گونه‌ای فزاینده به تجهیزات مدرن به ویژه آمریکایی، مجهز می‌شد. در حد فاصل سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۷۰ کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به ایران بالغ بر ۲/۳ میلیارد دلار می‌شد.^[۱۸] از این مبلغ، بیش از ۱ میلیارد دلار آن به کمک‌های نظامی اختصاص داشت. با رشد قیمت‌های نفت، به ویژه در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ ارتش نیز به گونه‌ای بی‌سابقه گسترش یافت. در حد فاصل سال‌های میان ۱۹۷۵ و ۱۹۷۹ میزان خرید تسلیحات رژیم به ۶/۶ میلیارد دلار رسید. بر این اساس، ایران در ۱۹۷۶ تعداد ۱۶۰ جنگنده‌ی اف ۱۶ به ارزش ۳/۴ میلیارد دلار خریداری کرد.^[۱۹] فروش نظامی آمریکا به ایران از ۱۰ میلیون دلار در ۱۹۵۰ به ۱۰۰ میلیون دلار در ۱۹۷۰ و به ۳/۹ میلیارد دلار در ۱۹۷۴ افزایش یافت.^[۲۰]

بر اساس قانون اساسی، شاه فرمانده کل قوا محسوب می‌شد. تا پیش از تحکیم قدرت شاه، نخست وزیران قدرتمند کوشیده بودند کنترل ارتش را از دست شاه خارج کنند. یکی از مسایل مورد اختلاف شاه با مصدق همین کنترل بر ارتش بود. شاه به منظور اطمینان از وفاداری ارتش استخدام‌های نظامی، سازمان و اندازه‌ی نیروهای مسلح را کنترل می‌کرد. همچنین، ترفیع‌های مهم باید به تصویب شاه می‌رسید. از همان ابتدا، حفظ چنین ارتش وفاداری متضمن امتیازات ملموس قابل ملاحظه‌ای از جانب شاه بود. در حالی که رضاشاه به افسران خود زمین اعطا می‌کرد، در دوره‌ی پسرش کمک‌های نظامی آمریکا و میلیاردها بشکه نفت منبع مالی مطمئنی فراهم کرد که حفظ طبقه‌ی ممتازی از افسران را امکان‌پذیر می‌ساخت. همچنین، این اقدام استخدام پرسنل و مستشاران

نظامی خارجی ارتش را به دلیل تماس محدود با جمعیت تحت ستم، مطمئن‌تر می‌ساخت. این امر یادآور شیوه و رویه‌ی قبلی شاهان مستبد [گذشته] بود که نیروهای نظامی را از میان بیگانگانی برمی‌گزیدند که بیش از نیروهای محلی مورد وثوق بودند.

در حالی که ارتش نقطه‌ی اتکا و حامی سلطنت بود، رژیم به منظور حذف مخالفان از پلیس سیاسی استفاده می‌کرد. دستگاه سرکوب مشتمل بر دفتر ویژه شاهنشاهی و هیات بازرسی شاهنشاهی بود که بر تمام سازمان‌های سرکوب‌گر و نظم موجود در ارتش نظارت می‌کرد: اداره اطلاعات ارتش و سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ساواک، که به طور مستقیم به سرکوب مخالفان می‌پرداختند. ساواک در ۱۹۵۷ و با کمک موثر دولت آمریکا سازمان‌دهی شد.^[۲۱] همچنین، آمریکا به همراه ساواک مأموریت‌های اطلاعاتی را انجام می‌داد. ساواک با برخورداری از ده‌ها سزار نیرو در تمام نهادهای حکومتی، اتحادیه‌های کارگری، اصناف بازار، دانشگاه‌ها، مطبوعات، کارخانه‌ها، تعاونی‌های روستایی و جز آن رسوخ کرد.^[۲۲] اعضای ساواک در مسایل امنیتی اختیارات نامحدودی داشتند و در بازجویی، محاکمه، شکنجه و حذف فیزیکی از روش‌های متعددی سود می‌جستند.^[۲۳]

قدرت نظامی شاه از همان ابتدا به آمریکا وابسته بود و از همین رو، حمایت آمریکا به گونه‌ای غیر مستقیم پایه‌ی اصلی قدرت رژیم وی را بر حسب ساخت ارتش، حمایت سیاسی و وابستگی متقابل اقتصادی تشکیل می‌داد. به طور قطع، مناسبات ایران-آمریکا در دوره‌ی ۱۹۶۲-۱۹۷۹ ابعاد جدیدی به خود گرفت و از وابستگی سیاسی محض ایران به آمریکا فراتر رفت.^[۲۴] به دنبال جنگ جهانی دوم و سقوط رژیم هواخواه آلمان رضاشاه، محمدرضاشاه به فرمول‌بندی مجدد سیاست خارجی ایران پرداخت. همچنین، وی موضع سنتی سیاست خارجی ایران را در جست‌وجوی «قدرت سوم» به منظور دفع فشارهای دو قدرت عمده‌ی بریتانیا و روسیه پیگیری کرد. از همین رو، تلاش شد با جلب حمایت موثر آمریکا، ارتش سرخ را برای تخلیه‌ی استان‌های آذربایجان و کردستان که در طی

جنگ جهانی به اشغال درآورده بود، تحت فشار قرار دهد. بعدها حتی دکتر مصدق نیز کوشید در مناقشه‌ی نفت با بریتانیا حمایت آمریکا را جلب کند.^[۲۵] با این وجود، تا کودتای ۱۹۵۳ حمایت آمریکا از ایران عمدتاً به ماموریت‌های نظامی مستشاری به رژیم شاه محدود می‌شد. از همین رو، تا پیش از ۱۹۵۳ کل کمک‌های آمریکا به ایران از ۵۹ میلیون فراتر نمی‌رفت. تنها بعد از کودتا بود که آمریکا خود را متعهد به ثبات رژیم شاه کرد. در دوره‌ی ۱۹۵۳-۱۹۵۷ کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا به ایران به ۵۰۰ میلیون دلار افزایش یافت.^[۲۶] در همان زمان، آمریکا ۴۰ درصد از سهم نفت ایران را به دست آورد. با این وجود، روابط ایران-آمریکا در دوره‌ی [جان. اف.] کندی به پایین‌ترین حد خود رسید. او در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ کمک‌های نظامی را به ایران قطع کرد و ادامه‌ی آن‌ها را منوط به انجام اصلاحات از سوی رژیم نمود. با آغاز حکومت جانسون، رابطه‌ی میان دو دولت مجدداً اوج گرفت. شاه در ۱۹۶۴ به منظور ترغیب آمریکا برای ازسرگیری و گسترش کمک‌های نظامی به ایران به آن کشور سفر کرد. در این سفر آمریکا با اعطای اعتباری ۲۰۰ میلیون دلاری به ایران موافقت کرد. در دوره‌ی زمامداری نیکسون، اتحاد ایران با آمریکا و وابستگی به آن تعمیق بیشتری یافت. در ۱۹۷۶، آمریکا با لحاظ ایران به عنوان کشوری «توسعه‌یافته» به برنامه‌ی کمک خود به ایران پایان داد. در مه ۱۹۷۲ نیکسون در طی دیداری با شاه در تهران با فروش «هر سیستم تسلیحاتی متعارف مورد درخواست ایران» موافقت کرد. این امر از ظهور روابط پیچیده‌تر میان دو دولت حکایت می‌کرد. در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ با افزایش اهمیت و درآمدهای نفتی ایران، این کشور به عنوان نقطه‌ی اتکای ثبات اقتصادی و نفوذ سیاسی غرب ظاهر شد.^[۲۷] ایران نیز خود را با تغییر در سیاست خارجی آمریکا در ۱۹۶۹ (مشهور به دکترین نیکسون) از درگیری مستقیم آمریکا در مناطق واجد اهمیت سیاسی به ایجاد «قدرت‌های منطقه‌ای» تنظیم کرد. مجموعه این عوامل و افزایش درآمدهای نفتی ایران، شاه را قادر به بسط و تجهیز قابل توجه ارتش کرد. حتی پیش از این نیز رژیم به دلیل وضعیت بین‌المللی بعد از جنگ سرد و تنوع روابط خارجی ایران درصدد اتخاذ

سیاست خارجی جدیدی در مقایسه با وابستگی به آمریکا در دهه‌های پیشین برآمده بود. از همین رو، شاه در ۱۹۶۶ «سیاست خارجی مستقل ملی» را اعلام کرد که به معنای تنظیم مجدد روابط خارجی ایران بر اساس منافع ملی مستقیم خود بود. این امر به ایجاد روابط تجاری با شوروی و اتخاذ سیاست امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس به منظور حفاظت از منافع ایران/ غرب در منطقه انجامید.^[۲۸]

به رغم این تغییرات در سیاست خارجی رژیم در دوره‌ی ۱۹۶۶-۱۹۷۸، حمایت آمریکا نه تنها در مفهوم امنیت بین‌المللی، بلکه از حیث قدرت داخلی - هرچند تنها به دلیل حمایت فعال آمریکا از شاه در ۱۹۵۲- نیز پایه و ستون قدرت شاه را تشکیل می‌داد. وابستگی سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران به آمریکا ریشه در عصر جنگ سرد داشت، و تحولات اخیر در روابط ایران-آمریکا نیاز اساسی ایران را به امنیت که در پس تمام این روابط قرار داشت، مرتفع نمی‌ساخت. خود شاه حمایت آمریکا از رژیمش را مفروض می‌دانست. او در ۱۹۷۶ اظهار داشت: «ایالات متحده بهتر از ما این دلیل ساده را می‌فهمد که منافع بسیار زیادی در ایران دارد. منافع اقتصادی مستقیم و منافع سیاسی غیر مستقیم».^[۲۹]

آمریکا به شدت در ساختار صنعتی و نظامی ایران که به وضوح متضمن ثبات رژیم بود، درگیری و مشارکت داشت. سرمایه‌گذاری خصوصی آمریکا در ایران در ۱۹۷۵ بالغ بر ۱ میلیارد دلار می‌شد.^[۳۰] با این همه، شاه تجار آمریکایی را به «جرات بیشتر» در انعقاد قراردادها در ایران دعوت کرد.^[۳۱] در حدود ۴۰۰ شرکت آمریکایی در اقتصاد ایران و در حدود ۴۴۰۰۰ آمریکایی در ارتباط با صنایع نظامی و مشاغل دیگر وجود داشتند. در ۱۹۷۳ میان دو کشور یک موافقت‌نامه‌ی همکاری اقتصادی به ارزش ۱۵ میلیارد دلار - به استثنای نفت - به امضا رسید.^[۳۲] ایران در دهه‌ی ۱۹۷۰ بزرگ‌ترین مشتری تسلیحات آمریکا بود و در سال‌های میان ۱۹۷۵ و ۱۹۸۰ خرید ۱۰ میلیارد دلار اسلحه از آمریکا را برنامه‌ریزی کرده بود. بدون تردید، دخالت و درگیری آمریکا در ایران پایه‌ی

اصلی قدرت شاه را تشکیل می‌داد تا جایی که هر مخالفتی با او به حمایت امریکا از این رژیم مربوط می‌شد. چنان‌که خواهیم دید، در طی انقلاب ۱۹۷۹ بخش عمده‌ای از نیروهای اپوزیسیون با هدف تضعیف حمایت خارجی رژیم اقدام به برقراری تماس با سفارت امریکا در تهران کردند.

نفت و ثبات اقتصادی

سرازیر شدن «میلیاردها دلار نفت»، به واسطه‌ی ایجاد یک منبع درآمد مستقل، شالوده‌ی استقلال دولت را تشکیل می‌داد.^[۳۳] درآمدهای نفتی که به ندرت به فرایندهای اقتصادی داخلی مربوط می‌شد، شباهتی به «رانت‌های خارجی» ای نداشت که به دولت‌ها اعطا می‌شد.^[۳۴] با این وجود، این درآمدها رژیم را قادر به افزایش هزینه‌های عمومی بدون نیاز به استخراج منابع ضروری از اقتصاد داخلی از طریق مالیات‌های بالا می‌ساخت. از لحاظ مالی درآمدهای نفتی، که منبع اصلی درآمد حکومت را تشکیل می‌دادند، رژیم را قادر به بسط و گسترش هزینه‌های ثابت دولت کرد. سهم درآمدهای نفتی در کل درآمدهای دولت از ۱۱ درصد در ۱۹۵۴ به ۴۵ درصد در ۱۹۶۳، به ۵۶ درصد در ۱۹۷۱، و به ۷۷ درصد در ۱۹۷۷ افزایش یافت. در دوره‌ی ۱۹۶۳-۱۹۷۳ درآمدهای نفتی بین ۶۰ و ۷۹ درصد از درآمد مبادلات خارجی دولت و به طور میانگین ۵۰ درصد از درآمدهای دولت را تشکیل می‌داد. در مقایسه، در همین دوره سهم مالیات‌های مستقیم در درآمدهای دولت اساساً تغییری نکرد و بیشتر از ۷ درصد این درآمدها را تشکیل نمی‌داد. به همین ترتیب، سهم نسبی مالیات‌های غیر مستقیم نیز افزایش نیافت و به طور میانگین ۱۹ درصد از کل درآمدهای دولت را تشکیل می‌دادند.^[۳۵]

بنابراین، درآمدهای نفتی منبع ثابت بودجه را بدون نیاز به اقدامات مالی و پولی برای کاهش مصرف عمومی و تامین بودجه‌ی هزینه‌های عظیم دولت تشکیل می‌دادند. از همین رو، در حالی که مالیات‌ها پایین بودند، هزینه‌های حکومت تأثیری بر مصرف خصوصی نداشتند. در واقع، به واسطه‌ی رشد نقدینگی و اعتبارات، مصرف خصوصی و سرمایه‌گذاری افزایش یافت. در حد

فاصل سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۷۲ هزینه‌های مصرف خصوصی از ۲۵۲ به ۲۷۲ میلیارد ریال و سرمایه‌گذاری خصوصی از ۴۵ به ۹۲ میلیارد ریال افزایش یافت. از همین رو، وابستگی دولت به درآمدهای نفتی آن را از ایجاد یک نظام مالیاتی کارآمد و منظم برای بسیج منابع درونی بازداشت. قوانین مالیاتی دلبخواهانه و بنا به صلاح‌دید حکومت در معرض تغییر باقی ماند. در مورد اصناف بازار، با وجود امکان مذاکرات طولانی، حکومت می‌توانست خواستار وجوه دریافتی [بیشتری] شود.^[۳۶]

در نتیجه‌ی افزایش اساسی و قابل توجه درآمدهای نفتی - از ۲۹ میلیارد ریال در ۱۹۶۳ به ۱۸۲ میلیارد ریال در ۱۹۷۲ - حکومت می‌توانست بیش از گذشته به اجرای برنامه‌های خود پردازد. در حد فاصل سال‌های ۱۹۶۲ و ۱۹۷۲ هزینه‌های جاری حکومت از ۳۵ به ۱۸۹ میلیارد ریال افزایش یافت. در گذشته، سهم بخش نفت پایین بود و تنها از ۱۹۶۴ به بعد، که با تقوق و برتری نیروی سلطنت نیز همراه بود، سهم نفت به تدریج افزایش یافت. این امر رژیم را قادر به برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای نمود. برنامه‌های اولیه چیزی بیش از تخصیص درآمدهای دولت نبود. درآمدهای نفتی منبع عمده‌ای برای تامین منابع مالی برنامه‌های توسعه بعدی به وجود آورد.^[۳۷] از همین رو، بخش دولتی با اتکا به درآمدهای دولتی امکان انجام طرح‌های مربوط به صنعتی شدن، برق رسانی و ارتباطات را یافت.

سیاست تثبیت اقتصادی که در ۱۹۶۲ اتخاذ شد، به نظر موفقیت‌آمیز می‌رسید. دوره‌ی ۱۹۶۳-۱۹۷۳ به واسطه‌ی اعمال سیاست‌های رسمی، برخلاف ادوار قبلی و بعدی با ثبات قیمت‌ها، دستمزدها، اشتغال و مالیات‌ها مشخص می‌شود. در پی بحران اقتصادی (۱۹۵۷-۱۹۶۲) که منجر به ظهور یک رژیم اصلاح طلب اقتدارگرا تحت سیطره‌ی دربار شد، حکومت سیاست رشد را در پیش گرفت، محدودیت‌های تجاری و اعتباری را وضع نمود و به کاهش واردات پرداخت. افزایش درآمدهای نفتی رژیم را قادر ساخت از طریق وضع محدودیت‌های تجاری، انحصارات دولتی و سوبسیدهای گسترده، قیمت‌ها را

پایین نگه دارد. از همین رو، در فاصله‌ی ۱۹۶۳ و ۱۹۷۲ قیمت‌ها به طور متوسط ۳ درصد افزایش یافتند. به همین ترتیب، دستمزدها نیز دارای ثبات بودند: همان‌طور که در جدول ۱-۲ می‌توان دید، دستمزد کارگران صنعتی به طور متوسط ۷ درصد و کارگران غیر صنعتی ۴ درصد افزایش یافتند.

در این دوره قوانین مالیاتی تا حدی تعدیل شدند. از ۱۹۵۰ قوانین مالیات بر درآمد به طور منظم در معرض تغییر و تحول قرار داشتند. بر اساس قانون مصوب ۱۹۵۵ مالیات مستقیم از طریق برخی معافیت‌ها، تخفیف‌ها و تقلیل عوارض کاهش یافت. در ۱۹۵۶ نظام مالیاتی مترقی و پیشرفته‌ای تدوین شد که بر اساس آن نخستین قانون مالیات بر درآمد ۱۹۳۰ برچیده شد و مالیات‌ها به گونه‌ای قابل ملاحظه کاهش یافتند. علاوه بر این، قانون عمومی مالیات بر درآمد ۱۹۶۷ سطح معافیت‌ها را گسترش داد و امتیازات زیادی به ویژه برای شرکت‌های جدید قائل شد.^[۳۸] همچنین، کالاهای اساسی و ضروری از فهرست مالیات‌های غیر مستقیم کنار گذاشته شدند. به استثنای درآمدهای گمرکی، نیمی از مالیات‌های غیر مستقیم شامل مالیات‌های مربوط به سوخت اتومبیل‌ها، ۱۵ درصد متعلق به مالیات‌های غیر مستقیم و بقیه‌ی مالیات‌ها مربوط به عوارض مبادلات و اتومبیل‌ها بودند.^[۳۹]

به دنبال این موفقیت در تثبیت اقتصادی، رژیم امکان انجام سیاست رشد را یافت. در این دوره، تولید ناخالص ملی از ۳۴۰ به ۹۷۹ میلیارد ریال، همراه با رشد ۱۰ درصدی قیمت‌های جاری، افزایش یافت. با این حال، به واسطه‌ی افزایش ناچیز قیمت‌ها، تولید ناخالص ملی در قیمت‌های ثابت تا ۸/۵ درصد افزایش یافت. در نتیجه‌ی این رشد، افزایش سریع درآمد ملی و سرانه در این دوره به افزایش کل مصرف خصوصی (سالانه ۱۳ درصد در نواحی شهری و ۵ درصد در نواحی روستایی) انجامید.^[۴۰] در کل، رژیم توانایی خود را در ترکیب تثبیت با تداوم رشد پایدار نشان داد.

اهمیت سیاسی این عامل را می‌توان در پارامتر تنش اجتماعی دید که در بحران اقتصادی قبلی - که مقارن با منازعات سیاسی در بلوک قدرت بود و به

جدول ۱-۲: شاخص قیمت مصرفی و دستمزدها، ۱۹۶۳-۷۲

سال	۱۹۶۳	۱۹۶۴	۱۹۶۵	۱۹۶۶	۱۹۶۷	۱۹۶۸	۱۹۶۹	۱۹۷۰	۱۹۷۱	۱۹۷۲
قیمت‌ها	۸۹/۴	۹۳/۳	۹۳/۵	۹۴/۳	۹۵/۱	۹۶/۶	۱۰۰	۱۰۱/۵	۱۰۷/۱	۱۱۳/۱
دستمزدهای صنعتی	۷۷	۸۱	۸۳	۹۶	۱۰۰	۱۰۸	۱۱۶	۱۲۲	۱۳۰	۱۴۷
دستمزدهای غیر صنعتی	۳۳	۳۶	۳۷	۳۷	۴۰	۴۴	۵۱	۵۲	۵۴	۶۳

قیمت‌ها: ۱۰۰ = ۱۹۶۹ دستمزدهای صنعتی: ۱۰۰ = ۱۹۶۷ دستمزدهای غیر صنعتی: ۱۰۰ = ۱۹۷۴

منبع: بانک مرکزی، درآمد ملی ایران (تهران، ۱۳۳۸-۵۰)

هژمونی قدرت سلطنت کمک کرد. شدت یافته بود. موفقیت نسبی سیاست تثبیت به نوبه‌ی خود ریشه در ظهور رژیم اقتدارگرا داشت. حفظ ثبات اقتصادی بنیان اصلی قدرت سلطنت را تشکیل می‌داد. بر همین اساس، دولت تحت رژیمی اقتدارگرا به ایفای نقش مسلط در اقتصاد پرداخت و در ۱۹۶۴ سیاست بودجه‌ی جامع را در پیش گرفت. در گذشته، بودجه‌ها چیزی بیش از ثبت درآمدها و هزینه‌ها نبودند. این امر ریشه در قوانین مالی ۱۹۱۱ داشت که از قوانین فرانسه و اقتصاد لیبرالی کلاسیک هوادارِ عدم مداخله‌ی دولت اخذ شده بود.^[۴۱] بودجه‌های جدید نقش بخش دولتی را افزایش دادند. تحت رژیم اقتدارگرا، دربار از طریق شورای عالی اقتصاد که بودجه، برنامه‌های توسعه و وضعیت اقتصاد به ویژه وضعیت قیمت‌ها را مورد بحث قرار می‌داد، نقش فعالی در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی ایفا کرد. حکومت، به ویژه، به تامین کالاهای اساسی علاقه نشان می‌داد. از آن‌جا که نان در سبد بودجه‌ی خانواده‌ها (به ترتیب ۱۷ و ۳۰ درصد از سبد بودجه‌ی خانوارهای شهری و روستایی) کالایی اساسی محسوب می‌شد، دولت از طریق بازاریابی و توزیع آرد یارانه‌ای در میان نانوايي‌ها قیمت آن را ثابت نگه داشت. در این دوره، شاخص قیمت نان از ۱۱۱/۷ به ۱۲۱ افزایش یافت و در حد فاصل سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۹ قیمت عمده‌فروشی تا ۳۸ درصد کاهش یافت. همچنین، دولت به منظور تامین کالاهای یارانه‌ای برای گروه‌های خاصی نظیر معلمان فروشگاه‌های خاصی را تاسیس کرد.

در مجموع، در حالی که سیاست تثبیت به واسطه‌ی رفتار قیمت‌ها قرین با موفقیت بود، منابع مالی عظیم رژیم را در رفع محدودیت‌های اعتباری اولیه‌ی ناشی از سیاست تثبیت یاری کردند.

حمایت و کنترل طبقاتی

شاه در تلاش برای حفظ ثبات رژیم کوشید با اعطای امتیازات به طبقات اجتماعی اصلی تعادل اجتماعی-اقتصادی را برقرار سازد.^[۴۲] در این امر دسترسی دولت به منابع عظیم مالی به مدد دربار آمد. با این وجود، امتیازات

اعطاشده نامنظم و نوبتی بود و در مورد طبقات پایین بیشتر در حد اسم بود تا اساسی و واقعی. در واقع، اقدامات صورت گرفته اساساً بیشتر سیاسی بودند تا اجتماعی-اقتصادی؛ بدین معنا که عمدتاً معطوف به بسیج حمایت سیاسی برای رژیم بودند.

بورژوازی صنعتی. در برنامه‌ی صنعتی شدن رژیم ابتکار عمل‌های خصوصی کاملاً تشویق می‌شدند. این امر زمینه‌ی توسعه‌ی بورژوازی صنعتی جدید را به وجود آورد که تحت قیمومت دربار ظاهر شد. رژیم جدید به منظور جلوگیری از رشد بورژوازی تجاری و تشویق تولید داخلی، محدودیت‌های تجاری و تعرفه‌های بالایی را وضع کرد. در همین راستا، سیاست اعطای امتیازات مالی، حمایت تعرفه‌ای، وام‌ها و اعتبارات آسان، امتیازات صنعتی، معافیت مالیاتی و امتیازات انحصاری در پیش گرفته شد. در حد فاصل سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۷۵، وام‌های بانک صنعت به بخش خصوصی از ۲۰ میلیون به ۲۰۰۰۰ میلیون ریال افزایش یافت.^[۴۳] همچنین، محدودیت تجارت خارجی وجود قیمت‌های بالا، به ویژه، برای صنایع انحصاری محلی را تضمین می‌کرد. علاوه بر این، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی موجب رشد بورژوازی صنعتی شد و در حدود دویست شرکت خارجی در سرمایه‌گذاری‌های مشترک با شرکای محلی مشارکت کردند. دولت به منظور تشویق بیشتر شرکت‌های خصوصی در ۱۹۶۹ یک بازار بورس را تاسیس کرد.

بدین ترتیب، با توجه به تشویق‌های دولت، بورژوازی صنعتی بزرگ به تدریج پدیدار شد. تعداد بنگاه‌های صنعتی از کمتر از ۱۰۰۰ در ۱۹۵۷ به ۶۲۰۰ بنگاه در ۱۹۷۴ افزایش یافت که ۷۵ درصد از محصولات صنعتی را در سال اخیر تولید می‌کردند.^[۴۴] بورژوازی بالا متشکل از ۱۵۰ خانواده بود که ۶۷ درصد از تمام صنایع و موسسات مالی را در اختیار داشتند. اعضای آن در بیش از ۱۰۰۰ هیات مدیره حضور داشتند. از مجموع ۴۳۷ شرکت صنعتی بزرگ، ۳۷۰ شرکت از آن ده خانواده بودند. همچنین، خانواده‌های بورژوازی بالا به واسطه‌ی سرمایه‌گذاری مشترک در شرکت‌های صنعتی، تجاری و مالی کاملاً با یکدیگر گره خورده بودند.^[۴۵]

در میان خانواده‌های کارآفرین مهم می‌توان به خانواده‌های برجسته‌ی زیر اشاره کرد:

— خانواده فرمانفرمایان، یکی از خانواده‌های اشراف زمین‌دار که منافع گسترده‌ای در اقتصاد داشت. صنایع و شرکت‌های این خانواده شامل گروه صنعتی شهریار متشکل از پنج کارخانه‌ی نورد فولاد بزرگ، شرکت‌های شهرار، شاهپور، شهاب و شهباز و چند شرکت ساختمانی دیگر می‌شد. همچنین، این خانواده دارای بیشترین سهام در شرکت اتومبیل‌سازی ایران ناسیونال، صنایع کاغذ و سیمان و چند بانک خصوصی بود.

— خانواده رضایی که مالک هشت واحد بزرگ تولید فولاد در گروه صنعتی شهریار، صنعت نورد فولاد اهواز، کارخانه ماشین‌سازی اراک، معادن مس و سرب و بانک شهریار و سهام‌دار چند بانک دیگر بود. خانواده رضایی از پیشینه‌ای بازاری برخوردار بود.

— خانواده خیامی نیز پیشینه‌ای تجاری داشت و بزرگ‌ترین شرکت خصوصی کشور، یعنی کارخانه‌ی اتومبیل‌سازی ایران ناسیونال، را در اختیار داشت و مالک فروشگاه‌های زنجیره‌ای، شرکت‌های کشاورزی، کارخانجات نساجی و شرکت‌های بیمه و سهام‌دار اصلی چند بانک، به ویژه، بانک صنعت بود.

— خانواده ثابت، دیگر خانواده ثروتمندی بود که یک امپراتوری کامل از صنایع و شرکت‌ها را در تمام شاخه‌های تجارت در اختیار داشت. این خانواده، مالک ۴۱ شرکت بزرگ، از جمله شرکت جنرال موتورز، کارخانه‌ی جیپ، کارخانه‌های تلویزیون و بانک داریوش بود. به گفته‌ی نیوزویک، ۱۰ درصد از هر چیزی در ایران به خانواده ثابت تعلق داشت (۱۴ اکتبر ۱۹۷۴).

— خانواده لاجوردی، یکی دیگر از خانواده‌های با پیشینه‌ی بازاری بود که مالکیت گروه صنعتی بهشهر شامل ۲۲ شرکت بزرگ، صنایع غذایی بهپاک و کارخانجات مخمل کاشان را در اختیار داشت و در بیش از ۴۵ شرکت و بانک دیگر نیز سهام‌دار بود.

— خانواده برخوردار، که از پیشینه‌ی تجاری برخوردار بود، مالکیت صنایع

الکترونیک، کارخانجات سیمان و فرش‌بافی را در اختیار داشت و در بسیاری از بانک‌ها و صنایع دیگر سهام‌دار اصلی محسوب می‌شد.

— خانواده ابروانی، با پیشینه‌ی فعالیت در صنایع دستی، گروه معظم صنعت ملی را تاسیس کرد که در اصل اگرچه یک شرکت کفش‌سازی بود، اما شامل صنایع غذایی، شرکت‌های ترابری و جز آن نیز می‌شد.

— خانواده یهودی‌القائیان که مالک صنایع معظم پلاستیک، هم در تولید و هم در فروش، و سهام‌دار بسیاری از شرکت‌های دیگر بود.

— خانواده خسروشاهی که مالک صنایع غذایی، صنایع پزشکی و سهام‌دار بانک‌ها و شرکت‌های دیگر، به ویژه، بانک توسعه صنعت و معدن بود.

— خانواده وهاب‌زاده که مالک صنایع اتومبیل‌سازی، صنایع ماشین‌سازی و مالکیت‌های بزرگ در مراکز شهری و سهام‌دار بانک‌های خارجی بود.

— همچنین، خانواده‌های بازرگان بزرگ دیگری نیز وجود داشتند: اخوان‌ها، مالک فروشگاه‌های بزرگ و کارخانجات کاشی؛ فولادی‌ها، مالک کارخانجات لاستیک؛ بوشهری‌ها، که مالکیت صنایع مختلف را در اختیار داشتند؛ بهبهانی‌ها، مالک کارخانجات شیشه؛ هدایت‌ها، مالک کارخانجات شکر؛ خانواده آزاد، مالک کارخانجات کاغذ؛ خانواده نظامی، مالک کارخانجات بزرگ نساجی؛ خانواده رستگار، مالک بسیاری از صنایع معدنی؛ خانواده یزدانی، که مالکیت دارایی‌ها و مستغلات بزرگی را در اختیار داشت؛ خانواده‌های لاله، ارجمند، ابتهاج، تجدد، قاسمیه و جز آن.

دربار با این اجتماع تجاری پیوندهای نزدیکی داشت و کارآفرینان را تشویق یا مامور به سرمایه‌گذاری در بخش‌های مورد نظر خود می‌کرد و از بازرگانان موفق برای فعالیت در برنامه‌ها و طرح‌های توسعه‌ای رژیم دعوت می‌کرد. خود خانواده‌ی سلطنتی نیز مالک دارایی‌های صنعتی و تجاری گسترده‌ای (بنگرید به پایین) در مشارکت با کارخانه‌داران بزرگ بود. دربار در مقام جابه‌جاکننده‌ی اعتبارات، پوشش و دسترسی به سرمایه را برای کارآفرینان فراهم می‌کرد. به عنوان مثال، ا. رضایی تصدیق می‌کند که «بدون حمایت و کمک شاهنشاه

هیچ‌گاه نمی‌توانست موقعیت کنونی خود را به دست آورد». این بدان دلیل بود که ۷۰ درصد از سرمایه‌ی رضایی و شرکایش ریشه در وام‌های دولتی کم‌بهره داشت. شرکت‌های وی در تهران به مدت ۵ سال و در شهرستان‌ها ۱۲ سال از مالیات معاف بودند. به گفته‌ی او، برخی از شرکت‌های او ۵۰-۸۰ درصد سود خالص داشتند.^[۴۶] کارخانه‌دار بزرگ دیگر، ا. خیامی، نیز تحت حمایت شاه قرار داشت و صنایع اتمیبل سازی خود را بنا به دستور شاه تاسیس نمود.^[۴۷] بنابراین، تحت رژیم اقتدارگرا مناسبات دولت و طبقه‌ی سرمایه‌داران جنبه توزیعی داشت؛ بدین معنا که رژیم منابع را در میان کارآفرینان به شکل وام‌های آسان، معافیت و امتیازات انحصاری تقسیم می‌کرد. کارآفرینان نیز به منظور کسب منافع بیشتر از رژیم می‌کوشیدند در سیاست‌های دولت نفوذ کنند. سندیکای کارفرمایان که به حزب ایران نوین وابسته بود، به طور مرتب با وزرای دولت جلسه می‌گذاشت و بدین ترتیب، بر سیاست‌های دولت در مورد مالیات‌ها و اعتبارات اعمال نفوذ می‌کرد.^[۴۸] کارخانه‌داران به طور کلی از بخش دولتی بیزار بودند و خواهان برچیدن تمام انحصارات دولتی و انتقال صنایع تحت مالکیت دولت به بخش خصوصی بودند.^[۴۹] در ۱۹۷۰، دولت تا حدودی به دلیل نفوذ فزاینده‌ی بورژوازی بالا ساختار انجمن‌های شغلی را مجدداً سازمان‌دهی کرد. بنابراین، با تصویب قانونی مقرر شد تمام اتاق‌های بازرگانی و اتاق صنایع و معادن در تهران و شهرستان‌ها ادغام گردند و تنها اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایجاد شود. این امر با هدف انجام همکاری نزدیک با وزارت اقتصاد، تنظیم فعالیت‌های کارخانه‌داران با سیاست‌های اقتصادی دولت و امکان انجام طرح‌های بخش دولتی از طریق سرمایه‌گذاری خصوصی صورت گرفت. علاوه بر این، دولت حوزه‌های مرجح صنعت را همراه با تاکید بر تولید در بخش صادرات معین کرد.^[۵۰] از همین رو، از ۱۹۷۰ مناسبات دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار به تدریج از توزیع به سوی تنظیم نوع بازرگانی از سوی دولت حرکت

1. government-business relations

— منظور از این اصطلاح مناسبات و روابط میان طبقه‌ی سرمایه‌دار و دولت از این حیث است که کدام بر دیگری نفوذ و سلطه دارد — مترجم.

کرد.^[۵۱] با وجود تنظیم دقیق، از ۱۹۷۲ نشانه‌هایی از نارضایتی رژیم از رشد سریع بورژوازی بالا وجود دارد. همان‌طور که یک منبع رسمی خاطرنشان می‌کند: «برای مدتی دولت از طریق قانون‌گذاری و سایر حمایت‌های دیگر به طور ۱۰۰ درصد از این طبقه [بورژوا] حمایت کرد. در طی این سال‌ها، سیاست حمایت‌گرایی بیش از حد منجر به آسودگی خاطر برخی از صنایع شد به گونه‌ای که بهبود کیفیت یا افزایش کارایی و یا کاهش قیمت‌های خود را متوقف ساختند. زمره‌هایی وجود داشت مبنی بر این که "فئودالیسم صنعتی" جایگزین فئودالیسم زمین‌دار شده است».^[۵۲] سیاست دربار از توزیع و تنظیم به تدریج به سوی توزیع ثروت صنعتی و کنترل اندازه‌ی مالکیت حرکت می‌کرد. شاه در مه ۱۹۷۲ به منظور تبادل نظر در مورد چگونگی «تحدید شکاف میان طبقات غنی و سایر طبقات» با سر و صدای زیاد دستور تشکیل شورای عالی اجتماعی را داد.^[۵۳] فرمان اصلی شاه به فروش سهام موسسات صنعتی بخش دولتی به کارگران و مردم مربوط می‌شد. این شورا به ۵۱۰۰ شرکت خصوصی بزرگ دستور فروش ۳۳ درصد از سهام خود را به کارگران در طی سه سال داد. با این وجود، این تصمیم تا ۱۹۷۵^[۵۴]، یعنی هنگامی که گسترش و اجرای آن در زمان بحران اقتصادی مغل وضع موجود بود، اجرا نشد.

به طور کلی، رژیم از طریق سازمان کورپوراتیستی خود کوشید هم‌زمان با کسب حمایت بورژوازی بالا آن را کنترل کند. در همین ارتباط، شاه در فرمانی خواهان ایجاد تعادل اجتماعی طبقات شد. با این وجود، روابط میان رژیم و بورژوازی بالا فراتر از کنترل کورپوراتیستی بود (بنگرید به پایین: «حامی‌پروری»). طبقه‌ی کارگر. رژیم خواهان سازمان‌دهی مناسبات با طبقات پایین از بالا بدون سیاسی کردن آن‌ها بود. طبقه‌ی کارگر صنعتی به واسطه‌ی تحمیل سازمان‌های رسمی به آن، هدف اصلی کنترل کورپوراتیستی دولت بود.^[۵۵] هم‌زمان، رژیم کوشید با تمهید منافع نمادینی نظیر تقسیم سود در صنایع، تعیین حداقل دستمزد، مداخله در منازعات کارگران-کارفرمایان و بعدها مشارکت در سهام، حمایت این طبقه را به دست آورد. از همین رو، ایدئولوژی دربار بر

حمایت از طبقه‌ی کارگر تاکید می‌ورزید. شاه ریاست کنگره‌ی ملی کار را که سالیانه برگزار می‌شد، بر عهده داشت و چارچوب سیاست کاری (آن) را تعیین می‌کرد. سیاست‌های کنگره که معطوف به دستمزدها، بیمه و تشکیل سندیکاها بودند، از سوی اتاق بازرگانی و حکومت اجرا می‌شد. شاه به طور نمادین صاحب نخستین حساب در بانک دولتی رفاه کارگران بود. با این وجود، اقدامات رژیم برای انتفاع طبقه‌ی کارگر تنها بخش کوچکی از این طبقه در صنایع بزرگ را دربر می‌گرفت. در میان این اقدامات برنامه‌ی تقسیم سود ۲۰ درصد از سود را میان کارگران در کارخانه‌های با بیش از ده کارگر تقسیم می‌کرد. براساس آمار رسمی تا ۱۹۷۵، ۶۰۰۰ کارخانه با ۲۹۵۰۰۰ کارگر تحت شمول این برنامه قرار گرفته بودند. در همین زمان، ۲۳۵۰۰۰ کارخانه با ۲۱۴۰۰۰۰ کارگر وجود داشت و بدین ترتیب ۲/۴ درصد کارخانه‌ها و ۱۳/۸ درصد کارگران تحت شمول این برنامه قرار داشتند.^[۵۶]

ساختار کورپوراتیستی کار در قانون کار ۱۹۵۹ و اصلاحیه‌ی ۱۹۶۴ آن گنجانده شد. اتحادیه‌های موجود منحل شدند و ویژگی اصلی ساختار جدید که الزامات مهمی نیز برای کنترل طبقه‌ی کارگر داشت، این بود که تنها سندیکاها می‌توانستند و نه فدراسیونی از اتحادیه‌ها، اجازه‌ی فعالیت داشتند. کارکرد رسمی این سندیکاها نیز امضای موافقت‌نامه‌های تقسیم سود و تشکیل سازمان‌های تعاونی بود. اگرچه قانون امکان چانه‌زنی مشترک را به اعضای اتحادیه می‌داد، اما در عمل این حکومت بود که در مناقشات داوری می‌کرد.

دهقانان. شاه با دست یازیدن به اصلاحات ارضی درصدد کسب حمایت سیاسی در نواحی روستایی برآمد. در ابتدا، توزیع زمین میان برخی دهقانان و افزایش انتظارات دیگران موجب حمایت محدود از شاه شد. احساسات عمومی دهقانان اغلب در جملاتی نظیر جملات زیر بیان می‌شد: «ما از رعیت به ارباب تبدیل شده‌ایم»، «تاکنون زیر سرکوب کار می‌کرده‌ایم»، «ما موجودی انسانی نبوده‌ایم»، «ما آزاد شده‌ایم»، «چشممان باز شده است» و جز آن.^[۵۷] با این وجود، حمایت دهقانان به هیچ‌وجه فراگیر نبود، زیرا اجرای اصلاحات محدود باقی ماند و بخش بزرگی از جمعیت روستایی از آن کنار گذاشته شدند. یکی از

ویژگی‌های مهم این اصلاحات توزیع زمین بر اساس نقشه‌های روستایی موجود بود. بنابراین، از یک سو تقسیم‌های ارضی موجود را دست‌نخورده باقی گذاشتند و در نتیجه، اختلافات موجود در املاک دهقانی را رفع نکردند؛ و از سوی دیگر، کارگران کشاورزی نیز به دلیل تقسیم زمین بر اساس نسق‌های موجود هیچ زمینی دریافت نکردند.

تا پیش از اصلاحات ارضی تفاوت‌های زیادی در اندازه‌ی نسق‌ها وجود داشت. از مجموع ۳/۲ میلیون خانواده‌ی روستایی در ۱۹۶۰، ۱/۹ میلیون خانواده نسق‌دار بودند. در حدود ۵۶ درصد از خانواده‌های نسق‌دار بین ۰/۵ تا ۴ هکتار زمین داشتند. ۳۸ درصد بر روی زمین‌هایی بین ۴-۲۰ هکتار کار می‌کردند و بقیه مابین ۲۰-۵۰ هکتار زمین داشتند. از سوی دیگر، از مجموع ۳/۲ میلیون خانواده دهقانی (۱۵ میلیون نفر) ۱/۳ میلیون خانواده فاقد نسق و بدین ترتیب، فاقد زمین بودند.^[۵۸]

نتایج عملی این دسته از اصلاحات که طی سه مرحله صورت گرفت، محل بحث و مناقشه است. بر اساس آمار رسمی، در مجموع ۱/۳ میلیون خانواده دهقانی صاحب زمین شدند.^[۵۹] تصویری که بعد از اجرای اصلاحات ارضی نمایان شد، بازتاب همان تفاوت‌های از پیش موجود در املاک دهقانی بود. برای مثال، در آذربایجان شرقی ۱۱ درصد از افراد ذینفع کمتر از ۱ هکتار، ۳۰ درصد تا ۵ هکتار، ۲۷ درصد بین ۵-۱۰ هکتار، ۲۵ درصد مابین ۱۰-۲۰ هکتار و ۷ درصد بیش از ۲۰ هکتار زمین به دست آوردند. در خوزستان این تفاوت حتی بیشتر بود: در حالی که ۱۳ درصد از افراد ذینفع تنها ۱ درصد از اراضی را به دست آوردند، ۵ درصد از خانواده‌ها ۲۰ درصد از اراضی را دریافت کردند. در سایر استان‌ها نیز الگوی تقسیم اراضی تفاوتی نمی‌کرد.^[۶۰] بر اساس یک گزارش که نتایج نهایی اصلاحات ارضی را جمع‌بندی می‌کند، در ۱۹۷۴ از مجموع جمعیت روستایی ۳۳ درصد فاقد زمین بودند، ۳۹ درصد ۲ هکتار زمین، ۱۲ درصد ۷ هکتار، ۱۴ درصد ۱۸ هکتار و نیم درصد ۱۹۰ هکتار زمین در اختیار داشتند.^[۶۱]

با وجود اصلاحات ارضی، بقایای طبقه‌ی مالکان به واسطه‌ی معافیت‌های قانونی فراوان همچنان املاک وسیعی را در اختیار داشتند. در ۱۹۷۱ هنوز ۶۲۰۰۰ مالک وجود داشت، و اگرچه در اصل کارگران مزدی بر روی اراضی آن‌ها کار می‌کردند، اما در برخی نواحی نظام اجاره‌داری همچنان رایج بود.^[۶۲] با این وجود، نتیجه‌ی مستقیم اصلاحات پیدایش طبقه‌ی متوسط روستایی بود که هم از این اصلاحات و هم از اقدامات دیگر حکومت منتفع شد. در واقع، سیاست صریح شاه توزیع برابر اراضی نبود. او اعلام کرد: «هدف ما نابودی خرده‌مالکان نیست. آن‌چه خواهان انجام آن هستیم، تحقق شرایط ظهور خرده‌مالکان است. ما امیدواریم کسانی که امروز صاحب زمین می‌شوند، در آینده به خرده‌مالک تبدیل شوند».^[۶۳] براساس یک گزارش، شمار خانواده‌های طبقه‌ی متوسط روستایی ۵۷۰۰۰۰ خانواده بود که هر کدام به طور متوسط مالک ۲۰ هکتار زمین بودند و در حدود ۱۵ درصد از خانواده‌های دهقانی را در ۱۹۷۱ تشکیل می‌دادند.^[۶۴] تعاونی‌های روستایی از سوی کشاورزان ثروت‌مندتر اداره می‌شدند. اگرچه در سازمان مرکزی تعاونی‌ها، که تحت حمایت مالی دولت قرار داشت، دهقانان نماینده‌ای نداشتند، اما «مدیران محلی این سازمان معمولاً از بین کشاورزان ثروت‌مندتر برگزیده می‌شدند که در روستاها با ماموران دولتی همکاری می‌کردند».^[۶۵] کارکرد اصلی تعاونی‌ها اعطای وام به اعضای خود بود. تنها نسق‌داران (که بعد از اصلاحات ارضی به خرده‌مالک تبدیل شدند) می‌توانستند به تعاونی‌ها بپیوندند و دهقانان بدون زمین فاقد چنین حقی بودند. بنابراین، در حالی که در نتیجه‌ی اصلاحات یک طبقه‌ی متوسط روستایی پدیدار و به هدف بسیج کورپوراتیستی رژیم تبدیل شد، طبقه‌ی پایین روستایی دست‌نخورده باقی ماند و از سوی رژیم نادیده گرفته شد. رژیم کوشید حمایت دهقانان را از طریق سازمان‌های تحت کنترل و توزیع سود در میان آن‌ها به دست آورد. تعاونی‌های دهقانی در رابطه‌ی عمودی با دولت قرار داشتند و دهقانان در معرض کنترل اقتصادی و سیاسی بودند. رژیم شاه با ترویج خرده‌مالکی کوشید یک پایگاه حمایت روستایی برای خود دست و پا کند. این حمایت دهقانی تا حدودی در طول و بعد از انقلاب ۱۹۷۹ وجود داشت.

حامی‌پروری. رژیم در ظاهر به منظور هدایت منافع گوناگون از طریق سازمان‌های دولتی چارچوبی کورپورات به وجود آورد، اما در عمل ساز و کار واقعی سیاست در پشت سازمان‌های رسمی ادامه می‌یافت. به عبارت دیگر، نمایندگی منافع مبتنی بر حامی‌پروری بود. حامی‌پروری عبارت است از روابط میان رژیم، که می‌تواند منابع را توزیع کند، و منافع خصوصی، که به نهادهای عمومی دسترسی دارد و خواهان اعمال نفوذ بر سیاست دولت و استخراج منابع اند. بنابراین، حامی‌پروری یک فرایند غیر رسمی مبتنی بر روابط فردی میان منافع خصوصی و نهادهای دولتی است. در این جا به برخی از این روابط که مشتمل بر منافع و علائق شغلی، بوروکرات‌ها و نهادهای دولتی است، به عنوان یکی از پایه‌های وضع موجود اشاره می‌شود.^[۶۶]

روابط مبتنی بر حامی‌پروری در موسسات غیر متمرکز تمرکز یافته بود که شرکت نفت نهاد سالی اصلی آن را تشکیل می‌داد. این شرکت مستقل از وزارت خانه‌ها عمل می‌کرد و رییس آن یکی از مهم‌ترین مقاماتی بود که از سوی شاه تعیین می‌شد و تنها در قبال او پاسخگو بود. حساب‌های شرکت جنبه‌ی عمومی نداشت و صرفاً هیات مدیره از آن اطلاع داشت. این شرکت به عنوان یک منبع مالی غیر رسمی عمل می‌کرد که از تمایز قانونی میان بودجه دولتی و ثروت خصوصی دربار می‌گریخت. همواره اختلاف قابل ملاحظه‌ای میان اظهارات شرکت در مورد میزان فروشش و میزان درآمدهای حاصل از مبادلات خارجی، آن‌گونه که در تراز پرداخت‌های بانک مرکزی گزارش می‌شد، وجود داشت. این اختلاف را می‌توان از طریق پیوندهای غیر رسمی موجود میان شرکت و بنیاد پهلوی دربار دریافت که به طور منظم پول از شرکت به این بنیاد واریز می‌شد.^[۶۷] خود این بنیاد که به طور رسمی یک سازمان خیریه‌ی تحت حمایت مالی شاه بود، بزرگ‌ترین گروه صنعتی و تجاری با منافع گسترده در تمام حوزه‌های اقتصادی عمده بود و نقش تنظیم‌کننده را در مناسبات دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار در مفهوم اعطای مشوق‌ها یا وضع تحریم‌ها ایفا می‌کرد.^[۶۸]

تحت رژیم بوروکراتیک، مجلس نیز اهمیت خود را در نمایندگی منافع

خصوصی بر مبنایی سازمان یافته از دست داد. در عوض، بخش خصوصی به منظور اعمال نفوذ بر اجرای سیاست‌ها به دور نهادها و موسسات اجرایی به گردش درآمد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، روابط دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار مبتنی بر الگوی توزیع-تنظیم بود و همین امر، موجب ایجاد محیط حامی‌پروری، سیاست‌های دلبخواهانه و اختیاری و اعمال نفوذ بر سیاست دولتی شد.^[۶۹] در میان موسسات دولتی سازمان برنامه نهادی محوری محسوب می‌شد که علائق و منافع بازرگانی بر حول آن می‌چرخید. این سازمان دارای اختیارات اداری و مالی قابل ملاحظه‌ای بود و می‌توانست به طور مستقیم به منافع بازرگانی بپردازد. همچنین، این سازمان شامل تعداد زیادی از موسسات مالی، برنامه‌ریزی و تنظیم‌کننده بود که به عنوان لابی‌های بازرگانان و پیمان‌کاران عمل می‌کردند. اگرچه اهداف توسعه‌ای در برنامه‌ی اقتصادی مشخص می‌شد، اما این سازمان از اختیارات قابل ملاحظه‌ای در اجرای سیاست‌ها برخوردار بود. این امر صاحبان منافع بازرگانی را قادر به اعمال نفوذ بر آن می‌ساخت.^[۷۰] روابط میان بخش‌های دولتی و خصوصی غیر رسمی بود. امتیازات بر پایه و اساسی نامنظم به گروه‌های صنعتی اعطا می‌شد. این امتیازات شامل پروانه‌های واردات، تخفیف‌های گمرکی، معافیت‌های مالیاتی، دسترسی آسان به وام‌های بانکی و ضمانت‌نامه‌هایی برای زیان‌های ناشی از رقابت و ضررهای احتمالی می‌شدند. سازمان برنامه به واسطه‌ی تخصیص قسمتی از بودجه‌ی توسعه به بخش خصوصی، در زیر اعمال نفوذ صاحبان منافع بازرگانی از طریق تنظیم و توزیع بود. بانک‌های توسعه نیز در اجرای سیاست‌های دلبخواهانه و اختیاری از طریق استفاده از اعتبارات برای سرمایه‌گذاری مستقیم در حوزه‌های اقتصادی مرجح، اهمیت داشتند که عمدتاً دربار از طریق شورای عالی اقتصاد آن‌ها را تعیین می‌کرد.^[۷۱] از آن‌جا که بخش‌های دولتی و خصوصی در حوزه‌ی بانک‌داری کاملاً مجزا نبودند، بخش خصوصی از موقعیتی تعیین‌کننده در این حوزه برخوردار بود. این موضوع، به ویژه، در مورد بانک توسعه صنعت و معدن و بانک توسعه و سرمایه‌گذاری صدق می‌کرد که بانک‌های دولتی-خصوصی بودند

و در هیات مدیره‌های آن‌ها نمایندگان بخش خصوصی حضور داشتند. موسسات مختلف مشتریان متفاوتی داشتند. برای نمونه در بخش کشاورزی، وزارت کشاورزی و وزارت تعاون در مورد منتفعان از سیاست کشاورزی رقابت می‌کردند. مشتری وزارت کشاورزی مالکان بزرگ و شرکت‌های کشاورزی بودند و این وزارتخانه از طرح‌های بزرگ کشاورزی جانبداری می‌کرد. برعکس، وزارت تعاون از سیاست‌های معطوف به خرده‌مالکان و اعطای اعتبارات و سوبسیدها به تعاونی‌ها حمایت می‌کرد. سرانجام، این منازعه‌ها با انحلال وزارت تعاون به دلیل «منافع حمایتی نیرومندتر» وزارت کشاورزی حل و فصل شد.^[۷۲]

با این وجود، اعمال نفوذ بازرگانان تنها به شیوه‌ی اجرای سیاست‌ها محدود می‌شد؛ زیرا تمام اهداف عملی سیاست‌گذاری اقتصادی در دربار تدوین می‌شد که خود مرکز روابط مبتنی بر حامی‌پروری نیز به شمار می‌رفت. چنین روابطی را سیاست دربار در زمینه‌ی اتکای بر حوزه‌های مرجح معینی از بخش خصوصی برای توسعه اقتصادی پرورش و گسترش می‌داد. بنابراین، چنان‌چه روابط مبتنی بر حامی‌پروری به عنوان «فساد» و «رفتار سنتی» تلقی شود، خود ریشه در دربار داشتند. خانواده سلطنتی به واسطه‌ی در اختیار داشتن سهام زیادی از صنایع عمده کاملاً با بورژوازی بالا پیوند خورده بود. این خانواده مالک ۸۰ درصد از صنعت سیمان، ۳۵ درصد از صنایع اتومبیل‌سازی، ۶۲ درصد از بانک‌ها و شرکت‌های بیمه، ۴۰ درصد از صنایع نساجی، ۴۲ درصد از صنایع ساختمانی، ۷۰ درصد از صنعت هتل‌داری و ۵۵ درصد از صنایع فولاد بود.^[۷۳] درباریان و مشاوران مالی شاه همانند واسطه‌ها و دلالان عمل می‌کردند و از جانب او در شرکت‌ها و صنایع بزرگ سهام داشتند. کارخانه‌داران نیز ترجیح می‌دادند به منظور انتفاع از اختیارات خانواده سلطنتی، نظیر تامین اعتبارات و معافیت‌های مالیاتی تعدادی از سهام صنایع خود را به دربار تقدیم کنند.^[۷۴]

با این وجود، روابط مبتنی بر حامی‌پروری تأثیرات محدودی داشت؛ بدین معنا که این روابط عمدتاً محدود به بورژوازی صنعتی جدید بود و خرده‌بورژوازی سنتی را که بخش حاشیه‌ای جامعه بود، در بر نمی‌گرفت. این امر نتیجه و بازتاب

سیاست اقتصادی دربار بود که بر صنایع بزرگ جدید تاکید می‌ورزید. خرده‌بورژوازی بازار سنتی شامل ۲۱۹۰۰۰ کارگاه از صنایع دستی بود که ۶۰۰۰۰ نفر در آن فعالیت می‌کردند. این خرده‌بورژوازی به لحاظ اقتصادی بخشی از عمارت صنعتی جدید و روابط مبتنی بر حامی‌پروری محسوب نمی‌شدند و به همین دلیل، از حمایت گمرکی، سوبسیدهای دولتی، معافیت مالیاتی و یا سیاست تامین اعتبارات منتفع نمی‌شدند.^[۷۵] در نتیجه، در حالی که بورژوازی جدید، به رغم پیوندهای محلی ظریفش، از موضعی انحصاری برخوردار بود و بر روابط غیر رسمی با رژیم اتکا داشت، خرده‌بورژوازی سنتی خودبسنده باقی ماند.

کارکرد سیاسی حامی‌پروری، هم در درون دربار و هم در بوروکراسی، ایجاد رابطه‌ای وابسته میان بورژوازی و دولت بود. از همین رو، بورژوازی در موقعیتی فرودست قرار داشت و به تدریج در حکومت ادغام شد، واقعیتی که امنیت منافع مستقر را تضمین می‌کرد و یکی از پایه‌های وضع موجود را تشکیل می‌داد.

در مجموع، رژیم اقتدارگرای شاه در دوره ۱۹۶۳-۱۹۷۵ بر پنج پایه‌ی مورد بحث در بالا قرار داشت. از ۱۹۷۵ به بعد با تغییر شرایط، توانایی مالی رژیم، ثبات اقتصادی، روابط مبتنی بر حامی‌پروری، الگوی بسیج و کنترل طبقاتی و سرانجام حتی توانایی سرکوب رژیم و مناسباتش با ایالات متحده در معرض تغییر قرار گرفت. هم‌زمان، ایدئولوژی انقلابی جدیدی که رژیم اقتدارگرای وابسته‌ی شاه را به چالش می‌طلبید، پدیدار شد و توانست بخش عظیمی از مردم را به سوی خود جذب کرد.

یادداشت‌ها

۱. در مورد استقلال نسبی دولت بوروکراتیک از طبقات مسلط بنگرید به:

- H. Draper, *Karl Marx's Theory of Revolution*, vol. I. State and Bureaucracy (New York, 1977), pp. 410ff, 478; Poulantzas, *Political Power and Social Classes*, pp. 255-62; J. Rex, *Key Problems in Sociological Theory* (London, 1961), pp. 124-30; and E. Trimberger, *Revolution from above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt and Peru* (New Brunswick, 1978).

استدلال تریمبرگر در مورد «انقلاب سفید» شاه نیز صدق می‌کند. به گفته‌ی او، انقلاب از

- بالا به واسطه‌ی استقلال دولت‌مردان از طبقات زمین‌دار و بازرگان در واکنش به فشارهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی به وجود می‌آید.
۲. در زمان رضاشاه وزیر دربار وقت تیمورتاش به منظور برقراری دولتی حزبی، حزب ایران نوین را تأسیس نمود که در نتیجه، بیش از سه حزب به وجود آمد. با این حال، رضاشاه فعالیت تمام احزاب را در سپتامبر ۱۹۲۷ منع نمود. بنگرید به:
- D. Wilber, *Reza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstitution of Iran* (New York, 1975), p. 122.
۳. همچنین، حسن منصور، بنیان‌گذار حزب دوازدهم تاسیس حزب ادعا کرد که «حزب شامل افرادی می‌شد که از پیشینه‌ای شبیه خود من برخوردار هستند» و «درهای حزب بر روی تمام طبقات گشوده خواهد بود» بنگرید به: سالنمای ایران (۱۹۶۵).
۴. پیدایش انجمن‌های کارفرمایان بعد از سقوط رضاشاه در کتاب زیر مورد بحث قرار گرفته است:
- صفری، وضع کنونی اقتصاد ایران (تهران، ۱۳۵۶).
۵. این اتاق و فدراسیون‌های آن به طور کامل در اثر زیر توصیف شده است:
- L. Binder, *Iran: Political Development in a Changing Society* (Berkeley, 1962).
۶. تهران اکونومیست، آبان ۱۳۴۵.
۷. در مورد این و سایر کارکردهای حزب ایران نوین بنگرید به:
- M. Weinbaum, "Iran Finds a Party System: the Institutionalisation of Iran-e Novin Party", *Middle East Journal*, vol. 27 (1973), pp. 439-55.
8. Binder, *Iran*.
9. *Iran Almanac* (1972), p. 583.
10. Binder, *Iran*.
11. A. K. S. Lambton, "Land Reforms and Rural Cooperative Societies" in E. Yar-Shater (ed.), *Iran Faces the Seventies* (New York, 1971).
۱۲. ز. شجیع، نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون‌گذاری (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۱۹۲.
13. *The Echo of Iran*, 6 December 1971.
۱۴. بنگرید به:
- E. Bayne, *Persian Kingship in Transition: Conversations with a Monarch Whose Office is Traditional and whose God is Modernization* (New York, 1968), p. 1.
15. Weinbaum, "Iran Finds a Party System", pp. 450-2.
16. *Iran Almanac* (1964).
۱۷. در دهه‌ی ۱۹۷۰ به ویژه نیروی هوایی گسترش یافت (تعداد این نیرو در ۱۹۷۶ بالغ بر ۸۱۵۰۰ نفر می‌شد.) واحدهای افسری جدید، همافران نیروی هوایی، عمدتاً از میان فارغ‌التحصیلان دبیرستان که نتوانسته بودند به دلیل فزونی متقاضیان به دانشگاه‌ها راه یابند

- (در ۱۹۷۶ برای ۳۰۰۰۰ سهمیه در دانشگاه‌ها ۳۰۰۰۰۰ متقاضی وجود داشت)، استخدام می‌شدند. با این وجود، همافران نیروی هوایی نقش عمده‌ای در انقلاب ۱۹۷۹ ایفا کردند.
18. R. Ramazani, "Iran and the United States: An Experiment in Enduring Friendship", *Middle East Journal*, vol. 30 (1976), pp. 322–24 at p. 327.
19. Us ACDA, World Military Expenditures and Arms Transfers (1970–9); *New York Times*, 27 August 1976.
20. – L. Pryor, "Arms and the Shah", *Foreign Policy*, vol. 31 (1978), pp. 56–71.
۲۱. خود شاه در زندگی‌نامه‌ی خود نوشته‌اش، که بعد از انقلاب منتشر شد، اظهار می‌دارد که: «بسیاری از افسران ساواک توسط CIA در لانگ بای (Lang by) آموزش دیده بودند. همچنین، این افسران برای مشاهده‌ی روش‌هایشان به سایر کشورهای غربی سفر کرده بودند» بنگرید به: *The Shah's Story* (London, 1980), p. 175.
۲۲. نیوزویک، ۱۴ اکتبر ۱۹۷۴، این رقم را تا ۶۰۰۰۰۰ نفر بالا می‌برد.
۲۳. در ۱۹۷۴ هیات بین‌المللی یهودیان «شواهد فراوانی» [یافت] که استفاده‌ی منظم از روش‌های غیر قانونی شکنجه‌ی زندانیان سیاسی را نشان می‌داد: ۲۸ مه ۱۹۷۶.
۲۴. بنگرید به:
- S. Chubin, "Iran's Foreign Policy, 1960–1976" in H. Amirsadeghi and R. Ferrier (eds.), *Twentieth-Century Iran* (London, 1977), pp. 211–16.
۲۵. در ابتدا آمریکا به عنوان یک «نیروی سوم» ظاهر شد: به قرارداد ۱۹۱۹ اعتراض کرد؛ رضاشاه از آمریکا درخواست نمود مانع از حمله‌ی انگلیس و روسیه به ایران شود؛ و در کنفرانس تهران که تمامیت ارضی ایران را در طول جنگ تضمین می‌نمود، نقش فعالی ایفا کرد.
26. J. Bharier, *Economic Development in Iran, 1900–1970* (London, 1971), p. 119.
۲۷. این امر به رغم ظهور برخی اختلافات میان ایران و آمریکا در مورد سیاست قیمت نفت بود که در فصل ۴ و در ارتباط با فروپاشی حمایت خارجی شاه در دوره‌ی مستقیم قبل از انقلاب مورد بحث قرار خواهد گرفت.
۲۸. بنگرید به:
- R. Ramazani, "Iran's Search for Regional Cooperation", *Middle East Journal*, vol. 30 (1976), pp. 173–85.
29. O. Fallaci, *Interview with History* (New York, 1976), p. 280.
۳۰. بر اساس توافق اقتصادی ۱۹۵۵ میان دو کشور برخلاف [قانون] ملی شدن از سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران حمایت شده بود؛ بنگرید به:
- Ramazani, "Iran and the United States"
31. *New York Times*, 21 December 1974.
۳۲. کانال مالی و پولی اصلی میان دو کشور ارتباطات بانکی بود که اقتصاد ایران را در شبکه‌ی مالی آمریکا ادغام می‌نمود. بانک‌های عمده‌ی آمریکا نظیر چیس منهتن (Chase Manhattan)، فرست نشنال بانک (First National Bank) شیکاگو و سیتی بانک (Citi bank) به اعطای اعتبارات

- می‌پرداختند و یا در بانک‌های توسعه صنعت و معدن و اعتبار صنایع سرمایه‌گذاری می‌کردند. این موضوع در کتاب زیر شرح داده شده است:
- ب. جزنی، طرح جامعه‌شناسی و مبانی انقلاب ایران (تهران، ۱۳۵۵).
۳۳. صنعت نفت از سوی کنسرسیومی از شرکت‌های نفتی غربی اداره می‌گردید که در ۱۹۵۴ با دولت براساس تقسیم سود ۵۰-۵۰ به توافق رسیده بود. کنسرسیوم کنترل تولید، بازاریابی و قیمت‌گذاری را در اختیار داشت و بدین ترتیب، در واقع قانون ملی شدن نفت فقط بر روی کاغذ باقی ماند. انگلستان ۴۰ درصد، شرکت‌های آمریکایی ۴۰ درصد، داچ شل ۱۴ درصد و شرکت نفت فرانسه ۶ درصد از سهام کنسرسیوم را در اختیار داشتند.
۳۴. بنگرید به:
- H. Mahdavi, "The Patterns of Economic Development in the Rentier States: the Case of Iran", in M. A. Cook (ed.), *Studies in the Economic History of the Middle East* (London, 1970).
۳۵. این ارقام از بانک مرکزی برگرفته شده‌اند: برگه‌های موازنه، گزارش سالیانه بانک مرکزی (تهران، ۱۹۶۰-۱۹۷۸)، درآمد ملی ایران (تهران، ۱۹۵۹-۱۹۷۱)؛ و سازمان برنامه، شاخص‌های اقتصادی عمده (گزارش سوم، تهران، ۱۹۷۶)
۳۶. شیوه‌ی مالیات‌دهی اصناف در اثر زیر توصیف شده است:
- N. Jacobs, *the Sociology of Development: Iran as an Asian Case Study* (New York, 1966), pp. 89-92.
۳۷. این‌ها ۶۶ درصد از هزینه‌ی برنامه سوم (۷-۱۹۶۲)، با کل هزینه‌ی ۲۳۰ میلیارد ریال؛ ۶۳ درصد از هزینه‌ی برنامه چهارم (۷۲-۱۹۶۸)، با کل هزینه‌ی ۸۱۰ میلیارد ریال) و ۸۰ درصد از هزینه‌ی برنامه پنجم (۸-۱۹۷۳) با کل هزینه‌ی ۹۶۹۸ میلیارد ریال) را تامین می‌کردند.
۳۸. گ. ح. اشرفی، مجموعه قوانین مالیاتی (تهران، ۱۳۵۱) و
- Bharier, *Economic Development*, pp. 76-7.
39. F. Firoozi, "The Iranian Budgets: 1964-70", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 5 (1974), pp. 328-43 at pp. 330-4.
۴۰. بانک مرکزی، درآمد ملی، ص ۶۳.
41. Firoozi, "The Iranian Budgets", pp. 328-40.
۴۲. ف. فیروزی منبع نظر شاه در مورد «توزیع بیشتر درآمد و ثروت» را در لئون والراس (Leon Walras)، اقتصاددان سوئیسی سده نوزدهم، جست‌وجو کرده است. البته، این عقیده اصل اساسی اندیشه‌ی اجتماعی کورپوراتیستی سده‌ی نوزدهم نیز محسوب می‌شود. تاثیر اندیشه‌ی والراس بر روی شاه به احتمال ناشی از تحصیلات وی در سوئیس است. بنگرید به:
- F. Firoozi, "Income Distribution and Taxation Laws of Iran", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 9 (1978), pp. 73-87.
43. *Iran Almanac* (1975), p. 287.

۸۵ رژیم قدیم: حکومت پادشاهی

۴۴. تهران اکونومیست، ۲۲ آذر ۱۳۵۴؛ وزارت اقتصاد، سرشماری صنایع بزرگ (تهران، ۱۳۵۳)، ص ۴۰.

۴۵. این اطلاعات مبتنی بر آثار زیر است:

— راه کارگر، «طبقات اجتماعی»، فاشیزم، ش. ۱، (تهران، ۱۳۵۸)، صص ۴-۵.

— تهران اکونومیست، ۲۸ فروردین ۱۳۵۵.

46. *Le Monde*, 5 October 1975.

۴۷. به نقل از:

— R. Graham, *Iran: The Illusion of Power* (London, 1978), p. 48.

۴۸. برای مثال، تهران اکونومیست، ۱۰ آبان ۱۳۴۵.

۴۹. بنگرید به همان، ۲۳ خرداد ۱۳۴۵.

۵۰. وزارت اطلاعات، ایران، (تهران، ۱۹۷۱)، صص، ۲۴۷-۲۴۸.

۵۱. به طور کلی، سه الگورا می‌توان در تعاملات دولت و طبقه سرمایه‌دار در نظر گرفت: توزیع منابع از طریق دولت؛ تنظیم نوع سرمایه‌داری و بازتوزیع ثروت از طریق کنترل بر مقدار مالکیت اموال؛ بنگرید به:

— T. H. Lowi, "American Business, Public Policy: Case Studies and Political Theory", *World Politics*, vol. 16 (1964), pp. 677-715.

52. *Iran Almanac* (1972), pp. 514-15.

53. *Ibid*, pp. 512 ff.

۵۴. در این سال تنها ۱۱ شرکت خصوصی عمده سهام مورد نیاز را به مردم فروخته بودند:

— *Keyhan International*, 28 October 1972.

۵۵. در حد فاصل سال‌های میان ۱۹۶۰ و ۱۹۸۰ در حالی که نیروی کار صنعتی از ۲۳ درصد به ۳۴ درصد افزایش یافت، نیروی کار کشاورزی از ۵۴ درصد به ۳۹ کاهش یافت:

— World Bank, *World Development Report: 1982* (Oxford, 1982), p. 147.

۵۶. تهران اکونومیست، ۱۰ خرداد ۱۳۴۵؛ وزارت صنایع، سرشماری صنعتی (تهران، ۱۹۷۵).

۵۷. به نقل از:

— A. K. S. Lambton, *The Persian Land Reforms: 1966* (Oxford, 1969), pp. 186-7, 190.

۵۸. م. سوداگر، بررسی اصلاحات ارضی، (تهران، ۱۳۵۱)، فصل ۲.

۵۹. در مرحله‌ی اول ۷۶۰۰۰۰ خانواده (۲۱ درصد از جمعیت روستایی)، در مرحله‌ی دوم ۲۱۰۰۰۰ خانواده و در مرحله‌ی سوم ۳۳۰۰۰۰ خانواده وجود داشت: سالنمای ایران

(۱۹۷۴). به نقل از:

N. Keddie, "Iranian Village Before and After Land Reforms", in H. Bernstein (ed.), *Development and Underdevelopment* (London, 1973), p. 170,

تا ۱۹۶۹ تنها ۱۵ درصد از دهقانان (حدود ۴۸۰۰۰۰ خانواده) تحت پوشش اصلاحات

ارضی قرار گرفته بودند.

۶۰. مجله تحقیقات اقتصادی، ش. ۹-۱۰، ص ۱۸۹؛ ش. ۱۳-۱۴، ص ۱۴۹؛ و ش. ۱۷-۱۸، ص ۷۰.
۶۱. مبارزین راه کارگر، تحلیلی از شرایط جامعه روستایی (تهران، ۱۳۵۷)، صص ۶۱-۶۲.
63. Quoted by Keddie, "Iranian Village," p. 171.
۶۴. سوداگر، بررسی اصلاحات ارضی، صص ۳۸-۴۰.
۶۵. همان، صص ۸۲-۸۳.
۶۶. تمام ملاحظات کلی زیر مبتنی بر مصاحبه‌های شخصی با تعدادی از کمیسیون‌های سازمان برنامه و وزارت اقتصاد در مارس ۱۹۸۰ است.
۶۷. بر اساس گزارش:
- Graham, *The Illusion of Power*, pp. 154-5.
۶۸. این بنیاد با اعطای وام‌ها، مجوزها و کمک‌های بلاعوض از طریق بانک صنعت و توسعه ایران و بانک عمران بر شرکت‌های صنعتی و بازرگانی اعمال نفوذ می‌نمود و سهام این شرکت‌ها و دیگر بنگاه‌های صنعتی و تجاری را در اختیار داشت (برای لیست بلندبالایی از میزان دارایی‌های این بنیاد بنگرید به: همان، صص ۱۷-۲۱۴). در حالی که بانک صنعت و توسعه به شرکت‌های متوسط وام و کمک‌های بلاعوض اعطا می‌کرد، بانک عمران در فعالیت‌های تجاری و ساختمانی سرمایه‌گذاری می‌کرد.
۶۹. این وضعیت عمدتاً به دلیل سیاست دولت در مورد تشویق انگیزه‌های شخصی در امور توسعه بود. عده‌ی قابل توجهی از بازرگانان با فرض محیط صنعتی مطلوب همراه با تشویق و مشارکت دولت در فعالیت‌های توسعه‌ای شرکت کردند. این بدان دلیل بود که سرمایه‌داران خصوصی خودشان تمایلی به سرمایه‌گذاری در پروژه‌های بزرگ نداشتند. در این طبقه ایران‌ناسیونال، گروه بهنهر و سایر گروه‌های خصوصی بزرگ وجود داشتند که در دهه‌ی ۱۹۷۰ ظاهر شدند. بنگرید به:
- P. Richardson, "understanding Business Policy in Iran", *Journal of General Management*, vol. 4, no. 3 (1979), pp. 42-53.
۷۰. این امر به دلیل اختیارات تنظیم‌کننده‌ی اقناعی دولت بود، و اکثر فعالیت‌های بخش خصوصی، نظیر تعیین مکان کارخانه‌هایی که به‌اجازه‌ی دولت نیاز داشتند، و نوع سیاست‌های بخش خصوصی را تنظیم می‌کرد که باید به دولت نفع می‌رساندند. «در واقع، بوروکراسی دولت از آهنگ بازرگانی می‌کاست. بخش خصوصی حتی برای بیشتر تصمیمات کوچک خود باید رضایت بوروکراسی دولت را کسب می‌کرد». بنگرید به:
- P. Wright, "Corporate Strategy at Admiran Manufacturing Company: An Iranian Case Study," *Long Range Planning*, vol. 13, no. 3 (1980), pp. 115-24.
۷۱. برای نمونه، بانک توسعه صنعت و معدن وام‌ها و اعتبارات گسترده‌ای در اختیار شرکت‌های الکترونیک ارج و پارس که دو تا از بزرگ‌ترین شرکت‌های سرمایه‌گذاری در کشور بودند، قرار

داد. همچنین، لاجوردی مالک شرکت مخمل کاشان، وام سرمایه‌گذاری عظیمی برای شرکتش دریافت نموده بود.

72. M. Weinbaum, "Agricultural Policy and Development Politics in Iran," *Middle East Journal*, vol. 31 (1977), pp. 434–50 at p. 444.

۷۳. به نقل از مجله‌ی:

– 8 Days, 8 December 1979, p. 6.

۷۴. گزارش مستند مفصلی در انقلاب اسلامی، ۲۲ آذر ۱۳۵۸، وجود دارد که روابط میان خانواده سلطنتی، بنیاد پهلوی و کارخانه‌داران را توصیف می‌کند.

۷۵. مشاغل کوچک ایران از کمک و مساعدت گسترده‌ی دولت که صنایع نوپای جدید در بخش مدرن کسب کرده‌اند، برخوردار نبوده‌اند. در حالی که صنایع دستی برخلاف صنایع نوپا فاقد هرگونه حمایت گمرکی بودند، نرخ حمایت موثر برای کارخانجات نساجی تا ۷۴ درصد و برای تولید اتومبیل تا ۸۶/۶ درصد افزایش یافته بود...

مالکان کارگاه‌ها باید، چه از بانک‌های خصوصی و با نرخ‌های تجاری و چه از وام‌دهندگان سنتی که سود بسیار بالایی دریافت می‌کردند، وام می‌گرفتند. بنگرید به:

– R. Wilson, *The Economies of the Middle East* (London, 1979), pp. 10. 11.

کاستلو در اثر زیر به تجزیه و تحلیل تغییرات نیروی کار از کار در کارگاه‌های کوچک و بی‌شمار بازار به کار در کارخانه‌های بزرگ و معدود شهر کاشان می‌پردازد:

V. Costello, "The Industrial Structure of a Traditional Iranian City", *JESG (Journal of Economic and Social Geography)*, vol. 64, no. 2 (1973), pp. 108–20.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل سوم خیزش ایدئولوژی انقلاب: احیای ناسیونالیسم اسلامی

... کلمه‌ی انقلاب^۱ در اصل به معنای بازگشت^۲ است. انقلاب‌های سده‌های هفدهم و هجدهم - که از روحیه‌ای جدید، یعنی روحیه‌ی عصر مدرن، حکایت دارند - خواهان بازگشت بودند... [این انقلاب‌ها] در مراحل اولیه‌شان از سوی مردانی اجرا می‌شدند که عمیقاً اعتقاد داشتند جز بازگرداندن نظم دیرین امور که در اثر استبداد و پادشاهی مطلقه به هم خورده و نقض شده بود، کار دیگری نمی‌کنند... این مردان با خلوص تمام می‌خواستند به زمانی بازگردند که امور همان‌گونه بود که می‌بایست باشد. (هانا آرنت، درباره‌ی انقلاب، صص ۴۳-۴۴)

حدود یک دهه قبل از انقلاب ۱۹۷۹، روند ایدئولوژیکی انقلابی جدیدی پدیدار شد و فضای فکری موجود را میان بخشی از روشن‌فکران تغییر داد. برای توضیح این تحول، که دلیل ایدئولوژیکی انقلاب ۱۹۷۹ است، باید به توضیح بیشتر برخی از فروض نهفته در فصل نخست پرداخت.

به دنبال گسترش بازار جهانی سرمایه‌داری و ادغام ایران در نظام مبادله اقتصادی غرب، ساختار اقتصادی در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم در معرض تغییرات مهمی قرار گرفت و منجر به وابستگی فزاینده‌ی اقتصاد محلی، کاهش تولیدات بومی و ظهور بورژوازی تجاری وابسته شد. از آن پس سرمایه‌داری در

1. revolution

2. restoration

شکل‌بندی اجتماعی به صورت غالب درآمد و تولید خرده‌کالاها محلی در مرتبه‌ی دوم قرار گرفت. گسترش نظام مبادله سرمایه‌داری در ایران دو پیامد و نتیجه‌ی مرتبط به هم داشت. در وهله‌ی نخست، منجر به «همگرایی ساختاری» محدود ساختار اجتماعی ایران و سرمایه‌داری غرب شد. این امر را می‌توان در تحکیم مالکیت خصوصی ارضی، آرایش سیاسی شکل‌بندی اجتماعی جدید، یعنی حکومت مشروطه‌ی غرب، و پیدایش روشن‌فکران جدید مشاهده کرد. در وهله‌ی دوم نیز منجر به «واگرایی محدود» (در سطح زیربنا)، یعنی واکنش علیه این تحول در شکل ناسیونالیسم متجلی در شکل فرهنگ مسلط - یعنی دین اسلام - شد.^[۱] رقابت فزاینده‌ی منافع خارجی، تولید خرده‌کالاها سنتی متمرکز در بازارها را تضعیف کرد.^[۲] در نتیجه، خرده‌بورژوازی سنتی به عنوان پایگاه اجتماعی مقاومت در برابر نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی غرب و ناسیونالیسم پدیدار شد.^[۳] جنبش مشروطه که همچون جنبش تنباکو در ۱۸۹۱ کاملاً ناسیونالیستی بود، به شدت تحت حمایت اصناف قرار داشت.^[۴] از درون همین مجموعه تعاملات اقتصادهای ایران و غرب بود که ناسیونالیسم ایرانی اولیه به عنوان جنبشی اعتراضی پدیدار شد. همچنین، ماهیت همین مجموعه تعاملات بود که ویژگی‌های خاص ناسیونالیسم ایرانی را تعیین کرد: ناسیونالیسم به زبان اسلام و اسلام به زبان ناسیونالیسم بیان شد.^[۵] گسترش سرمایه‌داری غرب و نتایج سیاسی و فرهنگی آن موجب واکنش‌های اقتصادی و مذهبی گردید. هشدارهای مکرر علما در مورد افزایش نفوذ غرب با واکنش بازار به نفوذ اقتصادی غرب همراه بود. همچنین، بیان مجدد اسلام در میان این فوران ناسیونالیسم صورت گرفت. علما از فرهنگ سنتی دفاع می‌کردند و در نتیجه‌ی این مجموعه تعاملات به قدرت قابل ملاحظه و مهمی دست یافتند. به طور کلی، ناسیونالیسم ایرانی اولیه در عصر تغییرات اجتماعی سریع در اثر گسترش سرمایه‌داری جهانی پدیدار شد. از حیث جامعه‌شناسی، این ناسیونالیسم بر شیوه‌ی تولید خرده‌کالاها مبتنی بود که در اثر نفوذ اقتصادی غرب جایگاه مسلط خود را از دست داده بود. از حیث فرهنگی نیز این ناسیونالیسم تحت

حمایت نهاد دینی قرار داشت که بدین ترتیب موقعیت قدرت جدیدی به دست آورد. نتیجه، تقویت فرهنگ محلی و آگاهی ملی بود که به زبان اسلام فرمول‌بندی می‌شد.

ادغام همین نیروهای اقتصادی و ایدئولوژی بود که منجر به جنبش مشروطه شد. این جنبش قدرت مطلقه‌ی شاه را - که مسوول نفوذ اقتصادی و سیاسی غرب تلقی می‌شد - محدود کرد و تمام مسایل مالی، به ویژه اعطای امتیازات به قدرت‌های خارجی، استخدام افسران خارجی و اخذ وام‌های خارجی، را در قلمرو اختیارات مجلس قرار داد. همچنین، اقتدار علما و تفوق قوانین اسلام نیز به رسمیت شناخته شدند. در نتیجه، علما به عنوان نمایندگان جنبش ناسیونالیسم بومی پدیدار شدند.

اگرچه از لحاظ نظری آموزه‌ی شیعی امامت تهدید بالقوه‌ای برای اقتدار دولت محسوب می‌شد، اما خط مشی اعتراضی اصلی علما را همین مساله‌ی ناسیونالیستی و نه مناقشات آموزه‌ای، تشکیل می‌داد.^[۶] بر اساس این آموزه، حکومت مشروع از آن امامان شیعه است. شیعیان به استمرار هدایت الاهی از طریق امامانی که به عنوان رهبران دینی و سیاسی تلقی می‌شوند، اعتقاد دارند.^[۷] با غیبت امام آخر، حضرت مهدی (ع) در ۸۴۷ بعد از میلاد، دوره‌ی «ولایت خاصه» آغاز شد که در آن چهار نفر نمایندگی امام غایب را به عهده داشتند. بعد از فوت نفر چهارم دوره‌ی «ولایت عامه» شروع گردید که در آن علما به عنوان نواب امام حق داشتند به هدایت امت پردازند. در عمل، امامان شیعه و علما وجود قدرت دنیوی را پذیرفتند و آموزه‌ی امامت به حوزه‌ی دینی محدود گردید. مجتهدانی نظیر شیخ مفید، شیخ مرتضی و شیخ طوسی عمدتاً امامت را به عنوان اقتدار دینی امت ملاحظه می‌نمودند.^[۸] در واقع، نظریه‌ی غیبت که با عمل تقیه (هم از سوی امامان و هم از سوی علما) آمیخته شده بود، از استبعاد حکومت الاهی و جدایی قدرت دنیوی از اقتدار دینی حکایت می‌کرد.^[۹]

از لحاظ تاریخی، به رغم تنش موجود میان اقتدار دینی و قدرت سیاسی، علما در عمل با حاکمان همکاری می‌کردند و قدرت آن‌ها را به رسمیت

می‌شناختند. به عبارت دیگر، سنت شاهی ایران مبتنی بر مفهوم حق الاهی بود که به دلیل نیرومندتر بودن شاهان از علما، مفهوم شیعی اقتدار را تحت الشعاع قرار می‌داد. صفویان (۱۵۰۱-۱۷۳۷) که نخستین حاکمان شیعی ایران بودند، خود را هم شاه و هم جانشین امامان معرفی کردند و بدین ترتیب، علما حتی از انحصار دعوی مشروعیت الاهی نیز محروم شدند. اگرچه:

روحانیون و تمام مومنان ایران، برآنند که حکومت افراد غیر روحانی از طریق زور و غصب به وجود می‌آید... اعتقاد عمومی این است که سلطنت، هر چند در دستان افراد غیر روحانی باشد، بنیاد و اقتدار خود را از خداوند می‌گیرد؛ شاه در حکومت بر مردم جای خدا و پیامبر می‌نشیند؛ صدر^۱ و تمام شریعت‌پیشه‌گان دیگر نباید در این نهاد سیاسی مداخله کنند؛ و اقتدارشان، حتی در موضوعات دینی، در ذیل اقتدار شاه قرار دارد.^{۱۰۱}

برخلاف صفویان که اقتدار سیاسی و دینی را در هم آمیختند، قاجارها (۱۷۹۶-۱۹۲۵) هیچ ادعایی در مورد اقتدار دینی مستقیم نداشتند و در حکومت‌شان، به دلیل انفکاک کارکردی ساختار اقتدار، قدرت‌های سیاسی و دینی از یکدیگر جدا بودند. از همین رو، مجتهدان بزرگ عصر قاجار، نظیر محقق قمی و سید جعفر کشفی، به مشروعیت قدرت دنیوی سلطنت از منظر فقه شیعه پرداختند.^[۱۱] بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت شکافی که در پایان حکومت قاجار میان علما و دولت به وجود آمد، نه اعتراضی «آموزه‌ای» بلکه اعتراض و مخالفتی ناسیونالیستی و «مدنی» در واکنش به نفوذ غرب و ادغام فزاینده‌ی ایران در ساختار اقتصادی و سیاسی غرب بود.^[۱۲]

در واقع، اکثریت علمای حاضر در انقلاب مشروطه در نتیجه‌ی نزاع با شاهان بر سر تشویق نفوذ خارجیان در کشور، مشروعیت‌بخشی به استبداد را کنار نهادند. با این وجود، مشروطیت جنبش ایدئولوژیکی علما نبود، بلکه بیشتر جنبشی مدرنیستی و متأثر از غرب بود که از سوی روشن‌فکران جدید آغاز شد. علما در ابتدا مجلس و قانون اساسی را مطرح نکردند،^[۱۳] اما بعدها مشروطیت را به عنوان ابزاری ضروری برای تحدید قدرت شاه پذیرفتند. در مجموع،

مخالفت اولیه‌ی علما بیشتر ناسیونالیستی بود تا آموزه‌ای یا مشروطه‌خواهانه. بر همین اساس، آنان با اصلاحات به سبک غرب حکومت که امتیازات ویژه‌ی علما را تهدید می‌کرد، به مخالفت برخاستند.

با این وجود، مخالفت علما با دولت مسیر بازاندیشی آموزه‌ای را هموار کرد. بیشتر علما هم‌زمان با خودداری از مشروعیت بخشی به استبداد به تأیید سلطنت محدود پرداختند. با این وجود، تحدید شاه به قانون خود موجب سوال دیگری شد مبنی بر این که کدام قانون را باید برگزید. در حالی که بیشتر علمای رده‌بالا و به ویژه علمای نجف سامان مشروطه - که امکان ترکیب شریعت و قانون‌گذاری پارلمانی را فراهم می‌ساخت - را پذیرفتند، شمار اندکی از علما خواستار اجرای مطلق شریعت شدند. از میان علمای مشروطه‌خواه شیخ محمد حسین نائینی (۱۸۶۰-۱۹۶۳) هم‌زمان با رد نظریه‌ی سلطنت مطلقه، کوشید از منظر فقه شیعه به سلطنت محدود و دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی مشروعیت بخشد. فرض اساسی نائینی در کتاب مهم خود درباره‌ی حکومت مشروطه این است که حکومت دنیوی اساساً نامشروع و غاصب (غصبیت اصل ولایت) است.^[۱۴] هرچند به نظر او ولایت عامه (اقتدار علما) دست‌کم به امور شخصی نظیر مراقبت از مجانین و ایتم محدود می‌شود، اما وی به وضوح اشاره می‌کند که شامل حکومت بر امت نیز است.^[۱۵] او در تلاش برای یافتن نزدیک‌ترین حکومت به ولایت و امامت، حکومت‌های موجود را به دو دسته‌ی اصلی تقسیم می‌کند: حکومت ظالم که مبتنی بر قدرت مطلقه فردی است و در خدمت امیال شخصی قرار دارد؛ و حکومت محدود به قانون که به رفاه و بهزیستی عمومی کمک می‌کند. نائینی با لحاظ نوع دوم به عنوان تنها گزینه و قدر مقدور در غیاب امام معصوم، می‌گوید که:

در حالی که شکل نخست حکومت [استبداد] هم غصب حق الهی و ظلم به وحدانیت خداوند است و هم غصب جایگاه ولایت و ظلم به قلمرو مقدس امامت و ظلم به مومنان، شکل دوم [حکومت] تنها غصب و ظلم به جایگاه مقدس امامت و فاقد دو ظلم دیگر است.^[۱۶]

قدرت حکومت مشروطه مانند مداخله‌ی زمامدار و حاکم غیر قانونی در

موقوفات با نیت حفظ و نگهداری از آنهاست که در صورت اجازهی شرع این مداخله را می‌توان مجاز شمرد. همچنین، در صورت اجازهی علما به حاکم، ظلم ناشی از [غصب] مقام امامت از میان خواهد رفت. برعکس، حکومت استبدادی همانند مصادره‌ی موقوفات است و نمی‌تواند مشروع باشد.^[۱۷] حکومت مشروطه به این دلیل موجه است که علما با توجه به غیبت امام، فقط می‌توانند از طریق تاسیس «بنیاد مشورتی» یا مجلس قدرت شاه را محدود کنند.^[۱۸] او با توجه به آموزهی ولایت می‌گوید از آن‌جا که تشخیص نماینده‌ی امام در میان علما دشوار است، تنها گزینه‌ی ممکن بازگشت به حکومت مشروطه است که مبتنی بر «آزادی»، «برابری»، «انتخابات عمومی» و «اصل اکثریت» است.^[۱۹] با این وجود، قانون اساسی نمی‌تواند ناقض شریعت باشد که «قانون ثابت» دولت است؛ و در صورت عدول حکومت از قانون اساسی و شریعت می‌توان آن را از میان برداشت.^[۲۰] سرانجام، نائینی می‌گوید که استبداد مسوول نقصان مسلمانان است و برقراری حکومت مشروطه برای نجات آن‌ها از سلطه‌ی غرب مسیحی ضروری است.^[۲۱]

تنها شمار اندکی از علما به مشروطیت اعتراض کردند و خواستار اتخاذ شریعت به عنوان قانون محدودکننده‌ی قدرت شاه شدند. این موضع تفاوتی با موضع علمای پیشین عصر قاجار نداشت که شاهان مستبد را به رسمیت می‌شناختند و خواهان رعایت شریعت بودند. نمونه و مثال این دسته از علمای عصر قاجار، شیخ فضل‌الله نوری بود که طی انقلاب مشروطه به طور جدی از شاه حمایت کرد و سرانجام نیز از سوی مشروطه‌خواهان اعدام شد. او مخالف قانون اساسی مبتنی بر قوانین غربی، تاسیس مجلس، نمایندگی عمومی و برابری نزد قانون بود.^[۲۲]

به طور کلی، علما استبداد را نامشروع دانستند و معتقد بودند که قدرت شاه باید محدود به قانون اساسی شود. همچنین، علما قانون اساسی را برای حفظ اسلام در برابر تعدیات و دست‌اندازی‌های بیگانگان ضروری می‌دانستند.^[۲۳] همین تهدید موضع ناسیونالیستی علما از سوی غرب بود که منجر به بازاندیشی

آموزه‌ای در مورد مشروعیت حاکم شد. از سوی دیگر، اگرچه قانون اساسی ۱۹۰۶ مبتنی بر شریعت نبود - آن‌گونه که علما انتظار داشتند^[۲۴] - اما ارتباط میان قدرت دینی و دنیوی را نهادینه کرد، و بدین ترتیب، قدرت دینی علما را در نظم سیاسی جدید ادغام نمود.

با این وجود، انقلاب مشروطه به عنوان جنبشی سکولار-نوگرا در واقع نشانه‌ی شروع فرایند سکولاریزاسیون (عرفی شدن) دولت و جامعه بود.^[۲۵] دولت به واسطه‌ی افزایش فشار و تجاوز بین‌المللی، به اجبار به بسیج منابع و تقویت خود از طریق سازمان‌دهی مجدد نظامی-اداری و اصلاحات اداری، قانونی، اقتصادی و آموزشی بر اساس الگوی غرب پرداخت. اگرچه رضاشاه طبق ایدئولوژی لیبرال انقلاب مشروطه پیش نرفت، اما در واقع اصلاحات او مظهر ایدئولوژی سکولار-نوگرای این انقلاب است. شاهان پهلوی ناسیونالیسم یکپارچه را برگزیدند که خود ایده‌ای غربی محسوب می‌شد،^[۲۶] و هدف از آن تحکیم قدرت دولت بر اساس سازمان‌های نظامی و اداری به منظور بسیج منابع ضروری برای توسعه اقتصادی بود. شاهان پهلوی در ایجاد ساختار اقتصادی و دولتی جدید کاملاً از الگوی غرب پیروی می‌کردند. نظام‌های اداری، آموزشی و حقوقی بر اساس الگوی غرب مجدداً سازمان‌دهی گردیدند. علاوه بر این، با توجه به افزایش نفوذ اقتصادی غرب و گسترش بخش دولتی برای ارتقای سطح صنعتی شدن، اصناف تجاری از هم پاشیدند و تولیدات محلی کاهش یافت (بنگرید به پایین). سیاست صنعتی شدن منجر به ادغام بیشتر اقتصاد ایران در اقتصادهای غربی شد. شاهان پهلوی قانون اساسی را تابع قدرت سیاسی خود قرار دادند و نهادهای مذهبی را سرکوب و نادیده انگاشتند. بسیج توده‌ای آن‌ها شامل سیاست‌هایی نظیر سلب مالکیت از املاک زمین‌داران، اعطای حق رای به زنان و نظارت بر موقوفات، به منظور حذف نفوذ روحانیون، بود. علاوه بر این، بعد از جنگ جهانی دوم و در نتیجه‌ی جهت‌گیری مجدد سیاست خارجی دولت، بستر نفوذ خارجی مهیا شد. در این میان آمریکا توانست با انعقاد قرارداد کاپیتولاسیون در ۱۹۶۴ و قراردادهای نظامی و اقتصادی دیگر نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی فراوانی در ایران به دست آورد.

به بیانی کلی‌تر، در نتیجه‌ی تحولات یادشده پس از انقلاب مشروطه نفوذ علما کاهش یافت. در یک معنا، لحن مسیحی قانون اساسی در مورد جدایی دین و دولت را باید در عمل درک کرد، هرچند در اصل نفوذ سیاسی علما را به رسمیت شناخته بود. علما و سازمان جمعی سنتی [آن‌ها] به گونه‌ای فزاینده تابع بوروکراسی جدید قرار گرفتند. علاوه بر این، ناسیونالیسم اسلامی اولیه که جنبش علما و بازار بود، در اثر نفوذ سیاسی و اقتصادی بیشتر غرب تحریک و برانگیخته شد. در مجموع، مخالفت علما با دولت دو وجه مهم داشت: (الف) تاکید بر ناسیونالیسم اسلامی در برابر نفوذ خارجی از نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم به بعد؛ (ب) مخالفت با اصلاحات به شیوه‌ی غربی که در بافت نفوذ فزاینده‌ی غرب در ایران صورت می‌گرفت و جایگاه علما را به خطر می‌انداخت. شدت مخالفت علما در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ (آن‌گونه که در فصل نخست توصیف شد) در اثر تقارن همین دو وجه بود. بعد از دوره‌ی کوتاهی از همکاری میان این دو (۱۹۴۱-۱۹۶۰)، دولت به تدریج از طریق اصلاحات منافی با جایگاه علما نفوذ و اثربخشی نهاد دینی را تضعیف کرد. در همین دوره، نفوذ خارجی‌ان در کشور ابعاد جدیدی به خود گرفت. این منازعه اساساً در مورد رابطه‌ی میان قدرت سیاسی و دینی و گستره‌ی نفوذ علما در مسایل سیاسی به ویژه در قانون‌گذاری بود که علما و شریعت همراه با سیاست‌های عمومی دولت را متاثر می‌ساخت.^[۲۷] چنان‌که مشاهده شد، مخالفت ناسیونالیستی علما در اواخر سده‌ی نوزدهم منجر به تحولات آموزه‌ای در شکل حذف مشروعیت دینی استبداد و انتقال آن به سلطنت محدود شد. اکنون تجارب علما طی دوره‌ی مشروطه، صعود اقتدارگرایی و جز آن، زمینه و بستر تحولات آموزه‌ای را فراهم ساخت که ما در ادامه به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت.

چهره روحانی عمده‌ای که در ۱۹۶۳ از میان روحانیون به پا خاست و مخالفت روحانیون و بازار را اعلام نمود، آیت‌الله روح‌الله خمینی بود. او در ۱۹۰۲ در یک خانواده مذهبی به دنیا آمده و در ۱۹۳۶ به درجه‌ی اجتهاد نائل شده بود، و با گرایش‌های ضد دینی و نفوذ غرب در ایران به مخالفت برخاست. او

نخستین کتاب خود را در ۱۹۴۵ منتشر کرد که در آن به انتقاد از جنبش پاک‌دینی احمد کسروی و خودکامگی رضاشاه پرداخت. به اعتقاد ایشان، در اسلام قانون‌گذاری امری الهی است و از همین رو، خواستار تاسیس حکومتی تحت هدایت شریعت شد. با این حال، او به رغم انتقاد از رضاشاه برای «تلاش در نابودی اسلام و همکاری با استعمارگران»، خود نهاد سلطنت را مورد انتقاد قرار نداد، و در واقع به همکاری تاریخی میان شاهان و علما اشاره کرد.^[۲۸] آیت‌الله خمینی به عنوان یک مشروطه‌خواه، خواستار تحدید قدرت شاه به قانون و شریعت شد. وی در طول دولت جبهه‌ی ملی از آیت‌الله کاشانی و جنبش ملی شدن صنعت نفت حمایت و اقدام مصدق را در جلب کمک‌های مالی آمریکا محکوم کرد. آیت‌الله خمینی در دوره‌ی ۱۹۵۳-۱۹۶۱ که شاه در ظاهر به علما و اسلام ابراز ارادت می‌کرد، همانند استادش آیت‌الله بروجردی به لحاظ سیاسی خاموش بود.^[۲۹] آیت‌الله خمینی بعد از سرکوب قانون اساسی و مجلس از سوی شاه، علم مخالفت را برافراشت و تاکید کرد که قانون‌گذاری (به ویژه، قانون‌گذاری متأثر از شریعت نظیر قانون انتخابات) تنها در صورتی معتبر خواهد بود که بر اساس قانون اساسی به تصویب مجلس و علما رسیده باشد. او اعلام نمود که «اجداد ما قانون اساسی را با خون خود به وجود آورده‌اند؛ ما اجازه نخواهیم داد که حکومت، قانون اساسی را سرکوب کند. همه‌ی ما خواهان اجرای قوانین موجود هستیم».^[۳۰] علمای دیگر نیز مخالفت خود را بر مساله‌ی قانون اساسی متمرکز کردند. از همین رو، ۲۷ نفر از علما بیانیه‌ای را منتشر کردند که در بخشی از آن چنین آمده است: به طوری که اطلاع دارید دولت ایران دولتی مشروطه است؛ بنابراین، تعطیلی مجلس گناهی عظیم است... علما مخالف تغییر حکومت مشروطه و جمعی به حکومت شخصی هستند. تاسیس حکومت مشروطه تنها از طریق انتخابات آزاد امکان‌پذیر است... مجلس و حکومتی که مبتنی بر قوانین مشروطه نباشند، مشروع نخواهند بود.^[۳۱]

اگرچه آیت‌الله خمینی نیز در ابتدا به موازات علمای دیگر جانب قانون

۱. متأسفانه نگارنده به رغم تلاش بسیار نتوانست به متن این بیانیه دست یابد - مترجم.

اساسی را گرفت، اما به گونه‌ای فزاینده به این باور دست یافت که اسلام و ناسیونالیسم در معرض خطر عظیم‌تری از سوی «استعمار» قرار دارند و از همین رو، تاکید وی از قانون اساسی به اسلام تغییر پیدا کرد. وی این تمایز را آشکارا در ۱۹۶۲ عنوان کرد:

این نکته لازم است یادآوری شود که استناد و تکیه ما روی قانون اساسی، از طریق «الزموهم بما ألزموا علیه أنفسهم» می‌باشد، نه این که قانون اساسی، از نظر ما، تمام باشد. اگر علماء، از طریق قانون حرف می‌زنند، برای این است که اصل دوم متمم قانون اساسی، تصویب هر قانون خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است و آلا، ما لنا و القانون؟ ماییم و قانون اسلام! علمای اسلامند و قرآن کریم! علمای اسلامند و احادیث نبوی! علمای اسلامند و احادیث ائمه اسلام! هر چه موافق دین و قوانین اسلام باشد، ما، با کمال تواضع، به آن گردن می‌نهمیم و هر چه مخالف دین و قرآن باشد، ولو قانون اساسی باشد ولو التزامات بین‌المللی باشد، ما، با آن مخالفیم.^[۳۲۱]

حتی پیش از امضای قرارداد کاپیتولاسیون در ۱۹۶۴ (که آیت‌الله خمینی به شدت با آن مخالفت کرد و سپس تبعید شد)، در تمام سخنرانی‌ها و مواظ خود به ایران و اسلام و تهدید آن‌ها از سوی استعمار غرب اشاره می‌نمود. بنابراین، اعلام کرد:

دنیا بدانند که هر رفتاری‌ای که ملت ایران و ملل مسلمین دارند، از اجانب آمریکاست. ملل اسلام از اجانب عموماً و از آمریکا خصوصاً متنفر است. بدبختی دولت اسلامی از دخالت اجانب در مقدرات آن‌هاست. اجانبند که مخازن پرقیمت زیرزمینی ما را به یغما برده و می‌برند. انگلیس است که سالیان دراز طلای سیاه ما را با بهای ناچیز برده و می‌برد.

اجانبند که کشور عزیز ما را اشغال کرده و بدون مجوز از سه طرف به آن حمله کرده و سربازان ما را از پا درآوردند. دیروز ممالک اسلامی به چنگال انگلیس و عمال آن مبتلا بودند؛ امروز به چنگال آمریکا و عمال آن. آمریکاست که از اسرائیل و هواداران آن پشتیبانی می‌کند. آمریکاست که به اسرائیل قدرت می‌دهد که

۱. متن ترجمه با متن اصلی اندکی متفاوت است که به منظور انتقال دقیق سخنان امام خمینی اصل آن در این جا ذکر شده است - مترجم.

اعراب مسلم را آواره کند. آمریکا است که وکلا را، یا بی‌واسطه یا باواسطه، بر ملت ایران تحمیل می‌کند. آمریکا است که اسلام و قرآن مجید را به حال خود مضر می‌داند، و می‌خواهد آن‌ها را از جلو خود بردارد. آمریکا است که روحانیون را خار راه استعمار می‌داند، و باید آن‌ها را به حبس و زجر و اهانت بکشد. آمریکا است که به مجلس و دولت ایران فشار می‌آورد که چنین تصویب‌نامه‌ی مفتضحی را که تمام مفاسد اسلامی و ملی ما را پایمال می‌کند، تصویب و اجرا کنند. آمریکا است که با ملت اسلام معامله و خشگیری و بدتر از آن می‌نماید.^[۳۳]

آیت‌الله خمینی قهرمان خرده‌بورژوازی بازار بود و بازار پایگاه مخالفت با شاه به حساب می‌آمد. ناسیونالیسم اسلامی او از همان بافت جنبش ناسیونالیستی اسلامی سده‌ی نوزدهم الهام می‌گرفت که ریشه در واکنش خرده‌بورژوازی بازار به گسترش سرمایه‌داری جهانی در ایران داشت. از همین رو، او شکایت داشت که: کارشناسان و سرمایه‌داران بزرگ آمریکا به اسم عظیم‌ترین سرمایه‌گذاری خارجی برای اسارت این ملت مظلوم به ایران هجوم نموده‌اند... سودجویی سیاسی و اقتصادی با دامنه‌ی وسیع آن، که پایگاهش ایران و دنبال آن سایر ممالک اسلامی و دیگر ممالک شرقی است از یک طرف و خودباختگی دستگاه ننگین ایران در مقابل استعمار چپ و راست از طرف دیگر، موجب این بدبختی‌هاست؟! اکنون زراعت، صنعت، معادن، منابع جنگلی و حتی توزیع متاع در سراسر کشور و جلب سیاحان را در اختیار آنان خواهند گذاشت و برای ملت ایران جز برابری و کارگری برای سرمایه‌داران و ذلت و فقر و فاقه چیزی نخواهد ماند... بازرگانان محترم یکی پس از دیگری ورشکسته شده‌اند... [رژیم] با ادعای اسلام و تظاهر به مسلمانی کمر به نابودی اسلام بسته و احکام مقدس قرآن را یکی پس از دیگری محو و نابود می‌کنند... تنها اسلام و علمای اسلام می‌توانند از یورش استعمار جلوگیری کنند. در همین اعصار اخیر، نجات کشور از سقوط قطعی مرهون مرجع وقت «مرحوم میرزای شیرازی» و همت علمای مرکز بود. در حال حاضر ما با ضربات شدیدی به اسلام، به استضعاف کشاندن ملت توسط

۱. در متن انگلیسی هم مطلب کوتاه‌تر است و هم تا حدودی با متن اصلی متفاوت است. با توجه به اهمیت این سخنرانی ترجیحاً این بخش به طور کامل ذکر شده است - مترجم.

امپریالیست‌ها و کنترل‌شان بر بازار و تمامی ابعاد مالی، سیاسی و نظامی زندگی [مان] مواجه هستیم^۱. بازار ایران از دست ایرانی و مسلم خارج شده است و غبار ورشکستگی و فقر به رخسار بازرگان و زارع نشسته است.^۲ [۳۴]

تبعید آیت‌الله خمینی و انزوای وی در تبعید، او را حتی رادیکال‌تر کرد. وی به واسطه‌ی بیان مبارزات خود در قالب مشروطه‌خواهی و دلسردی عمیق از قدرت فزاینده‌ی شاه و نفوذ غرب در ایران، به بازنگری در نسبت میان سیاست و دین پرداخت.^۳ [۳۵] او با توسل به آموزه‌ی سیاسی اولیه‌ی شیعه در مورد امامت، نظریه‌ی سیاسی شیعه را که بعد از انقلاب مشروطه مطرح شده بود (یعنی تحدید قدرت سلطنت به قانون اساسی)، رد کرد و به مفهوم دولت الاهی شیعه و حکومت امامان و «نیابت عامه» بازگشت. بر همین اساس، اعلام داشت که سلطنت برخلاف قانون اسلام و نامشروع است و خواستار ادغام دولت سیاسی در نهاد دینی بر اساس آموزه‌ی امامت شد. این دیدگاه چه از حیث تاریخی (یعنی رویه‌ی علما از ۱۵۰۰ به بعد) و چه از حیث سنن امامت دیدگاه جدید و نوینی به حساب می‌آمد.^۴ [۳۶] از همین رو، آیت‌الله خمینی در کتاب خود تحت عنوان ولایت فقیه به طرح دیدگاهی پرداخت که بر اساس آن تنها یک فقیه واجد دانش قانون الاهی می‌تواند حاکمی مشروع و قانونی باشد. به گفته‌ی وی:

حکومت اسلامی، هیچ‌یک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست. مثلاً استبدادی نیست که رییس دولت مستبد و خودرای باشد، مال و جان مردم را به بازی بگیرد و در آن به دلخواه دخل و تصرف کند، هر کس را اراده‌اش تعلق گرفت، بکشد و هر کس را خواست، انعام کند و به هر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم - صلی‌الله علیه و آله و سلم - و حضرت امیرالمومنین - علیه‌السلام - و سایر خلفا هم، چنین اختیاراتی نداشتند. حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص

۱. متأسفانه نگارنده به رغم تلاش فراوان نتوانست جمله اخیر را در هیچ‌یک از بیانات امام خمینی پیدا کند. از همین رو، این جمله به قرینه جملات بالا ترجمه شده است - مترجم.

۲. در مورد متن بالا ذکر این نکته ضروری است که با توجه به بیانات مختلف امام که بنا به مناسبت‌های خاصی ایراد شده‌اند، تنظیم شده است - مترجم.

و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که، حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - معین گشته است. مجموعه شرط، همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است. فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است. در اینکه نمایندگان مردم یا شاه در این گونه رژیم‌ها به قانون‌گذاری می‌پردازند، در صورتی که قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام، به خداوند متعال اختصاص یافته است... هیچ‌کسی حق قانون‌گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. در صورتی که در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می‌نمایند، هر چه خواستند به نام قانون تصویب کرده سپس بر همه مردم تحمیل می‌کنند. حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خدا است. پس از شرایط عامه برای زمامداری مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از: ۱- علم به قانون ۲- عدالت. چون حکومت اسلامی، حکومت قانون است برای زمامدار علم به قانون لازم می‌باشد. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند.^[۳۷]

تز اصلی و محوری آیت‌الله خمینی این است که در اسلام تمایزی میان قدرت‌های دنیوی و دینی وجود ندارد (و نباید هم وجود داشته باشد). او این نظر رایج را که وظیفه‌ی علما باید محدود به فهم و تفسیر شریعت باشد، رد می‌کند. علما گردآورندگان صرف سنت‌ها نیستند؛ بلکه این کار تنها بخشی از وظیفه‌ی آنها در اجرای قانون (شرع) است.^[۳۸] به نظر آیت‌الله خمینی، مهم‌ترین بُعد اسلام نه به دین خصوصی و رستگاری فردی، بلکه به حیات سیاسی دولت مربوط می‌شود. به گفته‌ی وی، تأکید بیش از حد بر ایمان فردی نتیجه‌ی مستقیم توطئه‌ها و دسیسه‌های امپریالیسم غرب برای جدایی اسلام از بُعد سیاسی‌اش است.^[۳۹] واقعیت غیبت امام بدین معنا نیست که جهان اسلام باید بدون رهبر

۱. متن انگلیسی هم کوتاه‌تر است و هم با متن اصلی مقداری متفاوت است. ما در این جا به واسطه‌ی اهمیت این نقل قول عین آن را از کتاب ولایت فقیه ذکر کرده‌ایم - مترجم.

باقی بماند، بلکه همان‌طور که در طی غیبت صغری می‌توان دید، فقیه، به عنوان تنها صاحب اقتدار مشروع و قانونی، باید متکفل نمایندگی امام باشد.^[۴۰] در حکومت اسلامی حاکم-فقیه از اختیارات و جایگاهی نظیر پیامبر و امامان، یعنی سرپرستی اجتماع مومنان، برخوردار است.^[۴۱] حاکم-فقیه قانون‌گذاری نمی‌کند، بلکه تنها قوانین الهی را آن‌گونه که در قرآن و سنن تجسم یافته، اجرا می‌کند. بنابراین، آیت‌الله خمینی به طور تلویحی علمای مشروطه‌خواهی نظیر نائینی، که وجود قدرت دنیوی متجسم در سلطنت محدود را می‌پذیرفت، نفی می‌کند. او در نقد دیدگاه نائینی که یافتن نماینده‌ی امام غایب در میان نیابت عامه را کاری دشوار و مشکل می‌دانست، می‌گوید: «خداوند شخص معینی را برای حکومت در طی عصر [غیبت] در نظر نگرفته، اما خصوصیات کلی [این شخص] را مشخص کرده است». و «به رغم فقدان دستوالعملی درباره‌ی انتخاب فقیهی منفرد برای حکومت در غیاب امام، وجود صفات امام در هر فقیهی، او را سزاوار حکومت بر این اجتماع [مومنان] می‌سازد».^[۴۲] با این وجود، آیت‌الله خمینی نیز همانند نائینی رساله‌ی خود را با اشاره به «خطر استعمار» و بیان این‌که تاسیس حکومت اسلامی از سوی علما برای توقف حمله‌ی امپریالیسم ضروری است، پایان می‌دهد.

بازنگری در نسبت میان اقتدار دینی و دنیوی تنها به آیت‌الله خمینی محدود نمی‌شود. به دنبال وفات آیت‌الله بروجردی در ۱۹۶۰، که به خاطر سیاست سکوتش مشهور بود، علایم و نشانه‌هایی از اندیشه و فعالیت فزاینده در میان علما به چشم می‌خورد. بدون تردید، احیای اسلام بلافاصله بعد از سقوط رضاشاه در شکل استقرار مجدد همان قوانین دینی ممنوع قبلی و انتشار تعداد زیادی کتاب در مورد اسلام آغاز شد.^[۴۳] در ۱۹۴۳ انجمن تبلیغات اسلامی به منظور تبلیغ اسلام و نشر ادبیات اسلامی تاسیس شد. اعضای این جمعیت تا ۱۹۵۷ به ۱۰۰۰ نفر رسید.^[۴۴] با این وجود، در دوره‌ی ۱۹۴۱-۵۷ احیای دینی ماهیتی غیر سیاسی داشت و عمدتاً به مسایل دینی و الهیاتی می‌پرداخت. برعکس، در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ علما که با اقتدارگرایی سیاسی فزاینده‌ای روبه‌رو

بودند، به شدت سیاسی شدند. انتخاب جانشین آیت‌الله بروجردی موضوع مهمی بود که به این امر کمک کرد. اگرچه برخی از نامزدهای حائز شرایط برای کسب این جایگاه در ایران بودند (آیات عظام میلانی، شریعتمداری، خوانساری و خمینی)، اما شاه کوشید با ارسال تلگرافی به آیت‌الله حکیم در نجف او را به عنوان مرجع تعیین کند و بدین ترتیب، در مسایل درونی نهاد دینی مداخله نماید.^[۴۵] در واکنش به این مساله و مسایل دیگر برخی از روحانیون که از افزایش تهدیدات نسبت به نهاد دینی نگران بودند، از نقش سیاسی فعال‌تر (علما) در مورد تعیین مرجع تقلید بعدی هواداری کردند.

حامی اصلی این موضوع مهندس مهدی بازرگان، رهبر نهضت آزادی، بود. بازرگان خواهان تحکیم و تقویت مقام مرجعیت به عنوان پناهگاهی در برابر استبداد دولت بود. به گفته‌ی او، دلیل افول اسلام ناکامی علما در هدایت حکومت و اداره‌ی امور اجتماعی است. به نظر وی، این دولت بود که به جای طرف مقابل در حوزه دینی مداخله می‌کرد؛ و «اگر دین کنترل سیاست را در دست نگیرد، سیاست دین را نابود خواهد کرد».^[۴۶] او علما را به خاطر «فرو رفتن در لاک خود» و انتظار منفعلانه برای ظهور [حضرت مهدی] ملامت می‌کرد، در حالی که «ظهور تشیع و دشمنی تسنن [با آن] ریشه‌ای جز تصدی حکومت و سیاست نداشته است».^[۴۷] بازرگان با استناد به سنن پیامبر و امامان از دیدگاه خود که شیعه را در پیوند با حکومت سیاسی قرار می‌داد، دفاع می‌کرد.^[۴۸] با این وجود، او به عنوان یک مشروطه‌خواه که از نظارت دین بر سیاست هواداری می‌کرد، در انتقال دولت به نهاد دینی درنگ می‌کند. به گفته‌ی او، روحانیون نباید «به جزئیات سیاست وارد شوند» یا در مناصب سیاسی مداخله کنند. در مجموع، باید مرزی میان دین و سیاست وجود داشته باشد، بدین معنا که مقامات سیاسی و دینی باید از هم جدا باشند.^[۴۹]

علاوه بر این، در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ گروهی از علما از جمله آیات عظام محمد بهشتی، مرتضی مطهری و محمود طالقانی جلسات بحث ماهانه‌ای را به منظور تعریف نظریه سیاسی شیعه به طور اعم و رویه‌های مربوط به ظهور مرجع

به طور اخص سازمان‌دهی کردند.^{۵۰۱} به طور سنتی، مرجع [تقلید] از میان آگاه‌ترین علما «ظاهر» و به تنهایی از سوی اجتماع مومنان شناسایی می‌شد. به اعتقاد گردانندگان این جلسات ماهانه، دولت در گذشته در تعیین مرجع تقلید اعمال نفوذ می‌کرده است و به همین دلیل، کوشیدند به گونه‌ای ملموس این فرایند را به صورت رویه‌های معینی مشخص کنند. به ویژه، آیت‌الله طالقانی پیشنهاد کرد که به منظور تقویت مقام مرجعیت در برابر دولت، شورایی از علما باید جایگزین این مقام شود. این شورا به سازمان‌دهی شوراهای علمای استان‌ها و مباحثه در مورد مسایل جاری می‌پرداخت. علاوه بر این، به منظور تحکیم و تقویت این مقام دینی امور مالی آن باید از طریق ثبت هدایا و وجوهات دینی مجدداً سازمان‌دهی شود. به اعتقاد یکی دیگر از اعضای این جلسات، علامه محمدحسین طباطبایی، اسلام نظام حکومتی خاص خود را دارد و ولایت بر اساس قانون الهی شامل حکومت سیاسی نیز می‌شود. از همین رو، حکومت اسلامی به طور طبیعی با دموکراسی مشروطه‌ای که مبتنی بر اراده‌ی مردم است، تفاوت دارد. علاوه بر این، مشروطه‌خواهی در ایران ریشه در امپریالیسم غرب دارد و از آن‌جا که در ایران کارکرد مناسبی نداشته است، تنها راه‌هایی از استبداد دولت تاسیس دولت اسلامی است. از سوی دیگر، فقدان امام به معنای تعلیق ولایت نیست، بلکه یکی از وجوه مهم تشیع اداره‌ی جامعه از طریق «نیابت عامه» در زمان غیبت امام است. بنابراین، به نظر طباطبایی حکومت دنیوی غاصب است و نمی‌توان آن را از طریق شریعت مشروع ساخت. آیت‌الله بهشتی پا را از این هم فراتر گذاشت و استدلال کرد که در صورت انحراف حکومت از قانون دینی بر مومنان فرض است که حاکمان را مجبور به رعایت شریعت نمایند و یا حکومت مزبور را سرنگون و حکومتی مبتنی بر قانون دینی برپا دارند. بنابراین، در عصر غیبت تمام مومنان موظف به کمک به ایجاد نظم عادلانه‌ی مبتنی بر شریعت هستند.

در مجموع، گفتمان سیاسی علما در دهه‌ی ۱۹۶۰ بر حول مسایلی نظیر نسبت قدرت دنیوی و دینی، نقش درست مرجع تقلید در حیات عمومی، نقاط

ضعف این مقام دینی و الزامات عملی آموزه‌ی امامت می‌چرخید. اگرچه عده‌ای نظیر بازرگان خواستار نظارت دقیق‌تر دین بر سیاست در چارچوب مشروطه‌ای جدایی مقامات دینی و سیاسی بودند، و عده‌ای دیگر نظیر طباطبایی جدایی نهادی این دو قدرت را رد می‌کردند، اما همگی در مورد مشروعیت قدرت دنیوی کاملاً جدا از دین (یعنی وضعیت موجود) درنگ می‌کردند. احیای نظریه سیاسی اولیه‌ی شیعه و ایده‌ی دولت مبتنی بر این آموزه‌ی دینی را باید در حکم حذف کامل مشروعیت‌بخشی دینی به قدرت دنیوی در نظر گرفت. این امر تحولی مهم و بدیع به حساب می‌آمد، زیرا هم از نظریه‌ی مشروطه و هم از رویه‌ی علمای عصر استبداد فاصله می‌گرفت. بنابراین، نظریه‌ی مزبور نخستین ایدئولوژی انقلابی بود که در عصر پس از مشروطه ظاهر شد. در این دوره، تمام نیروهای سیاسی فعال خواهان اجرای ایدئولوژی انقلاب مشروطه بودند و از همین رو، با دستاوردهای نظری این انقلاب چالش و مخالفتی انقلابی نداشتند. علاوه بر این، این نظریه یک ایدئولوژی انقلابی در مفهوم اصلی کلمه بود که بازگشت به نقطه‌ای از پیش تعیین شده و مقدر را نشان می‌داد.^[۵۱]

بدون تردید، این تحول انقلابی، با وجود لحن مذهبی-تاریخی‌اش، «امکانی یوتوپایی» نبود- یعنی تصویری از جهانی محتمل بدون توجه به نظام اجتماعی- اقتصادی موجود و شیوه‌ی تولید موجود ارائه نمی‌کرد- بلکه بر «امکانی عینی» متناسب با منافع عینی یک طبقه و موقعیت خاص آن در نظام اجتماعی- اقتصادی ابتناء داشت.^[۵۲] این تحول انقلابی متناسب با موقعیت خاص خرده‌بورژوازی بازار بود که به طور تاریخی پایه و اساس ناسیونالیسم اسلامی بومی را تشکیل می‌داد و متحد علما محسوب می‌شد. در دوره‌ی ۱۹۶۲-۱۹۷۹، این خرده‌بورژوازی از لحاظ سیاسی سرکوب شد و از لحاظ اقتصادی خارج از مناسبات مبتنی بر حامی‌پروری رژیم قرار داده شد. بازار که در معرض فرایند فروپاشی و فرودستی در برابر عمارت صنعتی جدید قرار گرفته بود، به مقاومت سیاسی و اقتصادی در برابر رژیم دست زد. افول خرده‌بورژوازی سنتی (به ویژه، بخش صنعتی آن) از مدت‌ها قبل در اثر ظهور سرمایه‌داری

دولتی مشوق نفوذ اقتصادی غرب و پیدایش نظام‌های مالی و اقتصادی جدید آغاز شده بود.^[۵۳] تحت سیاست جایگزینی واردات که رژیم از ۱۹۶۳ آن را در پیش گرفت، تلاش شد از رشد سرمایه تجاری جلوگیری شود و از طریق واردات سرمایه و ماشین‌آلات تولید «داخلی» تشویق گردد. در نتیجه، بخش دولتی با تأکید بر «امر مدرن و صنعتی» موجب پیدایش بورژوازی انحصاری بالا شد که به سرمایه خارجی و واردات به زیان صنایع سنتی وابسته بود.^[۵۴] در ۱۹۷۶، رقم صنایع سنتی به ۲۱۹۰۰۰ واحد می‌رسید که تنها ۲۴ درصد از محصولات صنعتی را تولید می‌کردند، در حالی که صنایع جدید با ۶۶۲۶ واحد ۷۶ درصد کل محصولات صنعتی را تولید می‌کردند.^[۵۵] علاوه بر این، کارخانجات بازار از حمایت‌های گمرکی منتفع نمی‌شدند و سوبسیدها در اختیار کارخانه‌داران جدید قرار می‌گرفتند. از همین رو، تولید خرده‌کالاها بیش از پیش در معرض افول بود. بر اساس یک گزارش رسمی: «با توجه به این‌که صنایع بزرگ با مشارکت بانک‌ها و شرکت‌های خارجی تأسیس شده‌اند، از حمایت دولت نیز سود می‌بردند؛ این در حالی است که کارخانجات کوچک که از سوی افراد سنتی اداره می‌شوند، فاقد مدیریت و سرمایه لازم هستند. بانک‌ها تنها از اعطای وام‌های بزرگ سود می‌بردند».^[۵۶] نشانه افول بازار را باید در میزان واردات-صادرات جست‌وجو کرد. نسبت صادرات به واردات از ۳۰ درصد در ۱۹۵۰ به ۲۲ درصد در ۱۹۶۰، ۱۹ درصد در ۱۹۷۰ و ۵ درصد در ۱۹۷۵ کاهش یافت. همین منبع رسمی در توجیه کاهش تولیدات خاطر نشان می‌سازد که: «در کشور ما نیز نظیر کشورهای غربی فرایند صنعتی شدن، تولیدات کوچک به تدریج غیر اقتصادی شده یا نابود شدند و یا در صنایع بزرگ جذب گردیدند. و این به نفع کشور است».^[۵۷] در اوایل ۱۹۶۶ یک ناظر و تحلیلگر، فرایند فروپاشی خرده‌بورژوازی را بدین‌گونه توصیف می‌کند:

امروزه، بازار که از فراز و نشیب‌های مهاجمان جان سالم به در برده، در حال احتضار است. حتی اگر حجم خرده‌فروشی در بازار افزایش یابد، باز هم از بین خواهد رفت؛ زیرا خرده‌فروشی در بیرون از بازار حتی رشد بیشتری داشته است... در چند سال اخیر بازار به عنوان یک شیوه‌ی زندگی در معرض حمله

قرار گرفته است. کالاهای دارای تولید انبوه و ارزان از هر نوعی و برای برآوردن هر نیازی - نیازهایی که دیگر بازار نمی‌تواند برآورده سازد - به بازار سرازیر شده‌اند. عقاید جدید حمام‌ها، رستوران‌ها و مغازه‌های بازرگانان بازار را کثیف و نامناسب می‌دانند؛ عقاید جدید رفتار مذهبی بازار را منحط و خرافه تلقی می‌کنند؛ اخلاق کاری جدید اصول آن را کهنه و قدیمی می‌دانند؛ روش‌های کاری جدید خارج از بازار منافع آن را به خطر انداخته‌اند، و شیوه‌های بانک‌داری جدید نظام مالی آن را از هم گسسته‌اند.^[۵۸]

با این وجود، به‌رغم این افول اقتصادی، ساختار اقتصادی بازار تغییر چندانی نکرد، واقعیتی که می‌تواند توانایی آن را برای ضد حمله توضیح دهد.^[۵۹] در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، گروهی از روحانیون و بازرگانان بازار سازمان مالی، خیریه و دینی مهدیه را تاسیس کردند که یک سازمان خصوصی سراسری مستقل از حکومت به شمار می‌رفت. این موسسه «بانک‌های اسلامی» را تاسیس کرد که در زمانی که بانک‌های توسعه دولتی و مالی خصوصی تنها به صنایع جدید بزرگ وام و اعتبار می‌دادند، وام‌های محدود بدون بهره‌ای در اختیار تجار کوچک قرار می‌داد. علاوه بر این، موسسه‌ی مهدیه به احداث بیمارستان‌ها و مساجد و برگزاری منظم مراسم دینی همت گمارد. همچنین، بازاریان تهران با تهدید به بستن حساب‌های خود در بانک صادرات (که در تمام بازار شعبه داشت) کوشیدند از تسلط یکی از مدیران صنعتی و همکار رژیم (ویک بهایی)، یعنی ه. یزدانی، جلوگیری کنند. پیش از این نیز بازاریان تهران در واکنش به بانک‌های خصوصی مسلط بانک صنایع را تاسیس کرده بودند. با این وجود، یک بانک دیگر، یعنی بانک اصناف، که در اختیار بازاریان قرار داشت، به تدریج در رقابت با بانک‌های (ایرانی و خارجی) خصوصی بزرگ موفق‌تر ورشکسته شد.

علاوه بر این، دهه‌ی ۱۹۶۰ که با ظهور رژیم اقتدارگرا و سرکوب خرده‌بورژوازی همراه بود، مقاومت سیاسی بازار نیز در برابر رژیم افزایش یافت. در همین دوره، فداییان اسلام مجدداً ظاهر شدند و چند گروه اسلامی بنیادگرای دیگر مستقر در بازار سازمان‌دهی شدند. فداییان خود را مجدداً سازمان‌دهی کردند و جلسات محرمانه‌ای را در صنف آهن‌فروشان برگزار کردند و در ۱۹۶۴

— بعد از اعطای حق کاپیتولاسیون به آمریکاییان در ایران — حسنعلی منصور، نخست‌وزیر منصوب شاه، را ترور کردند. در این رابطه، دوازده تن از تجار بازار، مغازه‌داران و طلاب زندانی شدند. حزب بنیادگرای دیگر، یعنی حزب ملل اسلامی که ریشه در دانشکده‌ی الاهیات داشت، تعداد زیادی از همدستان رژیم را ترور کرد، تاکتیک‌های جنگ‌های چریکی را به اعضای خود تعلیم داد و نابودی نفوذ غرب و تشکیل دولتی اسلام را مد نظر قرار داد.^[۶۰]

این احزاب به عنوان گروه‌های سنت‌گرا-مذهبی عمدتاً محدود به بازار بودند و در بیرون از آن نفوذ زیادی نداشتند. از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به تدریج روند ایدئولوژیکی جدیدی آغاز شد که به تغییر بنیادی و عمیق وضعیت موجود نظر داشت. این روند همان توسعه و گسترش اسلام سیاسی به عنوان ایدئولوژی انقلابی در میان بخشی از روشن‌فکران جدید بود. روشن‌فکران ایرانی اولیه از ناسیونالیسم افراطی، دموکراسی و سوسیالیسم حمایت می‌کردند و اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی جاذبه‌ی بسیار اندکی برای آن‌ها داشت. با این وجود، از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ گسترش اسلام سیاسی و توجه مجدد به مضامین اسلامی در میان روشن‌فکران، این اندیشه را به یک ایدئولوژی سیاسی پرنفوذ تبدیل کرد. در ادامه، ما ابتدا به توصیف این روند فکری جدید و شارحان اصلی آن، و سپس به توضیح این تحول جدید و معنای آن خواهیم پرداخت.

این روند کاملاً بدیع بود؛ بدین معنا که روشن‌فکران ایرانی قدیمی (از زمان پیدایش‌شان در اواخر سده‌ی شانزدهم) به داشتن نگرش غیر دینی و یا حتی ضد دینی شهره بودند. در ایران سده‌ی نوزدهم نیز همانند فرانسه، که کلمه‌ی «روشن‌فکر» نخستین بار در آن جا رواج یافت، اصطلاح روشن‌فکر مضمون ضد دینی آشکاری داشت. ریشه و خاستگاه روشن‌فکران جدید به دولتمردان اصلاح‌طلب دولت قاجار بازمی‌گشت که به منظور برخورد با قدرت‌های نیرومند غربی درصدد اصلاح ارتش و نظام‌های اداری و آموزشی براساس الگوی غرب برآمدند. روشن‌فکران جدید اولیه که اصلاح‌گران دولتی را هدایت می‌کردند، درصدد غربی کردن جامعه بودند. از همین رو، میرزا ملکم‌خان

(۱۸۳۳-۱۹۰۸) یکی از روشن‌فکران تحصیل کرده در غرب، به منظور ترویج مشروطه‌خواهی نخستین انجمن فراماسونری را در ایران تاسیس کرد. میرزا آقاخان کرمانی، روشن‌فکر ضد دین پرنفوذ دیگری که در ابتدا نیز جزو روحانیون بود، از جمله بنیان ناسیونالیسم سکولار بود که ایران را با پیشینه‌ی پیشااسلامی‌اش شناسایی و تعریف می‌کرد. سایر روشن‌فکران در پیش و پس از انقلاب مشروطه نظیر طالب‌زاده، آخوندزاده، تقی‌زاده، ایرج‌میرزا، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، کسروی و بهار تا آن‌جا پیش رفتند که علما و اسلام را به خاطر تمام بیماری‌ها و عقب‌ماندگی‌های کشور سرزنش می‌کردند. در واقع، این روشن‌فکران به واسطه‌ی تأثیرپذیری از مشروطه‌خواهی لیبرالی غرب، به فرهنگ بومی خود پشت کردند. بنابراین، جای شگفتی نیست که با افزایش سکولاریسم و مخالفت با روحانیون در عصر دولت پهلوی، بخشی از روشن‌فکران محافظه‌کار خود را با آن شناسایی کردند و در واقع نقش عمده‌ای در تحکیم ایدئولوژی ناسیونالیستی یکپارچه‌ی دولت ایفا کردند.

هدف اصلی روشن‌فکران جدید، ایجاد یک دولت-ملت جدید بر اساس الگوی غرب بود و از همین رو، به جای بسیج توده‌ای بر اصلاحات از بالا تکیه کردند. یکی از پروپاقرص‌ترین طرفداران این هدف سید حسن تقی‌زاده (۱۸۷۰-۱۹۷۰) بود که در ۱۹۲۰ آشکارا خواستار اخذ تمدن غرب در تمام وجوه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن به عنوان بنیان دولت-ملت جدید ایران شد.^[۶۱] اگرچه تقی‌زاده در خانواده‌ای روحانی در تبریز تولد یافت و تحصیلات خود را در همان مدارس دینی سنتی آغاز کرد، اما بعداً تحصیلات دینی خود را به منظور کسب آموزش‌های جدید رها کرد. او نقش عمده‌ای در تدوین پیش‌نویس قانون اساسی ۱۹۰۶ (که از قانون اساسی ۱۹۳۰ بلژیک برگرفته شده بود)^۱ ایفا کرد، و بعد از جنبش مشروطه رهبری حزب مساوات (دموکرات) را در مجلس در دست گرفت که خواهان صنعتی شدن و ایجاد یک نظام اداری جدید

۱. به نظر می‌رسد در اینجا اشتباهی در چاپ صورت گرفته است، زیرا قانون اساسی مشروطه بر اساس قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک تدوین گردید - مترجم.

بود. اگرچه او در ۱۹۱۱ به اتهام برنامه‌ریزی ترور آیت‌الله بهبهانی، رهبر مذهبی انقلاب مشروطه، ایران را به حالت تبعید به قصد غرب ترک کرد، اما بعدها و در دوره‌ی رژیم نوساز رضاشاه مناصب مهمی را به دست آورد. او به ویژه مخالف نفوذ روحانیون بود و «رهبران مذهبی خودخواه متعصب و جاهل» را مانعی برای توسعه می‌دانست.^[۶۲] او هوادار جدایی دین از سیاست بود و با اعطای قدرت و توبه علما در مجلس مخالفت کرد. روشن است که علاقه و دل‌بستگی اصلی تقی‌زاده ایجاد یک هویت ملی جدید بود که در آن اسلام بنیان اصلی آن را تشکیل نمی‌داد. اگرچه او بعدها دیدگاه خود در مورد اخذ کامل تمدن غرب را اصلاح نمود،^[۶۳] اما این موضع او را می‌توان نشانه و علامت روشن فکران جدید اولیه در این سده دانست.

در همین راستا، احمد کسروی (۱۸۹۰-۱۹۴۶) خواستار ایجاد دولت-ملت جدید بر اساس ارزش‌های عقلی مدرن شد. او یک تاریخ‌نگار و حقوق‌دان بود و همانند تقی‌زاده در اوان زندگی‌اش آموزش‌های مذهبی سنتی را از سر گذرانده بود. اگرچه او در بیست‌سالگی به سلک روحانیون پیوست، اما به زودی به دلیل دشمنی معلمان‌ش با دیدگاه‌های جدیدش از آن‌ها کناره گرفت. او در مقام یک عقل‌گرا، ارزش فرهنگ و دین ایران را به پرسش طلبید و شدیدترین حملات را به تشیع و علما صورت داد. برای مثال او، اصالت تاریخی وجود امام غایب را به چالش کشید،^[۶۴] و علما را به خاطر سوء استفاده از امام غایب برای دخالت در سیاست و ایجاد یک تئوکراسی ضد دموکراتیک مورد انتقاد قرار داد:

ما امروزه در ایران شاهد این دیدگاه جاهلانه هستیم که در میان شیعیان حکومت متعلق به امام غایب و در غیاب وی، متعلق به مجتهدان، است. این اساس مذهب شیعه است... نادانی جهان اسلام ناشی از نادانی سران‌الازهر و علمای نجف است... که با ایده‌ی آزادی برخاسته از غرب مخالفت می‌کنند... علمای نادان، با اتکای بر دروغ بدون برخوردارگی از تاج بر مردم حکومت می‌کنند.^[۶۵]

در عوض، کسروی دموکراسی مشروطه را بهترین نظام حکومتی می‌داند و انقلاب مشروطه را نقطه عطفی لحاظ می‌کند که برای نخستین بار در ایران

جدایی دین و سیاست را نشانه گرفت.^[۶۶] دیدگاه‌های ضد دینی کسروی سر و صدای زیادی در محافل دینی و حکومت به پا کرد و نهایتاً نیز از سوی فداییان اسلام ترور شد.

در مجموع، روشن‌فکران اولیه ضد سنت و ضد دین بودند.^[۶۷] این ملاحظه را حتی می‌توان به پان‌اسلام‌گرای سده‌ی نوزدهم، «جمال‌الدین افغانی» (۱۸۳۸-۱۸۹۷) نیز نسبت داد. او خواهان بسیج مسلمانان بر علیه امپریالیسم غرب بر اساس اسلام بود و به همین دلیل، به عنوان یک احیاناً پان‌اسلام‌گرا مشهور شد. با این وجود، او در محافل خصوصی از مذهب به عنوان مانعی در برابر تغییر و تحول انتقاد می‌کرد.^[۶۸] بنابراین، اگرچه او مبارزات ضد امپریالیستی خود را در لباس اسلام می‌پوشاند، اما تفکرش عمدتاً تحت تاثیر روندها و جریانات سکیولاریستی عصر خود قرار داشت.

برعکس، روشن‌فکران جوان دهه‌ی ۱۹۷۰ به اسلام بازگشتند و با تاکید گزینشی بر آن، اسلام را در قالب یک ایدئولوژی انقلابی عرضه کردند. به رغم این‌که این گروه از روشن‌فکران جدید تا حدودی مخالف روحانیون بودند، اما از نقش سیاسی مذهب هواداری می‌کردند. آن‌ها در جست‌وجوی اجتماع سیاسی نوینی بودند که در آن اسلام بنیان اصلی را تشکیل می‌دهد. وجوه اصلی این ایدئولوژی جدید دشمنی با غرب و تاکید بر فرهنگ و اقتصاد محلی بود. شارح و مفسر عمده‌ی این روند دکتر علی شریعتی (۱۹۳۳-۱۹۷۷) و گروه ارشاد او بود. شریعتی در خانواده‌ای روحانی متولد شده و در پاریس به تحصیل جامعه‌شناسی پرداخته بود. او در ۱۹۶۴ در حالی که قبلاً به خاطر فعالیت‌های سیاسی خود اخراج شده بود، برای مدت کوتاهی در دانشگاه مشهد به تدریس پرداخت. او در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۳ در حسینیه‌ی ارشاد در تهران به سخنرانی پرداخت و خیل عظیمی از دانشجویان و جوانان را به سمت خود جلب کرد.

شریعتی برخلاف روشن‌فکران سکیولار، خواهان بنیانی ایدئولوژیکی برای ایجاد دولت-ملت جدید در ایران بود. او این بنیان را در اسلام به عنوان یک

ایدئولوژی سیاسی جست‌وجو می‌کرد؛ و به رغم ادعایش برای بازگشت به اسلام اولیه، خواهان بازگرداندن جامعه به همان سادگی ناب صدر اسلام نبود. در عوض، از نظریه اسلام آرمان‌ها و ارزش‌های لازم برای تاسیس یک نظم نوین را فراهم آورده است.^[۶۹] از همین رو، او در تلاش برای ایجاد این اجتماع جدید کوشید برخی از مفاهیم سنتی تشیع را از نو صورت‌بندی کند. اجتماع سیاسی جدید او بر حول اقتدار کاریزماتیک اولیه شیعه که، به ویژه، با امام علی^(ع) شناسایی می‌شد، بنا شده بود. او در جست‌وجوی «عنصر معنوی» به عنوان محور دولت-ملت جدید بود. در همین راستا، کوشید از دیدگاه سنتی که اطاعت از حکومت جائر دنیوی را تا ظهور حضرت مهدی می‌پذیرفت، فاصله بگیرد.^[۷۰] به نظر شریعتی، تشیع سه مرحله را پشت سر گذاشته است: نبوت، امامت و غیبت. با این حال، عصر غیبت نه دوره‌ی انتظار منفعلانه، بلکه عصر آزادی انسان است و در آن [سرنوشت] انسان به خودش واگذار می‌شود و مسوول هموار کردن مسیر ظهور مجدد امام و تحقق عدالت مطلق است.^[۷۱] در این دوره، امام با «معرفتی» مشخص می‌شود که در رهبر کاریزماتیک تجسم می‌یابد. بر اساس قرآن، از آن‌جا که مردم نایبان خداوند بر روی زمین می‌باشند و در زمان غیبت کبری مسوول هستند، موظفند که از میان خود رهبری برگزینند و او را به مقام امامت برنشانند.^[۷۲] در واقع، شریعتی این عقیده‌ی سنتی را که در غیاب امام (معصوم)، علما در مقام نایب عام او، از حق انحصاری برای حکومت و هدایت اجتماع برخوردارند، رد می‌کند.^[۷۳]

اساس اندیشه و تفکر شریعتی بر حول این موضوع می‌چرخید که اگرچه «دستگاه»^۱ علما نظیر کشیشان، به طور تاریخی بخشی از طبقه‌ی حاکم و دژ محافظه‌کاران را تشکیل می‌داده، اما اسلام شیعی همواره جنبش مظلومان و ستم‌دیدگان بوده است. او با نقل سنن نبوی از این واقعیت که علما به جای عمل به عنوان «وارثان پیامبران» خود را از اجتماع کنار کشیده‌اند، اظهار تاسف می‌کند.^[۷۴] در همین ارتباط، او میان «تشیع صفوی» و «تشیع علوی» تمایز قائل

می‌شود. به نظر او، در حالی که اولی مذهب رسمی دولت و علمای محافظه‌کار است، دومی موعودیت اصیل شهدای آغازین اسلام است.^[۷۵] او با استفاده از مفاهیم تالکوت پارسونز^[۷۶] تشیع علوی را به عنوان «جنیش» و تشیع صفوی را به عنوان «نهاد» توصیف می‌کند. اسلام تا زمانی که یک «جنیش» بود، یک ایدئولوژی انقلابی به حساب می‌آمد، اما به محض تبدیل به یک «نهاد» همچون نهادهای دیگر شینیت یافت.^[۷۷]

مضمون و محتوای کلی آثار شریعتی جست‌وجوی هویت ملی و بازگشت به خویشتن می‌باشد و از همین رو، بحث مکرر وی در مورد «الیناسیون» به شخصی اشاره می‌کند «که خود را از ریشه‌هایش بریده و با خود بیگانه است».^[۷۸] از نظر شریعتی، این همان تیپ روشن‌فکر ایرانی است که محصول فرعی امپریالیسم غرب می‌باشد. از همین رو، او به سلطه‌ی فرهنگی غرب حمله می‌کند و خواستار بازگشت به فرهنگ بومی است. محتوای اسلام شریعتی ناسیونالیسم است. وی می‌گوید: «من به گونه‌ای از دین حمایت می‌کنم که روشن‌فکران غیر دینی نیز می‌توانند به من ملحق شوند».^[۷۹] بنابراین، اگرچه قرار بود اسلام مورد نظرش خلیفات^۱ اجتماع سیاسی ایده‌آل او را تشکیل دهد، اما کاملاً روشن نبود که اسلام در عمل تا چه حد نهادهای اجتماعی، سیاسی و حقوقی را مجدداً شکل خواهد داد.

در هدایت و جهت‌دهی فضای فکری به سوی ناسیونالیسم اسلامی جلال آل‌احمد نیز به همان اندازه‌ی شریعتی نفوذ داشت. او نیز زاده‌ی خانواده‌ای مذهبی، معلم، محقق و رمان‌نویس بود. اگرچه او نیز در عنفوان جوانی نظیر بسیاری از روشن‌فکران عصر خود جذب حزب توده شده بود، اما با شروع منازعه‌ی علما و شاه به ارزیابی اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی همت گمارد.^[۸۰] مضمون اصلی آثار آل‌احمد را مخالفت با نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب در ایران تشکیل می‌دهد. او در کتابی با عنوان غرب‌زدگی به تجزیه و تحلیل ناکامی ایران در صنعتی شدن و توسعه به موازات کشورهای غربی در

سده‌های هجدهم و نوزدهم می‌پردازد و علت عقب‌ماندگی آن را عمدتاً به نتایج مخرب امپریالیسم نسبت می‌دهد.^[۸۱] او به شدت از روشن‌فکران غربزده‌ی عصر مشروطه و بعد از آن به دلیل اشاعه‌ی نفوذ غرب و انتساب عقب‌ماندگی‌های ایران به اسلام انتقاد می‌کند؛ و از این موضوع اظهار تاسف می‌کند که روشن‌فکر در ایران به معنای کسی است «که در عاداتش غربی باشد، بی‌دین باشد و یا چنین وانمود کند، با محیط محلی خودش بیگانه باشد... و به نام دیدگاه علمی دیدگاهی امپریالیستی داشته باشد».^[۸۲] از همین رو، او امام غایب را عمدتاً نماد مقاومت و جست‌وجوی عدالت می‌داند.^[۸۳] آل‌احمد با وجود انتقاد به روحانیون محافظه‌کار، می‌پذیرد که «علمای شیعه در دفاع از سنت نیرویی مقاوم در برابر تهاجمات امپریالیستی بوده‌اند».^[۸۴] آل‌احمد از آیت‌الله خمینی و شریعتی به خاطر تأکید بر مقاومت در برابر غرب تجلیل و ستایش می‌کند.

شخصیت کمتر بانفوذ دیگر ابوالحسن بنی‌صدر (م. ۱۹۳۳) می‌باشد که دیدگاه‌های اسلامی خود را عمدتاً به زبان اقتصادی بیان می‌کرد. او در خانواده‌ای روحانی و زمین‌دار متولد شد و در پاریس به تحصیل اقتصاد پرداخت. مضمون اصلی آثار بنی‌صدر را نیز مبارزه علیه امپریالیسم و ملاحظه‌ی دین به عنوان ابزار اصلی این مبارزه تشکیل می‌دهد. او مفهوم «اقتصاد اسلامی» را به عنوان جایگزینی در برابر سرمایه‌داری غرب مطرح کرد. به نظر او، راه سرمایه‌داری توسعه که از سوی کشورهای نظیر ایران برگزیده شده است، به دلیل ابتدای سرمایه‌داری بر مفهوم مالکیت خصوصی مطلق، تنها به سرکوب و سلطه اقتصادی منجر می‌شود. «مالکیت مطلق ویژگی قوانین غربی است که مبتنی بر بی‌اعتقادی و فردگرایی است. در اسلام تنها حق مالکیت کار و تولید وجود دارد و این حق نیز نسبی است».^[۸۵] در اسلام مالکیت مطلق فقط از آن خدا است و مالکیت خصوصی تابع و فرودست مالکیت اشتراکی / الهی است. در دولت اسلامی نه انباشت ثروت و نه سلطه‌ی اقتصادی طبقاتی وجود نخواهد داشت؛ کنترل اقتصادی امپریالیسم پایان خواهد یافت و تولید و توزیع داخلی بر اساس نظم اسلامی درست آن صورت خواهد گرفت. «توحید متضمن نابودی هرگونه تمرکز اقتصادی، سیاسی و فکری انباشت قدرت است».^[۸۶] بنابراین، دولت باید

از کمترین اختیار برخوردار باشد؛ زیرا به گفته‌ی بنی‌صدر، مناسبات قدرت و اقتدار نظیر مناسبات اقتصادی منبع اصلی سرکوب و سلطه‌ی طبقاتی در جامعه‌اند. بنابراین، در دولت اسلامی قدرت نه متمرکز در یک گروه یا فرد است و نه امامت، برخلاف تصور سنتی، اقتدار شخصی «پاسداران سنتی دین». «جامعه اسلامی هنگامی تحقق خواهد یافت که هر کس یک مجتهد باشد و انسان دیگر نیازی به پرسش از کسی درباره‌ی تکالیف خود نداشته باشد، زیرا این امری به دیکتاتوری دینی خواهد انجامید».^[۸۷] بنابراین، کل مردم جانشین خداوند بر روی زمین هستند و امام رابطه‌ی میان فرد و اجتماع را سازمان‌دهی می‌کند. علاوه بر این، دولت اسلامی مناسبات خود را با مراکز جهانی سلطه، بر اساس «سیاست موازنه منفی» تنظیم می‌کند.^[۸۸]

همچنین، ایدئولوژی ناسیونالیسم اسلامی از سوی برخی گروه‌های سیاسی‌ای که از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ ظاهر گردیدند، دنبال شد. از جمله‌ی این گروه‌ها می‌توان به سازمان‌های اسلامی رادیکالی نظیر مجاهدین خلق، جنبش آزادی ملی به رهبری دکتر حبیب‌الله پیمان، جنبش انقلابی خلق مسلمان به رهبری دکتر کاظم سامی، جنبش اسلامی شوراها و گروه‌های دیگر اشاره کرد. خاستگاه این گروه‌ها عمدتاً جوانان تحصیل‌کرده‌ی شهری بود که از پیشینه‌ی بازاری برخوردار بودند. همگی این گروه‌ها مخالف سرمایه‌داری غرب و امپریالیسم بودند و تفسیری رادیکال و شبه‌سوسیالیستی از اسلام ارائه می‌کردند. همچنین، این گروه‌ها طرفدار استقرار نظم اسلامی بر اساس شوراها‌ی مردمی بودند و آن را به عنوان شکل اصلی حکومت در اسلام ملاحظه می‌کردند. برای مثال، دکتر پیمان، همکار دکتر شریعتی، همانند بنی‌صدر به بحث در مورد ماهیت اشتراکی مالکیت در اسلام می‌پردازد.^[۸۹]

مهم‌ترین این گروه‌های رادیکال سازمان مجاهدین خلق بود که در ۱۹۶۵ از سوی گروهی از دانشجویان و روشن‌فکران رادیکال تشکیل شد. بنیان‌گذاران این سازمان عمدتاً به منظور مشارکت فعال در مبارزات مسلحانه با رژیم از نهضت آزادی جدا شده بودند. مجاهدین به عنوان یک گروه چریکی زیرزمینی، شماری از افسران نظامی آمریکا را در ایران ترور کرد؛ در واکنش نیز ساواک بسیاری از

آن‌ها را دستگیر و اعدام نمود. این گروه مخالف امپریالیسم و سرمایه‌داری غرب و خواستار یک «جامعه توحیدی بدون طبقه» بود. مجاهدین بر «تفاوت کیفی میان اسلام سازمان و اسلام جامعه» تاکید می‌کردند.^[۹۰] آن‌ها به عنوان سوسیالیست‌های اسلامی مخالف تمرکز ثروت بودند و حق مطلق مالکیت خصوصی را رد می‌کردند. به گفته‌ی احمد رضایی، یکی از بنیان‌گذاران سازمان: اسلام به هیچ‌وجه شبیه سرمایه‌داری یا جدای از دولت نیست. اسلام با دموکراسی غربی نیز هیچ چیز مشترکی ندارد، بلکه خواهان اعمال قدرت جمعی و رهبری است. بنابراین، گروهی از افراد آگاه و پارسا رهبری و قدرت را در دست می‌گیرند و جامعه را به سمت اسلام سوق می‌دهند. این گروه از درون طبقه‌ی زحمتکشان پدیدار می‌شود.^[۹۱]

بنابراین، مخالفت مجاهدین با نفوذ غرب و درخواست آنان برای آزادی اقتصادی از غرب به رد نظام سرمایه‌داری و ارائه‌ی تفسیری رادیکال از اسلام انجامید.^[۹۲] این موضوع در مورد کل جنبش ناسیونالیستی اسلامی رادیکال نیز صدق می‌کند. مجاهدین در تاسیس «کتابخانه‌های اسلامی» و «انجمن‌های اسلامی» نیز فعال بودند. کتابخانه‌های اسلامی، کتابخانه‌های کوچکی بودند که از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ در تمام دانشکده‌ها از سوی «دانشجویان اسلامی» تاسیس شدند. انجمن‌های اسلامی نیز با هدف آموزش و تبلیغ تعالیم اسلامی، به ویژه در شهرستان‌ها، تشکیل شدند که عمدتاً دانش‌آموزان دبیرستان و معلمان در آن‌ها حضور داشتند.^[۹۳]

بدون تردید، فضای فکری در میان بخشی از روشن‌فکران در حال تغییر بود. اما پرسش این است که چرا بخش عظیمی از روشن‌فکران، برخلاف روشن‌فکران ایرانی اولیه، به گونه‌ای فزاینده به اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی رو می‌آوردند؟ بدون تردید، علل این تحول پیچیده‌اند و توضیحات ارائه‌شده در این جا محدود و جزئی است. روندهای فکری و تغییرات ایدئولوژیکی مشابه موجود در جوامع دیگر از منظرهای مختلفی توضیح داده شده‌اند. در ادبیات رایج، روشن‌فکران به عنوان افرادی «شناور»^۱ تعریف می‌شوند که مواضع خود را

1. free-floating

تغییر می‌دهند و به ایدئولوژی‌های مختلف توجه نشان می‌دهند.^[۹۴] نمونه‌ای از این ادبیات را می‌توان در مباحث ادوارد شیلز^۲ در مورد تحول فکری روشن‌فکران در جهان سوم و «مراحلی» که بر حسب نگرش سیاسی‌شان پیش می‌برند، مشاهده کرد. به گفته‌ی شیلز، در مرحله‌ی نخست، یعنی مرحله‌ی لیبرالیسم مشروطه‌خواهی از آغاز تا جنگ جهانی اول، روشن‌فکران مسحور مشروطه‌خواهی غربی و خواهان ایجاد آن در کشورهای خود بودند. در مرحله‌ی دوم، یعنی مرحله‌ی «تجدید اخلاقی»، «به نظر می‌رسد [در همان حال که] لیبرالیسم مشروطه‌خواه محو می‌شود و یا از سرعت آن به شدت کاسته می‌شود، جنبش اصلاحات اخلاقی و دینی خیز برمی‌دارد و در قالب ناسیونالیسم احساساتی گسترش می‌یابد».^[۹۵] این توضیحات یا بر چشم‌انداز سیاست جهانی متکی هستند و یا به تغییرات ایدئولوژیک در میان واکنش‌های غیر عقلی می‌پردازند و بدین ترتیب، پیشینه‌ی اجتماعی تحول روشن‌فکران و پایه اجتماعی‌شان را نادیده می‌گیرند.^[۹۶] از دیدگاه اخیر می‌توان ظهور اسلام سیاسی را به عنوان یک ایدئولوژی انقلابی در میان بخشی از روشن‌فکران بر دو مبنا درک و توضیح داد: نخست، پایگاه اجتماعی این روشن‌فکران و دوم، موضع طبقاتی-ایدئولوژیکی روشن‌فکران جدید.

روشن‌فکران دهه‌ی ۱۹۷۰ که دوباره به اسلام بازگشتند، از یک سو، محصول عصر و زمان خود، یعنی گسترش تحصیلات جدید بودند، و از سوی دیگر، عمدتاً به نسل جوان تعلق داشتند. روشن‌فکران اولیه، که لیبرال-مشروطه‌خواه بودند، عمدتاً از اشراف قدیمی و سالخورده در زمانه‌ای بودند که آموزش و تحصیلات جدید امتیاز ویژه‌ی نخبگان به شمار می‌رفت. گسترش آموزش جدید، به ویژه در دهه‌ی ۱۹۶۰، و افول بازار فرزندان بیشتری از خرده‌بورژوازی را که در گذشته شاگرد بازار بودند، به منظور کسب مناصب آبرومند بوروکراسی دولتی به موسسات آموزش عالی روانه ساخت. در نتیجه، قشر تحصیل‌کرده سریع‌تر گسترش یافت. نرخ باسوادی بزرگسالان از ۱۶ درصد در ۱۹۶۰ به ۵۰

درصد در ۱۹۸۰ افزایش یافت.^[۹۷] بنابراین، از مشاهده‌ی این موضوع که جوانان تحصیل کرده به این نهادهای جدید آموزشی وفادار بودند و خانواده‌هایشان را به این نهادها می‌فرستادند، نباید شگفت‌زده شد.^[۹۸] از حیث خاستگاه اجتماعی، روشن‌فکرانی که به اسلام بازگشتند و سازمان‌های اسلامی رادیکال را تشکیل دادند، ریشه در محیط خرده‌بورژوازی روحانی-بازار داشتند. شریعتی، آل‌احمد و بنی‌صدر همگی فرزند روحانیون شهرمستانی بودند که پیوندهای نزدیکی با بازار داشتند. حسینیه‌ی ارشاد شریعتی تحت حمایت مالی گروهی از بازرگانان بازار قرار داشت که در ابتدا مسجد و حسینیه‌ی ارشاد را احداث کرده بودند. این دسته از روشن‌فکران تنها در پرتو آموزش‌های غربی جدید خود توانستند اسلام را در قالب جدیدی بیان کنند.^[۹۹] این دسته از روشن‌فکران «آزاداندیش» نبودند و تجزیه و تحلیل‌هایشان اساساً به واسطه‌ی مقولات و مفاهیم دینی شکل داده می‌شد. مجاهدین نیز عمدتاً فرزندان روحانیون و بازاری‌ها بودند و همگی «در خانواده‌های مذهبی متولد شده بودند». در میان آن‌ها نیز فرزندان تجار و روحانیون رده‌بالا وجود داشت.^[۱۰۰] بنابراین، می‌توان گفت که تمام آن‌ها روشن‌فکران جدید خرده‌بورژوازی سنتی هستند و در عصری ظاهر شدند که از یک‌سو، علما و مساجد سرکوب می‌شدند و از سوی دیگر، علما نمی‌توانستند به زبان ایدئولوژی‌های جدید سخن گویند و با نسل جدید واجد آموزش‌های جدید ارتباط برقرار کنند.^[۱۰۱]

از حیث ایدئولوژی طبقاتی، موضع روشن‌فکران اسلامی رادیکال، نظیر احزاب مذهبی بنیادگرا، پاسخ عقلی و مناسبی به جایگاه خاص خرده‌بورژوازی در فرایند تولید به حساب می‌آمد. روند ایدئولوژیکی جدید در اصول و مبانی خود شبیه همان ناسیونالیسم اسلامی اواخر سده‌ی نوزدهم بود که از موقعیت تولید خرده‌کالایی و واکنش آن به نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب ریشه می‌گرفت. این اندیشه به شدت ضد امپریالیستی بود و ناسیونالیسم این روند ایدئولوژیکی به زبان اسلام بیان می‌شد. یکی از موضوعات اصلی روشن‌فکران فوق‌الذکر و مجاهدین نابودی اقتصاد بازار به واسطه‌ی تعدیات سرمایه‌داری وابسته‌ی بزرگ

بود؛ و همگی انباشت ثروت و سرمایه را محکوم و در این زمینه به آیات مختلفی از قرآن که تمرکز ثروت را ممنوع می‌کرد، اشاره می‌کردند. تمام روشن‌فکران فوق‌الذکر جامعه‌ای متشکل از تولیدکنندگان کوچک با کار مزدوری ناچیز یا بدون آن را ترسیم می‌کردند که در آن حق مالکیت به افراد مومن خرده‌پا تعلق داشت؛ و همگی خواهان بازگشت تولید و توزیع اقتصاد داخلی به نظم درست گذشته بودند. این روشن‌فکران هم به سرمایه‌داری و هم به سوسیالیسم حمله می‌کردند و خواستار «اقتصاد اسلامی» مبتنی بر سرمایه‌های کوچک و طغیان خرده‌بورژوازی اسیر در چنگال سلطه‌ی اقتصادی غرب بودند و به گونه‌ای مناسب ناسیونالیسم خود را به زبان اسلام بیان می‌کردند. با توجه به افول بازار، دیدگاه آنان نه یوتوپیایی، بلکه متناسب با منافع عینی یک طبقه و جایگاه خاص آن در نظام اجتماعی-اقتصادی بود.^[۱۰۲]

به طور کلی، استقرار ساختار دولت مدرن غربی در ایران که جایگاه اجتماعی علما را متاثر ساخت و موجب افزایش نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب تحت حکومت اقتدارگرای پهلوی گردید، منجر به احیای ناسیونالیسم اسلامی، به ویژه، در دهه‌ی ۱۹۶۰ شد. در این دوره، شکاف بارزی میان دولت و علما پدیدار شد و هم‌زمان موج اسلام انقلابی رادیکال در میان بخش وسیعی از روشن‌فکران گسترش یافت. ایدئولوژی سیاسی اسلام به عنوان موج فزاینده‌ی ناسیونالیسم، استمرار و تداوم ناسیونالیسم شیعی سده‌ی نوزدهم بود که از واکنش خرده‌بورژوازی به گسترش سرمایه‌داری غربی در ایران ریشه می‌گرفت. این ناسیونالیسم نوظهور بستر و زمینه‌ی تحولات آموزه‌ای جدیدی را فراهم ساخت که توجیه دینی شورش را تدارک می‌دید. آموزه‌ی سیاسی تشیع آن‌گونه که از زمان انقلاب مشروطه (یا از زمان استقرار شیعه دوازده‌امامی به عنوان دینی دولتی) وجود داشت، توانایی توجیه تحولات سیاسی بنیادی را نداشت. در ۱۹۶۳، علما تنها خواستار رعایت قانون اساسی بودند. از حیث نظری، دین برای تبدیل به یک [ایدئولوژی] انقلابی و عدم حمایت از وضع موجود باید در راستای توجیه شورش در معرض برخی تحولات درونی آموزه‌ای قرار می‌گرفت. این

تحول مستلزم آن است که آموزه دینی اولیه مجدداً تفسیر شود و تعبیر پیشنهادی جدید به عصر طلایی چه در گذشته و چه در آینده اشاره کند.^[۱۰۳] اگرچه در تشیع آموزه‌ی امامت آموزه‌ای کاملاً منعطف و قابل دستکاری است، اما متالهان ایرانی برای مدت‌زمان مدیدی این آموزه را با نوعی بی‌تفاوتی سیاسی تفسیر می‌کردند. بر اساس این تصور مذهبی پرتطرفدار جاافتاده، در دوران غیبت امکان وجود حکومت عادلانه و مقدس الهی میسر نیست. بنابراین، تفاسیر آموزه‌ای جدید - اعم از تفاسیر روحانیون و روشن‌فکران - باید فضای تازه‌ای را می‌گشودند و تغییر و تحولات آموزه‌ای ضروری مورد نیاز دین برای تجویز شورش و شکل‌دهی مجدد پایه‌های دولت را به وجود می‌آوردند. این ایدئولوژی جدید در مقام «علت» آموزه‌ای انقلاب تا آغاز بحران انقلابی در حاشیه باقی ماند. البته، انقلابات فقط ناشی از ظهور یک ایدئولوژی جدید نیستند، و در اثر مجموعه‌ای از عوامل، از جمله منافع و ایدئولوژی‌ها، به وجود می‌آیند. اکنون نوبت آن است که به بررسی همین منافع اقتصادی بپردازیم.

یادداشت‌ها

۱. در آثار زیر ظهور ناسیونالیسم و جنبش‌های ملی در طی سده‌ی نوزدهم به عنوان واکنشی در برابر گسترش سرمایه‌داری جهانی توضیح داده می‌شود:
 - M. Hechter, *Internal Colonialism: the Celtic Fringe in British Notional Development, 1536-1966* (Berkeley, 1975); S. Amin, *Unequal Development: An Essay on the Social Formations of Peripheral Capitalism* (Hassocks, 1976); E. Mandel, "The Laws of Uneven Development", *New Left Review*, no. 59 (1969); I. Narin, *The Break-up of Britain* (London, 1975); idem, "The Modern Janus", *New Left Review*, no. 94 (1975); and A. Orridge. "Uneven Development and Nationalism," *Political Studies*, vol. 29 (1981), pp. 1-15 and 181-90.
۲. در اواخر سده‌ی نوزدهم «حجم صادرات مواد خام ایران پنج برابر حجم وارداتش در زمینه‌ی کالاهای تمام‌شده بود، اما وجوه پرداختی برای واردات بیش از سه برابر وجوه دریافتی از صادرات بود»:
 - N. R. Keddie, *The Impact of The West on Iran* (Berkeley, 1955), p. 60.
 - صنعت نساجی از ۱۸۸۰ در اثر رقابت با کالاهای واردشده از منچستر به تدریج افول کرد:
 - G. Curzon, *Persia and the Persian Question* (London, 1892), pp. 245-50, 270-3.
۳. برای نمونه، گروهی از روحانیون و بازاریان اصفهان به منظور تحریم کالاهای وارداتی، یک «شرکت اسلامی» را سازمان‌دهی کردند. علاوه بر این، در اصفهان روحانیون جنبشی اعتراضی

- را در برابر بانک امپریال بریتانیا (British Imperial Bank) ترتیب دادند و شرکت‌های خارجی را مجبور به کاهش قیمت‌های خود کردند. آن‌ها همچنین از تجار و بازرگانانی که در پرداخت قروض خود به خارجیان مشکل داشتند، حمایت کردند:
- S. Bakhash, *Iran, Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars: 1858–1896* (London, 1978), p. 291.
4. A. K. S. Lambton, “The Impact of The West on Persian”, *International Affairs*, vol. 33 (1957), pp. 12–25.
۵. یکسان‌انگاری اسلام با ناسیونالیسم در ایران برخلاف کشورهای اسلامی دیگر موجب بروز مسأله‌ای میان اسلام و ناسیونالیسم نخواهد شد. بنگرید به:
- M. Khadduri, *Political Trends in the Arab World: the Role of Ideas and Ideals in Politics* (Baltimore, 1970).
- زیرا تشیع مذهب ملی ایران است. در واقع، همین ترکیب اسلام و ناسیونالیسم بود که موجب تحول مهمی در آگاهی ملی شد. از حیث ایدئولوژی و «ملت‌سازی» دو دوره در تاریخ ایران اسلامی تعیین‌کننده بوده‌اند: نخست، دوره‌ی صفویه که ایران تشیع را به عنوان مذهب ملی برگزید و بار دیگر به وحدت سیاسی-ایدئولوژیکی دست یافت؛ دوم، پایان حکومت قاجار در آغاز سده‌ی [بیستم]. اولی به ظهور ملت (nation) و دومی به ظهور ناسیونالیسم به عنوان جنبشی اعتراضی انجامید. در مورد تحول نخست بنگرید به:
- V. Minorsky, “Iran: Opposition, Martyrdom and Revolt” in G. Grunbaum (ed.), *Unity and Variety in Moslem Civilisation* (Chicago, 1955); and C. Gallagher, *Contemporary Islam: the Plateau of Particularism: Problems of Religion and Nationalism in Iran* (America Universities Field Staff Reports, vol. 15. no. 2. 1966).
۶. بدون تردید، همان‌طور که در ادامه‌ی همین فصل خواهیم دید، قدرت‌فزاینده‌ی علما در پایان این حکومت و بیان مجدد ناسیونالیستی‌شان بستر تحولات آموزه‌ای، عمدتاً در شکل قرائت لیبرال-دموکراتیک نظریه‌ی سیاسی اسلامی مورد نظر نائینی، را فراهم کرد. با این وجود، این صورت‌بندی آموزه‌ای بعدها تحقق یافت و در ابتدا مخالفت علما عمدتاً جنبه‌ی ناسیونالیستی داشت. «مسلم‌ها هر تقاضایی در زمینه‌ی شکل‌دهی مجدد هنجارهای زندگی سیاسی و پایه‌های دولت برای علمای عصر قاجار امری غریب و نامأنوس بود»:
- H. Alger, *Religion and State in Iran* (Berkeley, 1970), p. 260.
۷. علاوه بر توحید، نبوت و معاد، که اصول دین اهل سنت را تشکیل می‌دهند، در نزد تشیع عدل و امامت نیز جزو اصول دین هستند.
۸. برای بحث کامل در این مورد بنگرید به:
- S. A. Arjomand, “the Shiite Hierocracy and State in Pre-Modern Iran: 1785–1890”, *European Journal of Sociology*, vol. 22 (1981), pp. 40–78; and H. Enayat, *Modern Islamic Political Thought* (Austin, 1982), pp. 173 ff.
9. Alger, *Religion and State*, p. 3.

۱۰. به نقل از ترجمه‌ی ر. سیوری از:
 - J. Chardin, *Voyages du Chevalier Chardin* (Amsterdam, 1711), vol. 6, pp. 249-50 in R. Savory, "The Problem of Sovereignty in an Ithna Ashari ("Twelver") Shii State", *Middle East Review*, vol. 11, no. 4 (1979).
11. Arjomand, "The Shiite Hierocracy," pp. 51-6; And A. K. S. Lambton, "Some New Trends in Islamic Political Thought in late Eighteenth and Early Nineteenth Century Persia", *Studia Islamica*, vol. 11 (1974).
۱۲. مخالفت ناسیونالیستی علما به برخی از اصلاحات اداری و حقوقی مربوط می‌شد که حکومت به منظور تحکیم دولت در برابر نیروهای خارجی اتخاذ کرده بود. بنگرید به: Bakhsh, *Iran*, p. 166. علما از همان ابتدای شروع اصلاحات به سبک غرب دولت، این عمل را به عنوان بخشی از نفوذ غرب تلقی کردند.
13. Alger, *Religion and State*, pp. 247 and 253, notes 61, 65.
۱۴. م. ح. نائینی، تنبیه الملة و تنزیه الامة: در اساس و اصول مشروطیت، ترجمه‌ی سید محمود طالقانی، چاپ پنجم، (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۴۹.
۱۵. همان، صص ۴۹-۵۰.
۱۶. همان، ص ۴۷.
۱۷. همان، ص ۴۸.
۱۸. همان، صص ۵۶-۷۰.
۱۹. در این ارتباط او «روایای صادقه‌ی» خود را توصیف می‌کند که در آن میرزا حسین تهرانی مجتهد را ملاقات می‌کند که به نمایندگی از امام غایب به نائینی می‌گوید: «مشروطیت نام جدیدی است اما محتوایش قدیمی است»، و از همین رو نظام مشروطه مورد تأیید است (همان، ص ۴۸).
۲۰. همان، ص ۱۰۶.
۲۱. همان، ص ۵۰.
۲۲. بنگرید به شیخ فضل‌الله نوری، «رد عقیده‌ی مشروطیت» ترجمه‌ی:
 - A. H. Hairi, *Middle East Studies*, vol. 13 (1977), pp. 327-39.
۲۳. دیدگاه مشروطه‌خواهی به عنوان دیدگاهی مسلط در میان علمای ایران جا افتاده بود و ایستارهای آنان تا ایران معاصر ادامه می‌یابد:
- H. Algar, "the oppositional Role of the Ulama in Twentieth-Century Iran" in N. R. Keddie (ed.), *Scholars, Saints and Sufis* (Berkeley, 1972), p. 238.
24. - H. Alger, *Religion and State in Iran: 1785-1906* (Berkeley, 1970), p. 253.
۲۵. در واقع، درج بند ۲ متمم قانون اساسی در مورد نظارت علما بر قانون‌گذاری آخرین چاره‌ی آن‌ها برای جلوگیری از سکیولاریزاسیون (عرفی شدن) کامل دولت بود:

- ف. آدمیت، مقالات تاریخی (تهران، ۱۳۵۲)، ص ۱۱۳.
۲۶. در این مورد بنگرید به:
- C. Hayes, *The Historical Evolution of Modern Nationalism* (New York, 1931); and L. Snyder, *The New Nationalism* (Ithaca, 1968).
۲۷. در حالی که علمای محافظه‌کار نظیر آیات عظام بروجردی، بهبهانی و خوانساری با اقداماتی که به طور مستقیم نهاد دینی را متاثر می‌ساخت مخالفت می‌کردند، آیات عظام خمینی، میلانی و شریعتمداری با سیاست‌های عمومی، به ویژه، سیاست خارجی دولت مخالفت می‌کردند. آیت‌الله مطهری شکایات و اعتراضات اصلی علما را این‌گونه بیان می‌کند: استبداد مطلقه، نفوذ استعمار نو در کشور، جدایی سیاست از دین، سرکوب قانون و فرهنگ اسلامی و پیوند نزدیک با غرب.
- م. مطهری، نهضت‌های اسلامی در قرن بیستم، (تهران، ۱۹۷۹)، ص ۵۵.
۲۸. آیت‌الله خمینی، کشف الاسرار (۱۳۲۴).
۲۹. با این وجود، گفته می‌شود که به هنگام دیدار شاه از آیت‌الله بروجردی در قم، آیت‌الله خمینی که در آن‌جا حضور داشت، به نشانه‌ی اعتراض اطاق را هم‌زمان با ورود شاه ترک می‌کند.
۳۰. حوزه علمیه، زندگی‌نامه امام خمینی (تهران، بی‌تا)، ص ۴۶.
۳۱. بیانیه‌ی ۲۷ تن از علمای ایران، ۳۱ خرداد ۱۳۴۲: همان، صص ۸۰–۸۱.
۳۲. همان، ص ۹۵.
۳۳. بیانیه‌ی ۱۹۶۴ آیت‌الله خمینی در مورد کتاب نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر است. م.
۳۴. آیت‌الله خمینی، خمینی و جنبش: مجموعه‌ی نامه‌ها و سخنرانی‌ها (تهران، ۱۳۵۲)، صص ۵۸–۶۰؛ ۶۸–۶۹.
۳۵. در طی سال‌های تبعید بود که آیت‌الله خمینی از فردی مشروطه‌خواه به فردی انقلابی بدل شد و ضمن غیر قانونی خواندن سلطنت، توجیهی مذهبی برای انقلاب عرضه کرد. در طی این سال‌ها وی به روحانیون و بازرگانان تهران و دانشجویان ایرانی خارج از کشور پیام‌هایی در جهت محکومیت رژیم ارسال کرد. برای اطلاع از تاثیر تبعید سیاسی بر روی پیدایش ایدئولوژی انقلابی بنگرید به:
- M. Walzer, "Revolutionary Ideology: The Case of the Marian Exiles", *American Political Science Review*, vol. 57, no. 2 (1963), pp. 643–54.
۳۶. او می‌کوشد مشروعیت حکومت علما را با توسل به عقل و سنن امامان توضیح دهد. البته، این امر در پیوند با مکتب اصولی فقه است که در آغاز عصر قاجار سلطه داشت و بر اساس آن تمام قواعد الزام‌آور در سنن پیامبر و امامان تجسم می‌یابند. به نظر اصولیون،

علما اختیار و قدرت استنتاج قوانین از اصول اسلام را دارا هستند (بنگرید به: Algar, *Religion and State*, pp. 33 ff از همین رو، آیت‌الله خمینی در کتاب ولایت فقیه، حکومت اسلامی (تهران، ۱۳۵۷) صص ۷۴-۸۰، می‌کوشد به منظور مشروعیت بخشیدن به حکومت سیاسی فقیه برخی از این سنن را مجدداً تفسیر کند. همچنین، او رویه و عمل مرسوم شیعه در مورد تقیه را رد می‌کند. همان، صص ۲۰۱-۲۰۲.

۳۷. همان، صص ۵۲-۵۴؛ ۵۸-۶۰.

۳۸. همان، صص ۲۸، ۳۹-۴۰؛ ۷۷-۷۹.

۳۹. همان، صص ۱۹۵ به بعد.

۴۰. همان، ص ۲۱.

۴۱. همان، صص ۵-۶۴.

۴۲. همان، صص ۲۰، ۶۳.

43. Y. Armajani, "Islamic Literature in Post-War Iran" in J. Kritzeck and R. Winder (eds.), *The World of Islam: Studies in Honour of Philip K. Hitti* (London, 1959).

44. *Ibid.*, pp. 279-80.

۴۵. از آن جا که حکیم عرب و مقیم نجف بود این انتخاب به معنی کاهش نفوذ علمای قم بود. بنگرید به:

Algar, "The Oppositional Role of the Ulama".

۴۶. م. بازرگان، مرز بین دین و سیاست، سخنرانی ایرادشده در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی در ۱۹۶۰، ص ۱۲.

۴۷. همان، صص ۱۷-۲۵.

۴۸. همان، صص ۳۳-۳۵.

۴۹. همان، صص ۴۷-۵۱.

۵۰. این مباحث بعدها در قالب مجموعه‌ای از مقالات تحت عنوان بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت (تهران، ۱۳۴۱) منتشر شد. خلاصه‌ی مشروح این مجموعه توسط لمبتون ارائه شده است:

A. K. S. Lambton, "A Reconsideration of the Position of the Marjaal-taqlid", *Studia Islamica*, vol. 20 (1964), pp. 114-35.

مباحث ما در مورد دیدگاه‌های روحانیون مبنی بر لمبتون است: برای بحث کامل بنگرید به: - S. Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period* (New York, 1980).

۵۱. برای معنای اصلی انقلاب به عنوان «جنبش بازگشت به فضا یا زمان» بنگرید به:

R. Williams. *Keywords* (London, 1976); and H. Arendt, *on Revolution* (Harmondsworth, 1965), pp. 42ff.

این مطلب را با گفته‌ی زیر از آیت‌الله خمینی مقایسه کنید که: باید زمینه‌ی استقرار مجدد دولت اسلامی را فراهم کنیم که متأسفانه تنها چند سال در عصر پیامبر و حکومت بسیار کوتاه [حضرت] علی (ع) وجود داشت (خمینی و جنبش، صص ۹۶-۹۷). در مورد منطق این‌همانی بازگشت (reversion) و انقلاب به این دلیل که امتیازات جامعه جدید تا هنگام تحقق، فرضی (hypothetical) هستند و ایده‌آل‌های ارتجاعی جذبه و کشش قدرتمندتری دارند، بنگرید به:

- F. G. Hutchins, "on Winning and Losing by Revolution", *Public Policy*, vol. 18 (1969), p. 21.

۵۲. این مفاهیم از آن گ. لوکاج است. لوکاج ایدئولوژی‌ها را به عنوان بازنمودهای امکانات عینی تاریخی در نظر می‌گیرد. هر وضعیت تاریخی شامل رشته‌ای از وضعیت‌های بالقوه‌ی آینده است. بنابراین، ایدئولوژی طبقاتی بازتاب واقعیت امکانات تاریخی و عبارت از واکنش‌های عقلی متناظر با یک موقعیت خاص در فرایند تولید است. بنابراین، امکان یوتوپیایی امکانی عینی نیست:

- G. Lukacs, *History and Class Consciousness* (London, 1971), pp. 75-80.

۵۳. کاستلو در اثر زیر این فرایند افول تولید سنتی را در شهر کاشان که خود یکی از مراکز مهم صنایع سنتی بود، نشان می‌دهد:

- V. Costello, "the Industrial Structure of a Traditional Iranian City", *JESG*, vol. 64, no. 2 (1973), pp. 108-20.

همچنین، او نشان می‌دهد که در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ «تمام اصناف، به جز اصناف قالبی‌باف، که نماینده‌ی پیشه‌وران خوداشتغال سنتی بودند، رو به افول گذاشتند» (ص ۱۰۹). به گزارش او، «در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۶۶ در اثر رقابت با کالاهای کارخانه‌ای و کاهش تعداد کارگاه‌های نساجی از ۸۶۹ به ۶۲۴ کارگاه، بسیاری از صنایع رو به افول نهادند». (صص ۱۱-۱۱۰) «روندهای اقتصادی کاملاً در برابر واحدهای کوچک قرار داشتند. در فاصله‌ی سال‌های میان ۱۹۵۶ و ۱۹۶۶ در حدود ۳۵۹۱ موسسه‌ی صنعتی گوناگون از بین رفتند». (ص ۱۱۹)

54. N. Jacobs, *The Sociology of Development* (New York, 1966), ch. 1.

۵۵. وزارت اقتصاد، اداره آمار، آمار صنعتی، ص ۴.

۵۶. تهران اکونومیست، ۱ آبان ۱۳۵۵.

۵۷. همان، ۱۸ بهمن ۱۳۵۴.

58. -G. Miller, "Political Organisation in Iran", *Middle East Journal*, vol. 23 (1969), pp. 162-3.

۵۹. با این وجود، به رغم نوسانات اقتصادی و اجتماعی، الگوی سازمانی سنتی بازار نسبتاً تغییر ناچیزی کرده بود:

– H. J. Rotblat, “Social Organization and Development in a Provincial Iranian Bazaar”, *Economic Development and Cultural Change*, vol. 23 (1974–5), pp. 292–305.

دکتر دیوید پول (David Pool) از دانشگاه منچستر به این نویسنده متذکر می‌شود که تداوم

نظام صنفی بازار در ایران با توجه به معیارهای خاورمیانه جالب توجه است.

۶۰. برای گزارشی از این احزاب و فعالیت‌هایشان در دهه‌ی ۱۹۶۰ رجوع کنید به:

– اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، جامعه حزب ملل اسلامی (تهران، ۱۳۵۰)

۶۱. از همین رو، او می‌گوید: «ما مرهون تمدن غرب هستیم و باید به آن تن دردهیم»:

– ا. افشار (ویراسته)، مقالات تقی‌زاده، ج ۹ (تهران، ۱۹۷۷)، ص ۳۰۵.

۶۲. همان، ص، ج ۴. ص ۱۹۶.

۶۳. همان، ص ۱۸۵.

۶۴. ا. کسروی، در پیرامون خرد، چاپ چهارم (تهران، ۱۳۴۷)، ص ۳۳.

۶۵. ا. کسروی، در پیرامون اسلام، چاپ پنجم (تهران، ۱۳۴۸)، صص ۱۴–۱۵، ۳۸.

۶۶. ا. کسروی، مشروطه بهترین شکل حکومت (تهران، ۱۳۳۵)، صص ۱۵–۲۰؛ همان،

در راه سیاست (تهران، ۱۳۴۰)، صص ۶–۷.

۶۷. علاوه بر این، عقاید ضد مذهبی در بسیاری از آثار ادبی نیز وجود داشتند. برای نمونه

می‌توان به آثار صادق هدایت، محمد مسعود و محمدعلی جمال‌زاده اشاره کرد.

۶۸. همان‌طور که از پاسخ وی به ارنست رنان آشکار است؛ بنگرید به:

– Albert Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age: 1798–1939* (London, 1970), pp. 120–20.

همچنین بنگرید به:

– N. R. Keddie, *An Islamic Response to Imperialism: Sayyid Jamal ad-Din Al-Afghani* (Berkeley, 1968).

۶۹. علی، شریعتی، امت و امامت (تهران، ۱۳۴۹)، ص ۲۰؛ مذهب علیه مذهب (تهران،

۱۳۵۶)، ص ۵۰.

۷۰. ع. شریعتی، انتظار، مذهب اعتراض (تهران، ۱۳۵۰)، صص ۲۵ و ۴۳–۴۵.

۷۱. ع. شریعتی، شیعه، مجموعه آثار، ش. ۷ (تهران، ۱۳۵۸)، صص ۲۴۸–۲۴۹ و ۱۶۸.

۷۲. همان، ص ۱۶۷. برای نقد استفاده‌ی شریعتی از عبارات قرآنی نظیر «مردم» در مفهومی

مخالف بنگرید به:

– S. Zubaida, “The Ideological Conditions for Khomeini’s Doctrine of Government”, *Economy and Society*, vol. 11 (1982), pp. 138–72.

۷۳. انتظار، ص. ۲۷. وی در امت و امامت می‌کوشد تناقض میان انتخاب مردم و امامت را به

نفع اولی حل کند.

۷۴. شیعه، ص ۲۱۳.

۷۵. تشیع علوی و تشیع صفوی (تهران، ۱۳۵۱).
76. I. Parsons, *The Social System* (New York, 1964), p. 529.
۷۷. بسیاری از روحانیون، به ویژه آیات عظام میلانی و مکارم مخالف شریعتی و عقایدش بودند و آن‌ها را ضد اسلامی می‌دانستند. بنگرید به: دانشجویان اسلامی در اروپا، ویژه‌نامه‌ی شریعتی (۱۹۷۷)، صص ۲۰۸-۲۰۹.
۷۸. شریعتی، بازگشت، مجموعه آثار (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۱۰۰.
۷۹. شریعتی، بازگشت به خویشتن، ص ۱۷.
۸۰. از همین رو، او در ۱۹۶۴ به مکه مسافرت نمود و خاطرات خود را بعدها با عنوان خسی در میقات (تهران، ۱۳۴۸) منتشر کرد. برای بحث از تغییر ایستار مشابهی در میان روشن‌فکران مصری بنگرید به:
- C. Smith, "the Crisis of Orientation: the Shift of Egyptian Intelligentsia to Islamic Subjects in the 1930 s", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 4 (1973), pp. 382-410.
۸۱. ج. آل احمد، غرب زدگی، (تهران، ۱۳۵۸)
۸۲. ج. آل احمد، در خدمت و خیانت روشن‌فکران (تهران، ۱۳۵۷)، صص ۴۸-۵۰.
۸۳. از همین رو، در مصاحبه‌ی با دانشجویان دانشگاه اهواز و در پاسخ به این پرسش که آیا او به امام غایب اعتقاد دارد، گفت: «در هریک از ما یک امام غایب وجود دارد».
۸۴. در خدمت، ص ۲۵۵.
۸۵. اصول پایه و ضابطه‌های حکومت اسلامی (بی‌تا، ۱۳۵۴)، ص ۲۹.
۸۶. همان، ص ۲۴.
۸۷. همان، ص ۱۲.
۸۸. بیانیه‌ی جمهوری اسلامی (تهران، ۱۳۵۸)، صص ۹۰-۹۲.
۸۹. برای توضیح بیشتر در مورد این احزاب بنگرید به پایین، فصل ۶.
۹۰. مجاهدین خلق، آموزش‌ها، ش. ۱ (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۳۰.
۹۱. ا. رضایی. نهضت حسینی (بی‌تا، ۱۳۵۴)، صص ۶-۷.
۹۲. در ۱۹۷۵ این سازمان به دو شاخه‌ی مارکسیستی و اسلامی تقسیم شد. بعدها جناح مارکسیستی سازمان پیکار را به وجود آورد.
۹۳. به ویژه، در تهران تعداد زیادی از انجمن‌های مذهبی و گروه‌های غیر رسمی وجود داشتند که اسامی شهدای شیعه، نظیر حسینیه، زینبیه، اکبریه، اصغریه و جز آن را بر روی خود می‌نهادند. مهدیه بزرگترین این انجمن‌ها بود.
۹۴. به ویژه، به اعتقاد مانهایم روشن‌فکران قشر بالنسبه بی‌طبقه‌ای را تشکیل می‌دهند که کاملاً در نظم اجتماعی قرار نگرفته‌اند. اگرچه آن‌ها از طبقات مختلفی می‌آیند، اما موقعیت طبقاتی اولیه‌شان عقاید آن‌ها را تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. بنگرید به:

- K. Mannheim, *Ideology and Utopia* (London, 1955), pp. 154–6.
 95. E. Shils, “Intellectuals in the Political Development of the New States” in J. Kautsky (ed.), *Political Change in Underdeveloped Countries* (New York, 1964), p. 225.

همچنین بنگرید به:

- M. Matossian, “Ideologies of Delayed Industrialisation” in *Ibid.*
 ۹۶. پیوندها و دل‌بستگی‌های اجتماعی روشن‌فکران را باید در تغییر ایدئولوژی‌هایشان مورد لحاظ قرار داد:

- R. Brym, *Intellectuals and Politics* (London, 1980), especially ch. 4.
 97. World Bank, *World Development Report*, 1982 (Oxford, 1982), p. 155.
 ۹۸. در سخنرانی‌های شریعتی عمدتاً دانشجویان دوره‌ی لیسانس دانشگاه تهران حاضر می‌شدند که به واسطه‌ی گسترش توده‌ای تحصیلات عالی عمدتاً شهرستانی بودند.
 ۹۹. به‌گونه‌ای متناقض، در حالی که روشن‌فکران جدید همگی دارای تحصیلات جدید / خارجی بودند، روشن‌فکران قدیمی نظیر کسروی، تقی‌زاده و کرمانی با آموزش‌های دینی شروع کردند.
 ۱۰۰. «بسیاری از مجاهدین فرزندان بازرگانان مذهبی، تجار بازار، روحانیون و سایر اعضای طبقه‌ی متوسط سنتی بودند». از نه‌عضو بنیان‌گذار این گروه، سه نفر از خانواده‌های روحانی، پنج نفر از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط بازار و یک نفر از طبقه‌ی کارگر بودند:

- E. Abrahamian, “The Guerrilla Movement in Iran, 1963–1977”, *MERIP Reports*, no. 86 (March–April 1980), pp. 3–15.
 101. N. Cohn, *The Pursuit of Millennium* (London, 1978), pp. 307–19.
 به اعتقاد کوهن، هزاره‌گرایی انقلابی زمانی در سده‌های میانه پدیدار شد که کلیسا دیگر جنبه‌ی راهبری خود را از دست داده بود.

۱۰۲. روشن‌فکری که عضو طبقه‌ای رو به افول است، ممکن است تحول پیچیده‌ای را پشت سر گذارد که نهایتاً به گسترش ایدئولوژی ارتجاعی بیانجامد: ما نه‌ایم به نقل از برایمر، روشن‌فکران و سیاست، ص ۵۸.

۱۰۳. در این مورد بنگرید به:

- G. Lewy, *Religion and Revolution* (New York, 1974), ch. 22.

فصل چهارم

بحران اقتصادی و بحران دیکتاتوری

در این فصل و فصل بعدی تلاش می‌شود علل سیاسی و اقتصادی انقلاب ۱۹۷۹ توضیح داده شود. این علل عبارتند از: ایجاد نارضایی اقتصادی گسترده، پیدایش تضاد منافع میان دولت و طبقه‌ی بالا، بسیج اقتصادی توده‌ها، ایجاد اتحاد سیاسی نیروهای مختلف اپوزیسیون و تزلزل حمایت خارجی رژیم. در پی دوره‌ی ثبات نسبی اقتصادی ۱۹۶۳-۱۹۷۳، ناآرامی‌های اقتصادی مهمی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۸ رخ داد. این ناآرامی‌ها نه تنها ظرفیت منابع مالی رژیم، بلکه شرایط طبقات پایین را نیز به شدت تحت تاثیر قرار داد و موجب نارضایتی و اعتراضات گسترده‌ای شد. تا جایی که به مساله‌ی پیدایش نارضایتی‌های گسترده مربوط می‌شود، در مورد وضعیت اقتصادی‌ای که مردم را به وضعیت انقلابی سوق می‌دهد، اختلاف نظرهایی وجود دارد. در ایران و طی سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۸ هم رشد اقتصادی و هم رکود اقتصادی وجود داشت. اکنون پرسش این است که تمام این وقایع چگونه طبقات مختلف را تحت تاثیر قرار داد. در این مورد دیدگاه‌های نظری به دو دسته تقسیم می‌شوند: از یک‌سو، عده‌ای رفاه اقتصادی عمومی را عامل تشدیدکننده‌ی ناآرامی‌های اقتصادی می‌دانند. ریشه‌های این دیدگاه به عصر باستان برمی‌گردد. به گفته‌ی ارسطو^۱:

1. Aristotle

هر تیران^۱ به منظور تضمین قدرت خود باید مردم را در فقر نگه دارد، به گونه‌ای که اشتغال خاطرشان به تهیه نان روزانه مجال توطئه علیه تیران را از آن‌ها سلب کند؛ باید مالیات‌ها را افزایش دهد و در برنامه‌های سرمایه‌گذاری گسترده مشارکت کند.^[۱]

آلکسی دو توکویل^۲، تاریخ‌نگار انقلاب فرانسه، نیز که این انقلاب را به رفاه فزاینده‌ی مردم فرانسه نسبت می‌دهد، خاطر نشان می‌سازد که:

واقعیت عجیب و شگفت‌انگیز آن است که این رفاه پایدار فزاینده، قطع نظر از آسودگی و آرامش مردم، در همه‌جا موجب ناآرامی و آشوب شد. مردم بیشتر و بیشتر با هر نهاد باستانی مخالفت ورزیدند و اعلام نارضایتی کردند؛ در واقع، کاملاً روشن بود که ملت به سوی انقلاب پیش می‌رود.^[۲]

از سوی دیگر بر اساس یک اصل موضوع مخالف مبتنی بر تعمیم انتزاعی که ملهم از کار کارل مارکس است، فلاکت و بدبختی فزاینده به واسطه‌ی ایجاد نارضایتی موجب تشدید ناآرامی‌های انقلابی می‌شود. جیمز دیویس در مقاله‌ی کلاسیک خود با ترکیب این دو دیدگاه خاطر نشان می‌سازد که: «به احتمال زیاد انقلاب‌ها زمانی رخ می‌دهند که دوره‌ای طولانی از توسعه اجتماعی و اقتصادی عینی با دوره‌ای کوتاه از بازگشت سریع همراه شود».^[۳] به نظر او، نه فلاکت مداوم و نه پیشرفت مداوم، بلکه ترکیب رشد و افول اقتصادی سریع است که مردم را در «وضع ذهنی» انقلاب قرار می‌دهد.

با نگاه به وضعیت ایران در پرتو نظریه‌های ذکر شده در بالا، به نظر می‌رسد که دوره‌ی ۱۹۷۳-۱۹۷۸، که با رشد و افول اقتصادی سریعی همراه بود، با نظریه‌ی دیویس مطابق است.^[۴] از همین رو، در ادامه تلاش می‌شود به گونه‌ای موجز نشان داده شود که چگونه افزایش منابع اقتصادی موجب افزایش انتظارات طبقات پایین شد و در دوره‌ی بحران بعدی، در حالی که میزان انتظارات همچنان بالا می‌رفت، ظرفیت و توانایی رژیم در تحقق این انتظارات به تدریج کاهش یافت. به طور کلی، در این فصل هم چگونگی فروپاشی پایه‌های پنج‌گانه‌ی

۱. فرمانروای مستبد و خودکامه.

2. Alexi de Tocqueville

(مورد بحث در فصل ۲) رژیم و هم تاثیر ناآرامی‌های اقتصادی در تحریک توده‌ها به عمل و بسیج اقتصادی توضیح داده خواهد شد.

دوره‌ی رفاه اقتصادی

دوره‌ی ۱۹۶۳-۱۹۷۳ یکی از ادوار ثبات اقتصادی نسبی در قیمت‌ها، دستمزدها و سرازیر شدن درآمدهای دولت است. این امر ناشی از اتخاذ برنامه تثبیت اقتصادی و عدم نوسان در اقتصاد بین‌المللی بود. افزایش درآمدهای نفتی در ۱۹۷۳ نقطه‌ی پایانی بر این دوره به حساب می‌آید. آن‌چه نهضت ملی شدن نفت در تحقق آن ناکام ماند، به تدریج در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ تحقق یافت. به دلیل افزایش اهمیت کشورهای تولیدکننده‌ی نفت و سازمان بین‌المللی شان (اوپک)، دولت ایران از ۱۹۷۰، بر شرکت‌های فعال خارجی در حوزه‌ی تولید و قیمت‌گذاری اعمال کنترل کرد. در کنفرانس تهران در ۱۹۷۱ کنترل گردانندگان (شرکت‌های نفتی) در حوزه‌ی قیمت‌ها عملاً پایان یافت و دولت یک‌چهارم سهام این شرکت‌ها را به دست آورد. در مه ۱۹۷۳ توافق جدیدی منعقد شد که بر اساس آن صنعت نفت تحت کنترل کامل ایران قرار گرفت.^[۵] از آن پس شاه برای قیمت‌های بالاتر فشار آورد و جنگ ۱۹۷۳ این فرصت مناسب را در اختیار او گذاشت. این جنگ موجب نخستین افزایش مهم قیمت‌های نفت شد. در ۱۹۷۳، کنفرانس تهران افزایش چهاربرابری قیمت‌ها را اعلام کرد. در نتیجه، درآمدهای نفتی سالانه‌ی ایران از ۵ میلیارد دلار به ۲۰ میلیارد دلار افزایش یافت. این ثروت مالی جدید و غیر منتظره مسیر و آهنگ توسعه اقتصادی را در ایران دگرگون کرد.

سه سال بعد از افزایش قیمت‌ها جوشش‌های اقتصادی غیر منتظره‌ای رخ داد. در ابتدا، برنامه اقتصادی پنجم که از یک سال قبل شروع شده بود، کاملاً مورد بازنگری قرار گرفت و بودجه عمرانی از ۳۶ میلیارد دلار اولیه به ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت که تمام آن باید از طریق نفت تامین می‌شد. تنها ۵۰ میلیارد دلار به هزینه‌های جاری اختصاص یافت. اهمیت این ارقام هنگامی روشن می‌شود که با هزینه‌ی ۱۰ میلیارد دلاری برنامه‌ی چهارم مقایسه کنیم. با

وجود هشدارهای اقتصاددانان، شاه تصمیم به اصلاح این برنامه گرفت. در این مورد، حتی رهنمودهای صندوق بین‌المللی پول نیز نادیده گرفته شد^[۶]، و سیاست‌های جدیدی اتخاذ شد. آموزش از دبستان تا دانشگاه رایگان شد؛ یارانه‌های غذایی حکومت افزایش یافت؛ و مواد غذایی اصلی به ویژه گندم با یارانه‌ی دولتی عرضه شد. برای مثال، در حالی که قیمت یک کیلو شکر یارانه‌ای ۲۵ ریال بود، قیمت همان میزان شکر وارداتی ۱۰۰ ریال بود. همچنین، دولت قول اجرای برنامه‌های بهداشت سراسری، مسکن و اشتغال کامل را داد.

تنها در ۱۹۷۴ هزینه‌های جاری ۱۲۵ درصد افزایش یافت و بودجه با رشدی غیر منتظره تا ۲۵۰ درصد رشد کرد. در نتیجه، عرضه‌ی پول بیشتر شد. تنها در دوره‌ی ده‌ساله‌ی ۱۹۶۲-۱۹۷۲ حجم پول ۵۸۰ درصد افزایش یافت. درآمد سرانه از ۵۰۰ دلار در ۱۹۷۳ به ۸۲۰ دلار در ۱۹۷۴ و به ۱۶۰۰ دلار تا ۱۹۷۶ رسید.^[۷] بیکاری تقریباً محو شد و به ۱ درصد رسید. با توجه به افزایش تقاضا، حکومت مجبور به پرداخت یارانه به واردات فزاینده‌ی مواد غذایی گردید. در ۱۹۷۲، دولت ۷۷۰۰۰۰ تن گندم وارد کرد و در ۱۹۷۴ این رقم به ۱۴۳۰۰۰۰ تن رسید. در حد فاصل سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۵ از ۷۰۰۰ تن به ۵۳۰۰۰ تن افزایش یافت.^[۸] درآمد بیشتر به معنای مصرف بیشتر بود: برای مثال، مصرف سرانه‌ی سالانه‌ی گوشت تا پیش از ۱۹۷۳، ۲۸ کیلوگرم بود و در ۱۹۷۵ به ۴۷ کیلوگرم افزایش یافت. حقوق کارمندان دولت نیز رشد کرد. در حد فاصل سال‌های میان ۱۹۷۱-۱۹۷۵ هزینه‌ی بوروکراسی از ۹۹ به ۷۳۰ میلیارد ریال افزایش یافت. همچنین، به کارمندان دولت تخفیف‌های مالیاتی اعطا شد و سهم مالیات‌ها در درآمدهای دولت از ۳۲/۹ درصد در ۱۹۷۲ به ۱۱ درصد در ۱۹۷۴ کاهش یافت.^[۹] در دوره‌ی میان ۱۹۶۳-۱۹۷۲ توزیع درآمدها در مناطق شهری نابرابرتر گردید. بر اساس یک گزارش، ضریب جینی^۱ توزیع هزینه‌ها در مناطق شهری از ۰/۴۵۵۲ در ۱۹۷۱ به ۰/۵۰۵۱ افزایش یافت.^[۱۰] با این وجود، به گفته‌ی یک اقتصاددان از ۱۹۷۲:

به نظر می‌رسد تمایلی برای توزیع هزینه‌ها به منظور تثبیت یا حتی بهبود جزئی در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۳ و ۱۹۷۳-۱۹۷۴ وجود داشت. سهم هزینه‌ها از پایه‌ی ۱۰ درصد خانوارها که به طور یکنواخت از ۱/۷۷ درصد در ۱۹۵۹-۱۹۶۰ به ۱/۳۴ درصد در ۱۹۷۱-۱۹۷۲ کاهش یافته [بود]... با اندکی افزایش به ۱/۳۷ درصد رسید. به گونه‌ای مشابه، سهم بالای ۱۰ درصد خانوارها که از ۳۵/۴ درصد در ۱۹۵۹-۱۹۶۰ به سطح بسیار بالای ۳۹/۵ درصد در ۱۹۷۱-۱۹۷۲ افزایش یافته [بود]، به سرعت به ۳۶/۹۵ در ۱۹۷۲-۱۹۷۳ کاهش یافت.^[۱۱] همچنین، به گفته‌ی تحلیل‌گر دیگری ضریب چینی از ۰/۵۰۵۱ در ۱۹۷۱ به ۰/۴۹۴۶ در ۱۹۷۳-۱۹۷۴ کاهش یافت.^[۱۲] تاثیر این ناآرامی‌های اقتصادی را باید در رابطه با شرایط طبقات اجتماعی اصلی، یعنی بورژوازی بالا و طبقه کارگر، بررسی نمود.

بورژوازی بالا

پیامد مستقیم این افزایش ثروت، تشویق سرمایه‌گذاری و افزایش عرضه‌ی کالاها بود که رژیم به منظور تحقق این امر به برچیدن تمام محدودیت‌ها و نظارت‌های مالی بر اعتبارات بانکی و اتخاذ سیاست‌های لیبرالی در قبال کارخانه‌داران رو آورد. تنها در حد فاصل سال‌های میان ۱۹۷۱-۱۹۷۵ اعطای وام به بخش خصوصی تا ۲۸۹ درصد افزایش یافت که بیش از نیمی از آن به تجارت و واردات اختصاص داشت. میزان وام به کارخانه‌داران نیز سالانه ۴۵ درصد افزایش یافت. بانک‌های تجاری به منظور پاسخ‌گویی به تقاضای فزاینده به اجبار سرمایه‌ی خود را افزایش دادند. در دهه‌ی ۱۹۶۰ دولت محدودیت‌های مالی و تعرفه‌های بسیار بالایی را وضع کرده بود، اما اکنون تمام محدودیت‌ها برداشته شدند و تعرفه‌ها نیز کاهش یافتند. همچنین، نظارت‌های مربوط به مبادله‌ی ارز در ۱۹۷۴ برطرف شد و بازرگانان دیگر نیازی به سپردن ضمانت نداشتند. این سیاست آزادسازی تجاری همچنان تا ۱۹۷۷ ادامه یافت. در همین دوره، تعداد بانک‌های تجاری از ۲۴ به ۳۶ و حجم معاملات بانکی تا شش برابر افزایش یافت. «این بانک‌ها از سوی شماری از سرمایه‌داران و کارخانه‌داران بزرگ

به منظور برقراری پیوند مالی مستقیم میان صنایع انحصاری خود و بانک‌ها تاسیس شده بودند».^[۱۳] این سیاست اعتباری لیبرال منجر به رشد معاملات زمین‌های شهری شد. دلالتان بر بخش پررونق ساختمان‌سازی تمرکز کردند. در صنعت حتی تمرکز بیشتری بر روی سرمایه ممکن شد.^[۱۴] در ۱۹۷۴ صنایع خصوصی بزرگ که ۳ درصد از کل صنایع را تشکیل می‌دادند، ۷۰ درصد از کل ارزش افزوده‌ی صنعتی را تولید می‌کردند. در حد فاصل سال‌های میان ۱۹۷۳ و ۱۹۷۵ تنها در تهران تعداد شرکت‌های خصوصی از ۱۷۰۰ به ۲۷۰۰ شرکت افزایش یافت. به طور خلاصه:^[۱۵]

سیاست خودسرانه‌ی حکومت در مورد گسترش و حمایت از بخش خصوصی در شکل فروش کارخانه‌های دولتی، افزایش امتیازات و اعتبارات بانکی به شرکت‌های خصوصی بزرگ و حذف موانع گمرکی همگی به رشد سریع بخش خصوصی در زمان کوتاهی کمک کرد.^[۱۶]

طبقه‌ی کارگر

در مدت کوتاهی بعد از افزایش درآمدهای نفتی، طبقه‌ی کارگر نیز از این ثروت منتفع شد. تقاضاهای مربوط به افزایش دستمزدها بعد از وقوع چند اعتصاب در ۱۹۷۱-۱۹۷۲ با واکنش مثبت دولت مواجه شد. در ابتدا، دستمزدها ۲۵ درصد افزایش یافت. در صنایع بزرگ، دولت حتی با تقاضاهای افزایش ۴۰ درصدی دستمزدها نیز موافقت کرد. در مه ۱۹۷۴ شورای عالی کار حداقل دستمزدهای جدید را اعلام کرد و دستمزدهای صنعتی روزانه از ۱۰۰ ریال به ۲۰۴ ریال افزایش یافت.^[۱۷] از آن پس دستمزدها عملاً به سرعت رشد کردند: در صنایع نساجی این افزایش در ۱۹۷۳ به ۱۰۰ درصد و در ۱۹۷۵ به ۲۰۰ درصد رسید. در صنعت اتومبیل‌سازی و در حد فاصل سال‌های میان ۱۹۷۱-۱۹۷۵ دستمزدها تا ۴۰۰ درصد افزایش یافتند.^[۱۸] بیکاری عملاً از میان رفت و [کشور] با کمبود نیروی کار مواجه شد و برای مشاغل جدید به اجبار از نیروی کار خارجی استفاده شد. در فاصله‌ی کوتاهی بعد از ۱۹۷۳، افزایش دستمزدها بالاتر از افزایش شاخص کالاهای مصرفی بود. در حالی که در حد

فاصل سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۴ شاخص مصرفی تا ۴۰ درصد رشد یافت؛ دستمزدهای صنعتی تا ۹۰ درصد افزایش یافتند.^[۱۹]

افزایش دستمزدها موجب تشدید مهاجرت روستاییان شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۷۱ حدود ۲ میلیون نفر از روستاها به شهرها مهاجرت کردند. از ۱۹۷۳ به بعد هر سال ۸ درصد از روستاییان روستاها را به مقصد شهرها ترک می‌کردند.^[۲۰] نرخ رشد جمعیت در تهران از ۳ درصد در پیش از ۱۹۷۳ به ۸ درصد در بعد از این سال تبدیل شد. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۶۷-۱۹۷۶ جمعیت شهری از ۳۷/۷ درصد به ۴۶ درصد از کل جمعیت رشد کرد.^[۲۱] مهاجران عمدتاً در بخش پررونق ساختمان‌سازی مشغول به کار می‌شدند. تنها در ۱۹۷۴ تعداد جوازهای مسکن صادر شده از سوی شهرداری‌ها تا ۸۳ درصد افزایش یافت. در مجموع، ۸۰۰۰۰۰ نفر در بخش ساختمان کار می‌کردند. در ۱۹۷۴-۱۹۷۵ دستمزد کارگران ساختمانی تا ۷۷ درصد افزایش یافت.^[۲۲] بنابراین، اگرچه مهاجران روستایی از همان ابتدا با مشکل مسکن روبه‌رو بودند، اما دستمزدهای بالا و قیمت‌های یارانه‌ای در مقایسه با کسادی روستاها، سطح زندگی بهتری را به آن‌ها نوید می‌داد.

به طور کلی، دو سال بعد از افزایش درآمدهای نفتی، عموم مردم از این ثروت غیر منتظره منتفع شدند. انتظارات مردم به آرامی بالا رفت و یکی از این انتظارات تحقق مستمر تقاضاهای روزافزون بود.

بی‌ثباتی اقتصادی

در نتیجه‌ی سیاست دولت در تزریق ثروت نو یافته به اقتصاد و به دلیل افزایش هزینه‌های عمومی، درآمد سرانه به گونه‌ای بی‌سابقه افزایش یافت و به شکاف عمیقی میان عرضه و تقاضا انجامید. درآمد ملی تا میانگین سالانه ۳۵ درصد رشد کرد و در طی دو سال درآمد سرانه سه برابر شد. حجم پول با نرخ سالانه ۶۰ درصد افزایش یافت.^[۲۳] درآمدهای بالاتر و قیمت‌های یارانه‌ای موجب ازدیاد مصرف شد. در حالی که نرخ رشد جمعیت ۳ درصد بود، تقاضا برای کالاهای مصرفی سالانه ۱۲ درصد بالا رفت. با این وجود، افزایش قابل

مقایسه‌ای در تولید محصولات کشاورزی داخلی وجود نداشت. در واقع، در گذشته محصولات کشاورزی همواره تا حدودی به دلیل تاکید دولت بر صنعتی شدن، در سطح پایینی قرار داشتند. تولید پایین محصولات کشاورزی به طور مشخص از ۱۹۷۳ و با توجه به افزایش درآمدها و تقاضاها روشن شد. شتاب آهنگ مهاجرت روستاییان بسیاری از روستاها را از سکنه خالی کرد. در ۱۹۷۵، ساکنان ۸۰۰۰ روستا همگی روستاهای خود را به مقصد شهرها ترک کردند. تولید پایین و افزایش تقاضاها دولت را مجبور به واردات گسترده‌ی مواد غذایی و فروش آن‌ها به قیمتی یارانه‌ای کرد. تا هنگامی که درآمدهای نفتی بالا بود، امکان حفظ سطح بالای مصرف نیز وجود داشت.

از ۱۹۷۳-۱۹۷۶ ارزش واردات غذایی بیش از ۴ برابر رشد کرد. بدین ترتیب، در حالی که دولت به دلیل افزایش واردات و هزینه‌های جاری، در ۱۹۷۵ با کسری ۱/۷ میلیارد دلاری روبه‌رو بود، در ۱۹۷۴ دارای ۵/۲ میلیارد دلار مازاد بود.

افزایش تقاضاها رشد تورم را در پی داشت. واردات ناکافی بود و دیر به بازار می‌رسید. کشتی‌های باری برای تخلیه باید به طور میانگین سه ماه منتظر می‌ماندند. در ۱۹۷۵، دویست کشتی در بنادر جنوبی منتظر بودند. اگرچه در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۵ واردات گوشت افزایش یافت، اما به واسطه‌ی افزایش مصرف در ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ کمبود شدید گوشت به وجود آمد. از ۱۹۷۴ به بعد قیمت‌ها به شدت رشد کردند. براساس آمار رسمی، نرخ تورم در حد فاصل سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۷ به ۹۳/۸ درصد یا میانگین سالانه‌ی ۱۸ درصد رسید. با این حال، به گفته‌ی کیهان این رقم تنها در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۶ به ۲۰۰ درصد یا میانگین سالانه‌ی ۵۰ درصد رسید. در تهران، که یک سوم جمعیت آن در خانه‌های اجاره‌ای زندگی می‌کردند، میزان کرایه‌ها ۵۰۰ درصد و قیمت زمین ۴۰۰ درصد افزایش یافت.^[۲۴]

به تدریج، افزایش قیمت‌ها گوی سبقت را از افزایش دستمزدها ربود و همین امر موجب بروز اعتصابات از نیمه‌ی ۱۹۷۴ به بعد شد. دست کم هفت اعتصاب

مهم در ۱۹۷۴ و دوازده اعتصاب در ۱۹۷۵ برای پرداخت افزایش دستمزدها و اجرای قانون تقسیم سود رخ داد.^[۲۵] به دنبال تورم، شکاف درآمدها نیز تعمیق یافت. همان‌طور که پیشتر اشاره شد، براساس ضریب جینی در دوره‌ی ۱۹۷۲-۱۹۷۴ تفاوت درآمدها کاهش یافت. با این وجود، از ۱۹۷۴ نشانه‌هایی از رشد نابرابری وجود داشت. ضریب جینی، که از ۰/۵۰۵۱ به ۰/۴۹۴۶ در ۱۹۷۳-۱۹۷۴ کاهش یافته بود، در ۱۹۷۴-۱۹۷۵ تا ۰/۵۱۴۴ بالا رفت.^[۲۶] همچنین، یک منبع رسمی اشاره می‌کند: «اگرچه سطح رفاه عمومی افزایش یافته است، اما اکنون نابرابری‌های چشمگیری در میان طبقات اجتماعی مختلف وجود دارد».^[۲۷]

به طور کلی، بحران اقتصادی به تضعیف ثبات اقتصادی انجامید که دهه‌ی گذشته با آن مشخص می‌شد. همچنین، ناآرامی‌های کارگری از ضعف رژیم در کنترل سیاسی و اقتصادی طبقات فرودست حکایت می‌کرد.

اقدامات پوپولیستی

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، بحران اقتصادی اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ موجب ظهور رژیم اقتدارگرای کورپوراتیستی در زمان منازعه در درون بلوک قدرت شد. اگرچه در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ دربار تنها قدرت هژمونیک بود، اما یک بحران اقتصادی عمیق دیگر، که بنیان‌های رژیم را نیز به لرزه درآورد، به ظهور پدیده‌ی فاشیستی کوتاه‌مدتی انجامید. این دومین تلاش عمده در بسیج توده‌ای بعد از بسیج اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ بود. دربار کوشید با تحمیل یک حزب سیاسی واحد جدید برای بسیج طبقات پایین و مفصل‌بندی یک ایدئولوژی پوپولیستی به بسط و گسترش دستگاه کنترل طبقاتی خود پردازد. همان‌طور که از اعلامیه‌های دربار روشن می‌شود، عوامل موثر در این امر عبارت بودند از: تصمیم دربار برای کنترل رشد «فئودالیسم صنعتی» (بورژوازی بالا)، ناآرامی‌های طبقه‌ی کارگر و ناتوانی حزب حاکم موجود در ادغام منافع مختلف. بنابراین، دربار خواهان استقلال از طبقات اجتماعی بود و با مبادرت به بسیج پوپولیستی سازمان سیاسی جدیدی را برای بسیج اقتصادی و سیاسی طبقات پایین و البته فعال کردن

آن‌ها در درون مرزهای رسمی تحمیل کرد. در گذشته، طبقه‌ی کارگر فاقد جایگاهی سیاسی در ایدئولوژی دولتی بود و بیشتر در موضعی بی‌طرف و خنثی قرار داشت تا متخاصم. در حالی که حزب قدیم* توجه چندانی به طبقه‌ی کارگر نداشت، حزب جدید خواهان افزایش این جایگاه سیاسی بود. بنابراین، آنچه روی داد تلاشی پوپولیستی در مفهوم فعال‌سازی تحت کنترل طبقات پایین بر اساس امتیازات اقتصادی اقدامات توزیعی برای انتقال مالکیت از یک طبقه‌ی اجتماعی به دیگری بود. در نتیجه‌ی این اقدامات پوپولیستی، مناسبات مبتنی بر حامی‌پروری که میان دولت و بازرگانان به وجود آمده بود، به تدریج ضعیف شد. در مارس ۱۹۷۵ شاه طی حکمی خواستار تشکیل یک حزب واحد «فراگیر»، یعنی حزب رستاخیز ملی، فروش سهام کارخانه‌های صنعتی به کارگران و اتخاذ تصمیماتی برای کنترل بازرگانان از طریق کنترل قیمت‌ها، مبارزه علیه گران‌فروشی و نظارت بر ثروت مقامات عالی‌رتبه شد. شاه این اقدامات را به نام جلوگیری از «استثمار طبقاتی» توجیه کرد.^[۲۸] گفته می‌شد این حرکت جدید به نفع دربار بود. شاه ادعا کرد:

ما همواره بیش از آنچه خود کارگران و دهقانان انتظار داشته‌اند، برای تحقق تقاضاهای آنان تلاش کرده‌ایم. زیرا این انقلابی است که باید همواره پیشاپیش حوادث آینده باشد به طوری که هیچ واقعه‌ی غیر منتظره و هیچ تغییر اقتصادی و اجتماعی‌ای ما را غافل‌گیر نسازد.^[۲۹]

این حرکت جدید که به «عصر رستاخیز» موسوم شد، شباهت‌های مشخصی با جنبش‌های فاشیستی داشت: ایجاد یک نظام سیاسی تک‌حزبی برای بسیج توده‌ها به ویژه جوانان، تأکید بر نظم اجتماعی جمع‌گرا تحت هدایت دولت و رسیدن به سطح ملل توسعه‌یافته، نفی آشکار لیبرالیسم غربی و تظاهر به دفاع عمومی از تمام طبقات به نفع ملت.^[۳۰]

مرکز ثقل این جنبش حزب واحد بود. این حزب باید به عنوان «ابزاری برای بسیج سیاسی گروه‌های متعدد [عمل می‌کرد]. کارکرد اصلی آن همگانی‌سازی

* منظور از حزب قدیم حزب ایران نوین است - مترجم.

سیاست و سیاسی سازی مردم بود. این حزب باید فضای سیاسی را باز و جامعه را کاملاً سیاسی می کرد». اعلام شده بود حزب قدیم فاقد توانایی لازم برای بیان منافع ملت است، و به «حزب قدرت و سلطه و مکانی برای گرد آمدن سودجویان سیاسی [تبدیل شده] و تنها به وجود صوری سازمان های ظاهری و تعاونی ها و اتحادیه های کارگری اکتفا کرده است».^[۳۱] حزب [جدید] «به منظور به بند کشیدن اقلیتی کوچک و ایجاد اکثریتی بزرگ» به گونه ای فعال در بسیج کارگران، دهقانان و دانشجویان مشارکت کرد و ۵۰۰۰۰ سلول حزبی در سراسر کشور ایجاد کرد. فعالان حزبی عمدتاً از میان دانشجویان، کارگران و جوانان برگزیده شدند. در انتخابات پارلمانی ۱۹۷۵ این حزب کوشید از طریق نام نویسی از کاندیداهای جدید حامی جدیدی را به وجود آورد. بر همین اساس، بیش از نیمی از نمایندگان قبلی را رد صلاحیت کرد و در نتیجه ۸۰ درصد از کرسی های مجلس جدید را از آن خود کرد.^[۳۲]

بسیج سیاسی کارگران به طور مستقیم به سیاست بازتوزیعی دربار مربوط می شد.^[۳۳] در دهه ی گذشته رابطه ی میان دولت و طبقه ی سرمایه دار مبتنی بر توزیع و تنظیم بود. حال در ۱۹۷۵ دربار خواستار اجرای سیاست قبلی مشارکت سهام بود. این همان فروش ۴۹ درصد از دارایی ۳۲۰ شرکت تولیدی خصوصی عمده و ۹۹ درصد از سهام شرکت های دولتی به عنوان اقدامی ضروری برای «نابودی فنودالیسم صنعتی و تمرکز سرمایه» بود.^[۳۴] بر اساس قانون گسترش مالکیت، در فاصله ی اوت ۱۹۷۵ تا مارس ۱۹۷۶، ۱۰۲ شرکت بزرگ ۲۰ درصد از سهام خود را فروختند و به منظور اجرای کامل قانون تا ۱۹۷۸ به فروش خود ادامه دادند. ۲۱۸ شرکت دیگر به منظور کسب مهلت قانونی بیشتر به مذاکره ی با دولت پرداختند. دولت به منظور افزایش توان کارگران در خرید این سهام به آن ها وام اعطا کرد. تا ۱۹۷۷، حدود ۷۲۰۰۰ نفر از کارگران کارخانجات بزرگ، یعنی بخش کوچکی از طبقه ی کارگر صنعتی، این سهام را خریدند.

اقدام دیگر رژیم، سیاست کنترل قیمت ها و مبارزه با گران فروشی بود که در ۱۹۷۵ به عنوان بخشی از اقدامات ضد بازرگانی رادیکال دولت آغاز شد. حزب جدید کمیسونی برای قیمت ها تشکیل داد که با همکاری اتاق اصناف مبارزه ای

فراگیر علیه گران‌فروشی را آغاز کرد. اعضای حزب جدید، به ویژه دانشجویان، قیمت‌ها را بازرسی و تعیین می‌کردند، بازرگانان و مغازه‌داران را کتک می‌زدند، مغازه‌ها و فروشگاه‌ها را خرد می‌کردند، ایجاد مزاحمت می‌کردند، رشوه می‌گرفتند و به تهدید مهمی برای ثبات بازار تبدیل شدند. کنترل قیمت‌ها و مبارزه با گران‌فروشی سیاست ثابت حکومت اعلام شد.

اگرچه این سیاست‌های پوپولیستی تأثیر قابل توجهی در شرایط اقتصادی نداشت، اما در ایجاد زمینه‌ی منازعات سیاسی مهم و اثربخش بودند. در واقع، طی سال‌های بعد شاه میان تشویق بسیج سیاسی مستمر طبقه‌ی کارگر و جبران زیان‌های بازرگانان در نوسان بود.

فروپاشی مناسبات مبتنی بر حامی‌پروری

رفع این بحران اقتصادی متضمن چالشی قابل ملاحظه با منافی بود که منبع اصلی حمایت از رژیم را تشکیل می‌دادند. بنابراین، در نتیجه‌ی اقدامات پوپولیستی دربار تضاد منافع عمیقی به تدریج میان طبقه‌ی بالا و دولت بروز کرد.^[۳۵] اگرچه این اقدامات، به ویژه اقدامات مربوط به رضایت اقتصادی و بسیج سیاسی طبقه‌ی کارگر، چندان جدی نبودند، اما از یک سو پیامدهای اقتصادی-سیاسی مهمی، و از سوی دیگر، تعهدات سیاسی متضادی را برای دربار به بار آوردند. بورژوازی صنعتی در سایه‌ی حمایت دولت رشد یافت و به گروه فشار و حامی مهمی بدل شد که باید به حساب می‌آمد. سیاست‌های بازتوزیعی و اقدامات بسیجی جدید شاه موجب بیم و ترس بورژوازی بالا شد. البته، مصادره‌ای صورت نگرفت و خسارات کارخانه‌داران مشمول قانون گسترش مالکیت کاملاً جبران شد. در واقع، سازمان دولتی مسوول انتقال قانونی سهام، بیش از کارگران به کارخانه‌داران پول پرداخت کرد. نخست‌وزیر [وقت] بورژوازی را مطمئن ساخت که «هنوز کنترل مطلق کارخانه‌ی خود و اکثریت سهام‌شان را در اختیار دارند؛ و هدف ایجاد حس برابری در میان کارگران است».^[۳۶] از همین رو، کارگران سهام‌دار به طور قانونی از مشارکت در مدیریت منع شدند؛ و در حالی که کارفرمایان می‌توانستند تا ۵۱ درصد مالکیت سهام را

به دست آورند، حداکثر سهمی که یک کارگر می‌توانست خریداری کند، پنج سهم بود.

در دهه‌ی گذشته، کارآفرینان با سرمایه‌گذاری در محیطی امن به سودهای بالایی دست یافته بودند. اکنون شاه اعلام کرد که «ما مصمم به حل و فصل تمام مناقشات طبقاتی در ایران هستیم». نتیجه‌ی تغییر شرایط، فرار سرمایه به خارج از کشور بود. طی یک سال بعد از ارائه‌ی برنامه بازتوزیعی، ۲ میلیارد دلار از سرمایه‌های خصوصی «به خاطر فقدان فرصت‌های سرمایه‌گذاری» به خارج از کشور منتقل شد.^[۳۷] علاوه بر این، اقدامات ضدبازرگانی رژیم با اعمال سیاست کنترل قیمت‌ها، مبارزه با گران‌فروشی و افزایش دستمزدها تحکیم یافت. دولت یک سود ناخالص ۱۵ درصدی را وضع کرد که با توجه به فزونی هزینه‌ی حمل و نقل از این مبلغ، بازرگانان به جابجایی کالاهای خود از طریق گمرک رو آوردند و بدین ترتیب، بر حجم تراکم بنادر افزوده شد. طی مبارزه با گران‌فروشی شماری از بازرگانان شرکت‌های بزرگ بازداشت شدند. از میان بورژوازی بالا، م. وهازاده مالک صنایع اتومبیل‌سازی و ح. القانیان مالک صنایع پلاستیک‌سازی بازداشت شدند و کسب و کار وی برای همیشه تعطیل شد. ح. ثابت، یکی از افراد مهم صنعتی، به اتهام گران‌فروشی کار خود را رها کرد؛ و ح. همدانیان، یکی از تجار ثروتمند اصفهان، به اتهام گران‌فروشی زندانی شد. شاه در برخی از سخنرانی‌های رادیویی خود خاطر نشان ساخت که ثروتمندترین افراد کشور در زندان هستند که این به معنای آن است که رژیم او از طبقه‌ی ثروتمند حمایت نمی‌کند. سایر بازرگانان و تجار بزرگ نیز تبعید شدند. در انتخابات ۱۹۷۵، برخی از کارخانه‌داران بزرگ با صرف مبالغ عظیمی پول در مبارزات انتخاباتی توانستند به مجلس راه یابند. شاه به «نمایندگان ثروتمند» هشدار داد «پا را از گلیم خود فراتر نگذارند». دادگاه‌های فوق‌العاده‌ای برای برخورد با گران‌فروشان تشکیل شد. نه‌تنها عمده‌فروشان، بلکه خرده‌فروشان بازار نیز تحت بازرسی کمیته‌های حزبی و «گروه‌های ضربت» قرار گرفتند. قیمت ۱۴۰۰۰ کالا ثابت اعلام شد و در عرض یک ماه بیش از ۸۰۰۰ مغازه‌دار و مالک فروشگاه‌های بزرگ به زندان افتادند و به اتهام احتکار و گران‌فروشی جریمه شدند.^[۳۸]

کارآفرینان نیز عامل اصلی مشکلات اقتصادی مقصر جلوه دادند. روزنامه‌ی رسمی کیهان نوشت:

اکثر شرکت‌های بخش خصوصی خواهان سود بیشتر و بالاتری از فروش خود هستند. بسیاری از این شرکت‌ها بین ۵۰-۱۰۰ درصد سود به دست می‌آورند و به واسطه‌ی اطمینان از فروش خود تحت حمایت‌های گمرکی، می‌کوشند بیشترین سود را به ساده‌ترین و کم‌هزینه‌ترین طریق به دست آورند.^[۳۹]

علاوه بر این، شورای عالی کار حداقل دستمزد را بالا برد و دولت کارفرمایان را برای افزایش دستمزدها بر اساس فرمول تعیین شده تحت فشار قرار داد. اقدامات پوپولیستی دولت در مقابل تقاضاهای فزاینده‌ی مربوط به دستمزدهای بالاتر موضع مطلوبی به شمار می‌رفت. در نیمه‌ی ۱۹۷۵، اعتصابات چندی برای پرداخت افزایش [حقوق‌ها] صورت گرفت. رژیم از طریق وزارت کار و پلیس امنیت کارخانه‌داران را برای افزایش دستمزدها تحت فشار قرار داد. در یک نوبت نیروهای امنیتی از کارگران اعتصاب‌کننده در سازمان برق تهران برای ریختن در خیابان‌ها و بدین ترتیب، فشار بر مدیران برای ایجاد شرایط مطلوب‌تر حفاظت کردند.^[۴۰] این اعتصابات ادامه یافت و در ۱۹۷۶-۱۹۷۷ تقاضاهای مربوط به افزایش حقوق تا ۵۰ درصد و حتی ۱۰۰ درصد نیز تحقق یافت. علاوه بر این، بانک مرکزی سیاست تثبیت را در پیش گرفت و بر اعتبارات خصوصی بانک‌ها اعمال نظارت کرد. حداقل ذخیره‌ی مورد نیاز بانک‌های تجاری در نزد بانک مرکزی نیز افزایش یافت و از استقراض خارجی منع شدند. در نتیجه، نرخ رشد اعتبارات بانکی اختصاص یافته به بخش خصوصی از ۵۵ درصد در ۱۹۷۵ به ۲۰ درصد در ۱۹۷۷ کاهش یافت.

بنابراین، رژیم در برخورد با وضعیت اقتصادی باید تصمیم‌هایی اتخاذ می‌کرد که دست‌کم بخشی از بورژوازی بالا از آن‌ها آسیب می‌دید. به زودی، کارآفرینان اعتراض به افزایش دخالت دولت در اقتصاد را آغاز کردند. ک. خسروشاهی، یکی از کارخانه‌داران پیشرو، شکایت کرد که «در یک اقتصاد آزاد دولت باید تنها در حوزه‌هایی مداخله کند که خارج از ظرفیت و توانایی بخش خصوصی هستند، در حالی که اکنون دولت به گونه‌ای فزاینده در اقتصاد آزاد،

ایجاد ناامنی و تولید پایین دخالت می‌کند».^[۴۱] سناتور کارخانه‌دار، لاجوردی، ضمن مخالفت با سیاست کنترل قیمت‌ها، اشاره کرد که: «در هیچ کجای دنیا کنترل قیمت‌ها برای تمام کالاها همواره اجرا نمی‌شود. کنترل قیمت‌ها تنها برای دوره‌های کوتاه‌مدت و برای کالاهای مورد نیاز عموم منطقی است. اقتصاد هنگامی سالم است که سود بالا باشد».^[۴۲] کارخانه‌دار دیگری با اعتراض به بسیج طبقه‌ی کارگر، خاطرنشان می‌سازد که: «ما باید مراقب باشیم همان اشتباهات کشورهای غربی را تکرار نکنیم. سازمان‌های کارگران نباید به نام حمایت از حقوق و منافع کارگران به جبهه قدرتی در برابر کارفرمایان بدل شوند».^[۴۳]

روشن است میان رژیم و بورژوازی در زمینه‌ی سیاست‌های مربوط به کنترل اوضاع اقتصادی توافقی وجود نداشت. مناقشات موجود در سطح سیاسی در درون حزب واحد رستاخیز نیز انعکاس یافت. اگرچه دربار خواهان ایجاد سازمان واحد متحدی برای اجرای طرح‌های بسیجی بود، اما به زودی اختلافات میان رژیم و بورژوازی در درون حزب پدیدار شد. بنابراین، در درون حزب واحد دو «جناح» سیاسی ظاهر پدید آمدند که طی سال‌های بعد برای کسب مناصب سیاسی و تعیین سیاست اقتصادی دولت به مبارزه پرداختند. «جناح مرفقی» جناح فاشیستی-پوپولیستی بوروکراتیک مسلط و هوادار جدی سیاست‌های بسیجی دربار پس از ۱۹۷۵ بود. این جناح تحت سلطه‌ی الیت حزب حاکم قدیمی، یعنی حزب ایران نوین، بود و «اعضای» آن عمدتاً کارمندان ارشد دولت و اعضای هیات دولت بودند. جناح مرفقی به طور قاطع از دخالت اقتصادی دولت و برنامه‌ریزی اقتصادی جامع حمایت می‌کرد و در پیوند با اقدامات پوپولیستی جدید، به تبلیغ علیه «سرمایه انحصاری» پرداخت. از سوی دیگر، «جناح سازنده» از سیاست‌های لیبرالی، کاهش کنترل دولت بر اقتصاد و نقش مستقل‌تر بخش خصوصی حمایت می‌کرد. این جناح تحت رهبری بازرگانان و وزیر کشور، هوشنگ انصاری، قرار داشت و در میان اعضایش سرمایه‌داران و کارخانه‌داران مهمی وجود داشت که، به ویژه، با اتاق بازرگانی مرتبط بودند. جناح سازنده به عنوان اپوزیسیون در درون حزب واحد پدیدار شد. در کنگره‌ی

حزب، جناح بوروکراتیک حاکم بر «سیاست‌های مستقل ملی» تاکید ورزید و خواستار «مبارزه علیه امپریالیسم» شد.

بدین ترتیب، رژیم در معرض اختلافاتی قرار گرفت که از هنگام افزایش قیمت‌های نفت در ۱۹۷۳ میان آمریکا و کشورهای تولیدکننده نفت به وجود آمده بود. از ۱۹۵۴ که شرکت‌های نفتی آمریکا به سرمایه‌گذاری در نفت ایران اقدام کردند، میان رژیم و کنسرسیوم نفت در مورد میزان تولید و قیمت‌گذاری اختلافاتی وجود داشت. سرانجام، موافقت‌نامه‌ی ۱۹۷۳ میان این دو، کنترل تولید و قیمت‌گذاری را به دولت (ایران) منتقل کرد. اگرچه شاه بعدها موضع خود را تعدیل کرد، اما در ابتدا برای قیمت‌های بالاتر فشار آورد.^[۴۴] از سوی دیگر، دولت آمریکا به کشورهای نفتی در مورد افزایش قیمت‌ها هشدار داد و در چند نوبت شاه را برای اتخاذ موضع معتدل‌تری تحت فشار قرار داد.^[۴۵] شاه با تکیه بر میلیارد‌ها دلار نفتی و سیاست خارجی جاری آمریکا (دکترین نیکسون) مسیر خرید انبوه تسلیحات را در پیش گرفت که از جهات مختلف مورد مخالفت قرار گرفت. مناقشه‌ی تسلیحاتی با موضوع نفت گره خورده بود، زیرا هر چه شاه از آمریکا تسلیحات بیشتری دریافت می‌کرد، به افزایش قیمت‌های نفتی نیز بیشتر نیازمند می‌شد. از نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ انتقادات زیادی از سیاست‌های شاه در مطبوعات آمریکا، کنگره (به ویژه، از سوی دموکرات‌ها) و وزارت امور خارجه صورت گرفت.^[۴۶] انتقادات کنگره، به ویژه، شاه را که برای تسلیحات بیشتر به دولت [آمریکا] فشار می‌آورد، ناراحت کرد.^[۴۷] او به آمریکا هشدار داد که «ما می‌توانیم به شما آسیب بزنیم هرچند نه بیشتر از آنچه شما می‌توانید به ما آسیب برسانید».^[۴۸] در همین زمان، شرکت‌های خارجی فعال در ایران تحت فشار جناح بوروکراتیک تا حدودی مشمول قانون گسترش مالکیت صنعتی شدند. بدین ترتیب، در حالی که سرمایه‌گذاران خارجی در گذشته می‌توانستند در پروژه‌های مشترک ۴۹ درصد از مبلغ سرمایه‌گذاری شده را حفظ کنند، اکنون تنها می‌توانستند ۲۵ درصد از این مبلغ را نگه دارند. برخی از شرکت‌های خارجی مشمول این قانون در برابر این اقدامات جدید واکنش نشان

دادند. برای نمونه، شرکت بی. اف. گودریچ^۱ کل سهم خود را فروخت. همچنین، در ۱۹۷۶ یک هیات تجاری آمریکایی پنجاه نفره به رهبری دیوید راکفلر^۲ در انعقاد قراردادی با کابینه‌ی تحت سلطه‌ی جناح بوروکراتیک در مورد سرمایه‌گذاری بیشتر آمریکا در ایران و ایجاد یک بازار پولی بین‌المللی در تهران ناکام ماند.^[۴۹] این هیات به دولت هشدار داد که در آینده با مشکلات زیاده‌تری برای تشویق سرمایه‌گذاری بیشتر آمریکا در ایران روبه‌رو خواهد شد. هویدا نخست‌وزیر وقت در طی یک سخنرانی برای هیات مزبور از رفتار شرکت‌های خارجی در ایران انتقاد کرد.^[۵۰] برعکس، جناح لیبرال حزب از گسترش سرمایه‌گذاری خارجی به منظور افزایش تولید داخلی هواداری نمود.

به طور کلی، بحران اقتصادی موجب شکاف در درون طبقه حاکم شد و همین امر، به نوبه‌ی خود مشکلات بیشتری را برای حل این بحران به وجود آورد. اگرچه اقدامات پوپولیستی شاه بخشی از بورژوازی را متضرر کرد، اما تاثیری در حل بحران اقتصادی نداشت. کارآفرینان نیز به واسطه‌ی اقدامات پوپولیستی حزب فاشیستی رستاخیز تهدید می‌شدند. از همین رو، رژیم حمایت برخی از صاحبان منافع را که منبع اصلی حمایت بودند، از دست داد. اگرچه در ابتدا نشانه‌هایی وجود داشت مبنی بر این‌که شاه به هر قیمتی به بسیج توده‌ای ادامه خواهد داد، اما سرانجام به دلیل تشدید بحران اقتصادی به بسیج زدایی و رفع اعتراض‌های بورژوازی رو آورد.

سوار بر بحران اقتصادی

بحران اقتصادی و تورم ناشی از آن به واسطه‌ی کاهش توانایی مالی دولت شدت یافت و آن را مجبور به اتخاذ سیاست مالیات‌بندی بیشتر کرد. علاوه بر این، اقدامات پولی و مستقیم صورت‌گرفته برای مهار تورم به شروع دوره‌ای از رکود کمک کرد. بحران مالی از نیمه‌ی ۱۹۷۶ آغاز شد که نوسانات موجود در صادرات نفت، بعد از افزایش چشمگیر اولیه‌ی درآمدها، کاهش درآمدهای نفتی

1. B. F. Goodrich

2. David Rockefeller

رژیم را در پی داشت. اگرچه نرخ رشد سالانه‌ی بخش نفت ۵۲ درصد پیش‌بینی شده بود، اما به دلیل نوسانات این بخش از ۲۶ درصد فراتر نرفت. کاهش فروش و درآمدهای نفتی ناشی از افول بازار جهانی نفت و کاهش قیمت‌های بین‌المللی نفت بود.^[۵۱] این افول در بودجه‌ی ۱۹۷۶-۱۹۷۷ نیز انعکاس یافت که در آن قرار بود استقراض خارجی با کسری ۲ میلیارد دلاری جبران شود. این امر اجتناب‌ناپذیر بود، زیرا در سال ۱۹۷۳ معیارهای قیمت‌گذاری را آهنگ هزینه‌ها و رشد اقتصادی تعیین می‌کردند. از همین رو، با وجود کاهش درآمدها، هزینه‌های جاری همچنان رشد یافتند. در ۱۹۷۵-۱۹۷۶ در حالی که هزینه‌های جاری تا ۳۰ درصد رشد داشتند، درآمدهای نفتی تنها ۷ درصد افزایش یافتند. این کسری تا نیمه‌ی ۱۹۷۷ تا ۴/۵ میلیارد دلار افزایش یافت. در نتیجه، به ناچار پروژه‌ها و برنامه‌های مختلف و تسهیم ثروت‌های نفتی‌ای نظیر یارانه‌های غذایی، مالیات‌های پایین و تغذیه‌ی مدارس به تعلیق درآمد. همچنین، با افزایش دستمزدها مخالفت شد و هزینه‌های عمومی قطع شد. از ۱۹۷۶ به بعد، روند واردات به تدریج کاهش یافت. در حالی که نرخ واردات در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۶ با میانگین سالانه ۶۰ درصد افزایش یافته بود، در ۱۹۷۷ این نرخ رشد ۳ درصد کاهش یافت. از همین رو، میزان واردات تکافوی تقاضاهای رو به افزایش را نمی‌کرد و حتی به رشد تورم انجامید. نرخ تورم ۴۰ درصدی همچنان تا نیمه‌ی ۱۹۷۷ ادامه یافت و در این زمان نیز تنها به دلیل رکود شدیدی کاهش یافت که از نیمه‌ی ۱۹۷۶ در نتیجه‌ی کنترل قیمت‌ها، اقدامات ضد تجاری و به طور کلی، سیاست‌های پولی و مالی آغاز شده بود. بسیاری از کارخانه‌ها یا تعطیل شده یا تولید خود را کاهش دادند. همچنین، رکود موجود منجر به افول شدید معاملات ملکی و فعالیت‌های ساختمانی شد که علت رشد بیکاری از اواخر ۱۹۷۶ بودند. نرخ بیکاری از ۱ درصد در ۱۹۷۴ به ۹ درصد در پایان ۱۹۷۷ افزایش یافت.^[۵۲] سیاست کنترل شدید اعتبارات، نرخ بالای بهره (تا ۳۰ درصد در بازار) و اعمال کنترل بر عرضه‌ی پول منجر به کاهش معاملات مالی شد.^[۵۳] از اوایل ۱۹۷۷ برخی از بازرگانان و تجار اعلام ورشکستگی کردند. این

امر ناشی از تعهدات مالی سنگینی بود که در سال‌های گذشته متقبل شده بودند.^[۵۴] در ۱۹۷۷ در بخش کشاورزی، به واسطه‌ی افزایش هزینه‌ی تولیدات کشاورزی، افزایش دستمزدها و کمبود نزولات آسمانی، به جای نرخ رشد ۷ درصد پیش‌بینی شده در سال، ۱ درصد کاهش نیز وجود داشت. به طور کلی، بحران اقتصادی بدتر شد و به واسطه‌ی بحران مالی و رکود تعمیق بیشتری نیز یافت. دولت به منظور جبران کاهش درآمدها از ۱۹۷۶ سیاست مالیات‌بندی سنگین را در پیش گرفت. به ویژه وصول مالیات‌های مستقیم به طور چشمگیری از رقم پیش‌بینی شده فراتر رفت. سهم مالیات‌ها در درآمدهای دولت، که بین سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۴ از ۳۲ درصد به ۱۱ درصد کاهش یافته بود، از ۱۹۷۶ افزایش یافت و در ۱۹۷۸ به بیش از ۳۰ درصد رسید. در شرایط مطلق، افزایش مالیات‌ها به دلیل افزایش عظیم درآمدهای دولت امری مهم و اساسی محسوب می‌شد. کل مالیات‌ها از ۲/۲ میلیارد دلار در ۱۹۷۳ به ۵/۹ میلیارد دلار در ۱۹۷۷ بالغ گردید. تنها در ۱۹۷۶ مالیات‌ها تا ۷۱/۶ درصد افزایش یافتند. در ۱۹۷۷ مالیات‌های شرکت‌های خصوصی تا ۸۰ درصد رشد یافت. مالیات بر حقوق نیز در ۱۹۷۱ تا ۷۱ درصد و در ۱۹۷۷ تا ۵۱ درصد افزایش یافت. جدول‌های ۴-۱ و ۴-۲ سهم مالیات‌ها در درآمدهای دولت و افزایش سالانه‌ی میزان مالیات‌ها را نشان می‌دهد.

همان‌طور که خواهیم دید، افزایش مالیات‌های مستقیم در دوره‌ی رکود بعد از ۱۹۷۶ از جمله عواملی بود که به ناخرسندی عمومی و مخالفت سیاسی کمک کرد. همان‌گونه که از جدول ۴-۲ برمی‌آید، اوج بحران مالی مربوط به ۱۹۷۸ است. در این زمان دولت در آستانه‌ی ورشکستگی قرار داشت و افزایش‌های پیش‌بینی شده در مورد مالیات‌ها به واسطه‌ی رکود اقتصادی تحقق نیافته بود. در این سال دولت به ناگزیر به استقراض گسترده‌ی داخلی متوسل شد.

کابینه‌ی بحران: تغییر سیاست‌های پوپولیستی

رژیم شاه با تورم که به مردم آسیب می‌رساند، رکود که به بازرگانی زیان

جدول ۱-۴: ترکیب درآمدهای دولت، ۱۹۷۲-۱۹۷۸ (درصد)

۱۹۷۸	۱۹۷۷	۱۹۷۶	۱۹۷۵	۱۹۷۴	۱۹۷۳	۱۹۷۲	نوع
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	کل مالیات
۶۳	۷۳	۷۶	۷۸	۸۶	۶۷	۵۹	(۱) نفت
۲۹	۲۲	۱۹	۱۷	۱۱	۲۸	۳۲	(۲) مالیات‌ها
۱۷	۱۱	۱۰	۹/۵	۵	۱۱	۱۳	(مالیات‌های مستقیم)
۱۲	۱۱	۹	۷/۵	۶	۱۷	۱۹	(مالیات‌های غیر مستقیم)
۸	۵	۵	۵	۳	۵	۹	(۳) خدمات دولتی و سایرین

منابع: بانک مرکزی، گزارشنامه و گزارش سالانه بانک مرکزی (تهران، ۱۹۷۲-۱۹۷۸).

جدول ۲-۴: افزایش سالانه‌ی مالیات‌ها، ۱۹۷۳-۱۹۷۸ (افزایش مقدار مطلق در مقایسه با سال قبل)

۱۹۷۸	۱۹۷۷	۱۹۷۶	۱۹۷۵	۱۹۷۴	۱۹۷۳	نوع
۱/۳	۸۰/۵	۴۷	۲۴/۸	۳۸	۳۰	شرکت‌های خصوصی
۳۵/۷	۷/۶	۷	۲۲۴	۶۸	۵۰	شرکت‌های دولتی
-۱۵	۳۶	۳۲	۴۵	۴/۸	۳۳	مالیات بر واردات
۱/۲	۲۰	۵۹	۴۸	۱۲	۲۸	مالیات بر درآمد
-۱۲	۱۴	۳۱	۲۱	۲۵	۳۷	مالیات بر ثروت
۱۹/۵	۳۵	۲۴	۱۹	۲۱	۲۱	فروش‌ها و مصرف
۴/۵	۲۹	۲۶	۷۱/۶	۲۰	۳۳	کل افزایش سالانه

منابع: گزارشنامه و گزارش سالانه بانک مرکزی (تهران، ۸-۱۹۷۳)

می‌رساند، و بحران مالی که دولت را تضعیف می‌ساخت، روبه‌رو بود. در دوره‌ی ۱۹۷۵-۱۹۷۷ اقدامات پوپولیستی رژیم بخشی از بورژوازی را منزوی ساخت و موجب شکاف در دولت، آن‌گونه که در جناح‌گرایی حزب رستاخیز آشکار می‌شود، شد. با این وجود، این اقدامات نیز ثبات وضعیت اقتصادی را که با شروع بحران مالی و رکود بدتر نیز شده بود، به همراه نیاورد.

به طور کلی، در مورد چگونگی برخورد با وضعیت اقتصادی سیاست مشخصی وجود نداشت. از ۱۹۷۷ رژیم با هدف بهبود مناسبات میان دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار، به تدریج سیاست‌های ۱۹۷۵ را تغییر داد و به منظور ترمیم شکاف‌های ناشی از اقدامات پوپولیستی، کوشید با تحریک انگیزه‌های کارآفرینان و تسکین آلام آن‌ها از طریق اعطای برخی از مناصب مهم کابینه به برخی از بازرگانان و فرصت اظهار نظر در تدوین سیاست اقتصادی دولت، سرمایه‌گذاری داخلی را افزایش دهد. از همین رو، در مقایسه با اقدامات فاشیستی ۱۹۷۵ به تدریج میزانی از آزادسازی اقتصادی صورت گرفت. با این وجود، به زودی روشن شد که رژیم اقدام مخاطره‌آمیز متناقضی را در پیش گرفته و تعهدات اساساً متناقضی را بر عهده گرفته است. از یک سو، خواهان برچیدن نظارت از اقتصاد آزاد و حفظ نقش بورژوازی در اقتصاد بود، و از سوی دیگر، خواهان مداخله در اقتصاد به منظور جلوگیری از نارضایتی عمومی بود. در پایان، رژیم نه توانست کارآفرینان را خرسند سازد و نه طبقات پایین را.

تغییر سیاست رژیم موجب تغییر دولت شد. در اوت ۱۹۷۷ کابینه‌ی تحت سلطه‌ی جناح فاشیستی بوروکراتیک حزب رستاخیز که سیاست‌های بسیج‌گرایانه‌ی دربار را دنبال می‌کرد، جای خود را به کابینه جدیدی از جناح سازنده‌ی لیبرال داد. رییس آن جمشید آموزگار (یک اقتصاددان) بود و اعضای آن را تعدادی از کارخانه‌داران تشکیل می‌دادند. به ویژه، دو کارخانه‌دار مهم به عنوان وزیران بازرگانی و صنایع منصوب شدند.^[۵۵] کابینه‌ی جدید به منظور ترمیم شکاف‌های به وجودآمده با بازرگانی، بخش خصوصی را تشویق کرد، رشد بخش دولتی را متوقف ساخت، سیاست کنترل قیمت‌ها را تعدیل کرد،

مبارزه با گران‌فروشی را متوقف کرد، اعتبارات بانکی بیشتری را به بخش خصوصی اعطا کرد و سیاست‌های بلندمدتی را در پیش گرفت. به ویژه، الغای افزایش دستمزدها و یارانه‌های مورد حمایت کابینه‌ی قبلی در دستور کار کابینه‌ی جدید قرار گرفت. همچنین، کابینه‌ی جدید به امید افزایش تولید کالاهای مصرفی فروش صنایع دولتی را برنامه‌ریزی کرد. شاه از واگذاری عاقلانه‌ی تصمیم‌گیری در امور بازرگانی به بخش خصوصی سخن راند. هم‌زمان دولت در صدد اجرای کامل برنامه‌های مشارکت در سود و تقسیم سود کارگران، کنترل غیر مستقیم قیمت‌ها، پرداخت دستمزدهای «معقول» و افزایش مالیات‌ها برآمد. به ویژه، دولت وعده‌ی مبارزه‌ای «بنیادی» علیه تورم را داد.^[۵۶]

بدین ترتیب، دولت کوشید در خدمت منافع اقتصادی مخالف باشد. رژیم به منظور تشویق بورژوازی به ناگزیر مشوق‌هایی نظیر معافیت‌های مالیاتی، حذف نظارت مستقیم بر قیمت‌ها و کنترل دستمزدها و توقف مبارزه با گران‌فروشی را در اختیار آن نهاد. هم‌زمان، دولت خود را متعهد به مهار تورم و پرداخت دستمزدهای بالا کرد که سیاست قیمت‌های آزاد بازرگانی را تحت تاثیر قرار داد. بنابراین، سیاست دولت متناقض بود و هم‌زمان باید هم سودها، قیمت‌ها و دستمزدها را افزایش می‌داد و هم تورم را مهار می‌کرد. در عمل، دولت سیاست کنترل قیمت‌های آزاد (به جز در مورد کالاهای اساسی) را رها کرد و به سیاست قیمت‌های آزاد رو آورد، برای کارآفرینان تسهیلات مالی فراهم کرد، تعرفه‌ها را کاهش داد، مبارزه با گران‌فروشی را کنار گذاشت و کمیته‌ی مربوط به آن را در اتاق اصناف منحل کرد. همچنین، حزب واحد اعلام کرد که مداخله‌اش در کنترل قیمت‌ها «اشتباه» بوده است. دولت طرح جدیدی را عرضه کرد که براساس آن سهم کارگران از سود خالص [تنها] به شرطی باید پرداخت می‌شد که کارگران بازده و کارایی کارخانه را افزایش می‌دادند. همچنین، دولت تثبیت دستمزدها را اعلام کرد و حقوق کارمندان دولت را ثابت بخشید. با این وجود، سیاست قیمت‌های آزاد در زمان دستمزدهای ثابت، موجب تورم بیشتر شد و به همین دلیل، دولت باید به کنترل قیمت‌ها یا افزایش دستمزدها می‌پرداخت. در

نیمه‌ی ۱۹۷۸ دولت از یک‌سو، به ناچار خواستار افزایش ۵۰ درصدی دستمزدها شد و از سوی دیگر، تحت فشار فزاینده‌ی عمومی - که در دوره‌ی سیاست آزادسازی بروز یافته بود (بنگرید به پایین) - مجبور به کنترل قیمت‌ها شد.

بنابراین، کابینه‌ی بحران به واسطه‌ی بحران‌ها و تناقضات موجود در آن در معرض انشقاق و دوپارگی قرار گرفت. بورژوازی به دلیل دخالت اقتصادی دولت و طبقات پایین به واسطه‌ی تورم، دستمزدهای پایین و مالیات‌های بالا از آن ناخرسند بودند. در ادامه به بررسی ناکامی کابینه‌ی بحران بر حسب تبعات سیاست‌هایش در مورد بورژوازی بالا و عامه‌ی مردم خواهیم پرداخت.

کابینه‌ی جدید کوشید از طریق سیاست آزادسازی اقتصادی و تثبیت دستمزدها بعد از دو سال کنترل قیمت‌ها و مبارزه با گران‌فروشی به کارخانه‌داران کمک کند. همچنین، در حالی که برخی کارخانه‌ها دستمزدها را کاهش و بقیه نیز به سهم کارگران در سود پایان داده بودند، مداخله‌ی خود را به نفع کارگران در مناسبات صنعتی کاهش داد. از همین رو، نسبت هزینه‌ی دستمزدها از ۲۲/۹ درصد در ۱۹۷۶ به ۱۹/۱ درصد در ۱۹۷۱ کاهش یافت. بسیج کارگران برای راهپیمایی‌های حزبی نیز کاهش یافت. به کارآفرینان اعتبارات بانکی بیشتری اعطا شد و در ابتدا ۱۴ مجموعه‌ی کشاورزی-تجاری دولتی به بخش خصوصی فروخته شد.

با این‌همه، سیاست قیمت‌های آزاد مورد نظر بازرگانان و مبارزه علیه تورم، به ویژه، متناقض بودند. دولت تحت فشار نارضایی عمومی و افزایش تورم به تدریج به اتخاذ سیاست کنترل قیمت‌ها مجبور شد. هرچند دولت در ابتدا به بخش خصوصی وعده‌ی امکان اظهار نظر در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی را داده بود، اما شاه در عمل به کرات با عباراتی نظیر این‌که «ما حتی در صورت ضرورت از طریق زور به افزایش تولید و هدایت این ملت به رفاه تمدن بزرگ می‌پردازیم»^[۵۷]، بورژوازی را تهدید می‌کرد. دست‌کم کارآفرینان خواهان فرصت اظهار نظر در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی مربوط به دستمزدها، قیمت‌ها و سود بودند. تهران تایمز شکایات بورژوازی را این‌گونه جمع‌بندی

می‌کند: الف) دخالت فزاینده‌ی دولت در اقتصاد؛ ب) تغییرات ناگهانی قوانین و مقررات؛ ج) دخالت دولت در تجارت داخلی؛ و د) عدم تداوم و چشم‌انداز در برنامه‌های اقتصادی دولت.^[۵۸] خواسته‌های بورژوازی عبارت بودند از:

۱) تغییر قوانین و مقررات به نفع کارخانه‌داران و سرمایه‌داران و تدارک سرمایه و اعتبار بیشتر؛

۲) تمرکز تمام سیاست‌های اقتصادی در یک سازمان واحد؛

۳) معافیت از مالیات تا ۱۰ درصد از سود خالص؛

۴) کاهش نرخ مالیات کارخانه‌داران و تجار در استان‌ها؛

۵) کاهش قیمت مواد خام؛

۶) اصلاح قوانین مربوط به مالیات بر درآمد بر اساس پیشنهادات اتاق بازرگانی.^[۵۹]

همچنین، خواسته‌های بازرگانان عبارت بودند از:

تجدید نظر در سیاست دستمزدها به منظور توقف افزایش دستمزدها؛ تجدید نظر در مقررات بانک مرکزی به منظور کاهش سپرده‌های بانک‌های خصوصی در نزد بانک مرکزی، و اعطای اعتبارات بیشتر به سرمایه‌گذاران.^[۶۰]

کارخانه‌داران نیز درباره‌ی دخالت دربار در اقتصاد زبان به شکایت گشودند.

برای نمونه، گزارش شده است که علی رضایی، یکی از اعضای مجلس و یک کارخانه‌دار مهم، به شاه گفته بود که: «شما قیمت‌ها، دستمزدها، سود، عوارض گمرکی و جز آن را تعیین می‌کنید. اگر لطف فرمایید و خودتان مسوولیت مدیریت صنایع را به عهده بگیرید، بهتر خواهد بود».^[۶۱] سیاست مالیات‌بندی سنگین، به ویژه بر درآمد و شرکت‌های خصوصی، دلیل دیگر نارضایتی کارآفرینان بود. در ۱۹۷۷، دولت بررسی مالیات‌هایی را آغاز کرد که با این‌که در ۱۹۷۵ قابل پرداخت بوده‌اند، اما به دلیل جمع‌آوری نامنظم مالیات‌ها همچنان پرداخت نشده باقی مانده بودند. تمام اسناد مالیاتی گذشته و حال به منظور مطالبه‌ی مالیات‌های پرداخت‌نشده مورد بررسی قرار گرفتند. دولت اعلام کرد که افراد زیادی با درآمدهای بالا برای پرداخت مالیات شناسایی شده‌اند و به زودی دستور پرداخت مالیات ۲ میلیون نفر را صادر کرد. بعد از دوره‌ای از

مالیات‌های بسیار پایین یا مصونیت مالیاتی، اتخاذ سیاست گذشته‌گیر^۱ مالیات‌بندی بالا موجب نارضایتی کارفرمایان شد. سندیکای کارگاه‌ها و کارخانه‌های ماشینی که شامل ۲۰۰۰ واحد تولیدی می‌شد، در نامه‌ای اعتراض‌آمیز به نخست‌وزیر اظهار داشت که در گذشته از تمام امتیازاتی که دولت در اختیار سایر صنایع قرار می‌داد، محروم بوده است و اکنون باید بار مالیات‌بندی سنگین را تحمل کند و هشدار داد که اگر دولت برای حل مسایل مالیاتی اقدامی نکند، کارخانه‌های خود را خواهد بست.^[۶۲] همچنین، دولت نظارت بر معاملات املاک شهری و سفته‌بازی را که در چند سال گذشته به حوزی سرمایه‌گذاری عمده‌ای تبدیل شده بود، آغاز کرد و سقف قیمت‌های املاک شهری را تعیین کرد. سفته‌بازان و دلالان زمین شکایت داشتند که به واسطه‌ی محدودیت‌های قیمت‌تحمیلی دولت، معاملات‌شان به طرز چشمگیری کاهش یافته است.^[۶۳] همچنین، شهرداری تهران به منظور کاهش نارضایتی عمومی در مورد مساله‌ی حاد مسکن بسیاری از خانه‌های خالی را بدون رضایت مالکانش به متقاضیان مسکن اجاره داد. این‌ها خانه‌های گران‌قیمتی بودند که عموم مردم قادر به خرید آن‌ها نبودند. شکایاتی نیز درباره‌ی عدم امنیت مالکیت خصوصی و دخالت اعضای خانواده سلطنتی در امور بازرگانی وجود داشت.^[۶۴] فرار سرمایه‌ها که از قبل آغاز شده بود، شدت یافت و تعداد فزاینده‌ای از شرکت‌ها در اواخر ۱۹۷۷ تعطیل شدند. به طور کلی، رژیم در زمان بحران اقتصادی نتوانست آرامش بورژوازی را حفظ کند.

از ۱۹۷۵ خرده‌بورژوازی بازار به واسطه‌ی مبارزه با گران‌فروشی و کنترل قیمت‌ها همواره با ضرر و زیان روبه‌رو بود. بازاریان به ویژه از اتاق اصناف نفرت داشتند که در بازار به عنوان ناظر^۱ حزب واحد عمل می‌کرد. این اتاق دارای اختیارات نظارتی کامل بر تمام اصناف بود و مقررات اصناف و قیمت‌های ثابت را وضع می‌کرد. اگرچه در ۱۹۷۷ مبارزه با گران‌فروشی به طور رسمی پایان

1. retroactive

— منظور این است که قوانین عطف به ماسبق می‌شوند و گذشته را نیز در بر می‌گیرند — مترجم.

2. watchdog

یافت، اما اتاق اصناف تثبیت قیمت‌ها در بازار را ادامه داد. تنها در ماه آوریل ۱۹۷۷ دولت ۶۰۰ میلیون ریال جریمه برای گران‌فروشی دریافت کرد که عمدتاً از مغازه‌داران بازار بود. در همین سال، ۲۰۰۰۰ مغازه‌دار و تاجر زندانی و جریمه شدند. پرونده‌های بازرگانان بازار مربوط به مالیات‌ها، جریمه‌ها و گران‌فروشی در شهرداری‌ها گردآوری شدند و به اشتغال ذهنی مهمی برای دادگاه‌ها تبدیل گردیدند. در ۱۹۷۸ مقررات جدیدی برای اخذ مالیات از اصناف بازار تدوین شد. نرخ مالیات در ۱۹۷۷ (به شکل گذشته‌گیر) به عنوان مبنای پنج سال گذشته اعلام شد. قرار بود همین نرخ‌ها مبنای مالیات‌ها در پنج سال آینده نیز باشند. مالیات‌های گذشته‌گیر و سنگین به اعتراض اصناف بازار علیه «مقررات خودسرانه» انجامید.^[۶۵]

اقدامات دولت برای مبارزه با فشارهای تورمی به پایان رکود و حل بحران مالی انجامید. در حالی که مردم طی این بحران سختی‌ها و مرارت‌های مختلفی را تحمل کرده بودند، حال نیز می‌بایست با سیاست تثبیت حقوق‌ها، افزایش مالیات‌ها و رشد قیمت‌ها دست و پنجه نرم می‌کردند. در دوره‌ی ۱۹۷۶-۱۹۷۸، برخلاف دوره‌ی قبلی ۱۹۷۴-۱۹۷۶، افزایش شدید قیمت کالاهای مصرفی، افول مبارزه با گران‌فروشی، سیاست قیمت‌های آزاد و سیاست تثبیت دستمزدها به گونه‌ای فزاینده شکاف میان افزایش دستمزدها و نرخ تورم را گسترش داد. براساس ارقام رسمی، در حالی که در ۱۹۷۷ دستمزدهای صنعتی تا ۲۵ درصد افزایش یافته بودند، شاخص کالاهای مصرفی ۳۰ درصد افزایش را نشان می‌دادند.^[۶۶] با این وجود، روزنامه‌ی کیهان صحت ارقام رسمی مربوط به تورم در ۱۹۷۷-۱۹۷۸ را مورد تردید قرارداد و نرخ تورم را ۸۰ درصد اعلام کرد. به گفته‌ی کیهان، سیاست قیمت‌های آزاد که از اوایل ۱۹۷۷ اتخاذ شد، دلیل این افزایش شدید تورم بوده است.^[۶۷] افزایش مالیات‌ها به طبقات پایین نیز آسیب رساند. به گفته‌ی کیهان:

دلیل واقعی افزایش مالیات‌ها نه توزیع برابرتر درآمد، بلکه نیازهای فوری دولت برای درآمدهای بیشتر بود که این سیاست مالیاتی تحمیل می‌کرد. به همین دلیل از ۱۹۷۵، مالیات‌بندی نه تنها موجب توزیع بهتر درآمدها نشد، بلکه این وضعیت را بدتر کرد.^[۶۸]

بر اساس یک گزارش، «فشار مالیات‌های بالا و افزایش قیمت‌ها عامل ناخرسندی عمومی هستند و دستگاه جمع‌آوری مالیات‌ها به ابزار خشونت بدل شده است».^[۶۹] در بررسی‌های صورت‌گرفته از سوی کیهان، مردم نیز درباره‌ی ترک مبارزه با گران‌فروشی و کنترل قیمت‌ها از سوی حکومت شکایت داشتند. روشن است که نیازهای فوری دولت برای استخراج منابع مالی عظیم غیر منتظره از اقتصاد داخلی هر دو طبقه‌ی بالا و پایین را متضرر ساخت.

به طور کلی، در طی دوره‌ی ناآرامی‌های اقتصادی ۱۹۷۵-۱۹۷۷، که نارضایی‌های توده‌ای گسترده‌ای را به دنبال آورد، رژیم به اقدام بسیج‌گرایانه‌ی فاشیستی‌ای دست یازید که موجب تضاد منافع مهمی میان دولت و بورژوازی شد. همچنین، با کمک به رکود بر مشکلات موجود در حل مسایل اقتصادی افزود. بنابراین، چشم‌انداز خوبی برای تحکیم سیاسی رژیم فاشیستی-پوپولیستی وجود نداشت و وضعیت سیاسی متزلزل باقی ماند. به دلیل همین مسایل، رژیم برخی از اقدامات پوپولیستی خود را رها کرد و با ایجاد دولتی جدید کوشید نارضایی بورژوازی و اعتراضات عمومی را کاهش دهد. رژیم تعهدات ذاتا متناقضی را بر عهده گرفته بود. در این میان، به ویژه سیاست قیمت‌های آزاد و مبارزه علیه تورم غیر قابل جمع بودند. بدین ترتیب، کابینه‌ی بحران در مهار وضعیت اقتصادی، ترمیم شکاف‌ها با بورژوازی و تحکیم وضعیت سیاسی ناکام ماند. در واقع، دولت بیشتر مسیر ابراز ناخرسندی اقتصادی را از طریق آزادسازی سیاسی هموار کرد که امکان سیاسی شدن نارضایی‌های اقتصادی را فراهم ساخته بود.

آزادسازی سیاسی

سیاست اقتصادی لیبرالی جدید که رژیم در ۱۹۷۷ و در واکنش به مشکلات ناشی از اقدامات پوپولیستی و رکود اقتصادی در پیش گرفت، با برنامه‌ی مبهم و نه‌چندان جدی آزادسازی سیاسی توأم شده بود که در ابتدا یک اقدام آزادسازی درونی بود و به انتصاب جناح لیبرال حزب رستاخیز به دولت انجامید.

در پس سیاست آزادسازی سیاسی فشارهای خارجی نیز وجود داشت. همان‌طور که مشاهده شد، از ۱۹۷۳ و به ویژه از زمان تاسیس حزب رستاخیز، میان رژیم ایران و آمریکا به ویژه در حوزه‌ی سیاست قیمت‌های نفت، تسلیحات و تا حدودی مناسبات تجاری اختلافی پدید آمد. از ۱۹۷۵ مطبوعات غربی شروع به انتقاد از سبک شاه کردند. در ایالات متحده، در حالی که پنتاگون و صنایع نظامی به طور کلی از سیاست‌های شاه حمایت می‌کردند، وزارت امور خارجه و شرکت‌های نفتی به گونه‌ای فزاینده به انتقاد از مناسبات ایران و آمریکا می‌پرداختند که در دوره‌ی زمامداری نیکسون فرمول‌بندی شده بود. در دوره‌ی زمامداری جمهوری خواهان ایران جایگاه مهمی در سیاست خارجی آمریکا به دست آورد. دولت دموکرات جدید به رهبری کارتر به اجرای سیاست‌هایی پرداخت که مناسبات دیرینه‌ی ایران و آمریکا را تحت تاثیر قرار داد. حزب دموکرات در مبارزات انتخاباتی ۱۹۷۶ بر سیاست «حقوق بشر» تاکید ورزید و کارتر اعلام کرد که ایران یکی از کشورهای ناقض حقوق بشر است. در دوره‌ی زمامداری کارتر، دفتر حقوق بشر وزارت امور خارجه رژیم شاه را به خاطر نقض حقوق بشر محکوم کرد.^[۷۰] سفیر آمریکا در تهران، ویلیام سولیوان^۱ دیدگاه دولت متبوع خود را در مورد حقوق بشر به اطلاع رژیم شاه رساند.^[۷۱] اختلافات میان دولت کارتر و رژیم شاه در داخل کشور و در درون حزب رستاخیز نیز انعکاس یافت و تاثیر مستقیمی بر سیاست داخلی گذاشت. در حالی که کنگره‌ی حزب که توسط جناح بوروکراتیک برگزار شد، از «مداخله‌های امپریالیسم» در امور ملی صحبت می‌کرد، جناح لیبرال حزب که بخش خصوصی را نمایندگی می‌کرد، از سیاست حقوق بشر آمریکا حمایت کرد.

سیاست خارجی جدید دولت کارتر با سیاست خارجی دولت جمهوری خواه پیشین تفاوت داشت. دولت جدید در کنفرانس سران کشورهای غربی (در گوادلوپ) که در ژانویه ۱۹۷۹ برگزار شد، آشکارا بر بررسی شرایط عمومی اقتصاد در غرب تاکید کرد. این کنفرانس از «نیروهای ملی درونی» و «بخش

1. William Sullivan

خصوصی» در برابر رژیم‌های اقتدارگرا حمایت کرد و بر سیاست «حقوق بشر» تاکید ورزید. همچنین، خواستار تثبیت قیمت‌های نفت شد و از تغییر سیاست ایجاد «قدرت‌های منطقه‌ای» که در گذشته هدف سیاست خارجی آمریکا را شکل می‌داد، هواداری کرد. در همه‌ی این موارد به طور مشخص رژیم اقتدارگرای ایران مد نظر بود.

اختلافات موجود میان دولت آمریکا و رژیم شاه تا هنگام سفر او به واشنگتن در نوامبر ۱۹۷۷ شدت یافت. در این ملاقات رییس‌جمهور آمریکا بر ثبات رژیم شاه تاکید کرد، از «رهبری مترقی» وی قدردانی کرد و قول فروش تسلیحات بیشتر را به ایران داد.^[۷۲] در عوض، شاه نیز قول داد در مورد افزایش قیمت‌های نفت فشار نیابد و اگرچه گفت‌وگوهای آن‌ها در مورد سیاست آزادسازی منتشر نشد، اما شاه به طور ضمنی با اتخاذ یک سیاست لیبرال‌تر موافقت کرد. بعد از این ملاقات شاه اظهار داشت، «اختلافات کوچک» موجود در میان دو کشور حل شده است و «قلبش شادی بیشتری را حس می‌کند». لفاظی سخت و انعطاف‌ناپذیری نیز که رژیم در روابط تجاری با غرب به کار می‌برد، رها شد. در ژانویه ۱۹۷۸ چهارمین جلسه‌ی کنفرانس مشترک اقتصادی ایران-آمریکا در واشنگتن «برای گسترش مناسبات تجاری» میان دو کشور برگزار شد و در آن از تلاش‌های ایران برای تثبیت قیمت نفت قدردانی به عمل آمد.

به طور کلی، شاه که در دوره‌ی ۱۹۷۳-۱۹۷۴ کوشیده بود از آمریکا استقلال عمل داشته باشد، یک بار دیگر، سیاست‌هایش را با موضع آمریکا هماهنگ کرد. از همین رو، باید سیاست آزادسازی را در پیش می‌گرفت. اگرچه برنامه‌ی آزادسازی در ابتدا به حزب واحد اشاره داشت، اما همان‌طور که اوضاع متحول می‌شد، محتوای این برنامه نیز تغییر کرد و سرانجام به تقاضا برای استقرار رژیم مشروطه انجامید. ابهام این سیاست حتی در تشویق اپوزیسیون تاثیر بیشتری داشت. اگرچه فرض این بود که آزادسازی همانند شعار «بسیج» نشانه‌ی قدرت رژیم است، اما به تدریج به طور فزاینده‌ای ضعف آن را

نشان داد. این سیاست به معنای به رسمیت شناختن سرکوب سیاسی موجود بود. شاه تعدادی از زندانیان سیاسی را عفو کرد. به سازمان‌های حقوق بشر بین‌المللی اجازه داده شد از زندان‌ها بازدید کنند و شدت سرکوب را مورد بررسی قرار دهند. قرار شد محاکمات سیاسی به جای دادگاه‌های نظامی در دادگاه‌های مدنی برگزار شود. علاوه بر این، تظاهر رژیم به آزادسازی، به شکل‌گیری اپوزیسیون مشروطه از پایین منجر شد. اعتراضات روشن‌فکران به گونه‌ای فزاینده در شکل طومارها و نامه‌های سرگشاده بروز یافت. در ژوئن ۱۹۷۷ رهبران جبهه‌ی ملی در نامه‌ای سرگشاده رژیم را به خاطر استبدادش مورد انتقاد قرار دادند و خواهان بازگشت به حکومت مشروطه شدند. در جولای/ژوئیه، حقوق‌دانان خواستار برچیدن دادگاه‌های غیرقانونی شدند. در دسامبر، کمیته‌ای برای حمایت از حقوق بشر تشکیل شد؛ این کمیته توانست یک کنفرانس مطبوعاتی عمومی را برگزار کند. رهبران جبهه‌ی ملی^{۴۱} منظور طرح انتقاداتشان از رژیم با سفارت آمریکا تماس برقرار کردند. در دانشگاه تهران دانشجویان در حمایت از سیاست حقوق بشر تظاهراتی برپا کردند. برخی جناح‌ها به منظور تشکیل گروه‌بندی‌های مستقل از حزب واحد رسمی گسیختند. در نتیجه، گروه‌های سیاسی‌ای که (در گذشته) شورشی و ضد رژیم تلقی می‌شدند به تدریج دوباره سر برآوردند. شاه تحت فشار نارضایتی عمومی و اپوزیسیون مشروطه‌خواه، قول انتخابات آزاد و مطبوعات آزاد را داد. بنابراین، برنامه آزادسازی فرصتی را برای بیان شکایات ناشی از بحران اقتصادی ایجاد کرد. این برنامه را باید عامل اصلی و مستقیم فروپاشی قدرت رژیم در نظر گرفت. آلکسی دو توکویل نقش آزادسازی را در تسریع انقلاب این‌گونه توضیح می‌دهد:

همواره این‌طور نیست که انقلاب زمانی رخ دهد که [شرایط] جامعه رو به وخامت می‌رود. [برعکس] معمولاً هنگامی اتفاق می‌افتد که مردمی که مدت‌های مدید بدون اعتراض با خفقان‌آورترین قوانین کنار آمده‌اند، به محض این‌که دریابند از فشار این قوانین کاسته شده است، علیه آن‌ها شورش می‌کنند. بنابراین، نظم اجتماعی‌ای که به وسیله‌ی یک انقلاب سرنگون می‌شود، تقریباً همیشه بهتر از نظم اجتماعی ماقبل آن است و تجربه نشان می‌دهد که معمولاً

خطرناک‌ترین لحظه برای حکومتی بد، لحظه‌ای است که دست به اصلاحات بزند. تنها نبوغی عظیم می‌تواند پادشاهی را که بعد از مدت مدیدی سرکوب اتباعش تصمیم به آزاد کردن خود می‌گیرند، نجات دهد. شرارت‌ها و بدی‌هایی که مدت‌ها به دلیل اجتناب‌ناپذیریشان تحمل می‌شدند، به محض ایجاد تصور گریز از آن تحمل‌ناپذیر می‌شود.^[۳]

در دوره‌ی ۱۹۷۳-۱۹۷۸، ثبات اقتصادی، توانایی مالی، کنترل طبقاتی، حامی‌پروری و سرکوب که یک بلوک را تشکیل می‌دادند، برای بیش از یک دهه وضعیت موجود را ایجاد می‌کردند و هم‌زمان با حفظ رژیم به تدریج پایه‌های آن را به لرزه درآوردند. زمانی که بحران اقتصادی پایه‌ی اقتصادی رژیم را تضعیف کرد، آزادسازی سیاسی موجب سیاسی شدن مطالبات اقتصادی شد. هم‌زمان، طبقه‌ی بالا نیز با توجه به رشد نارضایی‌ها دیگر نمی‌توانست به شیوه‌ی قدیم عمل کند. در واکنش، اگرچه رژیم کوشید از طریق اقدامات پوپولیستی و آزادسازی متحدان جدیدی به دست آورد، اما مانورهایش بیشتر موجب تشدید و سیاسی شدن بحران رژیم شد.

همچنین، در این دوره‌ی پنج‌ساله توده‌ی مردم نیز با ناآرامی‌های اقتصادی عظیمی روبه‌رو بودند. در اوایل این دوره، رشد اقتصادی و افزایش منابع منجر به افزایش توانایی‌های اقتصادی مردم شد. با این حال، بحران اقتصادی بعدی اعتراضات گسترده‌ای را به دنبال آورد. بنابراین، دوره‌ای طولانی از رشد و ثبات اقتصادی با دوره‌ای کوتاه از تغییر شدید و بحران اقتصادی عمیق همراه شده بود. به طور کلی، تلاقی عوامل گوناگون موجب تضعیف رژیم و ایجاد وضعیتی انقلابی شد. در فصل بعد ما به توضیح فروپاشی عملی رژیم و سرنگونی آن بر حسب عوامل سیاسی و مستقیم‌تر خواهیم پرداخت.

یادداشت‌ها

1. Aristotle, *Politics*, Book V, Ch. 11, quoted by A. Gershenkron, *Continuity in History and Other Essays* (Harvard, 1968), p. 324.
2. Alexis de Tocqueville, *The Old Regime and the French Revolution* (New York, 1955), p. 175.
3. J. Davis, "Towards a Theory of Revolution", *American Sociological Review*, vol. 27 (1962), p. 6.

۴. (تا این جا) باید روشن شده باشد (بنگرید به مقدمه) که نظریه‌ی دیویس به‌رغم ادعای توضیح انقلاب، چیزی درباره‌ی انقلاب نمی‌گوید. در واقع، نظریه‌ای است که می‌کوشد پیدایش نارضایتی‌ها را در هر وضعیتی توضیح دهد. در این جا ما با انقلاب به عنوان یک نقطه‌ی تلاقی برخورد می‌کنیم و از نظریه‌ی دیویس تنها برای توصیف پیدایش ناخشنودی توده‌ای به عنوان یک عامل در این نقطه‌ی تلاقی سود می‌جویم.
۵. براساس توافق‌نامه‌ی ۱۹۷۱، درعوض ایران به اعضای کنسرسیوم به ازای هر بشکه‌ی نفت ۲۲ درصد تخفیف قائل می‌شد. براساس توافق‌نامه‌ی ۱۹۷۳، کنسرسیوم کنترل کامل شرکت‌های جنوب را به ازای تضمین دریافت «مقدار ضروری» نفت خام برای مدت بیست سال به NIOC تحویل داد.
۷. سازمان برنامه و بودجه، شاخص‌های اقتصادی اصلی (گزارش سوم، تهران، ۱۳۵۷)، ص ۱۲۸.
۸. بانک مرکزی، گزارش سالانه و ترازنامه (از این جا به بعد *BMAR*) (تهران، ۱۹۷۵-۱۹۷۶)، ص ۳۵.
۹. سهم مالیات‌های مستقیم از ۱۳ درصد به ۵/۲ درصد و سهم مالیات‌های غیر مستقیم از ۱۹/۹ درصد به ۶/۱ درصد کاهش یافت. *BMAR* (تهران، ۱۹۷۲-۱۹۷۵).
۱۰. کیهان، ۳۰ مهر ۱۳۵۷، ضریب جینی ملاکی است که نشان می‌دهد توزیع معینی از درآمد تا چه حد به برابری یا نابرابری مطلق نزدیک است. برابری مطلق با صفر و نابرابری مطلق با یک نشان داده می‌شود.
11. M. Pesran, "Income Distribution and its Major Determinants in Iran" in J. Jaqs (ed.), *Iran: Past, Present and Future* (New York, 1976), p. 268.
۱۲. کیهان، ۳۰ مهر ۱۳۵۷.
۱۳. *BMAR* (تهران، ۱۹۷۸)، ص ۵۳.
۱۴. مقایسه کنید با این گفته‌ی ریچاردسون که «برخی از بازرگانان وجیه‌الملة خواهان یافتن راه‌هایی برای کاهش عادلانه‌ی سودهای ۱۰۰ درصدی بودند!»:
- P. Richardson, "Understanding Business Policy in Iran", *Journal of General Management*, vol. 4. No. 3 (1979), p. 47.
۱۵. تهران اکونومیست، ۲۲ آذر ۱۳۵۴؛ *BMAR* (تهران، ۱۹۷۳)، ص ۲۰۴.
۱۶. کیهان، ۱۴ تیر ۱۳۵۴.
17. *Iran Almanac* (1976), p. 354.
18. *The Economist* (London), 20 December 1975, p. 69.
۱۹. *BMAR* (تهران، ۱۹۷۴).
20. *The Economist* (London), 28 August 1976
۲۱. ک. کهلی، روندهای جاری و الگوهای شهرنشینی در ایران: ۱۹۵۶-۱۹۷۶ (سازمان برنامه، گزارش ش ۱۰، تهران، ۱۹۷۷)، ص ۲۸.

۲۲. BMAR (تهران، ۱۹۷۴)، ص ۱۰۱؛ (تهران، ۱۹۷۵)، ص ۱۰۶.
۲۳. BMAR (تهران، ۱۹۷۶)، ص ۴۱.
۲۴. کیهان، ۱۸ مهر ۱۳۵۷؛ تهران اکونومیست، ۱۸ تیر ۱۳۵۶.
۲۵. مردم، ۲۲ ژوئن، ۲۲ اوت، ۶ سپتامبر و ۲۳ اکتبر ۱۹۷۵.
۲۶. کیهان، ۳۰ مهر ۱۳۵۷.
۲۷. BMAR (تهران، ۱۹۷۷)، ص ۶۸.
۲۸. م. ر. پهلوی، به سوی تمدن بزرگ، (تهران، ۱۹۷۷)، صص ۹۲-۹۳.
۲۹. متن فرمان شاه توسط وزارت اطلاعات منتشر شد (تهران، ۱۹۷۵).
۳۰. ویژگی‌های مشترک جنبش‌های فاشیستی در اثر زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است: - A. James Gregor, *The Fascist Persuasion in Radical Politics* (Princeton, 1974), pp. 175-80.
۳۱. آیندگان، ۱۸ اسفند ۱۳۵۳.
۳۲. حزب بر نمایندگی نمادین کارگران تاکید ورزید. از نمایندگان جدید ۲۵ نفر دکتر، ۲۷ نفر معلم، ۷ نفر استاد دانشگاه، ۷ نفر حقوق‌دان، ۱۱ نفر کارگر، ۳۴ نفر کشاورز، ۶ نفر مدیر کل، ۴ نفر از مقامات بالا و تنها «چند نفر بازرگان» بودند: سالنمای ایران (۱۹۷۶)، ص ۹۲. در میان این بازرگانان، کارخانه‌داران بزرگی نظیر رییس اتاق بازرگانی و اتحادیه‌ی کارفرمایان فرش وجود داشتند. در انتخاب آن‌ها، شاه در پیوند با سیاست بسیج‌گرایانه‌ی جدید، به کارخانه‌داران هشدار داد: «دیگر به آن‌ها اجازه داده نخواهد شد تا با چپاول دیگران منافع خود را دنبال کنند». (آیندگان، ۱۵ مرداد، ۱۳۵۴)
۳۳. هویدا در سخنرانی مربوط به بودجه در ژانویه ۱۹۷۵ بر «توزیع عادلانه‌تر ثروت و درآمد از طریق کمک به طبقات پایین و مالیات‌بندی» تاکید ورزید (کیهان، ۲۰ دی ۱۳۵۳). تهران اکونومیست نیز در ۱۷ فروردین ۱۳۵۳ از کسانی که با استفاده از رونق نفت سودهای هنگفتی به جیب می‌زنند، انتقاد کرد.
۳۴. پهلوی، به سوی تمدن بزرگ، ص ۱۲۸.
۳۵. مقایسه کنید با کتاب اسکاچپول:
- Theda Skocpol, *States and Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China* (Cambridge, 1979).
- اسکاچپول نشان می‌دهد که انقلاب‌های بزرگ در نتیجه‌ی نزاع میان دولت و طبقه‌ی بالا در مورد استخراج منابع اقتصادی، به ویژه در زمان منازعات داخلی، آغاز شده‌اند. با این وجود، در مقاله‌ای که وی در مورد انقلاب ایران در ۱۹۸۲ نوشت بر اساس تحلیل خود در کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی عمل نکرد و در عوض بر ابعاد ایدئولوژیکی انقلاب ایران تاکید ورزید و بدین ترتیب مورد ایران را مستثنا ساخت:

- T. Skocpol, "Rentier State and Shia Islam in the Iranian Revolution," *Theory and Society*, vol. 11 (1982).

۳۶. کیهان، ۲۶ مهر ۱۳۵۴.

37. *Business Week*, no. 17 (1975).

38. *The Economist* (London), 13 December 1975, p. 54; *New York Times*, 4 August 1975.

۳۹. کیهان، ۱۴ تیر ۱۳۵۴.

۴۰. مردم، ۲۲ ژوئن ۱۹۷۴.

۴۱. تهران اکونومیست، ۱ آذر ۱۳۵۴.

۴۲. همان، ۲۸ فروردین ۱۳۵۵.

۴۳. همان، ۶ دی ۱۳۵۴.

۴۴. به گفته‌ی شاه «ما می‌خواهیم با افزایش قیمت نفت مان از خود دفاع کنیم». بنگرید به:

- Middle East Economic Survey, 11 April 1975.

۴۵. برای نمونه در:

- *New York Times*, 24 September 1974.

46. *New York Times*, 1 August 1976.

در ۱۹۷۵ سناتور دموکرات ادوارد کندی به هنگام دیدار از تهران علیه «جریان کنترل‌نشده‌ی تسلیحات» به ایران صحبت کرد:

- *New York Times*, 27 May 1975

47. *Ibid.*, 6 August 1976;

ایران همچنان تهدید به قطع خرید تسلیحات از آمریکا و رفع برخی از نیازهای نظامی از سایر منابع نمود:

Ibid., 3 February 1976.

48. *Ibid.*, 14 March 1976.

49. *Ibid.*, 1 March 1976.

50. *Ibid.*, 3 March 1976.

۵۱. بدون تردید، بحران اقتصادی تا حدودی ناشی از بحران اقتصادی جهانی بود که به واسطه‌ی وابستگی متقابل اقتصادهای ایران و غرب در عرصه‌ی داخلی انعکاس یافته بود. بنگرید به:

- P. Vieille, "Transformations," vol. 8 (1979), pp. 25-58.

۵۲. *BMAR* (تهران، ۱۹۷۷)، ص ۱۱۷.

۵۳. معاملات بازار بورس از نرخ رشد سالانه ۱۱۵ درصد به ۱۶ درصد در ۱۹۷۷ کاهش یافت. (همان، ص ۸۰).

۵۴. «بیشتر بازرگانان با تشکیل شرکت‌هایی با نسبت بالای برابری از فرصت به وجودآمده حداکثر استفاده را کردند... این ساختار مالی بیشترین تاثیر را در بازگشت به برابری دارد... امتیاز آن در این است که به هنگام افول رشد یا وقوع رکود پرداخت سودهای بالا بر دوش این شرکت‌ها گذاشته می‌شود»:

- P. Wright, Corporate Strategy at Admiram Manufacturing Company: An Iranian Case Study, Long Range Planning, vol. 13, no. 3 (1980), p. 117.

۵۵. این افراد کاظم خسروشاهی، که در گذشته با سیاست‌های مداخله‌جویانه‌ی دولت مخالفت کرده بود، و محمدرضا امین بودند.

۵۶. وزارت اطلاعات، «برنامه‌ی دولت دکتر آموزگار» (مرداد ۱۳۵۶).

۵۷. کیهان، ۳ آبان ۱۳۵۶.

۵۸. تهران اکونومیست، ۲۹ مرداد ۱۳۵۶.

۵۹. کیهان، ۱۳ بهمن ۱۳۵۶.

۶۰. تهران اکونومیست، ۲۸ فروردین ۱۳۵۵.

۶۱. سپس شاه پاسخ می‌دهد «در صورتی که بخواهید کارخانه‌ی فولاد را ببندید، بانک شهریار نیز که به شما ۹۰۰ میلیون سود می‌رساند، باید ببندید». بدین ترتیب، رضایی ساکت باقی می‌ماند. مجاهدین خلق، دوره‌ی زمامداری کارتر (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۵۲.

۶۲. کیهان، ۱ آبان ۱۳۵۷.

۶۳. همان، ۱۹ مرداد ۱۳۵۷.

۶۴. همان، ۲۴ مرداد ۱۳۵۷.

۶۵. اطلاعات، ۱۹ مرداد ۱۳۵۷.

۶۶. BMAR (تهران، ۱۹۷۷)، صص ۶۱، ۱۲۱.

۶۷. کیهان، ۱۵ مرداد ۱۳۵۷.

۶۸. همان، ۱ آبان ۱۳۵۷.

۶۹. گزارشی در مورد وضعیت اقتصادی توسط «گروه بررسی مسایل ایران»، به نقل از ع. حاج سیدجوادی، دفترهای سیاسی جنبش (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۳۱.

۷۰. برای مثال، گزارش وزارت امور خارجه در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران از سوی کمیته‌ی مجلس نمایندگان انتشار یافت:

- New York Times, 1 January 1977.

۷۱. شاه در اتوبیوگرافی خود که بعد از انقلاب نوشته شده است، به ترغیب سفیر آمریکا برای «افراط و تفریط در آزادسازی» اشاره می‌کند:

- M. R. Pahlavi, *The Shah Story* (London, 1980), p. 186.

72. New York Times, 16 November 1977.

73. De Tocqville, *The Old Regime*, p. 178.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل پنجم

انقلاب از راه می‌رسد

مخالفت با رژیم در چارچوب قانون اساسی، که به واسطه‌ی برنامه آزادی‌سازی سیاسی جان گرفته بود، عمدتاً از سوی احزاب و گروه‌های سیاسی سازمان‌یافته قدیمی صورت می‌گرفت. انقلاب با ظهور جنبش توده‌ای مردم آغاز و به زودی به نیروی غیر قابل کنترل و مهیبی تبدیل شد. این مخالفت مردمی طی چند مرحله صورت گرفت. در آغاز، شامل وقایع پراکنده و خودجوشی نظیر شورش‌های مهاجران روستایی جدید می‌شد که از تخریب کلبه‌های خود از سوی پلیس ناراحت بودند، کارگران و کارمندان دولتی کم‌درآمد که با تورم فزاینده‌ای روبه‌رو بودند، و دانشجویان و روشن‌فکران مرعوب ساواک که تحت پوشش آزادسازی رسمی به آزار و شکنجه‌ی مخالفان می‌پرداخت. مردم با کمبود غذا، افزایش کرایه‌ها، قیمت‌ها و مالیات و مساله‌ی حاد مسکن دست به گریبان بودند. مهاجرت گسترده‌ی سال‌های گذشته موجب انفجار جمعیت در شهرهای بزرگ، به ویژه پایتخت، شده بود. اغلب خانواده‌ها در خانه‌های استیجاری زندگی می‌کردند. بحران اقتصادی به ویژه بر مهاجران روستایی جدید تأثیر گذاشت که به واسطه‌ی رونق نفتی سال‌های گذشته، جذب شهرها شده بودند. مانورهای نمادین رژیم هیچ تأثیری بر زندگی طبقات پایین نداشت. بحران اقتصادی تا حد زیادی ناشی از کاهش تولیدات بخش کشاورزی بود که قادر به

تامین مصرف داخلی نبود. اصلاحات ارضی که به فروپاشی نواحی روستایی و افزایش شهرنشینی کمک کرد، موجب ایجاد املاک اجاره‌ای کوچک بدون افزایش تولیدات کشاورزی شد. اگرچه انبارهای عمومی هنوز ذخیره‌های قبلی را داشتند، اما به واسطه‌ی فساد و احتکار رایج در دستگاه‌های دولتی امکان توزیع آن‌ها در میان مردم وجود نداشت. بنابراین، دلیل خوبی برای ناراضی‌تبی و عصبانیت شدید مردم وجود داشت.

طبقه‌ی بالا نیز به دلیل رکود اقتصادی و تغییرات نمادین در سیاست دولت ناراضی بود. سیاست‌های بازتوزیعی و برنامه‌ی تثبیت اقتصادی موجب ناخرسندی صاحبان منافع اقتصادی نیرومند شد که نمود عینی آن را می‌توان در فرار سرمایه‌ها و سرمایه‌داران ملاحظه کرد. در درون حزب واحد، بازرگانان بیشتر مخالفت خود را با سلطه‌ی منافع تجاری بر منافع بوروکراتیک اعلام کرده بودند. همچنین، افزایش تفرقه و دودستگی در مجلس منجر به پیدایش «جناح‌های» متعددی (از جمله پان‌ایرانیست، آزادی، وحدت ملی، راه ملی و جناح‌های آرمان ملی^۱) شد. به ویژه، جناح آزادی از سوی صاحبان منافع بازرگانی حمایت می‌شد که در ۱۹۷۵ وارد مجلس شده بودند. بورژوازی بالا نیز تا حدی از انقلاب هواداری می‌کرد. برای مثال، ت. برخوردار یکی از کارخانه‌داران مهم «به‌منظور کمک به‌نهضت» ۲۰ میلیون ریال پرداخت کرد.^[۱] علاوه بر این، برخی از کارخانه‌داران همچنان دستمزد کارگران اعتصاب‌کننده را پرداخت می‌کردند. بازرگانان و تجار بازار نیز با جمع‌آوری پول به تامین نیازهای مالی اعتصاب‌کنندگان و توزیع آذوقه در طول انقلاب پرداختند.^[۲]

در چنین زمینه‌ای از ناراضی‌تبی عمومی، اعتراضات عمومی در ابتدا به گونه‌ای خودجوش و با بسیج و سازمان‌دهی نازلی صورت گرفت. این جماعات که به لحاظ اقتصادی تحریک شده بودند، به افزایش قیمت‌ها، دستمزدهای پایین و کمبود مواد غذایی واکنش نشان دادند. بیان مطالبات به ویژه به واسطه‌ی برنامه آزادسازی شدت یافت و تا حدی به مطبوعات رسمی راه یافت. در اوت ۱۹۷۷،

جماعات چندی متشکل از دانش‌آموزان دبیرستان و «عابران» به‌گونه‌ای خودجوش در اطراف میدان توپخانه در مجاورت بازار تهران اجتماع و به قیمت‌های بالا و کمبود مواد غذایی اعتراض کردند.^[۳] برخورد میان پلیس شهرداری و مهاجران روستایی‌ای که در خارج از محدوده‌ی شهر خانه ساخته بودند، منجر به زد و خوردهای چندی میان مردم و پلیس شد. در حالی که مردمی که خانه‌هایشان از سوی پلیس تخریب شده بود از جنوب تهران به کاخ نیاوران شاه رفتند، اما پلیس مانع از ورود این افراد به قصر شد. همچنین، با وجود این‌که نمایندگان‌شان کار خود را در پرتو سیاست آزادسازی و حق آزادی بیان عنوان کردند، اما به جرم آشوب‌گری بازداشت شدند و در پایان نیز پاسخ شکایات خود را از دفتر ویژه‌ی شاه دریافت نکردند.^[۴] در ۱۹۷۷، کارگرانی که در جنوب اجتماع کرده بودند، به زد و خورد با پلیس شهرداری پرداختند که همچنان به تخریب خانه‌های خارج از محدوده‌ی شهر ادامه می‌داد. در نوامبر و دسامبر اعتصابات پراکنده و خودجوشی در چندین کارخانه و اداره دولتی به وقوع پیوست. در دسامبر، هم‌زمان با محرم، سخنرانان با حضور در مراسم مذهبی در بازار تهران علیه سیاست اقتصادی دولت به سخنرانی پرداختند.^[۵] از دسامبر به بعد به تدریج حالت خودجوش و اقتصادی راهپیمایی‌ها سازمان بیشتری یافت. یک حادثه و رویداد خاص موجب تشدید انقلاب گردید. در دسامبر، مصطفی خمینی، فرزند آیت‌الله خمینی به گونه‌ای مشکوک و اسرارآمیز وفات یافت. در چندین شهر مراسم سوگواری برپا و در بازار تهران تظاهراتی برگزار شد که در آن اغلب نام آیت‌الله خمینی شنیده می‌شد. این امر با انتشار مقاله‌ای در روزنامه‌ی اطلاعات همراه بود که در آن رژیم به [امام] خمینی توهین و او را مورد استهزا قرار داده بود. از این زمان به بعد، اعتراضات عمومی سازمان‌دهی بیشتری یافت و همان‌طور که شعائر و اساطیر دینی شکل حوادث انقلابی را تعیین می‌کرد، به گونه‌ای فزاینده اسلام به عنوان ایدئولوژی انقلاب سر برآورد. در ۹ ژانویه‌ی ۱۹۷۸ شهر قم، یعنی مرکز روحانیت، شاهد نخستین مخالفت مردمی سازمان‌یافته‌ی مهم بود. بازار و مدارس دینی در اعتراض به مقاله‌ی فوق‌الذکر بسته شدند. جلسه‌ای اعتراضی نیز

از سوی علما برگزار شد و خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی از تبعید، آزادی زندانیان سیاسی، استقلال اقتصادی از کشورهای خارجی، انحلال حزب واحد و احترام به دین و علما شدند.^[۶] راهپیمایی مسالمت‌آمیزی از سوی طلاب برگزار شد که مورد حمله‌ی پلیس قرار گرفت و بین چهل تا دویست نفر کشته شدند و در شهر [قم] حکومت نظامی اعلام شد. علمای ارشد قم در بیانیه‌ای رژیم را ضد اسلام و نامشروع اعلام کردند و خواستار عزای عمومی شدند. در واکنش، در چندین شهر بازارها تعطیل شدند. و در تهران جامعه تجار و صنعت‌گران بازار در همدردی با علما خواستار اعتصاب عمومی شدند.

اگرچه در ابتدا اپوزیسیون توده‌ای نوظهور به ندرت سازمان‌های خاص خودش را در اختیار داشت، اما به گونه‌ای فزاینده کانال‌های ارتباط سنتی نظیر اصناف بازار، هیات‌ها، مساجد و قهوه‌خانه‌ها ابزار ضروری ارتباط را فراهم ساختند. مساجد و بازارها مهم‌ترین نقش را در بسیج و سازمان‌دهی مخالفت عمومی بر عهده داشتند.^[۷] بعد از حادثه‌ی قم بازاریان بر اساس الگوی عزاداری سنتی اقدام به برگزاری مراسم چهلم [شهدای حادثه‌ی قم] کردند. در چهلمین روز حادثه‌ی قم علما راهپیمایی‌های گسترده‌ای را به ویژه در تبریز که بازارها تعطیل شدند و زد و خوردهای شدیدی میان مردم و ارتش رخ داد، ترتیب دادند.^[۸] بعد از زد و خورد تبریز سوگواری‌های چهل‌روزی متعدد دیگری به یاد حوادث خسونت‌آمیز قبلی برگزار شد. با شروع رمضان، تظاهرات عمومی، راهپیمایی‌ها و جوش جماعات به جزئی از زندگی روزانه تبدیل شدند. علما و بازارها بسیج توده‌ای را به عهده گرفتند، ایدئولوژی انقلاب را اشاعه دادند و شکایات و امیدهای مردم را بیان کردند. در این مورد موثرترین ابزار شعائر پرطول و تفصیل مراسم دینی شیعی همراه با تمام بار احساسی آن‌ها، بود. در سپتامبر، راهپیمایی‌های گسترده‌ای در سراسر کشور برگزار گردید و «استقلال، آزادی و حکومت اسلامی» را خواستار شدند. بنابراین، جنبش بازار-علما به منزله‌ی نیروی پیشتازی پدیدار شد که گوی سبقت را از احزاب مشروطه‌خواه ربود. همان‌طور که این بسیج پیش می‌رفت، انگیزه‌های اقتصادی مردم نیز کمتر

و به گونه‌ای فزاینده ایدئولوژیک‌تر عمل می‌کردند. بدین ترتیب، آرمان دولت اسلامی نیز گسترش بیشتری یافت. به طور کلی، انقلاب با اعتراضات طبقه‌ی متوسط حرفه‌ای و با طومارها و نامه‌های سرگشاده روشن‌فکران آغاز شد، اما به زودی علما و بازار ابتکار عمل را در دست گرفتند و تظاهرات توده‌ای را سازمان‌دهی کردند.

رژیم «آشتی ملی»

همان‌طور که مخالفت عمومی به نیروی خروشان فزاینده‌ای تبدیل می‌شد، رژیم کوشید با تلاش برای آشتی و سازش با اپوزیسیون جنبش را مجدداً هدایت کند. به طور کلی، دو نیروی مخالف با گرایش‌های سیاسی متمایز پدیدار شدند: اپوزیسیون مشروطه‌خواه لیبرال و اپوزیسیون انقلابی مردمی. اپوزیسیون مشروطه‌خواه خواهان اجرای قانون اساسی بود و شامل جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی، جنبش رادیکال (که به تازگی از سوی گروهی از متخصصان تشکیل شده بود)، کانون وکلا، حزب سوسیال دموکرات (که از سوی گروه اقلیت مشروطه‌خواه در مجلس تشکیل شده بود) و جنبش (که از سوی روشن‌فکر پیشتاز دکتر حاج سیدجوادی تشکیل شده بود)، می‌شد. علاوه بر این، علمای ارشدی نظیر آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله شیرازی، خواهان اجرای قانون اساسی بودند. برعکس، اپوزیسیون انقلابی مردمی که با نام آیت‌الله خمینی پیوند می‌خورد، خواستار تاسیس یک رژیم اسلامی جدید بود. آیت‌الله خمینی مخالف سازش بود و از تبعید درخواست خود را برای نابودی رژیم تکرار می‌کرد.

رژیم در مواجهه با اپوزیسیون‌های مشروطه‌خواه و مردمی، کوشید با میانه‌روها متحد شود و مجدداً کنترل جنبش اسلامی را در دست گیرد. از همین رو، دربار کابینه‌ی بحران اقتصادی را منحل و کابینه‌ی بحران سیاسی، یعنی کابینه‌ی «آشتی ملی» را جایگزین آن کرد. کابینه‌ی جدید قول انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات را داد، رهبران اپوزیسیون میانه‌رو را به مذاکره دعوت کرد، مبالغ عظیمی برای پرداخت دستمزدها اختصاص داد، اعضای خانواده سلطنتی از انجام هرگونه معامله مالی با شرکت‌های عمومی منع شد، و اسناد مربوط به گران‌فروشی اصناف

بازار که سال‌ها بر روی هم انباشته شده بودند، از فهرست موضوعات مورد مذاکره حذف شدند. اختیارات اتاق اصناف نیز کاهش یافت و قرار شد مالیات‌ها قطع شوند. اپوزیسیون میانه‌رو کوشید با استفاده از این فرصت امکان اصلاحات سیاسی را فراهم سازد. جبهه‌ی ملی رضایت خود را برای مذاکره با رژیم اعلام کرد و رهبران دینی میانه‌رو خواستار اجرای قانون اساسی و به ویژه بند مربوط به نظارت مجتهدان بر قانون‌گذاری شدند.^[۹]

در حالی که تلاش‌های رژیم در سازش با اپوزیسیون میانه‌رو هنوز به ثمر ننشسته بود، افزایش مخالفت‌های مردمی به حوادثی منجر شد که امکان سازش با رژیم را ناممکن کرد. در این میان کشتار خونین جمعه سیاه در ۸ سپتامبر [۱۷ شهریور] مهم‌ترین واقعه بود. در پشت صحنه‌ی «آشتی ملی» ژنرال‌های ارتش و برخی از مستشاران آمریکایی شاه را به اتخاذ موضعی سخت در برابر اپوزیسیون ترغیب می‌کردند.^[۱۰] به رغم تلاش میانه‌روها برای متقاعد کردن اپوزیسیون مردمی، راهپیمایی‌ها و تظاهرات توده‌ای برگزار می‌شدند. اپوزیسیون میانه‌رو از پیوستن به راهپیمایی‌های عمومی خودداری ورزید و از مردم خواست تا فرصت بیشتری به دولت برای آزادسازی بدهند.^[۱۱] سپس، رژیم در بازگشتی ناگهانی به سرکوب، در تهران و چند شهر مهم دیگر حکومت نظامی اعلام کرد. در جمعه سیاه، بین ۷۰۰-۳۰۰۰ نفر (بر اساس گزارش‌های مختلف) در میدان ژاله در مجاورت مجلس به قتل رسیدند. بعد از جمعه سیاه اردوی میانه‌روها به گونه‌ای فزاینده رادیکال شد. حتی اقلیت اپوزیسیون مجلس نیز تلاش‌های معطوف به سازش را چندان جدی نگرفت. در حالی که رژیم به گونه‌ای فزاینده امتیازات بیشتری به میانه‌روها می‌داد، آنان رغبت کمتری به پذیرش این امتیازات نشان می‌دادند. از سپتامبر به بعد اپوزیسیون مردمی از اپوزیسیون مشروطه‌خواه پیشی گرفت. درخواست آیت‌الله خمینی برای اعتصاب در سراسر کشور با پاسخ مثبت روبه‌رو شد. در اکتبر، اعتصاباتی در وزارتخانه‌های دولت، اداره پست، دادگاه‌ها، راه‌آهن، بیمارستان‌ها، ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون، مدارس، بانک مرکزی، شرکت‌های اتوبوس‌رانی، بانک‌ها، هتل‌ها، بازارها، صنعت نفت و جز آن رخ

داد. اعتصاب ۳۷۰۰۰ نفر از کارگران نفت کل اقتصاد کشور را دچار اختلال کرد.^[۱۲] در این زمان، یک میلیون نفر از کارمندان دولت در اعتصاب به سر می‌بردند.^[۱۳] در آغاز انقلاب، رژیم با به‌کارگیری برخی از دهقانان کوشید از آن‌ها در سرکوب تظاهرات استفاده کند. در دسامبر، همان‌طور که انقلاب به نواحی بیرون از شهرها گسترش می‌یافت، ساکنان برخی از روستاها نیز اعلام «ندامت» می‌کردند. به‌طور کلی، به واسطه‌ی افزایش مخالفت‌های مردمی، تلاش رژیم در سازش با اپوزیسیون مشروطه‌خواه نتیجه‌ای به بار نیاورد. در واقع، رژیم در اعطای امتیازات به اپوزیسیون میانه‌رو کاملاً عمل می‌کرد به طوری که همواره یک گام از تحولات عقب‌تر بود.^[۱۴] در ابتدا، شاه می‌اندیشد تغییرات حداقلی کافی خواهد بود، اما این تغییرات رضایت میانه‌روها را فراهم نساخت و سرانجام وقتی شاه با پذیرش هر چیز منطبق بر قانون اساسی موافقت کرد، دیگر خیلی دیر شده بود. در نهایت، رژیم در اتحاد با میانه‌روها توفیقی به دست نیاورد.

اتحاد میانه‌روها و تندروها

به همان میزان که اپوزیسیون میانه‌رو رادیکال می‌شد، زمینه‌ی پیدایش اتحاد انقلابی میان احزاب لیبرال و علمای رادیکال علیه رژیم شاه نیز مهیا می‌شد. در نوامبر، رهبران اپوزیسیون میانه‌رو، دکتر سنجابی و مهندس بازرگان، به منظور مذاکره با آیت‌الله خمینی که سیاست عدم سازش با شاه را دنبال می‌کرد، رهسپار پاریس شدند. سرانجام میانه‌روها زعامت و رهبری آیت‌الله خمینی را در انقلاب پذیرفتند و اعلام کردند که امکان سازش با شاه وجود ندارد و در بیانیه‌ای که در ۵ نوامبر در پاریس به امضای آیت‌الله خمینی و سنجابی منتشر شد، تعیین شکل حکومت در دوره‌ی بعد از شاه موقوف به رفراندوم شد. جبهه‌ی ملی سلطنت را فاقد مشروعیت اعلام کرد.^[۱۵] هم‌زمان، آیت‌الله بهشتی، نماینده‌ی آیت‌الله خمینی در تهران، از «مارکسیست‌ها، ماتریالیست‌ها و لیبرال‌ها خواست تا برای مدتی و با یک صدا با یکدیگر در مبارزه‌ای ارزشمند علیه رژیم همکاری کنند».^[۱۶] به همان میزان که امکان اتحاد با میانه‌روها کم‌رنگ می‌شد و مخالفان رژیم متحد می‌شدند، شاه نیز به سیاست سخت‌گیرانه‌تری رو می‌آورد.

رژیم پراتوری

ارتش آخرین چاره‌ی شاه بود. در ۶ نوامبر شاه به محض روشن شدن موضع اپوزیسیون میانه‌رو، کابینه‌ی «آشتی» را برکنار کرد و کابینه‌ی جدیدی را متشکل از هفت نفر از ژنرال‌های ارتش به رهبری ژنرال ازهاری، رئیس ستاد ارتش، منصوب کرد. این امر بیان‌گر ناممکن بودن اتحاد با اپوزیسیون بود. حکومت نظامی رژیم و ویژه^۱ بدون برنامه‌های سیاسی یا اقتصادی بود که هدفش جلوگیری از فروپاشی بیشتر رژیم بود. تشکیل رژیم نظامی با حمایت امریکا صورت گرفت که شاه را به اتخاذ سیاست «مشت آهنین» ترغیب می‌کرد^[۱۷]. تحت رژیم ژنرال‌ها، آزادی‌های اعطایی قبلی برچیده شدند، سربازها ساختمان‌های مطبوعات در تهران را اشغال کردند و به اعمال سانسور پرداختند، رهبران جبهه‌ی ملی دستگیر شدند و ارتش حوزه‌های نفتی را اشغال کرد. با این وجود، شاه در سیاست سخت‌گیرانه‌ی خود نیز همانند برنامه آزادسازی‌اش چندان جدی نبود.^[۱۸] در حالی که ازهاری یک پیرمرد بود، شاه می‌توانست افسر جاه‌طلب و جوان‌تری نظیر ژنرال خسروداد را برگزیند که از شاه خواسته بود تا اجازه‌ی «صاف کردن تهران» را به او بدهد. بعد از تشکیل حکومت نظامی، سخنرانی مسالمت‌جویانه‌ی شاه که در آن گفت «صدای انقلاب را شنیده است»، موجب سردرگمی و آشفتگی الیت نظامی شد. شایعاتی وجود داشت که برخی از افسران ارتش به دلیل ضعف شاه در صدد کودتا هستند. همچنین، شایعاتی در مورد بیماری شدید شاه وجود داشت.^[۱۹]

با این وجود، مدت کوتاهی بعد از به دست گیری قدرت از سوی ارتش، مخالفت‌های مردمی اوج گرفت و بازارها در مقیاس گسترده‌ای بسته گردیدند. مخالفت‌های مردمی در ماه محرم که مردم به نشانه‌ی مرگ کفن پوشیدند، به اوج خود رسید. تنها در روز اول این ماه مابین ۴۰۰-۳۰۰۰ نفر (طبق گزارش‌های مختلف) کشته شدند.^[۲۰] در عاشورا تنها در تهران بین ۱ تا ۳ میلیون نفر علیه رژیم به تظاهرات پرداختند.

هم‌زمان با شروع فروپاشی ارتش، رژیم نظامی نیز از درون تضعیف گردید. در ابتدا، [امام] خمینی از سربازها خواست از پادگان‌ها فرار کنند. از آن‌جا که بیشتر سربازان ارتش از سر اجبار خدمت می‌کردند، تقاضای آیت‌الله خمینی با پاسخ مثبت آنان روبه‌رو شد. در تهران، تعداد زیادی از سربازان و به ویژه همافران نیروی هوایی محل خدمت خود را ترک کردند. شایعاتی در مورد دستگیری و اعدام همافران مستقر در بنادر خلیج فارس در حمایت از انقلاب وجود داشت. همچنین، اخباری در مورد ترور فرماندهان عالی‌رتبه ارتش از سوی سربازان در پادگان لویزان در بین بود.^[۲۱]

تحت رژیم نظامی، شاه هنوز می‌کوشید با اپوزیسیون میانه‌رو که اکنون تشکیل شورای نیابت سلطنت را به جای شاه پیشنهاد می‌کرد، سازش کند. با این‌که سربازان دکتر سنجابی را به منظور مذاکره به دربار بردند، اما او تنها تکرار کرد که با وجود شاه هیچ راه حلی وجود ندارد. اکنون چنان اجماع یکپارچه‌ای میان نیروهای اپوزیسیون به وجود آمده بود که دیگر شاه نمی‌توانست بخشی از هر معامله‌ی سیاسی قرار گیرد.

رژیم مشروطه: اتحاد شکننده

دولت آمریکا از اول تا آخر از رژیم حمایت کرد و شاه را به‌سازش با اپوزیسیون میانه‌رو ترغیب نمود.^[۲۲] این سیاست به گونه‌ای دیگر و به موازات تماس‌های اپوزیسیون میانه‌رو با سفارت آمریکا برای بیان مواضع‌شان علیه دیکتاتوری شاه نیز عمل می‌کرد. از لحاظ درونی، موضع دربار کاملاً تحلیل رفته بود و «فشار» نهایی با فروپاشی حمایت خارجی آن فرارسید.^[۲۳] از دسامبر به بعد حمایت دولت آمریکا از شاه رو به افول رفت.^[۲۴] به طور کلی، منافع دولت آمریکا بر حول سه موضوع می‌چرخید: حل مسالمت‌آمیز بحران سیاسی، حفظ وحدت ارتش و جلوگیری از رادیکال شدن انقلاب به سمت چپ و به دست‌گیری قدرت از سوی «عناصر رادیکال».^[۲۵] دولت آمریکا در مواجهه با امکان سقوط قریب‌الوقوع شاه کوشید به منظور یافتن فصل مشترک میان رژیم و اپوزیسیون میانه‌رو بین آن‌ها

میانجی‌گری کند. از همین رو، جورج بال^۱ به منظور مذاکره با اپوزیسیون میانه‌رو رهسپار ایران شد. گزارش او که استعفای شاه و تشکیل شورای نیابت سلطنت را توصیه می‌کرد، منعکس‌کننده‌ی دیدگاه‌های اپوزیسیون میانه‌رو بود.^[۲۶] این گزارش مبنای سیاست جدید دولت آمریکا و قطع حمایت از شاه قرار گرفت. سیاست جدید بر ترغیب شاه به انتخاب یک دولت و ترک ایران استوار بود. ماموریت ژنرال هایزر^۲ که در اوایل ژانویه‌ی ۱۹۷۹ به ایران آمد، اجرای همین سیاست جدید، یعنی کسب رضایت ارتش برای عزیمت شاه و تضمین حمایت آن از رژیم جدید، بود. او با شاه ملاقات کرد و به او پیشنهاد کرد به این سیاست عمل کند.^[۲۷] شاه اکنون بر اساس برنامه خروج خود و تشکیل شورای نیابت سلطنت، در میان مشروطه‌خواهان به جست‌وجوی فردی مایل به تشکیل دولت پرداخت. این تحول به علت مخالفت اپوزیسیون با هرگونه انتصابی از سوی شاه، شکل یک ماجراجویی شخصی را به خود گرفت. دکتر شاپور بختیار، یکی از اعضای پیشرو جبهه‌ی ملی، با شاه ملاقات نمود و با تشکیل دولت بر اساس برنامه خروج او از ایران و به دست‌گیری قدرت واقعی، موافقت کرد. موضوع خروج شاه موجب بروز ناراحتی‌هایی در درون الیت نظامی شد. ژنرال‌های دوآتشه‌ی ارتش نارضایی خود را از عزیمت شاه اعلام کردند و ۸۰۰۰ نفر از اعضای گارد سلطنتی حمایت کامل خود را از شاه ابراز داشتند. با این حال، ماموریت هایزر جلوگیری از بروز اختلاف در درون ارتش بود. هم‌زمان، شاه به منظور تضمین وفاداری ارتش سه تن از مشاوران نظامی نزدیک خود را به فرماندهی نیروهای مسلح منصوب کرد. شاه به محض اعطای رای اعتماد مجلس به بختیار ایران را ترک کرد. هم‌زمان، بر اساس بند ۴۲ قانون اساسی که به فقدان موقتی پادشاه مربوط می‌شد، شورای نیابت سلطنت نُه‌نفره‌ای تشکیل شد.^[۲۸] در ۱۶ ژانویه شاه به طور رسمی تهران را برای مدتی استراحت ترک کرد که مردم سرمست از پیروزی، آن را پایان سلطنت تلقی کردند.

رژیم بختیار به عنوان یک دولت مشروطه‌ی تمام‌عیار، قول همه چیز به جز

1. George Ball

2. R. Huser

انقلاب را داد. برنامه این رژیم عبارت بود از: انحلال ساواک، آزادی زندانیان سیاسی، آزادی مطبوعات، شناسایی نقش علما در قانون‌گذاری و پایان دخالت دولت در تجارت و صنعت. با این حال، رژیم جدید از همان ابتدا به یک اندازه از سوی اپوزیسیون میانه‌رو و مردمی مورد بی‌مهری قرار گرفت. جبهه‌ی ملی بختیار را به خاطر خیانت به آرمان خود طرد کرد و در همه‌جا رژیم مشروطه به عنوان عامل امپریالیسم نفی شد.^[۲۹] کارمندان دولت در وزارتخانه‌ها از پذیرش وزیران جدید منصوب بختیار خودداری کردند. اگرچه اصلاحات مشروطه‌خواه او از حمایت ضمنی اپوزیسیون لیبرال و علمای میانه‌رو برخوردار بود، اما هیچ گروه عمده‌ای نمی‌خواست خطر حمایت از رژیم منصوب شاه را بپذیرد. هنگامی که بختیار کوشید سکوت علمای میانه‌رو را به سرمایه‌ی سیاسی [خود] تبدیل کند، آنان با صدور بیانیه‌ای رژیم او را غیر قانونی خواندند. تظاهرات و راهپیمایی‌های گسترده‌ای در تهران در حمایت از قانون اساسی و بختیار صورت گرفت. «در حدود ۱۰۰۰۰۰ نفر عمدتاً از اعضای ارتش و ثروتمندان، که خود را» حامیان قانون اساسی و سوسیال دموکراسی نامیدند، با اجتماع در میدان مجلس حمایت خود را از رژیم بختیار اعلام کردند». ^[۳۰] با این وجود، رژیم مشروطه با جماعات انقلابی خروشان روبه‌رو بود که خود را در کمیته‌های انقلابی سازمان‌دهی کرده بودند و اداره‌ی شهرها را در دست گرفته بودند. در دوره‌ی بختیار، در حالی که هائیزر وحدت الیت نظامی را تدارک می‌دید، سربازان در مسیر فروپاشی بیشتر و جانبداری از انقلاب حرکت می‌کردند. ^[۳۱] افول مشهودی در اطاعت و انضباط [ارتشیان] وجود داشت. سربازان نیروی هوایی در حمایت از انقلاب دست به اعتصاب زدند. در شهرستان‌ها افسران به ابتکار خود با رهبران مذهبی محلی ملاقات کردند. در همه‌ی پادگان‌های نیروی هوایی تظاهراتی به منظور بازگشت آیت‌الله خمینی برگزار شد. ^[۳۲] به طور کلی، رژیم مشروطه با فروپاشی درونی و امواج خروشان انقلاب روبه‌رو بود. اعضای مجلس و شورای نیابت سلطنت یکی بعد از دیگری استعفا دادند و حمله به ادارات ادامه یافت. چشم‌انداز خوبی برای تحکیم سیاسی رژیم وجود نداشت.

حاکمیت دوگانه

آیت‌الله خمینی پیشتر به منظور تشکیل دولت موقت انقلاب، شورای انقلاب اسلامی را تشکیل داده بود که اعضای آن عمدتاً از همکاران روحانی او محسوب می‌شدند. او به محض بازگشت از تبعید، مهدی بازرگان رهبر نهضت ملی را به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب انتصاب کرد که جانشین رژیم مشروطه شده بود. از یک سو دولت موقت از رژیم بختیار خواست قدرت را واگذار کند و از سوی دیگر، رژیم مشروطه تهدید به استفاده از زور علیه دولت موقت کرد. ارتش میان رژیم مشروطه و رژیم انقلاب ارتش واقع شده بود که در ابتدا از بختیار حمایت می‌کرد. اپوزیسیون میانه‌رو و سفارت آمریکا به منظور هموار کردن انتقال مسالمت‌آمیز قدرت و امکان تغییر از سلطنت مشروطه به جمهوری، اقدام به برگزاری نشست‌هایی بین این دو دولت کردند. بختیار برگزاری مجلس موسسان را پیشنهاد کرد و استدلال نمود که هر تغییر سیاسی‌ای باید بر اساس قانون اساسی صورت گیرد. هم‌زمان، دولت موقت به میانجی‌گری سفارت آمریکا و هایزر، با فرماندهان ارتش به منظور کسب حمایت‌شان دیدار کرد. در ۵ فوریه جلسه‌ای میان بازرگان، ژنرال قره‌باغی، رییس ستاد ارتش، و ژنرال هایزر برگزار شد. هدف از این جلسه متقاعد کردن ارتش در مورد این موضوع بود که رژیم بختیار دیری نخواهد پایید و هر تلاشی برای کودتای نظامی بی‌فایده خواهد بود. سرانجام، این مذاکرات منجر به اتحاد میان ارتش و دولت موقت شد.^[۳۳] ژنرال قره‌باغی اعلام کرد که ارتش در سیاست مداخله نخواهد کرد و برای حمایت از هر دولت قانونی‌ای متحد باقی خواهد ماند. این به معنای قطع حمایت ارتش از رژیم بختیار و بی‌طرفی‌اش در منازعه‌ی میان این دو دولت بود. در عوض، دولت انقلاب نیز پذیرفت که وحدت ارتش حفظ شود. با توجه به روگردانی بیشتر همافران نیروی هوایی، ژنرال ربیعی فرمانده نیروی هوایی نیز بی‌طرفی نیروهای تحت امرش را اعلام کرد. در واقع، ارتش بیشتر نگران یکپارچگی خود بود تا دفاع از رژیم بختیار. هایزر با کسب اطمینان از «وحدت و بی‌طرفی» ارتش در ۷ فوریه تهران را ترک کرد. فروپاشی ارتش و اعلام بی‌طرفی آن پیروزی نهایی انقلاب را آسان‌تر کرد.

جنگ داخلی

فروپاشی فزاینده‌ی ارتش منجر به بروز منازعه‌ی آشکار میان نیروهای هوادار انقلاب و نیروهای وفادار به رژیم قدیم شد. این همان چیزی بود که ژنرال‌های ارتش می‌کوشیدند با اعلام بی‌طرفی نیروهای خود از آن اجتناب ورزند. با این وجود، در همان روز اعلام بی‌طرفی ارتش، همافران نیروی هوایی در جلوی آیت‌الله خمینی و در حمایت از انقلاب رژه رفتند. در ۹ فوریه تظاهراتی در پادگان نیروی هوایی دوشان‌تپه در حمایت از انقلاب صورت گرفت که منجر به شورش و نافرمانی شد. گارد سلطنتی به منظور سرکوب تظاهرات وارد پادگان شد و جنگ سختی میان دو طرف درگرفت. مردم از همافران نیروی هوایی حمایت کردند و چریک‌های مسلح فداییان و مجاهدین و سایر گروه‌های مسلح دیگر بر علیه گارد سلطنتی وارد جنگ شدند. بدون تردید، آزادی زندانیان سیاسی در طول دوره‌ی انقلاب صفوف گروه‌های سیاسی مبارز را گسترش داد. تنها در حد فاصل اکتبر و ژانویه حدود ۲۴۵۰ نفر از زندانیان آزاد شدند. سنگرهایی در سراسر شرق تهران ایجاد شد و جنگ دو شبانه‌روز جنگ ادامه یافت. تنها در تهران حدود ۲۰۰-۳۰۰ نفر کشته شدند.^[۳۴] افسران نیروی هوایی انبارهای مهمات را به روی مردم و چریک‌ها گشودند و سرانجام گارد سلطنتی از پادگان عقب‌نشینی کرد. در ۱۱ فوریه هزاران نفر از افراد غیر نظامی مسلح، چریک‌ها و همافران برای به دست گرفتن کنترل چندین پادگان و ایستگاه پلیس به جنگ پرداختند. در پادگان عشرت‌آباد نبرد شدیدی تا پیش از سقوط آن به دست انقلابیون درگرفت. در طول جنگ یکی از مامورین نظامی آمریکا به دلیل وجود شایعاتی مبنی بر حمایت امریکاییان از گارد سلطنتی، مورد حمله قرار گرفت. حوادث مشابهی نیز در شهرستان‌ها صورت گرفت. در تبریز نبرد سنگین سه روز ادامه یافت. تا ۱۱ فوریه ارتش تا حدود زیادی دچار بی‌نظمی و آشفتگی شده بود و مردم تمام پادگان‌های نظامی و ایستگاه‌های پلیس در تهران را تسخیر کرده بودند. در همین روز، شورای عالی به تمام نیروها دستور عقب‌نشینی به پادگان‌ها را داد. در شب (همین روز) ژنرال قره‌باغی به بازرگان اطمینان داد که ارتش با

دولت موقت همسو است. تسلیم ارتش به انقلاب باعث شد بختیار و اعضای دولت، مجلس و شورای نیابت سلطنت همگی استعفا دادند. در طول جنگ ژنرال بدری، فرمانده نیروی زمینی، ژنرال بیگلری، معاون فرمانده گارد سلطنتی، و تعدادی از افسران ارشد کشته شدند. بعدها به واسطه‌ی اعدام‌های صورت گرفته، از تعداد اعضای رهبری ارتش شاهنشاهی باز هم کاسته شد. در ۱۲ فوریه کاخ نیاوران و پادگان گارد سلطنتی سقوط کرد و بدین ترتیب، قدرت به گونه‌ای موثر به انقلاب منتقل شد.

موفقیت انقلاب ریشه در تقارن و هم‌زمانی چند عامل با یکدیگر داشت. بحران اقتصادی و مهاجرت گسترده زمینه‌ی ضروری بسیج توده‌ای را فراهم ساخت. شبکه‌ی ۸۰ هزار تایی مساجد و دیگر نهادهای دینی مبنای سازمانی را ایجاد کرد. رهبری آیت‌الله خمینی و تاکید بر مطالبات مورد نظر تمام طبقات و احزاب، دیگر عامل موثر بود. بازار وجوه مالی ضروری را فراهم ساخت. اعتصابات عمومی رژیم را تضعیف کرد. به ویژه، سیاست آمریکا در برابر رژیم به گونه‌ای ابزاری عمل کرد. سیاست آزادسازی که سیاست پیش از انقلاب بود، از سوی خود آمریکا، که حامی اصلی رژیم اقتدارگرای شاه محسوب می‌شد، تجویز شده بود. بنابراین از یک سو، آمریکا تا پیش از پایان [رژیم سلطنتی] از شاه حمایت می‌کرد و از سوی دیگر، هم‌زمان شاه را برای آزادسازی تحت فشار قرار می‌داد. اگرچه ممکن است این سیاست دوپایه‌ای^۱ در شرایط عادی جواب دهد، اما در وضعیت انقلابی متناقض و خطرناک خواهد بود. بنابراین، تلاش شاه در آزادسازی و سرکوب هم کارایی دستگاه‌های سرکوب را کاهش داد و هم موجب افزایش مخالفت‌های مردمی شد.

یادداشت‌ها

۱. کار، ۱۷ خرداد ۱۳۵۸.

۲. مقایسه کنید با این گفته‌ی هاجنیز: «بورژوازی در انقلاب سرمایه‌گذاری می‌کند؛ همان‌طور که در هر چیز دیگری هم سرمایه‌گذاری می‌کند، ریسک و مخاطره‌جویی را گسترش می‌دهد و با حمایت از تمام جنبش‌های نویدبخش تمام گزینه‌ها را در نظر می‌گیرد»:

F. G. Hutchins, "On Winning and Losing by Revolution", *Public Policy*, vol. 18 (1969), p. 27.

۳. سازمان انقلابی، شورش در تبریز (تهران، ۱۳۵۷)، صص ۱ و ۴-۵.
۴. فداییان خلق، گزارشی از مبارزات [دلیرانه مردم] خارج از محدوده (تهران، مرداد ۱۳۵۷)، صص ۹۷-۹۹.
۵. سازمان انقلابی، شورش در تبریز، صص ۱-۵.
۶. آن‌ها از نخستین مطالبات اولیه بود که از سوی اپوزیسیون مذهبی مطرح شد؛ فهرست مطالبات در همان منبع.
۷. علاوه بر این، اجتماعات قومی و گروه‌های روستایی‌ای نظیر اجتماعات کردی، آذربایجانی و اردبیلی ساکن تهران نقش مهمی در پیوند مردم روستایی و شهری ایفا کردند. آن‌ها معمولاً بر مبنای مذهبی سازمان‌دهی می‌شدند و دارای حسینه‌هایی بودند که در طول ماه‌های مذهبی سلسله سفرهایی را برای دیدار از شهرهای خود سازمان‌دهی می‌کردند. همچنین، در شهر مشهد شهرستانی‌های ساکن در شهر، مراکز مذهبی و خیریه‌ی خاص خود را داشتند.
۸. برای گزارش شورش‌های تبریز بنگرید به:
- مجاهدین خلق، جنبش خلق تبریز (تهران، ۱۳۵۸).
۹. کیهان، ۵ شهریور ۱۳۵۷. همچنین، دولت جدید به منظور خشنودی علما وزارتخانه جدیدی برای موقوفات دینی تشکیل داد. هدف آن «تامین بودجه‌ی حوزه‌ها، نوسازی و مرمت مقبره‌ها و مساجد و اعطای وام‌های تحصیلی به طلاب» بود.
۱۰. در درون دولت آمریکا اختلافاتی در مورد میزان حمایت از شاه و اتخاذ سیاست سخت‌گیرانه‌ی وی وجود داشت. در حالی که به اعتقاد شورای امنیت ملی شاه می‌بایست سیاست «مشت آهنین» را اتخاذ می‌کرد، وزارت امور خارجه خواهان سازش با اپوزیسیون میانه‌رو بود. در نوامبر وزارت امور خارجه با ارسال تلگرافی به سفارت آمریکا در تهران به شاه پیشنهاد کرد قدرت واقعی را به دولتی ائتلافی انتقال دهد. با این وجود، شورای امنیت ملی با پس گرفتن تلگراف در طی پیامی به شاه حمایت کامل خود را از استقرار رژیم نظامی اعلام کرد. بنگرید به:
- M. Ledeen and W. Lewis, "Carter and the Fall of the Shah: The Inside Story", *Washington Quarterly*, vol. 3 (1980), pp. 3-40.
11. *Le Monde*, 17 September 1978.
۱۲. مطالبات کارگران نفت عبارت بود از: لغو حکومت نظامی؛ آزادی تمام زندانیان سیاسی؛ اخراج خارجی‌ان از صنعت نفت و محاکمه‌ی رییس ساواک، ژنرال نصیری. به دنبال اعتصاب، صادرات نفت تا پایان ۱۹۷۸ متوقف شد. در گذشته، ایران ۶ میلیون بشکه نفت صادر می‌کرد که ۸۰ درصد از درآمدهای خارجی دولت را تشکیل می‌داد.
۱۳. اکنون مخالفت‌های سیاسی با رژیم از اعتراضات اقتصادی استقلال یافته بودند. از همین رو،

- ۴۰۰۰۰۰ نفر از معلمان اعتصاب‌کننده خواستار افزایش حقوق‌ها و اصلاحات سیاسی شدند. به رغم تلاش دولت برای تحقق کامل مطالبات اعتصاب‌کنندگان در زمینه‌ی دستمزدها، اعتصاب‌ها همچنان ادامه یافتند.
۱۴. برای مثال در اکتبر ۱۹۷۸ جبهه‌ی ملی خواستار انحلال ساواک، آزادی تمام زندانیان سیاسی، برچیدن دادگاه‌های نظامی و قانونی شدن تمام احزاب شد. در اکتبر، رژیم آمادگی پذیرش این مطالبات حداقلی را نداشت؛ در دسامبر، به علت رادیکال شدن میانه‌روها، جبهه‌ی ملی حتی آمادگی تشکیل کابینه‌ای ائتلافی را نداشت.
15. *The Times*, 3 November 1978.
در پاریس سنجایی اعلام کرد که جبهه‌ی ملی «با نهضت دینی ایران توافق کامل» دارد. از اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ این نخستین بار بود که رهبران دینی و سکیولار پیشرو اپوزیسیون، ائتلافی را علیه شاه تشکیل می‌دادند.
۱۶. آیت‌الله خمینی، بهشتی و دیگران، حکومت جمهوری اسلامی (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۶۹.
17. *New York Times*, 1 November 1978.
۱۸. از همین رو، وی در همان روز نصب دولت نظامی، اعلام کرد مردم «اشتباهات گذشته، سرکوب و فساد را تحمل نمی‌کنند». روشن است که او حس برحق بودن [خود] را از دست داده بود.
۱۹. علاوه بر این، تلاش ارتش برای خرسند نمودن اپوزیسیون موجب شکاف در گروه حاکمه شد. پیشتر در اکتبر ۳۴ مامور ساواک اخراج شده بودند. در نوامبر رژیم نظامی دستور دستگیری ۵۴ مقام ارشد و بازرگان نظیر هویدا، نخست‌وزیر سابق، ژنرال نصیری، رییس سابق ساواک، و سایر وزیران سابق را صادر کرد.
- *New York Times*, 8 November 1978.
۲۰. BBC و رادیو مسکو. بر اساس یک برآورد، در طی دو ماه حکومت نظامی حدود ۳۱۰۰ نفر کشته شدند و تعداد زیاد دیگری نیز مجروح شدند:
– گمنام، وقایع انقلاب (تهران، ۱۳۵۷).
۲۱. در ۱۴ دسامبر سه نیروی گارد سلطنتی ۱۲ افسر ارشد را در پادگان لویزان کشتند؛ در ۱۸ دسامبر یک واحد مسلح در تبریز از تیراندازی خودداری کرد و به پادگان‌ها فراخوانده شدند؛ و در چندین نوبت سربازان و تظاهرات‌کنندگان با یکدیگر دست برادری دادند.
۲۲. حتی بعد از کشتار جمعه سیاه پرزیدنت کارتر در طی تماسی تلفنی با شاه ضمن اعلام حمایت خود از رژیم وی خواستار آزادسازی شد:
– *Washington Post*, 10 September 1978.
۲۳. در این سال، همان‌طور که بحران تشدید می‌شد، شاه نیز به گونه‌ای فزاینده نسبت به موضع آمریکا در قبال رژیمش مردد می‌شد. او از یک‌سو از سفارت آمریکا در تهران حمایت کامل

(دولت آمریکا) را دریافت می‌کرد، و از سوی دیگر، آمریکا آشکارا خواستار آزادسازی بیشتر بود:

M. R. Pahlavi, *The Shah's Story* (London, 1980), pp. 186 ff.

۲۴. در ۷ دسامبر کارتر اعلام کرد اگرچه شاه از «حمایت و اعتماد» آمریکا برخوردار است، اما دولت او «قصده مداخله در امور داخلی ایران» را ندارد؛ این حق مردم ایران است که نوع رژیم مورد نظر خود را انتخاب کنند.

– *New York Times*, 13 December 1978)

۲۵. بیانیه وزارت امور خارجه، ۲۰ ژانویه ۱۹۷۹،
۲۶. دیدگاه بال آن بود که ارتش بختی برای استقرار مجدد نظم ندارد. اگرچه او با مخالفت مشاور امنیت ملی، ز. برژینسکی و دیگر حامیان شاه در دولت روبه‌رو شد، اما کارتر تصمیم گرفت طرف بال را بگیرد:

– M. Ledeen and W. Lewis, “Carter and the Fall of Shah”, *Washington Quarterly*, vol. 3 (1980), pp. 3–40.

۲۷. دولت آمریکا به شاه پیشنهاد کرد ایران را ترک کند: نیویورک تایمز، ۸ ژانویه ۱۹۷۹. بعدها هنری کیسینجر نوشت: «اطلاع یافتیم دولت ما تصمیم گرفته است که شاه باید ایران را ترک کند»، زیرا در این صورت بود که اپوزیسیون میانه‌رو از شانس جلوگیری از کسب کامل قدرت از سوی (آیت‌الله) خمینی برخوردار می‌شد:

– *For the Record: Selected Statements, 1977–1980* (London, 1981), p. 252.

۲۸. اعضای این شورا عبارت بودند از: بختیار، علی اردلان، وزیر دربار، امیرانتظام، رییس NIOC، قره‌باغی، رییس ستاد ارتش، ا. علی‌آبادی، دادستان کل سابق، م. وارسته، وزیر دارایی سابق، رییس مجلس و سنا، و جلال تهرانی، معاشر شاه در دربار.

۲۹. حمایت آمریکا از بختیار (نیویورک تایمز، ۴ و ۱۲ ژانویه ۱۹۷۹) موجب تشدید احساسات ضد آمریکایی شد و از اواخر دسامبر تظاهرات ضد آمریکایی در بیرون سفارت آمریکا افزایش یافت.

۳۰. کیهان، ۲ بهمن ۱۳۵۷؛ اینترنشنال هرالڈ تریبیون در ۷ ژانویه ۱۹۷۹ دولت بختیار را به عنوان «طبقه‌ی کاملاً متوسط» توصیف کرد. رهبری ارتش تا اوایل فوریه همچنان در پشت دولت بختیار یکپارچه باقی ماند (نیویورک تایمز، ۲۲ ژانویه ۱۹۷۹). فروپاشی ارتش به تدریج از پایین در اثر فشارهای خانوادگی و دینی در میان سربازان شروع شد:

– Sreedhar, “The Role of the Armed Forces in the Iranian Revolution”, *IDSJ Journal*, vol. 12 (1979), pp. 12–42.

۳۲. مقایسه کنید با این گفته‌ی پتی: «هنگامی که تمام عوامل دیگر انقلاب حاضر باشند، ارتش هیچ‌گاه در پوستن به انقلاب درنگ نخواهد کرد و هنگامی که این امر اهمیتی ندارد در مخالفت با آن درنگ نخواهند کرد»:

– G. Pettee, *The Process of Revolution* (New York, 1983), p. 105.

۳۳. از همین رو، هایزر نقش مهمی در بی طرفسازی فرماندهی ارتش و هموارسازی مسیر مذاکرات ایفا کرد. همچنین، او جلسه‌ای را میان فرماندهان ارتش و آیت‌الله بهشتی ترتیب داد. در آن زمان این مذاکرات مخفی نگه داشته شدند و بعدها مهدی بازرگان در برخی از مصاحبه‌هایش پرده از روی برخی از آن‌ها برداشت. برای مثال بنگرید به: اطلاعات، ۳ آذر ۱۳۵۸ و کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۸.

34. *New York Times*, 10 February 1979.

فصل ششم

به سوی بازسازی دولت

در سه فصل پایانی تلاش ما بر حول توضیح اسباب و علل انقلاب می‌چرخد. در فصل حاضر به مطالعه و بررسی مسیر انقلاب بعد از سقوط رژیم قدیم بر حسب تعدد منابع قدرت و تلاش احزاب و طبقات مختلف برای کسب استیلا بر دولت بعد از انقلاب خواهیم پرداخت. همچنین، در مورد نقش «میان‌روها» و تفوق «تندروها»^۱ بحث خواهیم کرد. همان‌طور که خواهیم دید، منازعه‌ی طبقاتی بعد از انقلاب در فهم تحول انقلاب جنبه‌ی اساسی دارد. انقلاب به واسطه‌ی انتقال قدرت به طبقه‌ای دیگر موجب تغییر در جایگاه اجتماعی قدرت سیاسی، ایجاد یک قدرت جدید و ظهور ایدئولوژی پوپولیستی شد.

احزاب سیاسی

دیکتاتوری سلطنتی برای یک دهه و نیم کوشید از طریق زور و کنترل اقتصادی، منازعات آشکار میان طبقات اجتماعی را سرکوب کند. با پایان دیکتاتوری، منازعات طبقات اجتماعی به تدریج از سر گرفته شدند. انقلاب

۱. در این‌جا مجدداً لازم به تأکید است که مفاهیمی نظیر لیبرال، میان‌رو، تندرو، رادیکال، بنیادگرا و جز آن را باید در چارچوب اصطلاحات خاص جامعه‌شناسی سیاسی و علم سیاست ملاحظه کرد و نه در معنایی ژورنالیستی و سیاست‌زده‌ی آن - مترجم.

موجب ورود طبقات اجتماعی جدید و گروه‌های قومی به عرصه‌ی سیاسی شد که خواهان تاثیر و نفوذ در فرایند بازسازی دولت بودند. همان‌طور که ناسازگاری منافع اجتماعی-اقتصادی مخالف به گونه‌ای فزاینده آشکار می‌شد، احزاب سیاسی موجود نیز درصدد نمایندگی منافع خاصی برمی‌آمدند و خواهان سازمان‌دهی در احزاب سیاسی خودشان بودند. این احزاب سیاسی که در این فصل مورد بحث قرار می‌گیرند، بر اساس همان مبنای طبقاتی-ایدئولوژیکی فصل اول طبقه‌بندی شده‌اند. اگرچه ایدئولوژی‌های سیاسی مورد بحث در آن‌جا (دموکراسی سکیولار طبقه‌ی متوسط، بنیادگرایی ضد لیبرالی روحانیون متحد با خرده‌بورژوازی، و ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر توده‌ای روشن‌فکران رادیکال) حضور داشتند، اما روند ایدئولوژیکی جدیدی از اسلام انقلابی نیز وجود داشت که به سرعت در میان روشن‌فکران دوره‌ی پیش از انقلاب گسترش یافت، و بدین ترتیب احزاب جدیدی بر حول آن به وجود آمدند.

احزاب لیبرال بورژوازی طبقه‌ی متوسط

این طبقه [از احزاب] که شامل احزاب اپوزیسیون قدیمی شناخته شده‌اند، با این‌که خواهان حفظ ساختار اجتماعی موجود تحت رژیم قدیم بودند، سودای تغییر ساختار سیاسی را نیز در سر می‌پروراندند. به طور کلی، این احزاب هوادار استقرار رژیم لیبرال هواداری بودند. در واقع، اگرچه آن‌ها در یک مقطع از پذیرش سلطنت مشروطه بر حسب قانون اساسی قدیم (۱۹۰۶) حمایت کردند، اما بعدها تاکید کردند که همان قانون اساسی باید چارچوب آرایش و نظم سیاسی جدید باشد. این احزاب به عنوان احزاب مقامات بالا و متخصصان بر تغییر سیاسی از اقتدارگرایی به دموکراسی پارلمانی تاکید داشتند. با این وجود، در مقایسه با سایر احزاب، برای توده‌ی مردم کمتر شناخته شده بودند و عمدتاً از سوی قضات، بوروکراسی دولتی و محافظان بازرگانی حمایت می‌شدند.

جبهه‌ی ملی مهم‌ترین حزب میانه‌روی لیبرال بود و شامل حزب ایران به رهبری ا. صالح و بعدها دکتر ک. سنجابی، و حزب ناسیونالیست ایران به رهبری دکتر فروهر می‌شد. کانون وکلا و جامعه سوسیالیست‌ها نیز روابط نزدیکی با این

جبهه داشتند. بعد از انقلاب، جبهه‌ی ملی خواستار تصویب قانون اساسی جدیدی «مشابه‌ی قوانین اساسی کشورهای دموکراتیک اروپای غربی» شد.^[۱] همچنین، از دولت خواست بخش خصوصی را مورد تشویق و حمایت قرار دهد. به عقیده‌ی جبهه‌ی ملی، هدف انقلاب «نابودی دیکتاتوری بود. انقلاب، جنبشی مردمی بود و نه منازعه‌ای طبقاتی، یعنی مبارزه‌ی زحمت‌کشان علیه سرمایه‌داران یا دهقانان علیه مالکان».^[۲]

جبهه‌ی ملی در طی انقلاب در سرانجام افول قرار گرفت. طرد دکتر بختیار در پیش از انقلاب و روگردانی حزب ناسیونالیست از آن، با ترک حزب از سوی دکتر متین‌دفتری، نوه‌ی دکتر مصدق، برای تشکیل حزب دموکراتیک ملی توأم شد. این امر در واکنش به عمل جبهه‌ی ملی در پذیرش خط روحانیون انقلاب در زمان اعلامیه‌ی پاریس، صورت گرفت. جبهه دموکراتیک ملی خواستار انحلال شورای انقلاب منصوب آیت‌الله خمینی و انتخاب شورای جدیدی از میان کارمندان دولت، اصناف و کارگران شد؛ همچنین، با مداخله‌ی روحانیون در سیاست مخالفت کرد.^[۳]

حزب دیگری که گرایش‌های اسلامی قوی‌تری از جبهه‌ی ملی داشت، نهضت آزادی بود که پس از انقلاب قدرت را در دست گرفت. رهبران حزب، مهندسان م. بازرگان، ی. سحابی، ع. سحابی، ع. حاج سید جوادی و امیرانتظام، همگی در دولت موقت عهده‌دار مناصب دولتی شدند. این حزب هوادار دموکراسی پارلمانی ملی و مخالف حکومت روحانیون بود.^[۴] همچنین، در مورد مسایل اجتماعی-اقتصادی تاکید داشت که:

آنچه امروز ما به آن نیاز داریم بخش خصوصی است، زیرا ما هیچ‌گاه بخش خصوصی در اقتصادمان نداشته‌ایم. در گذشته، بخش خصوصی شامل تعدادی از خانواده‌های مرتبط با دربار بود و به همین دلیل، نه تجارت آزاد وجود داشت و نه رقابت.^[۵]

همچنین، نهضت آزادی به منظور تضعیف حمایت خارجی رژیم قدیم تماس‌هایی با سفارت آمریکا برقرار کرد. این حزب «امپریالیسم» را تهدیدی واقعی نمی‌دانست و در واقع اعتقاد داشت که «قدرت‌های امپریالیستی» در توفیق انقلاب موثر بوده‌اند.^[۶]

یکی از احزاب لیبرال جدید که بعد از انقلاب شکل گرفت، حزب جمهوری خلق مسلمان بود. اگرچه خاستگاه اولیه‌ی حزب را باید در میان هم‌فکران آیت‌الله شریعتمداری جست‌وجو کرد که همراه با آیات عظام شیرازی و قمی از احزاب لیبرال هواداری می‌کردند، اما به تدریج از حلقه‌ی روحانیون فراتر رفت و متخصصان طبقه‌ی متوسط را نیز دربر گرفت و سرانجام نیز به دنبال بروز اختلافاتی در حزب، روحانیون حزب به سمت احزاب اسلامی روتافتند. بانیان روحانی حزب (حجج اسلام، ه. خسروشاهی، صدر بلاغی، ر. گلسرخی و ج. سعیدی) جناح سکیولار حزب را به [حمایت از] «سرمایه‌دارها»، «ناسیونالیست‌ها» و «غرب‌زدگی» متهم می‌کردند. جناح میانه‌رو شامل بازرگانان، متخصصان و حقوق‌دانان می‌شد و بعد از روگردانی جناح روحانیون از حزب به فعالیت‌های حزبی ادامه دادند. اعضا و رهبران حزب نظیر دکتر ع. علیزاده، مهندس ر. مراغی، دکتر م. عنایت، روزنامه‌نگار برجسته، فرخ‌دفتری، حقوق‌دان، ح. بشارت، زمین‌دار، و جز آن از تصویب قانون اساسی سکیولار از سوی مجلس موسسان ملی هواداری کردند.^[۷] فعالیت اصلی حزب در استان آذربایجان بود که آیت‌الله شریعتمداری حامیان پرشماری در آن داشت و از حمایت جدی بازرگانان و تجار تبریز برخوردار بود.

حزب رادیکال که در پیوند با حزب جمهوری خلق مسلمان و آیت‌الله شریعتمداری قرار داشت، بعد از انقلاب سازمان‌دهی شد. بانیان حزب حقوق‌دانان، مهندسان، استادان دانشگاه و مقامات بالا نظیر مهندس ر. مراغی، دکتر ج. ممتاز، استاد دانشگاه تهران، دکتر ف. ناصری، حقوق‌دان، مهندس ت. مکی‌نژاد، دکتر ر. عبادی، دکتر ح. امامی و جز آن بودند. حزب رادیکال حزبی سکیولار و لیبرال بود و خواهان «احیای بخش خصوصی» بود.^[۸]

[حزب] جنبش که بیشتر دموکراتیک بود تا لیبرال، از سوی دکتر حاج سیدجواد در طی انقلاب تاسیس شد. جنبش نیز همانند جبهه‌ی دموکراتیک ملی عمدتاً از روشن‌فکران، حقوق‌دانان و استادان دانشگاه نظیر دکتر ن. کاتوزیان، استاد دانشگاه تهران، دکتر ک. لاهیجی، حقوق‌دان برجسته، و دکتر

م. کاتبی تشکیل شده بود. این حزب از سوی کانون وکلا، کانون نویسندگان و سازمان ملی دانشگاهیان حمایت می‌شد.

به‌طور کلی، احزاب لیبرال بورژوا کوچک و نخبه‌گرا بودند و تماس محدودی با توده‌های شهری و روستایی داشتند. این احزاب در زمانی که قدرت واقعی در همه‌جا در سازمان‌های مردمی نوظهور اعمال می‌شد، به واسطه‌ی فقدان منابع سازمانی و پایگاه اجتماعی وسیع عمدتاً بر بوروکراسی و قضات به‌جامانده از رژیم قدیم متکی بودند.

احزاب بنیادگرایی ضد لیبرال

احزاب اسلامی عمدتاً بعد از انقلاب به وجود آمدند. برخلاف احزاب لیبرال، بنیادگرایان درک اساسی‌تری از انقلاب داشتند و دشمنی و خصومت بیشتری با رژیم قدیم حس می‌کردند. آن‌ها نه فقط خواهان تغییر نظام سیاسی از پادشاهی به جمهوری بودند، بلکه هدف اصلی‌شان وحدت دین و دولت بود. احزاب اسلامی در پیوند با تفسیر آیت‌الله خمینی از نظریه سیاسی شیعه، ایده‌ی «ولایت فقیه» را مطرح ساختند و قانون اساسی قدیم را که مبتنی بر لیبرالیسم غرب بود، (قانونی) بیگانه با روح تشیع ملی‌گرای خود تلقی کردند. احزاب بنیادگرا عمدتاً شامل روحانیون رده‌پایین می‌شدند و از حمایت بسیار اصناف بازار که بعد از انقلاب مجدداً احیا و سازمان‌دهی شده بودند، برخوردار بود. روحانیون ارشدتر در مجموع متحد میانه‌روها به حساب می‌آمدند.^[۹] سازمان‌های روحانی رسمی، به ویژه حوزه‌های علمیه‌ی مستقر در شهرهای مقدس، تحت کنترل و نظارت روحانیون رده بالا، یعنی آیت‌الله‌ها و مجتهدان، قرار داشتند که منبع تفسیر قانون اسلامی و دریافت‌کننده‌ی مالیات‌ها [منظور خمس و زکات است. م.] و موقوفات محسوب می‌شدند. روحانیون رده‌پایین، یعنی حجج اسلام و مدرسین، به لحاظ مالی به آیت‌الله‌ها وابسته بودند و با توجه به کاهش جذابیت شغل روحانیون در میان طبقات شهری، این افراد عمدتاً از پیشینه‌ای روستایی برخوردار بودند. بنابراین، در حالی که احزاب لیبرال احزاب متخصصان

و مقامات بالا بودند، احزاب تندرو عمدتاً از سوی روحانیون رده‌پایین ایجاد شدند. لئونارد بایندر در ۱۹۶۵ آن‌ها را این‌گونه توصیف می‌کند:

طلاب و علمای جوان در می‌یابند که دیگر با روشن‌فکران غرب‌گرا یکسان نیستند. دانش‌شان بی‌اهمیت جلوه داده می‌شود، رفتار و لباس‌شان مورد تمسخر واقع می‌شود، و تمام مشاغل عالی دولتی به روی آن‌ها مسدود است. درآمدشان به جز کسانی که با اشراف زمین‌دار مرتبط هستند، محدود است. علما، اعم از پیر و جوان، در موضعی دفاعی قرار دارند. دولت و روشن‌فکران غرب‌گرای وزارتخانه‌ها علما را مایه‌ی شرمساری و خجالت [خود] می‌دانند.^[۱۰]

از میان همین روحانیون رده‌پایین بود که بنیادگرایان سربرآوردند. هسته و مرکز [این گروه] را دانشجویان و شاگردان آیت‌الله خمینی تشکیل می‌دادند. حزب مذهبی بنیادگرای اصلی حزب جمهوری اسلامی بود که در فوریه‌ی ۱۹۷۹ تشکیل شد. بانیان حزب آیات عظام بهشتی، موسوی اردبیلی، مهدوی کنی و حجج اسلام ع. خامنه‌ای، م. باهنر، هاشمی رفسنجانی، ه. غفاری، گلزاده غفوری، ناطق نوری و غیر روحانیونی نظیر دکتر ح. حبیبی و دکتر ح. آیت بودند. به اعتقاد این حزب، حاکمیت ناشی از خداوند است و تمام قوانین باید مبتنی بر قانون اسلامی همراه با رهبری دولت از سوی یک فقیه یا امام باشد.^[۱۱]

روحانیون رده‌پایین، به ویژه در تهران و شهرهای مقدس، گروه‌های کوچک متعددی را از جمله جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز تهران، سازمان اسلامی فجر، حزب توحید، سازمان اسلامی اشتر، جامعه روحانیت متعهد تهران، مدافعان توحید، سازمان مبارزان حقیقت و مجاهدین انقلاب اسلامی، سازمان‌دهی کردند. بیشتر این گروه‌ها در مناطق فقیر جنوب تهران فعالیت می‌کردند. حزب توحید و حزب‌الله که در پیوند با حزب جمهوری اسلامی قرار داشتند، هر دو از گروه‌های بازار تهران بودند. حزب‌الله ادامه‌ی گروه‌های ائتلافی بنیادگرای اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ بود که خود آن بخشی از حزب فداییان اسلام دهه‌ی ۱۹۴۰ بود. بعد از انقلاب فداییان اسلام از سوی حجت‌الاسلام شجونی مجدداً سازمان‌دهی شد. جامعه روحانیت متعهد به منظور تسهیل نام‌نویسی منظم نامزدهای انتخاباتی، تماس‌هایی با گروه‌های مشابه در

استان‌ها برقرار کرد. علاوه بر این، گروه‌های محلی بی‌شماری نیز وجود داشتند که نام خود را از فداییان شیعه برگرفته بودند.

در مقایسه با احزاب لیبرال، گروه‌های بنیادگرا از موقعیت بهتری برای حفظ بسیج سیاسی مردم برخوردار بودند. شبکه ارتباطی‌ای که به واسطه‌ی مساجد و بازارها شکل گرفته بود، روحانیون را قادر به جذب افراد بیشتر و سازمان‌دهی انجمن‌های اسلامی و اصناف بازارها می‌کرد. مهم‌تر آن‌که، روحانیون با سازمان‌های مردمی‌ای که در طول و بعد از انقلاب به وجود آمدند، کاملاً پیوند خورده بودند.

احزاب اسلامی رادیکال

این طبقه از احزاب با اتکا بر جریان ایدئولوژیکی رشد اسلام در میان روشن‌فکران جدید در قبل از انقلاب بنا شده بود. اسلام روشن‌فکران رادیکال تا حد زیادی ناسیونالیستی بود و بر مبارزه علیه امپریالیسم و نفوذ سرمایه‌داری غرب در ایران تاکید می‌کرد. احزاب عمده در این طبقه عبارت بودند از جنبش مسلمانان مبارز، جنبش انقلابی خلق مسلمان (جاما)، نهضت اسلامی شوراها و مجاهدین خلق. برخلاف احزاب بنیادگرا، این احزاب اسلامی رادیکال عمدتاً از روشن‌فکران و دانشجویان شکل گرفته بود و حامیان خود را در میان جوانان تحصیل‌کرده‌ی شهری جست‌وجو می‌کرد. شعار این احزاب «دموکراسی شورایی» یا استقرار شوراها در تمام نهادها و موسسات بود که به اعتقاد آن‌ها مفهوم اصلی حکومت در اسلام را تشکیل می‌داد.

جنبش مسلمانان مبارز، به رهبری دکتر ح. پیمان، دکتر افتخار و روشن‌فکران دیگر، در ۱۹۶۵ به عنوان حزبی زیرزمینی شروع به فعالیت کرد. بعد از انقلاب، حزب خواستار ملی شدن صنایع، مصادره‌ی دارایی‌های بزرگ، استقرار شوراها، کارگران و اصلاحات ارضی گردید. به اعتقاد این حزب در اسلام حقیقی مالکیت مشترک است و مالکیت از آن خداوند است. به گفته‌ی دکتر پیمان، پیامبر اسلام روابط مبتنی بر مالکیت خصوصی را تغییر داده و در شهر-دولت وی، مدینه، مالکیت خصوصی وجود نداشته است.^[۱۲]

به گونه‌ای مشابه، مجاهدین نیز خواستار ملی شدن صنایع، تشکیل ارتشی مردمی و استقرار شوراها شدند.^[۱۳] بعد از انقلاب، مجاهدین سازمان خود را بسط دادند و سازمان جوانان مجاهدین را با خیل عظیمی از هواداران در میان دانش‌آموزان دبیرستان‌ها و دانشجویان دانشگاه‌ها به وجود آوردند. جنبش انقلابی خلق مسلمان، به رهبری دکتر ک. سامی و روشن‌فکران دیگر، نیز هوادار اقدامات اجتماعی-اقتصادی رادیکال بودند. از احزاب اسلامی رادیکال تنها مجاهدین از طرفداران بی‌شمار و منابع سازمانی لازم برخوردار بودند و به عنوان رقیب اصلی قدرت پدیدار شدند. مجاهدین با ترکیب مارکسیسم و اسلام در ایدئولوژی خود توانستند حمایت دانشجویان و روشن‌فکران رادیکال را همراه با بازاریان مبارز جذب کنند. با این وجود، مطالبات سیاسی حزب تفاوت چندانی با مطالبات چپ سکیولار نداشت. مجاهدین در طی نامه‌ای به آیت‌الله خمینی در بعد از انقلاب تاکید کردند که در دولت اسلامی «طبقات انحصارگر باید برچیده شوند؛ مبنای مالکیت کار است؛ کارگران و دهقانان باید از مالیات معاف شوند و حقوق ملی اقلیت‌های قومی به رسمیت شناخته شود».^[۱۴] با این وجود، مجاهدین در جای دیگری هم اعلام کردند که «در این مرحله مخالف سرمایه‌داری ملی و بازار نیستیم».^[۱۵] مجاهدین علاوه بر سازمان جوانان مجاهدین که سازمان ظاهری و آشکارشان بود، شبکه‌ی زیرزمینی پیش از انقلاب خود را نیز حفظ کردند. از همان ابتدا مجاهدین با استقرار دولتی تئوکراتیک مخالفت کردند و هوادار تمرکززدایی سیاسی و تشکیل دولتی ائتلافی از گروه‌های رادیکال و اسلامی بودند.

احزاب چپ‌گرا

چپ شامل گروه‌بندی‌ها و جناح‌های بی‌شماری می‌شد و عمدتاً از گروه‌ها و جنبش‌های دانشجویی و فکری تشکیل شده بود. احزاب چپ خواهان ملی شدن صنایع و بانک‌ها، پایان وابستگی به امپریالیسم آمریکا، ایجاد ساختار نظامی مردمی جدید و حق خودمختاری برای گروه‌های قومی بودند. چپ به عنوان فعال‌ترین بخش اپوزیسیون، نفوذ قابل ملاحظه‌ای بر جهت‌گیری ایدئولوژیکی انقلاب داشت. با این حال، احزاب چپ به رغم مواضع اصولی مشترکشان، بیشتر به دلایل

تاکتیکی با یکدیگر متحد می‌شدند. عده‌ای در برابر لیبرال‌ها تزلزل نشان می‌دادند، عده‌ای با احزاب اسلامی همکاری می‌کردند و عده‌ای مستقل عمل می‌کردند. احزاب چپ صرف‌نظر از اختلافات درونی، به واسطه‌ی سیاسی‌سازی و بسیج توده‌ای موثر نهضت اسلامی در گذشته، در گسترش پایگاه اجتماعی خود و نفوذ در میان طبقات پایین روستایی و شهری با مشکلاتی روبه‌رو بودند. استثنای قابل توجه کمیته‌های اعتصاب و شوراهای کارگران در صنعت نفت بود که چپ‌گراها از نفوذ چشمگیری در میان آن‌ها برخوردار بودند. با این وجود، جنبش طبقه‌ی کارگر که بعد از انقلاب ظاهر شد ربط چندانی به احزاب چپ‌گرا نداشت. به رغم این موانع، احزاب چپ تلاش زیادی برای کسب قدرت به خرج دادند.

جناح‌ها و احزاب چپ‌گرای اصلی عبارت بودند از: فداییان خلق، سازمان پیکار، سازمان طوفان (مانونیست)، سازمان وحدت کمونیستی، حزب کمونیست دهقانان و کارگران ایران، سازمان انقلابی (که در ۱۹۶۹ از حزب توده منشعب شده بود)، حزب کارگران سوسیالیست (تروتسکیست)، سازمان کارگران مبارز، سازمان کمونرها، کمیته مارکسیست-لنینیست، سازمان جوانان انقلابی، اتحاد دموکراتیک (گروه منشعب دیگر از حزب توده)، حزب توده و دیگر جناح‌های کوچک‌تر.

سازمان فداییان خواهان تشکیل شوراهای کارگران و دهقانان، انحلال ارتش سلطنتی و ملی شدن تمام سرمایه‌های صنعتی و بانکی بود.^[۱۶] این سازمان برنامه مشخصی درباره‌ی دوره‌ی مستقیم و بعد از انقلاب نداشت و به زودی به دو جناح اصلی تقسیم شد: جناح اکثریت که میان حمایت از میانه‌روها و احزاب اسلامی در نوسان بود و خود نیز به جناح‌های طرفدار و ضد حزب توده تقسیم می‌شد. جناح اقلیت (گروه‌های دهقانی و چوپان‌زاده) که اکثریت را به فرصت‌طلبی متهم می‌کرد و خواهان مسلح ساختن توده‌ها بود. از دیدگاه اقلیت، دولت اسلامی رژیم بورژوازی وابسته بود تا بورژوازی ملی.^[۱۷] به گونه‌ای مشابه، سازمان پیکار نیز که به عنوان جناحی مارکسیستی در پیش از انقلاب از مجاهدین رو برتافته بود، هر سازشی با لیبرال‌ها و احزاب اسلامی را که از نظر حزب همگی نظم سرمایه‌داری

را تقدیس می‌کردند، مردود اعلام کرد.^[۱۸] از همان ابتدا، پیکار و فداییان مخالفت خود را با استقرار دولت اسلامی اعلام کردند و بعد از چند ماه فعالیت سیاسی [آشکارا] به فعالیت‌های زیرزمینی رو آوردند. برعکس، موضع حزب توده‌ی طرفدار شوروی از ابهام بیشتری برخوردار بود؛ بدین معنا که با «چپ‌روی‌های کودکانه» مخالفت کرد و از همان ابتدا، جانب بنیادگرایان اسلامی را گرفت.^[۱۹] حزب توده‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ با حزب توده‌ی دهه‌ی ۱۹۴۰ تفاوت خیلی زیادی داشت. این حزب در اثر سرکوب و تبعید همراه با فرصت‌طلبی و وابستگی به اتحاد شوروی بسیاری از حامیان و اعضای خود را از دست داده بود. حزب توده به دلایل ایدئولوژیک و تاکتیکی از انقلاب اسلامی حمایت کرد. این حزب مبارزات میان لیبرال‌ها و تندروهای اسلامی را به عنوان منازعه‌ای طبقاتی میان بورژوازی و توده‌ها می‌نگریست و بر آن بود که احزاب اسلامی در نهایت منادی جنبش طبقه‌ی کارگر هستند.^[۲۰] حزب توده به جای مخالفت با انقلاب، کوشید با نفوذ در آن، انقلاب را رادیکال کند و بدین ترتیب، پایگاه قدرت جدیدی در ایران به دست آورد. از همین رو، از سیاست‌های رادیکال و ضد امپریالیستی آیت‌الله خمینی حمایت کرد و کوشید به دشمنی با آمریکا شدت بیشتری بخشد. علاوه بر این، حزب خواهان اصلاحات ارضی، ملی شدن صنایع و تجارت خارجی و گسترش کنترل اقتصادی دولت بود. از سوی دیگر، حزب توده همانند اوایل دهه‌ی ۱۹۵۰ با احزاب لیبرال جبهه‌ی ملی مخالفت کرد.

به طور کلی، گروه‌های چپ با وجود برگزاری ناموفق «کنفرانس وحدت» که برخی از جناح‌ها به منظور حل بحث‌انگیزترین مسایل بعد از انقلاب برگزار کردند، اختلافات مهمی در میان خود داشتند.

منازعات سیاسی

بعد از انقلاب بلوک قدرت از سوی احزاب لیبرال سکیولار و احزاب مذهبی بنیادگرای ضد لیبرال که مورد حمایت خرده‌بورژوازی بازار بودند، اشغال شد. این دو بخش طرفداران و هواداران متفاوتی داشتند. در حالی که کارآفرینان، کارمندان دولت، حقوق‌دانان، قضات، متخصصان، استادان، مهندسان و مقامات بالا از

احزاب میانه‌روی مدرنیست حمایت می‌کردند، بازرگانان، تجار، ملایان و خرده‌بورژوازی بازار کمیته‌های انقلاب، «گروه‌های اقدام» تدروها و شبکه‌ی سراسری انجمن‌های اسلامی اصناف بازار را که پایگاه اصلی حمایت احزاب مذهبی را تشکیل می‌دادند، در اختیار داشتند.

اتحاد اولیه‌ی میان این دو گروه در مرحله‌ی نخست انقلاب و در مبارزه‌ی مشترک‌شان علیه رژیم قدیم همچنان پایدار ماند. سرانجام، این اتحاد به واسطه‌ی دیدگاه‌های متفاوت‌شان در مورد ماهیت قدرت سیاسی در دولت جدید از هم گسیخت. احزاب مذهبی ضد غرب و ضد امپریالیسم بودند و قدرت فکری خود را از ادیبان و متفکران سنتی برمی‌گرفتند. احزاب لیبرال سکولار بودند و تحت تاثیر سنن فکری گوناگون غرب قرار داشتند.

سرانجام، میانه‌روها از بلوک قدرت کنار گذاشته شدند و بنیادگرایان اسلامی به منظور تحکیم قدرت خود به بسیج توده‌ای رو آوردند. در این فرایند، «مساله‌ی اجتماعی»، یعنی مبارزات طبقاتی اقتصادی جاری در جامعه در زمان بحران اقتصادی، عامل مهمی محسوب می‌شد. در حالی که لیبرال‌ها فاقد توان لازم در پرداختن به این موضوع بودند، احزاب اسلامی اتحاد خود با لیبرال‌ها را گسیختند، به بسیج توده‌ای پرداختند و هژمونی خود را تثبیت کردند. از همین رو، رژیم آن‌ها رژیمی اقتدارگرا-پوپولیستی بود.

حکومت میانه‌روها

حاکمیت دوگانه و حکومت میانه‌روها در واقع با رژیم مشروطه‌ی بختیار آغاز شد. کسانی که بعد از سقوط وی به قدرت رسیدند، از همان سلک میانه‌روها و مشروطه‌خواهان به شمار می‌آمدند. بعد از انقلاب، در حالی که دولت موقت انقلاب متکی بر نهضت آزادی که از سوی آیت‌الله خمینی منصوب شده بود، کنترل دستگاه «قانونی» دولت به‌جامانده از رژیم قدیم را در دست داشت، نهادهای انقلابی مردمی، یک دولت فراقانونی رقیب را تشکیل دادند. اگرچه دولت موقت از بالا نصب شده بود و با «الیت انقلابی» سازش کرده بود، اما نهادهای مردمی از پایین و از میان توده‌های انقلابی پدیدار شدند. شوراهای پاسداران و

کمیته‌های انقلاب در ادارات دولتی، کارخانه‌ها، بازارها و دانشگاه‌ها سازمان‌دهی شدند و به تدریج بخش اعظم قدرت سیاسی را در اختیار گرفتند. بنابراین، در نتیجه‌ی حاکمیت دوگانه بلوک قدرت به دو بخش عمده تقسیم شد.

دولت موقت «قانونی» کنترل دستگاه دولت، ارتش، پلیس و قوه‌ی قضاییه‌ی به‌جامانده از رژیم قدیم را در اختیار داشت. دولت موقت به عنوان دولت اپوزیسیون میانه‌رو، برای گذار مسالمت‌آمیز و آرام قدرت با رژیم قدیم به مذاکره پرداخت. توافق‌های گسترده‌ای میان میانه‌روها، ارتش و مستشاران آمریکایی آن در مورد ضرورت انتقال مسالمت‌آمیز قدرت با هدف جلوگیری از رادیکالیزاسیون انقلاب صورت گرفت. در واقع، جنگ داخلی که دولت موقت آن را «مصیبتی ناگوار» تلقی می‌کرد،^[۲۷] فرایند مذاکرات میان ارتش و دولت موقت را از هم گسیخت. کمیته‌های انقلاب فرماندهان ارتش طرف مذاکره با دولت موقت را دستگیر کردند. بنابراین، دولت احزاب میانه‌رو از همان ابتدا با قدرت سازمان‌های مردمی مواجه بود. این احزاب که قلباً سلطنت طلب بودند، اپوزیسیون قدیم و الا مرتبه را نمایندگی می‌کردند. دولت موقت ائتلافی از احزاب میانه‌رو از جمله جبهه‌ی ملی (حزب ایران)، حزب ناسیونالیست، نهضت آزادی و حزب رادیکال محسوب می‌شد. از میان احزاب اسلامی رادیکال تنها جاما در دولت موقت مشارکت کرد که آن نیز بعدها به این دلیل که احزاب حاکم به اندازه‌ی کافی انقلابی و رادیکال نبودند، از دولت استعفا داد. دولت موقت شامل کارخانه‌داران، سرمایه‌داران، مالکان بزرگ و مقامات بالای رژیم قدیم می‌شد. از مقامات بالای رژیم قدیم می‌توان به ع. معین‌فر (وزیر نفت)، وزیر سابق و رییس سازمان برنامه در رژیم قدیم، ع. اردلان (وزیر اقتصاد)، یک مالک بزرگ، دارنده‌ی نشان سلطنتی و مشاور اقتصادی نزدیک رژیم قدیم، دکتر مولوی (رییس بانک مرکزی) و م. خلعتبری (وزیر دارایی) و بوروکرات‌های بزرگ رژیم قدیم می‌شدند. سایرین عبارت بودند از ع. ایزدی (وزیر کشاورزی)، یک مالک بزرگ، ع. امیرانتظام (معاون نخست‌وزیر)، یک کارخانه‌دار بزرگ، و ر. مراغی (استاندار آذربایجان)، یک کارخانه‌دار بزرگ ساختمانی، اشاره کرد. خود بازرگان سهام‌دار یک شرکت در

تهران بود که مخالفانش کوشیدند با استفاده از این موضوع او را به عنوان «سرمایه‌داری بورژوا» بدنام کنند. بنابراین، مقامات بالای رژیم قدیم که در دولت موقت به‌عنوان وزیر فعالیت می‌کردند، امکان حضور هم‌فکران خود در بوروکراسی را مهیا کردند. از جبهه‌ی ملی نیز دکتر سنجابی و دکتر مبشری (وکلا‌ی برجسته) در کابینه حضور داشتند. به‌طور کلی، دولت موقت هم بر حسب پیشینه‌ی اجتماعی اعضایش و هم بر حسب سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی مورد نظرش حکومت بورژوازی محسوب می‌شد.

از سوی دیگر، نهادهای انقلابی مردمی مخلوق توده‌ها و دخالت‌شان در انقلاب بودند. دادگاه‌ها، پاسداران و کمیته‌های انقلاب شکل گرفتند و به اعمال قدرت واقعی پرداختند. در هر شهر تعدادی از این کمیته‌های انقلاب محلی وجود داشت. در تهران ۱۴ کمیته تحت نظارت کمیته مرکزی انقلاب وجود داشت که در ساختمان مجلس قدیم فعالیت می‌کردند. در تبریز ۳۴ و در اصفهان ۱۷ کمیته انقلاب رقیب وجود داشت. در شهرهای کوچک‌تر معمولاً دو یا سه کمیته وجود داشت که به‌عنوان پلیس و گه‌گاه به‌عنوان دادگاه عمل می‌کردند. همچنین، در تخالف با دادگاه‌های مدنی دادگاه‌های انقلاب نیز وجود داشتند که به‌ویژه به فعالیت‌های ضد انقلابی می‌پرداختند. سپاه پاسداران انقلاب که نیروی امنیتی بدیلی برای ارتش و ژاندارمری محسوب می‌شد، بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر را شامل می‌شد. این نیرو بنا به دستور آیت‌الله خمینی و به منظور حفاظت از انقلاب و اشاعه‌ی آن در خارج از کشور تشکیل شده بود. در راس این دولت فراقانونی شورا‌های انقلاب قرار داشتند که بر کمیته‌ها، پاسداران و دادگاه‌های انقلاب فرمان می‌راندند. نهادهای انقلابی مردمی عمدتاً از لایه‌های پایین شهری و خرده‌بورژوازی تشکیل شده بودند تا توده‌های روستایی (به جز در چند ناحیه که دهقانان شوراها یا اتحادیه‌های خاص خود را تشکیل دادند) و طبقه‌ی کارگر صنعتی (هرچند آن‌ها نیز سازمان‌های خود را تشکیل دادند). کمیته‌های انقلاب عمدتاً از بازارها سرچشمه می‌گرفتند و ملایان، بازرگانان، شاگردان بازار، مغازه‌داران و بیکاران دربر می‌گرفتند. برای مثال، در شهر همدان دو کمیته انقلاب وجود داشت که از سوی

دو ملای رقیب رهبری می‌شد. یکی در بازار بود و شامل مغازه‌دارها و شاگردان تجار کمتر ثروت‌مند نظیر آهنگران و کفاشان و ملایان می‌شد، و دیگری در منطقه قدیمی شهر قرار داشت و شامل سربازان ترک خدمت‌کرده، دانش‌آموزان دبیرستان، شاگردان بازار و تعدادی از بیکاران بود. در نواحی روستایی، به ویژه در کردستان، آذربایجان و گنبد، کمیته‌های انقلاب تحت نفوذ روحانیون و مالکان محلی قرار داشتند. در مراکز استان‌ها نیز کمیته‌های انقلاب به طور کلی تحت نفوذ روحانیون محلی و بازرگانان بازار عمل می‌کردند. در همه جا این کمیته‌ها از سوی حجج اسلام یا روحانیون رده‌پایین رهبری می‌شدند. دادگاه‌های انقلاب نیز توسط ملایان اعزامی از شهر قم تشکیل می‌شدند. اگرچه دادگاه‌های انقلاب معمولاً با حضور یک روحانی، یک قاضی مدنی و یک معتمد محلی شکل می‌گرفت، اما فرد روحانی موضع مسلط داشت و معمولاً نیز فتوای تازهی آیت‌الله منتظری درباره‌ی چگونگی برخورد با ضد انقلابیون را به همراه داشت. این دادگاه‌ها زیر نظر دادستان کل انقلاب قرار داشتند که از سوی آیت‌الله خمینی منصوب می‌شد. شورای انقلاب بر این دولت فراقانونی اقتدار عالییه داشت و شامل آیات عظام بهشتی، منتظری، موسوی اردبیلی، کنی، خامنه‌ای، باهنر، رفسنجانی، طالقانی و هم‌فکران غیر روحانی آیت‌الله خمینی، ا. بنی‌صدر و ص. قطب‌زاده می‌شد.

مبارزه‌ی قدرت میان دولت موقت و این دولت فراقانونی بلافاصله بعد از انقلاب آغاز شد. از همان ابتدا دولت موقت کوشید کنترل کمیته‌ها و دادگاه‌های انقلاب را در دست گیرد و قدرت‌شان را یا به دولت «قانونی» منتقل سازد و یا آن‌ها را منحل کند. کمیته‌های انقلاب عمدتاً با دلخوری و آزرده‌گی دولت موقت قدرت کامل را به ویژه در استان‌هایی که دولت موقت اقتدار چندانی نداشت، در اختیار داشتند و دادگاه‌های انقلاب همچنان به اعدام هم‌دستان رژیم قدیم می‌پرداختند. با آغاز مارس، دولت موقت شکیبایی خود را در مورد فعالیت‌های سازمان‌های مردمی از دست داد. بازرگان اعتراض نمود که «کمیته‌ها مانع مسیر امور هستند و در دولت مداخله می‌کنند و این امر در تقابل با وظایف دولت قانونی قرار دارد».^[۲۲] همچنین، دولت موقت خواستار ادغام پاسداران انقلاب در نیروهای مسلح بود. در

واکنش به تهدید دولت موقت به استعفا، شورای انقلاب کمیته‌ها را به همکاری با دولت فراخواند. دولت موقت به منظور حذف قدرت مستقل نهادهای مردمی قواعد و مقرراتی را پیشنهاد کرد. بر اساس این مقررات، کمیته‌ها باید مسیر انتقال قدرت‌شان به دولت را هموار می‌کردند و آماده‌ی انحلال می‌شدند.^[۲۳] آیت‌الله خمینی در مواجهه با انتقادات بازرگان از ایشان به دلیل مداخله در امور خاص دولت از سیاست روزمره کنار کشید و در آغاز مارس تهران را به قصد قم ترک کرد. تا این زمان دولت موقت توانسته بود تا حدودی بر نهادهای مردمی اعمال کنترل نماید.

با وجود اختلافات میان دولت موقت و سازمان‌های انقلاب، اتحاد نیروهای تشکیل‌دهنده‌ی بلوک قدرت تحت‌الشعاع دولت موقت و سیاست‌هایش قرار داشت. از همان ابتدا دولت موقت اعلام کرد که دولتی انقلابی نیست و اعتقادی به اعمال رادیکال ندارد و از سیاست «گام به گام» پیروی می‌کند. بازرگان با «کسانی که دارای عقاید انقلابی افراطی بودند و اعتقاد داشتند که سلاح‌ها باید در دستان مردم باقی بماند، ارتش به واسطه‌ی امپریالیستی بودنش باید متلاشی شود، و کارخانه‌ها باید از سوی کارگران اداره شوند»، مخالفت کرد.^[۲۴] او معاونان فرماندهان ارتش شاه را که بسیاری از آن‌ها در طی انقلاب دستگیر شده بودند، در دولت جدید به مناصب بالا گمارد. سیاست دولت موقت در قبال ارتش موجب اعتراضاتی از سوی سربازان، به ویژه در میان نیروی هوایی شد که خواهان انتصاب دموکراتیک فرماندهان از طریق شورای سربازان بودند. سیاست دولت موقت تقویت دستگاه دولت و حفظ ارتش و سلسله مراتب آن بود.

در حوزه‌ی اقتصاد، سیاست کلی دولت موقت تشویق بخش خصوصی بود. به زودی دولت کارخانه‌دارانی را که در طی انقلاب از کشور گریخته بودند با این استدلال که «دولت اکنون در حال بررسی عفو عمومی سرمایه‌داران است، دعوت کرد به وطن بازگردند. در واقع، دولت اسلامی از سرمایه‌داران صادق حمایت می‌کند و پول‌داران نباید بیم و هراس داشته باشند».^[۲۵] همچنین، دولت وام‌هایی برای بازگشایی مجدد کارخانه‌ها در نظر گرفت و تا جولای/ژوئیه ۱۹۷۹ پرداخت

این وام‌ها را به ۲۶۰ نفر از مجموع ۹۵۰ متقاضی پیشنهاد کرد.^[۲۶] بانک مرکزی به کارخانه‌دارانی که خواهان بازگشت بودند، قول هرگونه مساعدتی را داد. دولت موقت تمام اعتصابات را قدغن و برنامه‌ی تقسیم سود کارگران را به بهانه‌ی ملی کردن صنایع، لغو کرد. پلیس، کمیته‌ها و پاسداران انقلاب اعتصابات را سرکوب کردند و تظاهرات کارگران را مورد حمله قرار دادند.

سیاست دولت موقت در مورد اراضی کشاورزی و دهقانان حفظ وضعیت موجود در مناطق روستایی بود که بعد از اصلاحات ارضی شکل گرفته بود. بر اساس اعلام دولت، مالکیت اراضی خصوصی صرف‌نظر از میزان دارایی مورد نظر قانونی بود، و به همین دلیل اراضی مالکانی که از اصلاحات ارضی معاف شده بودند، نیز قانونی و تصرف آن‌ها از سوی دهقانان غیر قانونی بود. این املاک بزرگ هنوز در چند منطقه وجود داشت: برای مثال، در گرگان و گنبد تنها ۲۰ درصد از اراضی به دهقانان تعلق داشت و ۸۰ درصد باقی‌مانده در اختیار ۸۰۰ مالک بزرگ از جمله خانواده پهلوی، بود.^[۲۷] در آذربایجان و کردستان نیز مالکیت‌های بزرگی وجود داشتند. شورای انقلاب قطعنامه‌ای در منع مصادره‌ی املاک از سوی دهقانان تصویب کرد و این عمل را مستوجب مرگ دانست.^[۲۸] دولت موقت کمیسیونی پنج‌نفره و نیروی ویژه‌ای از پاسداران را به منظور حفاظت از املاکی که دهقانان در طی انقلاب تصرف کرده بودند، تشکیل داد. این امر منازعات موجود میان دهقانان و مالکان، به ویژه در کردستان، آذربایجان غربی و سیستان را وخیم‌تر کرد (بنگرید به پایین). در این مناطق دولت «به منظور بازگرداندن نظم» به توزیع سلاح در میان مالکان پرداخت.^[۲۹] در آذربایجان غربی کمیته‌های انقلاب با مالکان محلی مسلحی که املاک توزیع‌شده‌ی خود در اصلاحات ارضی را از دهقانان پس گرفته بودند، همکاری نزدیک و تنگاتنگی داشتند.^[۳۰] بر اساس قانون مالکیت زمین که از سوی شورای انقلاب تصویب شد، بهره‌برداری از زمین بر اساس مزارعه (فرمولی پنج‌عاملی که عمدتاً تا پیش از اصلاحات ارضی به آن عمل می‌شد) امری قانونی محسوب می‌گردید. با این وجود، این قانون تمام معاملات ارضی انجام‌شده در اصلاحات ارضی ۱۹۶۳ را نیز قانونی اعلام کرد.

در حالی که دولت موقت می‌کوشید از اقشار سیاسی شده‌ی قبلی بسیج‌زدایی نماید، آیت‌الله خمینی و برخی از هم‌فکران روحانی او کوشیدند بسیج مردم را حفظ کنند. از همین رو، ایشان از دولت موقت خواست تا گام‌هایی به نفع مستضعفین بردارد. او آب و برق را برای چنین افرادی رایگان اعلام کرد، دستور تاسیس بنیاد مسکن مستضعفین را صادر کرد و دولت را به جبران خسارات افراد آسیب‌دیده در طی انقلاب ملزم کرد. دولت موقت با چنین اعمال «شتاب‌زده‌ای» مخالفت کرد. مسالهی مسکن فقرا موجب اختلافات شدیدی میان دولت موقت و سازمان‌های انقلابی شد. مردم جنوب تهران با تصویب آیت‌الله کروی، سرپرست بنیاد مسکن، خانه‌های خالی شمال تهران را تصرف کردند. دولت موقت با این اقدامات مخالفت کرد و اعطای اعتبارات دولتی به این بنیاد را متوقف ساخت. در حالی که فقرا به گونه‌ای فزاینده خانه‌های شمال تهران را تصرف می‌کردند، دولت به جای انتقال خانه‌ها به افراد بی‌خانمان، کوشید با اعزام کمیته‌های انقلاب ساکنان غیر قانونی آن‌ها را اخراج کند. با عمل شتاب‌زده‌ی آیت‌الله کروی در موضوع مسکن بی‌خانمان‌ها، تنش میان دولت موقت و نهادهای انقلابی شدت یافت. ظاهراً در این زمینه، کروی تندروی کرده بود، زیرا به زودی از انظار مخفی شد، پاسداران انقلابی‌اش خلع سلاح شدند و متعاقب آن بسیاری از ساکنان غیر قانونی به زور بیرون رانده شدند.^[۳۱]

اگرچه دولت موقت از همان ابتدا اعلام کرد که به منظور تشویق کارخانه‌داران فراری به بازگشت درصدد ملی کردن بانک‌ها و صنایع بزرگ نیست، اما با توجه به عدم وضع محدودیت بر فرار سرمایه و سرمایه‌دارها از سوی دولت، بانک‌ها و صنایع خصوصی تا مرز ورشکستگی پیش رفتند.^[۳۲]

شرکت‌های خصوصی به دلیل سلطه‌ی سرمایه مالی به بانک‌ها مقروض بودند و خود بانک‌ها نیز در آستانه‌ی ورشکستگی قرار داشتند. بنابراین، دولت باید به ناچار دست به اقداماتی می‌زد. دولت با ملی شدن بانک‌های خصوصی و صنایع بزرگ، کوشید از سقوط کامل آن‌ها جلوگیری کند. صنایع ملی شده به ۵۱ کارخانه‌دار عمده‌ی فراری و صنایعی مربوط می‌شد که کل بدهی‌شان به بانک‌ها بیش از

سرمایه‌شان بود. هرچند این بدهی‌ها جبران شد، اما دولت موقت اعلام کرد که این صنایع بعد از نوسازی مجدداً به بخش خصوصی بازگردانده می‌شوند.^[۳۳]

در سیاست خارجی، دولت موقت کوشید روابط با ایالات متحده را بهبود بخشد. دولت لیبرال‌ها از همان ابتدا از حمایت آمریکا برخوردار بود. در طی انقلاب، رهبران اپوزیسیون میانه‌رو به منظور اعلام مواضع خود علیه رژیم [شاه] به دفعات از سفارت آمریکا دیدار کردند. تا این زمان دولت آمریکا بالاخره از حمایت کامل شاه دست برداشته و مناسبات خوبی با میانه‌روها برقرار کرده بود.^[۳۴] بعد از انقلاب نیز اعضای دولت موقت به منظور هموار ساختن مسیر مناسبات بهتر بارها از سفارت آمریکا دیدار کردند. در فوریه، خود بازرگان چندین جلسه با سفیر آمریکا برگزار کرد.^[۳۵] دفتر تجاری ایران-آمریکا فعالیت‌های خود را از سر گرفت و دولت موقت به منظور جذب سرمایه‌گذاری خارجی قروض بانک‌های خصوصی به بانک‌های آمریکایی را پرداخت کرد. همچنین، موافقت‌نامه‌های نظامی موجود میان ایران و آمریکا را تایید کرد و قرار شد ارتش لوازم یدکی‌های ضروری را از آمریکا دریافت کند.^[۳۶] اگرچه در فوریه گروهی از فداییان خلق سفارت آمریکا را مورد حمله قرار دادند و آن را اشغال کردند، اما دولت به زور آن‌ها را بیرون ریخت و حفاظت کامل از سفارت را تضمین کرد. با این وجود، دولت موقت کوشید بهبود روابط با ایالات متحده بدون جلب توجه عمومی صورت گیرد.^[۳۷]

به طور کلی، در دوره‌ی دولت موقت اتحاد پردردسری میان میانه‌روها و بنیادگرایان صورت گرفت. دولت کوشید تا جایی که ممکن است قدرت دادگاه‌ها و کمیته‌های انقلاب را مهار کند و در این راه از حمایت بورژوازی نیز برخوردار بود. در چند نوبت، کارخانه‌داران از دولت موقت درخواست کردند کمیته‌های انقلاب و سندیکا‌های کارگران را کنترل کند. برای مثال، هیات مدیره‌ی شرکت آهک و گروه صنعتی ورزیده‌کار در تهران با ارسال درخواستی به دولت موقت خواستار انحلال تمام پاسداران، دادگاه‌ها و کمیته‌های انقلاب شدند.^[۳۸] تاکنون دولت موفق شده بود امور شرکت‌های تجاری را از صلاحیت قضایی دادگاه‌های انقلاب مستثنا سازد.

در مورد سندیکا‌های کارگران نیز، که فقط متشکل از کارگران بود، دولت موقت کوشید آن‌ها را با شوراهای مشورتی که هم کارگران و هم کارفرمایان را نمایندگی می‌کردند، جایگزین سازد. با این وجود، میانه‌روها با منازعه طبقاتی گسترده‌ای میان سرمایه‌داران، دهقانان و مالکان؛ منازعات فرقه‌ای که از سوی منازعات طبقاتی تحمیل می‌شد؛ و توده‌هایی روبه‌رو بودند که به گفته‌ی یک میانه‌رو خشمگین، «برای سال‌ها تحت سرکوب شاهان آسیب دیده بودند و حتی نمی‌توانستند اعتراض کنند و (اکنون) فکر می‌کردند هر چیزی که بخواهند می‌توانند به دست آورند».^[۳۹] به‌طور خلاصه، دولت موقت با تلاش برای انقلابی اجتماعی تر روبه‌رو بود. خود بازرگان بارها اعلام داشت که «ما تنها انتظار باران داشتیم، اما اکنون با توفان مواجه‌ایم».

مساله‌ی اجتماعی و تلاش برای انقلاب بیشتر

هانا آرنت در توضیح تکامل سیاسی انقلاب به «مساله‌ی اجتماعی» یا «وجود فقر» اشاره می‌کند که به اعتقاد او، در تمام انقلابات از ۱۷۸۹ به بعد عاملی مهم بوده است. به اعتقاد آرنت، انقلاب لیبرالی یا مرحله‌ی لیبرالی انقلاب توفیقی به دست نخواهد آورد، زیرا لیبرال‌ها، همانند فردگرایان، به‌طور کلی اهمیت فضا‌های عمومی و اجتماعی زندگی را دست‌کم می‌گیرند و در عوض، ارزش بیش از حدی برای فرد و حقوق خصوصی او قائل می‌شوند. آن‌ها این واقعیت را نادیده می‌گیرند که انقلابات صرفاً مسایل سیاسی نیستند و مسایل اقتصادی و اجتماعی را نیز در بر می‌گیرند. به اعتقاد آرنت، هر انقلابی به واسطه‌ی مواجهه با یک «مساله‌ی اجتماعی» عمیق، در ایجاد نظم سیاسی مورد نظر لیبرال‌ها ناکام خواهد ماند و همان‌طور که این مساله‌ی اجتماعی تسلط بیشتری می‌یابد و رهبری مسیر انقلاب را در دست می‌گیرد، لیبرال‌ها نیز به گونه‌ای فزاینده عقب می‌مانند. در حالی که لیبرال‌ها مساله‌ی اجتماعی رفع فقر توده‌ها را نادیده می‌گیرند، رادیکال‌ها مدعی توانایی حل آن از طریق سیاسی می‌شوند و به همین دلیل، فرد و علایق خصوصیش را نادیده می‌گیرند. آرنت نتیجه می‌گیرد که عمل

سیاسی رادیکال‌ها از حل مسأله‌ی اجتماعی باز می‌ماند و تلاش برای یافتن چنین راه حلی موجب نابودی آزادی و هدایت انقلابات به سرنوشت محتوم‌شان می‌شود.^[۴۰] با این وجود، مسأله‌ی اجتماعی با کمک به بدنامی و سقوط لیبرال‌ها و توجیه‌پذیر ساختن تفوق تندروها، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر مسیر سیاسی انقلاب تأثیر می‌گذارد. در ایران، میانه‌روها انقلاب را تنها امری سیاسی و مربوط به شکل دولت لحاظ می‌کردند. آن‌ها با توجه به سرنوشتی سلطنت، احساس می‌کردند که انقلاب بیش از حد لزوم، هرچند نه خیلی زیاد، پیش رفته است. با این وجود، در منازعه‌ی اجتماعی خود انقلاب در سرانجام افول قرار می‌گیرد. مبارزات طبقاتی در نواحی روستایی، که دهقانان و مالکان در مورد میزان اراضی مورد مناقشه اختلاف داشتند؛ در شهرها، که کارگران صنعتی و سرمایه‌داران در مورد مدیریت صنعتی، تصمیم‌گیری و سود با یکدیگر درگیر بودند؛ در مناطق اقلیت‌نشین که منازعات دهقانان-مالکان با منازعات فرقه‌ای در هم تنیده شدند؛ و میان توده‌های شهری و طبقات سرمایه‌دار آغاز شد.

در مناطق روستایی، ماهیت خاص مسأله‌ی زمین (به ویژه در اثر اصلاحات ارضی ۱۹۶۳) دهقانان را به قشر اجتماعی بسیار متفاوتی بدل کرده بود. در حالی که دهقانان مرفه که با اصلاحات ارضی زمین به دست آورده بودند، از مصدوره‌ی [زمین‌شان از سوی] مالکان بی‌مناک بودند، دهقانان فقیرتر و کارگران کشاورزی خواهان تقسیم فوری املاک بزرگ بودند. مالکان کوشیدند با تصرف مجدد اراضی تقسیم‌شده‌ی قبلی در میان دهقانان، ترس و هراس شایع از انقلاب را، که در میان دهقانان وجود داشت، کمرنگ سازند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، رژیم قدیم موفق شد گروه‌های دهقانی را در حمله به تظاهرات شهری بسیج کند. بعد از انقلاب، حمایت دهقانان از رژیم قدیم و شاه در هر نقطه‌ای که مالکان به عنوان یک نیروی عمده مجدداً در صحنه ظاهر می‌شدند، قابل شناسایی بود.^[۴۱] در حالی که مالکان در چندین منطقه اتحادیه‌های خاص خود را تشکیل داده بودند، خرده‌مالکان و دهقانان فقیر در سراسر کشور برای مبارزه با مالکان، که اغلب از سوی دولت موقت و ارتش حمایت می‌شدند، اتحادیه‌ها و شوراهای دهقانی را

تاسیس کردند. مساله‌ی زمین در همه‌جا موجب منازعه‌ی طبقاتی شدیدی شده بود.

مالکان به واسطه‌ی موادی از قانون اصلاحات ارضی ۱۹۶۳ بخش‌هایی از املاک خود نظیر اراضی مکانیزه و مزارع چای، را تا ۵۰۰ هکتار که معمولاً نیز شامل بهترین بخش‌های این املاک می‌شد، حفظ کردند. علاوه بر این، در چند منطقه نظیر ترکمن صحرا، آذربایجان غربی و کردستان، اصلاحات ارضی کاملاً اجرا نشده بود. در منطقه‌ی ترکمن صحرا (گرگان و گنبد) خود خانواده پهلوی بخش‌های وسیعی از بهترین اراضی (بیش از ۱۰۰۰۰۰ هکتار) را در تملک داشت؛ خانواده‌ی یزدانی از بورژوازی بالا مالک ۳۰۰۰۰ هکتار بود و همچنین، ژنرال‌های ارتش مالکیت اراضی وسیعی از این منطقه را در اختیار داشتند.^[۴۲] در مناطق اقلیت‌نشین نظیر ارومیه، با وجود توزیع برخی اراضی در میان دهقانان، مالکان هنوز موقعیت ویژه‌ی خود را به عنوان رییس کمیته‌های دهقانی حفظ کرده بودند. در کردستان، رژیم قدیم به منظور حفظ امنیت مرزها ترجیح می‌داد با مالکان همکاری کند و مالکان نیز پیوندها و ارتباطاتی با ارتش و ژاندارمری داشتند. در نتیجه، اکثریت دهقانان کرد (تا ۷۲ درصد)^[۴۳] کارگران کشاورزی بدون زمین بودند. بعد از انقلاب، مالکان در چند منطقه املاک دهقانان را تصرف کردند و یا خواستار سهمی از محصول شدند. در مارس ۱۹۷۹، مالکان در چهارمحال ارومیه سهم محصول دوازده سال گذشته‌ی خود را مطالبه کرده و مدعی شدند که تمام قوانین رژیم قدیم از جمله قانون اصلاحات ارضی، باطل‌اند. چهارمحال شامل چهار منطقه می‌شد که هر کدام بین ۵۰-۱۰۰ روستا را دربر می‌گیرد. در برخی از این روستاها، فشار مالکان برای «سهم مالکیت» موجب درگیری‌های مسلحانه میان دهقانان و دسته‌های مالکان گردید و صدها خانواده دهقانی از این اراضی بیرون رانده شدند. در حالی که اردوگاه‌های پناهندگان دهقانان در این منطقه دایر شد، تهدید مالکان به حملات خشونت‌آمیز دهقانان روستاهای دیگر را مجبور به پرداخت «سهم مالکیت» نمود. خود کمیته‌های انقلاب در این منطقه تحت نفوذ مالکان قرار داشتند و ارتش به منظور حفظ امنیت

در نواحی مرزی در میان مالکان سلاح توزیع می‌کرد. در واکنش به حملات مالکان، دهقانان چهارمحال شوراهای دهقانی را تشکیل دادند و به منظور گزارش وضعیت خود به دولت و تاسیس شرکت تعاونی‌های دهقانی یک اتحادیه‌ی مرکزی به وجود آوردند. در طی انقلاب، دهقانان همین منطقه بارها تظاهرات انقلابیون را در شهر ارومیه مورد حمله قرار داده بودند و به حمایت از شاه شهره بودند.^[۴۴] علاوه بر این، در مناطق دیگر استان نیز مالکان به حملات خود ادامه دادند. در یک نوبت، مالکان مسلح با نفوذ در کمیته انقلاب روستای قره‌آقچه دهقانان را مورد حمله قرار دادند و به برای ارباب دو تن از دهقانان را با دستگاه اخته‌سازی حیوانات اخته کرد و اراضی دهقانان را تصرف کردند.^[۴۵] در آستارا، مالکان سابق و تفنگچی‌های آن‌ها با تشکیل کمیته‌ای انقلابی، دهقانان را مورد حمله قرار دادند و اراضی تقسیم‌شده‌ی قبلی را مجدداً پس گرفتند. در تالش گیلان، دهقانان علیه مالکان سابق که با ادعای مطالبه‌ی زمین «خود» از شهرها به این منطقه برگشته بودند، تظاهرات کردند. در چند روستا دهقانان از اراضی‌شان بیرون رانده شدند. در فارس، ارتش به توزیع سلاح در میان مالکان پرداخت و خسرو قشقایی، یکی از رهبران برجسته‌ی قبایل، به عنوان نماینده‌ی دولت موقت و به منظور حفظ اطاعت قبایل به این استان روانه شد. در هر کجا طبقه‌ی مالکان نیرومند بود، همانند آذربایجان غربی و کردستان، مالکان اتحادیه‌های خاص خود را تشکیل دادند. اتحادیه‌ی مالکان و شمگیر عمدتاً با هدف رویارویی با اتحادیه‌های دهقانی نوظهور در منطقه‌ی گنبد تشکیل شد.

علاوه بر این، دهقانان با تصرف املاک بزرگ خواستار اصلاحات ارضی سریع و هدفمند شدند. شوراهای دهقانی هم در میان دهقانان مرفه که خواهان جنگ با مالکان بودند و هم در میان کارگران کشاورزی و دهقانان فقیرتر که خواهان زمین مناسبی بودند، سازمان‌دهی شدند. در میان نخستین شوراهایی که تشکیل شد، می‌توان به شوراهای دهقانی کرد در مریوان و مناطق دیگر اشاره کرد که تحت هدایت حزب کومله‌ی کمونیست کردستان تاسیس شده و شامل دهقانان مسلح بودند. دهقانان به منظور دفع [خطر] مالکان که از سوی نیروهای دولتی

حمایت می‌شدند، به ایستگاه‌های ژاندارمری حمله کرده و خود را تجهیز کردند. اتحادیه‌ی مرکزی دهقانان که شامل شوراهای ۳۲ روستا می‌شد، به مبارزه با مالکان پرداخت که بخش عمده‌ی مساله‌ی کردستان را تشکیل می‌دادند (بنگرید به پایین). اتحادیه‌ها و شوراهای دهقانی در شهر ترکمن نیز سازمان‌دهی شدند. از جمله مهم‌ترین این شوراهای مرکزی دهقانان تاتار علیا بود که ۹ شورا را دربر می‌گرفت. تمام شوراهای دهقانی ترکمن در ستاد، یعنی ستاد مرکزی شوراهای دهقانی، در گنبد حضور داشتند که همکاری نزدیک و تنگاتنگی با شاخه‌ی محلی فداییان خلق داشت. این شوراها پیشنهاد کردند که املاک بزرگ متعلق به طرفداران رژیم قدیم و مالکان از سوی شوراهای دهقانی زیر کشت برود. دولت موقت پاسخ داد که دهقانان حق ندارند این زمین‌ها را تصرف کنند و سرانجام موافقت کرد که دهقانان ۲۰ درصد از محصول را دریافت کنند. با این وجود، در حالی که مالکان خواستار کمک دولت موقت بودند، شوراهای انقلابی با وجود تلاش پاسداران و کمیته‌های انقلاب در منع آن‌ها، این اراضی را تصرف کردند. هیات اعزامی دولت موقت به منطقه از حل این مساله ناکام ماند و از سوی شوراهای مزبور به نادیده گرفتن مطالبات دهقانان متهم شد. همچنین، مساله‌ی زمین یکی از مسایل عمده در منازعه‌ی میان دولت موقت و اقلیت ترکمن به شمار می‌آمد. شوراهای دهقانی در گیلان، یزد، بلوچستان و ارومیه نیز سازمان‌دهی شدند. مطالبات شوراها عبارت بود از: تصاحب املاک بزرگ، لغو قروض دهقانان به بانک‌ها و شرکت تعاونی‌ها، لغو تمام هزینه‌ها و اجاره‌های باقیمانده‌ی مالکان و اصلاحات ارضی واقعی. شعار «زمین از آن کسانی [است] که بر روی آن کار می‌کنند»، شعار عمومی و رایج بود. در چند نقطه، دهقانان اراضی بزرگ را تصرف کردند. در لرستان، املاک تیمسار پالیزبان، یک شورشی سلطنت‌طلب مستقر در کردستان، به دست دهقانان تصرف شد. در همدان، دهقانان املاک بنی‌صدر را که متعلق به دادستان عمومی ف. بنی‌صدر بود، تصرف کردند. در همه‌جا کارگران کشاورزی خواستار انحلال شرکت‌های کشاورزی و مجتمع‌های کشاورزی-تجاری شدند که در اراضی دهقانان محلی تشکیل شده بودند. در منطقه‌ی قم، اگرچه

دهقانان برخی از اراضی را مصادره کردند، اما مالکان از حمایت مقامات مذهبی قم برخوردار بودند. در سایر مناطق، ملایان اغلب به دهقانان متذکر می‌شدند که اراضی مصادره‌ای حکم مال مسروقه را دارد و بر اساس قوانین دینی در این اراضی نمی‌توان نماز به جا آورد.

سیاست‌های دولت موقت و شورای انقلاب در مورد مساله‌ی زمین نهایتاً به سود مالکان بزرگ به ویژه در مناطقی نظیر کردستان و گنبد عمل می‌کرد. قانون مالکیت اراضی مصوب شورای انقلاب وضع موجود و حقوق موجود مربوط به اراضی خریداری شده را به رسمیت شناخت و در ذیل قانون ۱۹۶۳ قرار داد. بر همین اساس، دولت مصادره‌ی اراضی از سوی دهقانان را غیر قانونی اعلام کرد. شورای انقلاب قطعنامه‌ای را تصویب کرد که بر اساس آن کسانی که به ضبط و مصادره‌ی اراضی می‌پرداختند، باید در دادگاه‌های انقلاب محاکمه می‌شدند و حتی این دادگاه‌ها می‌توانستند (آن‌ها را) محکوم به مرگ کنند. همچنین، این قانون مالکان سابق را از تصرف اراضی دهقانان منع کرد. بنابراین، سیاست دولت بدین معنا بود که دست‌کم در زمان کنونی اصلاحات ارضی دیگری وجود نخواهد داشت. در واکنش به اتهام چپ‌گراها که دولت را حامی «فئودالیسم» می‌دانستند، دکتر ایزدی، وزیر کشاورزی (که خود نیز مالکی بزرگ بود) اظهار داشت که در ایران هیچ‌گاه فئودالیسم وجود نداشته است. آنچه وجود داشته، زمین‌داری^۱ بوده است، زیرا مالکان می‌توانستند اراضی خود را مستقل از دهقانانی که بر روی آن کار می‌کردند، به فروش برسانند.^[۴۶] مالکان، به ویژه در آذربایجان غربی، این قانون را به نفع خود تفسیر کردند و اظهار داشتند که با توجه به غیر قانونی بودن مصادره‌ی اراضی و این موضوع که خود اصلاحات ارضی نیز در زمره‌ی مصادره‌ی اموال قرار می‌گرفت، باید اراضی تقسیم‌شده در ۱۹۶۳ را پس بگیرند. با این وجود، در عمل دولت موقت به ویژه در مناطق اقلیت‌نشین تحت عنوان حفظ امنیت در مناطق مرزی، جانب مالکان را گرفت.^[۴۷]

همان‌طور که دولت موقت در اجرای اصلاحات ارضی ناکام می‌ماند،

1. landed property

اعتراضات دهقانان نیز مبنی بر این که انقلاب هیچ تغییری در زندگی آن‌ها نداده است، رو به فزونی گذاشت. فرماندار گرمسار در نامه‌ای به دولت موقت چنین می‌گوید:

دهقانان بدون زمین محلی امیدوار بودند بعد از انقلاب به زمین دست پیدا کنند. با وجود انتظارات به حق این مردم استعمار شده، شرمندهام اعلام کنم که نمی‌توانم اقدام مناسبی انجام دهم؛ زیرا در صورت انجام هر عملی در این مورد دادگاه‌های انقلاب و هیات‌های پنج‌نفره، بر اساس قانون اراضی و در واکنش به اعتراضات مالکان علیه هر گونه مصادره و تصرف اراضی حکم صادر می‌کنند.^[۴۸]

در نواحی شهری، به ویژه در تهران، تبریز و اصفهان، انقلاب موجب جسارت و سیاست‌زدگی فوق‌العاده‌ی کارگران و شبه‌کارگران^۱ شد. وعده‌های رهبران انقلاب برای زندگی بهتر همراه با تبلیغات سیاسی احزاب رادیکال انتظارات گسترده‌ای را برای بهبود سریع شرایط اجتماعی دامن زد. در تهران، کارگران و بیکاران با اجتماع در خیابان انقلاب در مجاورت دانشگاه به مباحث داغ مربوط به مسایل سیاسی روز گوش می‌دادند. کارگران به مجاهدین، که دولت موقت را به اتخاذ سیاست‌های ضد انقلابی متهم می‌کردند، و به فداییان، که برای آن‌ها از توطئه‌های امپریالیست‌ها می‌گفتند، گوش فرامی‌دادند. برخی از کارگران فعال خود عضو گروه‌های چپ‌گرا و شوراهای کارگران بودند. این کمیته‌ها یا شوراهای کارخانه‌ها در طی و بعد از انقلاب در سراسر کشور سر برآوردند. اگرچه در ابتدا کمیته‌های اعتصاب بودند، اما بعدها کوشیدند مدیریت کارخانه‌ها را به دست گیرند. کارگران برخی از کارخانه‌ها را که به واسطه‌ی فرار مالکان و مدیران تعطیل شده بودند، مجدداً گشودند و خود مدیریت آن‌ها را به دست گرفتند. در موارد دیگر، به اخراج مدیران پرداختند. در کارخانه‌ی تراکتورسازی تبریز کارگران تمام مدیران را بیرون راندند و شورای کارخانه را برای مدیریت امور تشکیل دادند. شورای کارگران راه‌آهن، با ۵۷ نماینده، از ۳۵۰۰۰ کارگر سراسر کشور، در روزهای آغازین انقلاب تاسیس شد و اعلام کرد که با توجه به کمک بسیار زیاد کارگران راه‌آهن به پیروزی انقلاب، انتظار می‌رود که دولت به مطالبات به حق آن‌ها هر چه سریع‌تر

پاسخ دهد.^[۴۹] مطالبات شوراهای کارگران عبارت بود از: چهل ساعت کار در هفته، دستمزدهای بالاتر، پرداخت سهمی از سود، شناسایی شوراهای کارگران، قانونی شدن اعتصابات، تشکیل صندوق بیکاری در وزارت کار و غذای روزانه. از همه مهم‌تر درخواست مربوط به پرداخت دستمزدهای بالاتر برای جبران افزایش قیمت‌ها بود. در طی شش ماهه‌ی نخست انقلاب، در حالی که نرخ تورم به ۴۷ درصد می‌رسید، رقم بیکاران بالغ بر ۳ میلیون (از مجموع ۱۱ میلیون نفر جمعیت فعال اقتصادی) می‌شد.^[۵۰] کارگران بیکار در چند نقطه راهپیمایی کردند و اغلب به زد و خورد با کمیته‌های انقلاب پرداختند. در اصفهان، ۱۰۰۰۰ کارگر بیکار از ۲۴ کارخانه به سمت استانداری راهپیمایی کردند و خواستار «کار، نان و مسکن» شدند، اما پاسداران مسلح انقلاب آن‌ها را با خشونت متفرق ساختند.^[۵۱] در موارد زیادی مالکان کارخانه‌ها از تحویل لوازم خودداری کردند و در مواجهه با تلاش کارگران برای در دست گرفتن مدیریت کارخانه‌ها، آن‌ها را تعطیل کردند.

شوراهای کارگری به منظور اعمال فشار بر کارفرمایان و دولت در مورد مطالبات‌شان به سازمان‌دهی اعتصابات متعددی پرداختند. تنها در یک روز هزاران کارگر در ۳۴ کارخانه‌ی بزرگ اعتصاب کردند و خواستار پرداخت سهم‌شان از سود شرکت شدند. همان‌طور که جنبش طبقه‌ی کارگر نیرو و قوت می‌گرفت، دولت موقت کوشید با تصویب قانون تشکیل شوراهای کارمندان به جای شوراهای کارگران، کنترل شوراهای کارگران را در دست گیرد. این شوراهای می‌بایست با حضور نمایندگان کارفرمایان، کارمندان و کارگران تشکیل می‌شد. در بسیاری از کارخانه‌ها کارگران از تحویل محصولات خودداری کرد. در اکتبر، ماهی‌گیران شرکت شیلات انزلی، که انحصار ماهی‌گیری را نیز در اختیار داشت، به این دلیل که شرکت توافق اخیر خود با ماهی‌گیران را در مورد ماهی‌گیری آزاد نقض کرده است، آن را اشغال کردند. آنان تظاهرات عظیمی برگزار کردند و به زد و خورد با پاسداران انقلاب پرداختند. سرانجام، دولت موقت ارتش را به منطقه اعزام کرد که عده‌ای از ماهی‌گیران کشته شدند. امکان تحقق تقاضاهای شوراهای کارگران وجود نداشت. کارگران نفت به گونه‌ای بیهوده خواستار حضور نماینده‌ی خود در

شورای انقلاب شدند، اما این تشکل به صورت سازمانی مخفی باقی ماند.^[۵۲] حتی بعد از آن که شورای انقلاب چهل ساعت کار در هفته را تصویب کرد، دولت موقت باز بر ۴۸ ساعت تاکید کرد و شورای انقلاب نیز تصمیم اولیه‌ی خود را فسخ کرد. یکی از کارگران در اعتراض به دولت موقت نوشت: «هیات حل اختلاف نماینده‌ی کارفرمایان است، وزیر کار نماینده‌ی کارفرمایان است، و نماینده‌ی کارگران نماینده‌ی کارفرمایان است.»^[۵۳] کارگر دیگری نوشت: «هرگاه آقای بازرگان درباره‌ی کارگران صحبت می‌کند، سخنان او همانند سخنان مالکان کارخانه‌ها است. تمام سخنان و اعمال او به نفع مدبران حریص و طماع است. اجازه نمی‌دهد امام به کارخانه‌ای برود و ببیند چه بر سر کارگران می‌آید.»^[۵۴] در میان این مبارزه‌ی طبقاتی اقتصادی فزاینده، سیاست‌های میانه‌روانه‌ی دولت موقت تنها می‌توانست به بیگانگی توده‌های شهری و روستایی [از انقلاب] بینجامد.

سربازان ارتش نیز همانند کارگران صنعتی، به سازمان‌دهی کمیته‌ها و شوراهایی پرداختند و تغییرات بنیادی در ساختار ارتش را خواستار شدند. به ویژه، سربازان نیروی هوایی مخالف بازسازی نیروهای مسلح به همان سبک سلطنتی و تجدید اقتدار فرماندهان عالی‌رتبه‌ی نظامی قدیم بودند. سربازان و افسران جوان نیروی هوایی «جناح نظامی انقلاب» را سازمان‌دهی کردند و خواستار انحلال ارتش سلطنتی، ایجاد ارتش اسلامی مردمی و انتخاب دموکراتیک فرماندهان از سوی شوراها شدند. از همان ابتدا، این شوراها که در پایگاه‌ها و پادگان‌های دریایی تاسیس شد، با مخالفت افسران روبه‌رو شد که از سربازان خود خواهان همان انضباط موجود در ارتش شاهنشاهی بودند. با این حال، سربازان با هیاهو خواستار دموکراتیزاسیون نیروهای مسلح گردیدند. از همه مهم‌تر، این سربازان ارتش و نیروی هوایی بودند که در روزهای پایانی رژیم قدیم با افسران ارتش جنگیده بودند و بدین ترتیب، به پیروزی انقلاب کمک کرده بودند. در ژوئن، ۱۸۰۰۰ نفر از همافران نیروی هوایی دست به اعتصاب نشستند و خواستار عزل فرماندهان ارتش و شناسایی شوراهای سربازان شدند. آن‌ها همچنین خواستار برچیدن درجات و ایجاد ارتشی «بدون طبقه» گردیدند و دولت موقت را متهم کردند که در

حالی که دادگاه‌های انقلاب سربازان را به خاطر تیراندازی به مردم در طی انقلاب به اعدام محکوم می‌کنند، افسران قدیم را برای فرماندهی رده‌های بالای ارتش فرامی‌خوانند.^[۵۵]

میان‌روها به هیچ‌وجه انتظار نداشتند که انقلاب به چنین مرحله‌ای برسد. هر روز نمایندگان استان‌ها و قبایل به منظور شکایت از شرایط اقتصادی محلی خود وارد قم می‌شدند. انتظاراتی در مورد تغییر سریع شرایط اجتماعی وجود داشت. بحران اقتصادی موجود از قبل از انقلاب کاملاً به طبقات پایین شهری ضربه می‌زد. به موازات شوراها دهقانان و کارگران، انجمن‌ها و شوراهای متعدد دیگری نظیر انجمن بدهکاران، کانون جانبازان (انقلاب)، انجمن خانواده‌های شهدای انقلاب، شوراهای بیکاران، انجمن حلبی‌آبادها^۱ و جز آن سر برآوردند. در جولای/ژوئیه، در تبریز اعتراضات به گران‌فروشی به شورش نان تبدیل شد. صفوف متعددی از فقرا در میدان اصلی شهر به هم پیوستند و با خرد کردن مغازه‌ها به غارت مواد غذایی پرداختند. عده‌ای از سرمایه‌دارها در تهران، اصفهان و گیلان ترور شدند. در آمل، یک گروه محلی مردمی، به نام «حامیان اسلام»، با شناسایی نزول‌خواران شهر، خواستار اعدام آن‌ها شد. در همه‌جا نابرابری اجتماعی گناهی سیاسی به شمار می‌رفت که رژیم قدیم باعث و بانی آن بود.

مساله‌ی اقلیت‌ها کاملاً با مساله‌ی اجتماعی گره خورده بود. مخالفت اقلیت‌ها با دولت موقت هنگامی آغاز شد که معلوم شد دولت خواهان حفظ ساختارهای دولتی موجود در رژیم قدیم است. انقلاب نه تنها نیروهای اجتماعی جدید، بلکه گروه‌های اقلیت دینی و قومی را نیز به صحنه‌ی مبارزه آورده بود. ایران کشوری با اقلیت‌های دینی و قومی است. از حیث قومی، اکثریت جمعیت به شش بخش تقسیم می‌شوند: فارس‌ها (۵۰ درصد)، آذری‌ها (۲۳ درصد)، کردها (۱۱ درصد)، عرب‌ها (۵ درصد)، ترکمن‌ها (۳ درصد) و بلوچ‌ها (۳ درصد). بعد از انقلاب، رژیم (فارسی شیعه) جدید با تقاضای کردها، ترکمن‌ها و عرب‌ها برای اصلاحات ارضی و خودمختاری سیاسی محدود از دولت مرکزی روبرو بود.

مسالهی کردها کاملاً با مسالهی زمین گره خورده بود. کردستان و آذربایجان غربی، یعنی موطن کردها، از جمله مناطقی بودند که اصلاحات ارضی ناچیزی در آنها صورت گرفته بود. این امر به واسطه‌ی حساسیت منطقه، شورشی بودن سنتی کردها و مطالبات تاریخی‌شان برای خودمختاری بود. از همین رو، رژیم قدیم پیوندهای خود را با افراد سرشناس و مالکان محلی حفظ کرده بود و در نتیجه، بقایای طبقه‌ی مالکان بیش از هر استان دیگری در کردستان نیرومند بودند. کردها انتظار داشتند که سقوط سلطنت، که جمهوری کرد مهاباد را بعد از جنگ جهانی دوم در هم کوبیده بود و جنبش‌های مسلحانه‌ی آنان را در ۱۹۷۸-۱۹۷۹ سرکوب کرده بود، فرصت بیان مطالبات قومی و اقتصادی‌شان را فراهم کند. با این وجود، بعد از انقلاب طبقه‌ی مالکان، که در گذشته از قدرت زیادی در منطقه برخوردار بود، با قدرت در صحنه‌ی سیاسی پدیدار شد، اتحادیه‌هایی تشکیل داد، تفنگچی استخدام کرد و کوشید اقتدار سنتی خود را مجدداً بر دهقانان اعمال کند. همچنین، آنان یا عضو کمیته‌های انقلابی محلی بودند و یا نفوذ زیادی بر روی آنها داشتند. از سوی دیگر، دهقانان با تشویق و کمک ویژه‌ی حزب کمونیست کومله (که تاریخ شکل‌گیری آن به زمان جمهوری کردستان [مهاباد] برمی‌گشت) اتحادیه‌ها و شوراها‌ی مخصوص به خود را سازمان‌دهی کردند. در منازعه‌ی میان مالکان و دهقانان، مالکان از حمایت کمیته‌های محلی و ارتش، که به منظور حفظ امنیت در میان آنها سلاح توزیع کرد، برخوردار بودند. از احزاب و گروه‌های فعال در کردستان می‌توان به رهبران مذهبی کردستان (ماموستاس)، حزب دموکرات کردستان و چپ رادیکال کردستان، اشاره کرد. شیخ عزالدین حسینی، رهبر مذهبی مهاباد، به عنوان رهبر ملی کردها ظاهر شد و از استقلال کردستان دفاع کرد. حزب دموکرات کردستان (KDP) به رهبری دکتر ع. قاسملو شاخه‌ی حزب توده در دوره‌ی پس از جنگ جنبش کرد به شمار می‌رفت. این حزب خواهان خودمختاری کردستان از جمله تاسیس نظام قضایی، دولت و پارلمان محلی بود. همچنین، این حزب نیروی پیکارجوی خود، یعنی پیش‌مرگ، را سازمان‌دهی کرد و از حمایت زیادی به ویژه در شهرهای کردستان برخوردار بود. رادیکال‌تر از حزب دموکرات،

حزب کومله بود که عمدتاً از روشن‌فکران فارسی و کرد تشکیل شده بود. کومله به عنوان حزبی مانوئیست کوشید دهقانان بدون زمین را بسیج و از میان آن‌ها نیروی پیش‌مرگ خود را سازمان‌دهی کند. در اصل، سازمان‌دهی اتحادیه‌ها و شوراهای دهقانی محصول کار و فعالیت حزب کومله بود. فعالان حزب با سفر در سراسر کردستان به تبلیغ آرمان خود می‌پرداختند و با کمک دهقانان به پاسگاه‌های ژاندارمری حمله و آن‌ها را خلع سلاح می‌کردند. دهقانان مسلح در شهرها رژه می‌رفتند و به زد و خورد با مالکان می‌پرداختند. این امر به مالکان امکان می‌داد تا به این دلیل که جنبش‌ها و اتحادیه‌های دهقانی بخشی از «خراب‌کاری کمونیست‌ها» هستند، از دولت سلاح دریافت کنند. حزب کومله خواهان «زمین برای کشاورزان»، مصادره‌ی اراضی بزرگ و توزیع آن‌ها در میان دهقانان بود. بنابراین، در حالی که حزب دموکرات عمدتاً در شهرها نفوذ داشت، کومله بیشتر در روستاها طرفدار داشت. دولت اتحادیه‌های دهقانی و احزاب چپ‌گرا را به رسمیت نشناخت و به همین دلیل نیروهای دولتی در برابر چپ‌گراها و دهقانان به حمایت از مالکان و افراد سرشناس محلی پرداختند. در مواجهه با تقاضای کردها برای استقلال در بعد از انقلاب، دولت موقت کوشید با اعزام هیاتی به مهاباد به مذاکره با رهبران کرد پردازد. این هیات از دستیابی به توافق ناکام ماند و در مارس جنگ میان پیش‌مرگ‌های حزب دموکرات و پاسداران انقلاب مانع از ادامه‌ی مذاکرات شد. بعدها توافقاتی در زمینه‌ی خودمختاری محدود از جمله تأسیس شوراهای کرد برای اداره‌ی امور محلی و شناسایی حقوق فرهنگی به دست آمد. با این وجود، با تشدید اختلافات و مناقشات ارتش و پاسداران انقلاب وارد کردستان شدند. منازعات همچنان تا اوت که جنگ تمام‌عیاری در گرفت، ادامه یافت.^[۵۶] حزب کومله برچیده شد و شهرهای کردستان به دست ارتش افتاد. جنگ و حضور ارتش موجب تقویت مالکان شد که با ارتش همکاری می‌کردند. در یک نوبت، که به کشتار قارنا مشهور است، کمیته‌ی انقلاب ارومیه که از مالکان محلی تشکیل شده بود، به منظور «ایجاد ترس در میان دهقانان» حدود پنجاه نفر از مردم روستای قارنا را به هلاکت رساند.^[۵۷] جنگ کردستان سه ماه ادامه یافت.

وضعیت ترکمن صحرا نیز مشابهی وضعیت کردستان بود. ترکمن صحرا ملک شخصی رضا شاه بود و بعد از اصلاحات ارضی خانواده‌ی سلطنت همچنان بهترین اراضی ترکمن صحرا را حفظ کرده بود. مقامات اداری ارشد و افسران ارتش نیز در این منطقه املاک وسیعی داشتند. بعد از انقلاب، کارگران و دهقانان ترکمن در بیش از چهارصد روستا املاک متعلق به مالکان غایب را مصادره کردند، اتحادیه‌های دهقانی تاسیس کردند و به طور مشترک به کشت زمین‌ها پرداختند. شوراهای دهقانی سازمان مرکزی شوراهای دهقانی را در گنبد سازمان‌دهی کردند که از سوی سازمان محلی فداییان حمایت می‌شد. از سوی دیگر، مالکان منطقه نیز همراه با ملایان محلی کمیته انقلاب گنبد را تحت نفوذ خود داشتند. پیکار میان کمیته، پاسداران و ارتش از یک‌سو و شورای مرکزی دهقانان و ترکمن‌های گنبد از سوی دیگر آغاز گردید. ترکمن‌ها خواهان داشتن نماینده‌ای در کمیته‌های تحت سلطه‌ی فارس‌ها و خودمختاری محدود بودند. بعد از انقلاب مالکان برای بازپس‌گیری املاک خود به تدریج به این منطقه بازگشتند. اگرچه آنان به دولت موقت نامه نوشتند و به همکاری با ارتش پرداختند، اما جنبش دهقانی در این منطقه نیرو گرفت و به سازمان‌دهی خود پرداخت و دولت نیز نمی‌توانست در این مورد کار چندانی انجام دهد.^[۵۸] برخلاف ترکمن‌ها که بر روی زمین کار می‌کردند، عرب‌های شیعه‌ی خوزستان عمدتاً در بخش صنعتی، به ویژه در صنعت نفت، مشغول بودند. در حالی که عرب‌ها بخش اعظم طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دادند، شرکت‌های صنعتی، تجاری و کشتی‌رانی در مالکیت کارخانه‌داران و بازرگانان فارسی قرار داشت. بعد از انقلاب، عرب‌ها به منظور بیان درخواست‌های قومی و اقتصادی خود از جمله تشکیل پارلمان محلی، نمایندگی مستقیم در مجلس ملی و اختصاص سهمی از درآمدهای نفت به توسعه‌ی محلی، به تشکیل سازمان‌های سیاسی مخصوص به خود پرداختند. منازعه‌ی آشکار میان سازمان‌های سیاسی عرب و کمیته‌های انقلاب در خوزستان آغاز شد که به دخالت ارتش انجامید. بدین ترتیب، جنبش جدایی طلب عرب‌ها سرکوب شد. منازعات فرقه‌ای و طبقاتی‌ای که بلافاصله بعد از سقوط رژیم قدیم رخ داد،

مبین یاس و سرخوردگی بخش‌های وسیعی از توده‌های روستایی، شهری و قبیله‌ای از عملکرد انقلاب بود. لیبرال‌های حاضر در بلوک قدرت نمی‌توانستند دریابند که بسیج‌زدایی از مردمی که انقلاب را پیش برده‌اند، غیر ممکن است. از یک‌سو، آن‌ها به واسطه‌ی سلطه‌ی متخصصان و بازرگانان و اتکا به ماشین دولت منسوخ به‌جامانده از رژیم قدیم فاقد توانایی و ظرفیت سازمانی لازم برای بسیج توده‌ای طبقات پایین بودند؛ از سوی دیگر، ارتش نیز به واسطه‌ی فقدان انضباط و رهبری لازم نمی‌توانست به عنوان یک رقیب قدرت علیه رژیم ناتوان لیبرال‌ها اقدامی انجام دهد.^[۵۹] به طور کلی، دولت موقت به گونه‌ای روزافزون ارتباط و تماس خود با توده‌ها را از دست داد و از جوشش‌ها و غلیان‌های انقلابی عقب ماند. مساله‌ی اجتماعی دست‌کم تا حدی تفوق و برتری تندروها را توضیح می‌دهد. در حالی که دولت موقت از بسیج‌زدایی از مردم بازماند، روحانیون بنیادگرای در قدرت به بسیج توده‌ای دست یازیدند.

سقوط میان‌روها و تفوق تندروها

منازعه‌ی میان لیبرال‌ها و بنیادگرایان اندکی بعد از سرنگونی سلطنت آغاز شد. اگرچه در دوره‌ی بلافصل بعد از انقلاب اختلافات اندکی بر سر نام‌گذاری رژیم جدید به‌عنوان «جمهوری اسلامی» وجود داشت، اما احزاب مختلف برداشت‌های متفاوتی از چنین دولتی داشتند. در فرماندوم اولیه‌ی مربوط به تعیین شکل حکومت (که در مارس ۱۹۷۹ برگزار شد) تقریباً تمام احزاب به جمهوری اسلامی رای دادند. اگرچه برای مدت کوتاهی چنین به نظر می‌رسید که دولت موقت اداره امور دولت را در اختیار دارد، اما به محض تشکیل حزب جمهوری اسلامی از سوی اعضای روحانی شورای انقلاب - که کنترل دادگاه‌ها، پاسداران و کمیته‌های انقلاب را نیز در اختیار داشت - ماهیت دوگانه‌ی قدرت دولت روشن‌تر شد. دکتر سنجابی، رهبر جبهه‌ی ملی و وزیر امور خارجه، به دلیل وجود دولتی [دیگر] در میان دولت از سمت خود استعفا داد. دکتر مبشری، از اعضای جبهه‌ی ملی و وزیر دادگستری، خواستار برچیدن «دولت دیگر» شد. ح. نزیه، رییس شرکت نفت و از اعضای جبهه‌ی ملی، تأکید کرد که اسلام باید از امور دولت و اقتصاد دور نگه

داشته شود و تنها هدف انقلاب باید آزادی باشد.^[۶۰] شکایت دولت موقت از ناتوانی خود در اداره امور و تقویت ساختار قدرت تندروها منجر به توافق بر سر ادغام دو «دولت» در جولای/ژوئیه شد. دولت موقت و شورای انقلاب به طور مشترک به اعمال حاکمیت پرداختند. پنج نفر از اعضای شورا به سمت معاونان وزرای دولت موقت برگزیده شدند و در عوض پنج نفر از اعضای دولت موقت نیز در شورای انقلاب پذیرفته شدند.

اختلاف نظر اساسی میان میانه‌روها و تندروها بر سر ماهیت قانون اساسی دولت جدید به وجود آمد. دولت موقت پیش‌نویس قانون اساسی را که باید در مجلس موسسان پیشنهادی مورد بحث قرار می‌گرفت، منتشر کرد.^[۶۱] برخلاف قانون اساسی ۱۹۰۶، پیش‌نویس قانون اساسی [جدید] سکیولار و لیبرال بود و به منظور حفظ هماهنگی قانون‌گذاری با قوانین اسلامی، شورای نگهبانی متشکل از پنج مجتهد و شش حقوق‌دان را پیش‌بینی کرده بود. این پیش‌نویس موجب مشاجرات زیادی میان لیبرال‌ها و تندروها شد. احزاب اسلامی هم پیش‌نویس قانون اساسی و هم تشکیل مجلس موسسان را رد کردند. آیت‌الله خمینی و روحانیون شورای انقلاب در چند نوبت به بازرگان در مورد عدم استفاده از کلمه‌ی «دموکراتیک» در قانون اساسی تذکر دادند. پس از انتشار پیش‌نویس، شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی اقدام به برگزاری کنگره‌ای از منتقدان آن در دانشگاه تهران کردند. در این کنگره، اصل ولایت فقیه در پیوند با نظرات آیت‌الله خمینی مطرح شد و کنگره به این نتیجه رسید که در قانون اساسی [جدید] باید گفته شود حاکمیت ناشی از خداوند است، تمام قوانین باید مبتنی بر اسلام باشد و قوای اجرایی باید از سوی فقیه حاکم اعمال شود.^[۶۲] این امر موجب واکنش شدید میانه‌روها شد. دکتر سحابی، وزیر دولت موقت و عضو جبهه‌ی ملی، اعلام کرد ولایت فقیه حاکمیت ملی را نابود خواهد کرد. آیت‌الله شریعتمداری اعلام کرد بر اساس فقه شیعه این اصل تنها در موارد معدودی کاربرد دارد و در هر صورت نمی‌تواند از لحاظ قانونی نافی حاکمیت ملی باشد.^[۶۳]

تعداد اعضای مجلس موسسان که باید پیش‌نویس قانون اساسی را تصویب

می‌کرد، موضوع اختلاف نظر دیگری بود. در حالی که میان‌روها مجلس موسسان ملی را پیشنهاد می‌کردند، شورای انقلاب و آیت‌الله خمینی جمع کوچک‌تری از متخصصان قانون اسلامی [فقه] را ترجیح می‌دادند. سرانجام، شورای انقلاب و دولت موقت به توافق رسیدند که شورای موسسان خبرگان با ۷۳ عضو برای تصویب قانون اساسی انتخاب شوند. در انتخابات مربوط به این شورا میان‌روها آشکارا از تدریج‌ها جدا شدند. در تهران دو ائتلاف حزبی عمده برای شرکت در انتخابات تشکیل شد: ائتلاف احزاب اسلامی شامل حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی، پاسداران انقلاب، شورای انقلاب، فداییان اسلام، جامعه روحانیت تهران و جناح‌های اسلامی کوچک‌تر دیگری که عمدتاً از اعضای حزب جمهوری اسلامی بودند؛ و ائتلاف احزاب میان‌رو شامل جبهه‌ی ملی، حزب جمهوری خلق مسلمان، حزب رادیکال، و برخی از مقامات بالای دولت موقت که انتخابات را تحریم کردند. با این وجود، نهضت آزادی هوادار شرکت در انتخابات بود، اما نامزدهایش تنها در یک مورد (آیت‌الله طالقانی) با ائتلاف اسلامی مشترک بود و در حالی که هفت نفر از ده نفر نامزدهای ائتلاف اسلامی مجتهد بودند، هشت نفر از ده نفر نامزدهای نهضت آزادی دکترا داشتند. دو ائتلاف دیگر نیز تشکیل شد: ائتلاف احزاب اسلامی رادیکال شامل مجاهدین خلق، سازمان اسلامی وکلا، جاما و جنبش مسلمانان مبارز. فهرست این ائتلاف از مجموع ده نفر چهار نفر با نهضت آزادی و دو نفر با ائتلاف اسلامی مشترک بود. ائتلاف چپ شامل فداییان، پیکار و چهار جناح کوچک‌تر که در دو نامزد با ائتلاف رادیکال‌های اسلامی و یک نامزد با ائتلاف تدریج‌ها اشتراک داشتند. این ائتلاف‌ها تنها در تهران شکل گرفتند و در کل کشور ۸۰ درصد از نامزدها از اعضای روحانیون بودند.^[۶۴]

در انتخابات شورای قانون اساسی (که در ۳ اوت برگزار شد) ائتلاف اسلامی احزاب به منظور کسب پیروزی و برکناری مخالفان‌شان از نفوذ خود در رسانه‌های گروهی، کمیته‌های انقلاب و مساجد استفاده کرد. آیت‌الله خمینی از رای‌دهندگان خواست به نامزدهای اسلامی رای بدهند. بنابراین، احزاب اسلامی هم در تهران و

هم در شهرستان‌های دیگر موفق به انتخاب نامزدهای خود شدند. از مجموع ۷۳ نماینده‌ی منتخب، ۶۰ نفر از روحانیون و اعضای حزب جمهوری اسلامی، جامعه روحانیت تهران و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بودند. بقیه نیز از اعضا و هم‌فکران نهضت آزادی بودند. بدین ترتیب، شورای قانون اساسی تحت نفوذ تندروها قرار گرفت.

شکاف میان میانه‌روها و تندروها با فروپاشی حزب جمهوری خلق مسلمان شدت یافت. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، این حزب شامل روحانیون و میانه‌روهای سکیولار می‌شد و در پیوند با آیت‌الله شریعتمداری قرار داشت. در حالی که گروه میانه‌رو که با کانون وکلا همکاری داشت، از احزاب لیبرال حمایت می‌کرد، جناح روحانیون با گسست از حزب به حزب جمهوری اسلامی پیوست. با این وجود، حزب در انتخابات شرکت و دوازده صندلی، عمدتاً در آذربایجان، به دست آورد. با این حال، حزب جمهوری اسلامی در همکاری با جناح روحانی حزب جمهوری خلق مسلمان انحلال حزب را اعلام کرد، اسامی نامزدهای پیروز حزب جمهوری خلق مسلمان اعلام نشد و در عوض هواداران حزب جمهوری اسلامی به شورا فرستاده شدند. تاکنون لیبرال‌ها تندروهای اسلامی را به تلاش برای انحصار قدرت از طریق شیوه‌های نادرست متهم می‌کردند. بنابراین، شورای قانون اساسی در اختیار اعضای احزاب تندرو قرار داشت. این شورا با ریاست آیت‌الله بهشتی، رهبر حزب جمهوری اسلامی، پیش‌نویس قانون اساسی را کنار گذاشت و پیش‌نویس خود را که بر اساس استنتاجات کنگره‌ی منتقدان مذهبی پیش‌نویس قانون اساسی تنظیم شده بود، در دستور کار قرار داد. کنترل بر شورای قانون اساسی گام عمده‌ای به سوی هژمونی آتی تندروها بود. از آن به بعد، آن‌ها در سه مرحله به برکناری میانه‌روها از قدرت همت گماشتند که سرانجام به سقوط دولت موقت، سرکوب حزب جمهوری خلق مسلمان و برکناری نخستین رییس جمهور انجامید. قبل از وقوع تمام این وقایع، حوادث دیگری به تقویت تندروها کمک کرد. تندروها در واکنش به انتقادات فزاینده از اعمال‌شان در طی انتخابات شورای قانون اساسی، قانون مطبوعات جدیدی را عرضه کردند که هر انتقادی از رهبران مذهبی

را مستوجب زندان می‌دانست. نخستین منازعه‌ی آشکار میان احزاب میانه‌رو و احزاب مذهبی بازارمحور، بعد از بسته شدن روزنامه‌ی لیبرال آیندگان بر اساس قانون مطبوعات جدید روی داد که به انتقاد از افزایش قدرت تندرورها پرداخته بود. حزب توحید و حزب‌الله، و تمام سازمان‌های جنوب تهران که با حزب جمهوری اسلامی ارتباط داشتند، به زد و خورد با هواداران جبهه دموکراتیک ملی، جنبش رادیکال و کانون وکلا پرداختند. در یک‌سو، کارمندان سازمان برنامه، اعضای انجمن مهندسان و کانون وکلا و دانشجویان دانشگاه تهران وجود داشتند، و در سوی دیگر بازاریان و شاگردان [شان] که از سوی کمیته‌های انقلاب بسیج می‌شدند. در یک نوبت، گروه اخیر با حرکت از جنوب شهر همراه با کامیون‌های مملو از آجر با هواداران آیندگان به مبارزه پرداخت. این رویداد جنگ لفظی میان میانه‌روها و تندرورها را شدت بخشید. آیت‌الله خمینی، در خطاب به جنبش رادیکال، اظهار داشت: «وکلا و روشن‌فکران می‌گویند که اسلام خوب نیست و می‌خواهند موجب ناراحتی و دردسر شوند در حالی که این اسلام بود که تمام آن‌ها را آزاد کرد. تمام مسایل ما از این روشن‌فکران غرب‌زده ناشی می‌شود؛ به آن‌ها اجازه داده نخواهد شد در برابر اسلام ایستادگی کنند».^[۶۵] چند تن از علما با صدور بیانیه‌هایی درباره‌ی «خطر» روشن‌فکران لیبرال برای انقلاب اسلامی هشدار دادند.^[۶۶] شکست دیگر میانه‌روها به برکناری حسن نزیه، رییس صنعت نفت و عضو کانون وکلا، مربوط می‌شد که مخالف صریح مداخله‌ی روحانیون در امور سیاسی بود. اتهام او حفظ «متخصصان غرب‌زده» در درون این صنعت بود. تا اوت، دولت موقت در حالت تدافعی قرار داشت. شورای قانون اساسی همچنان به تصویب مواد دیگری از قانون اساسی کاملاً تئوکراتیک و اصل ولایت فقیه ادامه داد. همان‌طور که بعدها مشخص شد، برخی از وزرای دولت موقت انحلال شورای انقلاب را از طریق یک «کودتا» برنامه‌ریزی کرده بودند، اما این «کودتا» هیچ‌گاه صورت عملی به خود نگرفت. از قم، آیت‌الله خمینی برخلاف اظهارات قبلی خود، اعلام کرد که روحانیون باید بیش از پیش در سیاست دخالت کنند. بازرگان با عصبانیت از آیت‌الله خمینی درخواست کرد تا برای نزدیکی بیشتر به مرکز تصمیم‌گیری به تهران عزیمت کند.

دولت موقت هم باید به منازعات در بلوک قدرت و هم به مسأله‌ی اجتماعی کاملاً مهم می‌پرداخت. اعتصابات و تعطیلی‌ها رویدادهایی روزمره بودند و نشانه‌های روشنی وجود داشت که بخش‌های وسیعی از مردم از نحوه‌ی عمل انقلاب مایوس و سرخورده شده‌اند. تا این مرحله لیبرال‌ها تلاش می‌کردند از مردم بسیج‌زدایی کنند، اما اکنون به واسطه‌ی ناکامی در این امر، می‌کوشیدند با افزایش حداقل دستمزدها و تصویب قوانینی در زمینه‌ی معافیت طبقات پایین از مالیات‌ها و توزیع زمین در میان دهقانان، به اقدامات بسیج‌گرایانه روی آورند.^[۶۷] با این حال، دولت به واسطه‌ی کاهش فزاینده‌ی قدرت توانایی انجام اصلاحات خیلی زیادی را نداشت. علاوه بر این، دولت موقت از حیث ایدئولوژی‌تین با توده‌ی مردم ارتباطی نداشت و فاقد منابع سازمانی لازم برای یک بسیج مردمی موفقیت‌آمیز بود. از سوی دیگر، تندروها تاکنون بدون تلاش برای بسیج توده‌ای، به تحکیم قدرت خود پرداخته بودند. یکی از نشانه‌های بی‌اعتباری فزاینده‌ی افراد در قدرت میزان حضور رای‌دهندگان در انتخابات شوراهای شهر و روستا بود. تنها ۱۰ درصد از رای‌دهندگان در انتخابات شرکت کردند که اعتراض تندروها مبنی بر در خطر بودن انقلاب را به همراه داشت.

به نظر می‌رسید تنها تندروها از منابع سازمانی و ایدئولوژیکی لازم برای در هم شکستن این بی‌حرکی و عدم ثبات برخوردار هستند. به ویژه، رهبری آیت‌الله خمینی و ساختار قدرت در نزد تندروها، ابزار ضروری بسیج توده‌ای را فراهم می‌ساخت. بنابراین، با وقوع بحران در بلوک قدرت احزاب اسلامی از لیبرال‌های در قدرت گسستند و از طریق اتحاد با توده‌ها و راه‌اندازی بسیج توده‌ای به نمایش قدرت پرداختند. لحن سخنان آیت‌الله خمینی کاملاً ناسیونالیستی بود. وی با حمله به امپریالیسم آمریکا شروع کرد و تمام مسایل انقلاب را به توطئه‌های آمریکا نسبت داد. در همین زمان، احزاب اسلامی به بهانه‌ی اجازهی ایالات متحده به شاه برای انجام معالجات پزشکی در آن کشور، بسیج توده‌ای بزرگی را سازمان‌دهی کردند.^[۶۸] تندروها انتقادات خود را از میانه‌روها به دلیل همکاری با امپریالیست‌ها آغاز کردند و در ۴ نوامبر [۱۳] آبان] دانشجویان مبارز تهران به

سفارت آمریکا حمله و آن را اشغال کردند.^[۶۹] این امر مرحله‌ای تعیین‌کننده در مبارزات میان میانه‌روها و تندروها بود، زیرا دولت موقت مناسبات عادی با آمریکا را حفظ کرده و به تازگی نیز با یک هیات سیاسی آمریکایی ملاقات کرده بود. بازرگان با تسخیر سفارت آمریکا مخالفت بود و زیر فشار انتقادات شدید به زودی استعفا داد. شورای انقلاب قدرت را از دولت موقت تحویل گرفت. اگرچه برخی از لیبرال‌ها در مقام خود باقی ماندند؛ اما خود بازرگان به شورای انقلاب پیوست. تردیدی وجود نداشت که برخی منازعات درونی بلوک قدرت به نفع تندروها حل و فصل شده بود. رژیم لیبرالی (دولت موقت) آشکارا از امواج انقلاب عقب ماند و موج جدید رادیکالیسم ناسیونالیستی آن را کنار زد.

در مبارزه‌ی میان تندروها و میانه‌روها از پرونده‌های سفارت اشغالی آمریکا به عنوان مدرک [علیه میانه‌روها] استفاده شد. دانشجویانی که سفارت را اشغال کرده بودند، با ترجمه‌ی اسناد از روابط میان مقامات آمریکا و میانه‌روها پرده برداشتند. این اسناد به تماس‌های میان اپوزیسیون مشروطه‌خواه و سفارت آمریکا در پیش از انقلاب و تماس‌های صورت گرفته از سوی دولت موقت و احزاب لیبرال مربوط می‌شد. نهضت آزادی، جنبش رادیکال و حزب جمهوری خلق مسلمان به همکاری با امپریالیسم متهم شدند و برخی از اعضا و مقامات دولت موقت دستگیر و زندانی و یا مخفی شدند. البته، برخی از رهبران مذهبی نظیر آیت‌الله بهشتی نیز در مذاکرات با مقامات آمریکا در پیش از انقلاب شرکت داشتند، اما نه تنها اتهامی متوجه آن‌ها نشد، بلکه مورد تمجید نیز واقع شدند.

اشغال سفارت آمریکا به ظهور دانشجویان به عنوان یک گروه قدرت عمده منجر شد. در واقع، آن‌ها به عنوان رقیب قدرتمند حزب جمهوری اسلامی ظاهر شدند و از طریق پسر آیت‌الله خمینی، احمد، با وی تماس مستقیم برقرار کردند. با این وجود، «افشاگری‌های» دانشجویان محدود به نهضت آزادی و جنبش رادیکال باقی ماند. این وضعیت به دلیل موفقیت حزب جمهوری اسلامی در مهار تدریجی مرکز قدرت سفارت بود. تصرف سفارت حرکتی خودجوش از سوی تعدادی از دانشجویان با عقاید سیاسی مختلف بود. حزب جمهوری اسلامی با

اعلام حمایت از دانشجویان، توانست به درون سفارت رسوخ کند که در نتیجهی آن برخی از دانشجویان رادیکال اخراج شدند و جای آن‌ها را اعضای حزب جمهوری اسلامی گرفتند. بنابراین، «افشاگری‌های» سفارت‌گزینی بود و به میانه‌روها محدود ماند.

همراه با هژمونی نوظهور تندروها موجی از پوپولیسم و رادیکالیسم نیز به راه افتاد. رژیم جدید با وعده‌ی توجه به شکایات اقتصادی طبقات پایین، کوشید آن‌ها را بسیج کند. شورای انقلاب که اکنون کنترل امور را در دست داشت، دولت موقت را به مانع‌تراشی در برابر پیشرفت انقلاب متهم کرد و انجام اقدامات رادیکال‌تری نظیر حل مسالهی ارضی، مبارزه علیه «فتنودالیسم»، جلوگیری از فرار سرمایه‌ها و اقدامات رفاهی برای طبقات پایین را پیشنهاد کرد. همان انتقاداتی که در گذشته روزنامه‌های چپ‌گرا از سیاست‌های لیبرالی دولت موقت می‌کردند و آن را به حمایت از بورژوازی متهم می‌کردند، اکنون در روزنامه‌های دولتی نیز تکرار می‌شد. البته، شورای انقلاب و بخش اصلی آن، یعنی حزب جمهوری اسلامی، شریک دولت موقت بودند، اما اکنون حزب جمهوری اسلامی بر موج رادیکالیسم جدید سوار شده بود. اظهارات تندروها در مورد «جنگ با امپریالیسم» حمایت چپ‌ها را به همراه داشت. فداییان رضایت خود را از حرکت ضد امپریالیستی آیت‌الله خمینی اعلام کردند و حتی تظاهرات کارگران بیکار را به دلیل آسیب زدن به آرمان ضد امپریالیستی ممنوع اعلام کردند.^[۷۰]

در مورد مسالهی دهقانان و مالکان نیز اکنون پذیرفته شده بود که علت اصلی شورش‌های استانی مسالهی زمین و سکوت یا بی‌تفاوتی دولت موقت در این مورد و یا حمایت فعالش از مالکان بوده است. به گونه‌ای مستقیم‌تر، چرخش مهمی در مورد مسالهی کردها روی داد. دولت دستور توقف تمام درگیری‌ها را داد و آیت‌الله خمینی در پیامی به کردها خاطر نشان ساخت که در دولت اسلامی تمام اقلیت‌های قومی از حق خودمختاری در امور داخلی برخوردار هستند. در سراسر کردستان جشن‌هایی در حمایت از آیت‌الله خمینی برگزار شد. اکنون رهبران روحانی حزب جمهوری اسلامی برای توضیح این موضوع که اسلام از مالکیت

اراضی بزرگ یا فنودالیسم حمایت نمی‌کند، اصل اسلامی مزارعه تنها در مواردی استثنایی قابل اعمال است و زمین در اصل متعلق به زارع یا کشت‌کننده است، تحت فشار قرار داشتند. همچنین، اکنون اعضا و هواداران حزب جمهوری اسلامی با در اختیار گرفتن وزارت کشاورزی می‌کوشیدند اصلاحات ارضی اسلامی را به اجرا درآورند. آیت‌الله دستغیب در اعتراض به شورای انقلاب از شیراز نوشت که: «مالکان و فنودال‌ها در مقام‌های بالای حکومت رخنه کرده‌اند. سکوت شورای انقلاب به هیچ‌وجه قابل قبول نیست. دهقانان نباید منتظر بمانند دولت به آن‌ها زمین بدهد؛ باید خودشان املاک بزرگ را مصادره کنند».^[۷۱] اکنون روزنامه‌های حزب جمهوری اسلامی به گونه‌ای تأییدآمیز مصادره‌ی اراضی از سوی دهقانان را گزارش می‌کردند. در گنبد، دولت املاک بزرگ مالکان محلی را به منظور توزیع مجدد در میان دهقانان مصادره کرد.^[۷۲] کمیته‌ها و پاسداران انقلاب که قبلاً از مصادره‌ی اراضی از سوی دهقانان جلوگیری می‌کردند، اکنون آن‌ها را به گرفتن اراضی «فنودال‌ها» تشویق می‌کردند. در گیلان، پاسداران انقلاب هم‌صدا با دهقانان محلی خواستار انحلال هیات‌های پنج‌نفره (که در زمان دولت موقت شکل گرفته بودند) از سوی دولت شدند که به ادعای آن‌ها از مالکان محلی تشکیل شده بود.^[۷۳]

در مورد کارگران صنعتی نیز تدریجاً کوشیدند برنامه رادیکال‌تری نسبت به دولت موقت را در پیش گیرند. دولت موقت با بیان این استدلال که صنایع ملی شده‌ی جدید نه به کارفرماها بلکه به عموم مردم تعلق دارد، خواهان لغو برنامه‌ی تقسیم سود کارگران در این صنایع بود. با این وجود، کارگران همچنان خواستار سهمی از سود بودند. یکی از نخستین اقدامات شورای انقلاب بعد از سقوط دولت موقت عرضه‌ی مجدد قانون تقسیم سود همراه با ایجاد تغییر اندکی در آن بود. در مورد سندیکاهای کارگران نیز که طی انقلاب به وجود آمده بودند، حزب جمهوری اسلامی به جای آن‌ها شوراهای اسلامی [کار] را برپا کرد. وضع و برقراری چنین شوراهایی که تنها جنبه‌ی مشورتی داشت، با مخالفت برخی از سندیکاهای کارگران مستقل روبه‌رو شد. در واکنش، رژیم با اعلام اعتصابات به

عنوان عملی ضد انقلابی، به ادغام سندیکاهای کارگران در درون حزب حاکم پرداخت.

در اولین دور برکناری میانه‌روها، تندروها توانستند قانون اساسی اسلامی مورد نظر خود را تدوین کنند. اصل ولایت فقیه، که میانه‌روها آن را شیخ «دیکتاتوری» قریب‌الوقوع لحاظ می‌کردند، در قانون اساسی جدید گنجانده شد. حتی بعد از سقوط دولت موقت، ۱۷ تن از ۲۲ وزیر کابینه با ارسال طوماری به آیت‌الله خمینی خواستار حذف این اصل از قانون اساسی شدند. بر اساس قانون اساسی جدید، جمهوری اسلامی دولتی تئوکراتیک بود که در آن حاکمیت از خداوند نشأت می‌گرفت و در غیاب امام غایب رهبری جامعه به عهده‌ی فقیه عادل و پارسایی قرار داشت که حوزه‌ی اختیاراتش از نصب [فقهای] شورای نگهبان برای نظارت بر قانون‌گذاری و فرماندهی نیروهای مسلح تا برکناری رییس‌جمهور را دربر می‌گرفت. با این وجود، فضای پوپولیسم و بسیج جدید و این واقعیت که تندروها مسوولیت بیشتری در دولت را داشتند، مسیر تصویب آسان این قانون اساسی را از طریق فراندوم هموار کرد. با این همه، رهبران مذهبی باید تضمین‌هایی می‌دادند. آیت‌الله خمینی مجدداً تأکید کرد که «فقیه به گونه‌ای نامناسب دخالت نخواهد کرد. او تنها بر قوای سه‌گانه نظارت می‌کند به طوری که منحرف نشوند. ولایت نه دیکتاتوری، بلکه ضد دیکتاتوری است». در حالی که در نیمه‌ی اکتبر تنها ۱۰ درصد از رای‌دهندگان در انتخابات شوراهای شهر شرکت کرده بودند، با شروع دسامبر و بعد از تشدید بسیج توده‌ای، ۷۹ درصد از رای‌دهندگان در فراندوم شرکت کردند. این در حالی بود که احزاب میانه‌رو در فراندوم شرکت نکرده بودند.

تصویب قانون اساسی مرّحله‌ی دوم مبارزه‌ی میان تندروهای در قدرت و اپوزیسیون میانه‌روی فعال را تشدید کرد. در حالی که جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی مرعوب رشد حزب جمهوری اسلامی شده بودند، حزب جمهوری خلق مسلمان و رهبر معنوی‌اش آیت‌الله شریعتمداری مقاومت بیشتری در برابر تلاش تندروها برای تمرکز قدرت از خود نشان دادند. آیت‌الله شریعتمداری قبل از برگزاری فراندوم قانون اساسی مخالف خود را با ماده‌ی ۱۱۰ قانون اساسی که به ولایت

فقیه اشاره داشت، اعلام کرد. در تبریز، زادگاه شریعتمداری، زد و خوردهایی میان کمیته‌های انقلاب رقیب و هوادار آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خمینی رخ داد. حزب جمهوری خلق مسلمان کمیته‌های انقلاب مسلح مخصوص به خود را داشت و تظاهرات گسترده‌ای در تبریز به نفع آیت‌الله شریعتمداری را سازمان‌دهی کرد. مردم با حمایت پلیس محلی، پاسداران انقلاب و ارتش، حزب جمهوری خلق مسلمان که خواستار خودمختاری آذربایجان بود، کنترل کل شهر را در دست گرفتند. سرانجام، پاسداران انقلاب اعزامی از تهران کمیته‌ها و دفاتر حزب جمهوری خلق مسلمان را مصادره و رهبران آن را بازداشت کردند. آیت‌الله شریعتمداری تحت فشار رهبران دینی از حمایت حزب که حزبی ضد انقلاب اعلام شده بود، دست برداشت. یازده نفر از رهبران و اعضای حزب اعدام شدند و تعدادی از بازرگانان بزرگ تبریز نیز به واسطه‌ی حمایت و تامین بودجه‌ی حزب جمهوری خلق مسلمان دستگیر و زندانی شدند. آیت‌الله شریعتمداری نیز در بیتش محصور شد و عملاً تحت بازداشت خانگی قرار گرفت.

تاکنون در مبارزه‌ی میان میانه‌روها و تندروها پیروزی از آن حزب جمهوری اسلامی بود. رهبران حزب شامل آیات عظام بهشتی، اردبیلی، کنی، خامنه‌ای، باهنر و رفسنجانی، کنترل وزارتخانه‌های مهم، مقامات بالای قضایی و کمیته‌ها و پاسداران انقلاب را در دست داشتند. همچنین، حزب جمهوری اسلامی بر دانشجویان [تسخیرکننده‌ی] سفارت آمریکا که مرکز اصلی قدرت و تبلیغات را فراهم می‌کردند، نظارت و کنترل داشت. با این وجود، مناصب دیگری از قدرت وجود داشت که باید فتح می‌شد. تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری که قرار بود بعد از تصویب قانون اساسی اسلامی برگزار شود، کاملاً انتظار می‌رفت که نخستین رییس جمهور یکی از رهبران حزب جمهوری اسلامی و به احتمال قوی آیت‌الله بهشتی باشد. با این وجود، پیروزی‌های پایایی حزب جمهوری اسلامی موجب شائبه‌ی انحصارطلبی این حزب شده بود. در حرکتی غیر منتظره، آیت‌الله خمینی روحانیون را از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری منع کرد. به نظر می‌رسد این امر واکنشی به انتقادات رو به رشد احزاب میانه‌رو بود، زیرا صعود

حزب جمهوری اسلامی به قدرت تاکنون کاملاً محرز شده بود. اگرچه این منع موجب یأس و دلسردی رهبران حزب جمهوری اسلامی شد، اما این حزب تمام تلاش خود را برای جلوگیری از شرکت میانه‌روهای هنوز موجود در انتخابات به کار گرفت. دانشجویان [تسخیرکننده‌ی] سفارت آمریکا مدتی پیش از روز انتخابات اسناد مربوط به پیشینه‌ی سیاسی نهضت آزادی و جنبش رادیکال را منتشر کردند و بلافاصله بازرگان، امیرانتظام و مراغی که نامزدی خود را برای شرکت در انتخابات اعلام کرده بودند، انصراف دادند. از نامزدهای دیگر می‌توان به داریوش فروهر، رهبر حزب ناسیونالیست، تیمسار مدنی، از اعضای جبهه‌ی ملی، و دکتر سامی، رهبر جاما، اشاره کرد. در میان نامزدها، بیشترین شناس پیروزی در انتخابات از آن ابوالحسن بنی‌صدر، یکی از دستیاران نزدیک آیت‌الله خمینی، بود. او، با وجود حضور در شورای انقلاب و دولت، توانسته بود از لیبرالیسم دولت موقت و انحصارگری حزب جمهوری اسلامی دور بماند. اگرچه بنی‌صدر از حیث سیاسی یک لیبرال بود، اما از بازرگان رادیکال‌تر بود و عقاید خود درباره‌ی «جامعه بی‌طبقه توحیدی» و «اقتصاد اسلامی» را مطرح می‌کرد که پیش از انقلاب آن‌ها را فرمول‌بندی نموده بود. با این وجود، بنی‌صدر نیز همانند سایر میانه‌روها، منتقد [سیاست] «انحصار قدرت» حزب جمهوری اسلامی بود. او از همان ابتدا «تمرکززدایی از قدرت» را به عنوان یکی از اهداف عمده‌ی خود اعلام کرد که به وضوح در تقابل با تمایل حزب جمهوری اسلامی و روند انقلاب قرار داشت. حزب جمهوری اسلامی علیه برنامه‌ی انتخاباتی بنی‌صدر درباره‌ی لغو بهره‌ی بانکی و عرضه‌ی «نظام بانک‌داری اسلامی»، به جمع‌آوری امضا از بازرگانان و مغازه‌داران بازار، یعنی حوزه‌ی انتخاباتی اصلی‌اش، پرداخت. در این مبارزه‌ی قدرت شدید، حزب جمهوری اسلامی به واسطه‌ی غیر ایرانی بودن نامزد خود [جلال‌الدین فارسی]، باید به گونه‌ای غیر منتظره از او صرف‌نظر می‌کرد. این امر به منزله‌ی شکستی برای حزب بود که باید با شتاب نامزد جدیدی را معرفی می‌کرد. در هر صورت، بنی‌صدر اکثریت آرا را به دست آورد و به نخستین رییس جمهور (ایران) بدل شد. با این وجود، بعد از انتخاب بنی‌صدر آیت‌الله بهشتی در

مورد «خطر لیبرال‌ها» هشدار داد و روشن ساخت که او با بنی‌صدر، جز در صورت «همراهی با انقلاب»، مخالفت خواهد کرد. از همان ابتدا بنی‌صدر در منازعه‌ی قدرت با تندروها درگیر شد. شورای انقلاب که تحت نفوذ گروه اخیر قرار داشت، همچنان به اعمال قدرت ادامه می‌داد. او در تلاشی بیهوده کوشید قدرت دادگاه‌ها، کمیته‌ها و پاسداران انقلاب را مهار کند. از حیث ایدئولوژی، بنی‌صدر در برزخ میان میانه‌روها و تندروها قرار داشت. او به اندازه‌ی کافی زیرک بود که در موضوعاتی نظیر ولایت فقیه که در گذشته آن را قبول نداشت،^[۷۴] تغییر موضع بدهد. با این وجود، اعلامیه‌های ایدئولوژیکی‌اش او را به رادیکال‌های اسلامی، به ویژه مجاهدین خلق، نزدیک می‌کرد.

انتخاب بنی‌صدر پیروزی‌ای برای میانه‌روها و شکستی برای تندروها محسوب می‌شد به طوری که برخی از احزاب میانه‌روی ناموفق قبلی مجدداً در صحنه‌ی سیاسی ظاهر شدند و تمرکز قدرت سریع حزب جمهوری اسلامی دچار اختلال شد. با توجه به در پیش بودن انتخابات نخستین دوره‌ی مجلس، حزب جمهوری اسلامی کوشید به منظور جبران شکست قبلی نیروهای خود را مجدداً سازمان‌دهی کند و از مهارت‌های انتخاباتی‌اش استفاده کند. حزب جز کنترل بر رسانه‌های گروهی، باید طرفداران خود را در فرمانداری‌های ایالات و ولایات نیز منصوب می‌کرد. این‌ها امتیازات حزب در انتخابات محسوب شدند. حزب جمهوری اسلامی یک «ائتلاف اسلامی» با هشت گروه اسلامی دیگر از جمله جامعه روحانیت تهران، مجاهدین اسلامی و جامعه اسلامی معلمان را تشکیل داد. نامزدهای ائتلاف همگی از اعضای حزب جمهوری اسلامی بودند. بنی‌صدر نیز برای پیروزی در انتخابات دفتری موقت برای ثبت نام از نامزدهای نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی را تشکیل داد. در طی انتخابات، حزب جمهوری اسلامی از تمام ابزارهای موجود برای کسب اکثریت کرسی‌ها استفاده کرد. شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی اکنون بر نظام رای‌گیری اکثریت ساده به زیان احزاب کوچک‌تر چپ و رادیکال‌های اسلامی تأکید می‌کردند. در انتخابات، حزب جمهوری اسلامی انحصار استفاده از رسانه‌های گروهی را در اختیار داشت و

طرفداران خود را در هیات‌های نظارتی گمارد. در شهرهایی نظیر مریوان و سنندج که احزاب چپ‌گرا نفوذ داشتند، انتخابات برگزار نشد. بنابراین، ائتلاف اسلامی با استفاده از کمیته‌ها و پاسداران انقلاب و نفوذ خود در میان روحانیون محلی، توانست اکثریت کرسی‌های مجلس را به دست آورد. از مجموع ۲۴۵ نماینده‌ی منتخب ۸۵ نماینده عضو حزب جمهوری اسلامی (عمدتاً روحانی) بودند. نمایندگان حزب جمهوری اسلامی یک بار دیگر یک «ائتلاف اسلامی» با حضور ۴۵ نماینده‌ی احزاب اسلامی دیگر نظیر جامعه روحانیت تهران و فدائیان اسلام تشکیل دادند و بدین ترتیب اکثریت مجلس، ۱۳۰ نماینده، را در دست گرفتند. هفتاد و پنج نماینده نیز از اعضای نهضت آزادی، جبهه‌ی ملی و حامیان بنی‌صدر، به عنوان جناح لیبرال مجلس بود. در درون جناح لیبرال نیز تعدادی از روحانیون حضور داشتند. چپ‌ها و مجاهدین خلق هیچ کرسی‌ای به دست نیاوردند. جناح اکثریت اسلامی خیلی زود به منظور بررسی اعتبارنامه‌ی نمایندگان میانه‌رو، کمیته‌ای را تشکیل داد که در همان اول کار موجب حذف سه نماینده‌ی برجسته‌ی جبهه‌ی ملی به اتهام همکاری با رژیم قدیم شد.

اگرچه انتخابات ریاست جمهوری و مجلس موجب تقویت گرایش لیبرال در بلوک قدرت گردید، اما در کل اپوزیسیون لیبرال مرعوب شده بود. احزابی نظیر حزب جمهوری خلق مسلمان و جبهه‌ی ملی سکوت اختیار کردند. با این وجود، با انتخاب بنی‌صدر، اپوزیسیون میانه‌رو صدایی نیرومند در درون بلوک قدرت یافت. بنی‌صدر به عنوان پیشتاز اپوزیسیون لیبرال و سکیولار در برابر قدرت فزاینده‌ی حزب جمهوری اسلامی ایستاد. مسایل مورد اختلاف او با تندروها همان مسایل احزاب لیبرال دیگر بود، با این تفاوت که بنی‌صدر مسوول بالاترین مقام سیاسی بود که با رای مردم انتخاب گردیده بود. از همان ابتدا انتصاب‌های رییس جمهور در مورد وزیران و مقامات بالا با مخالفت مجلس تحت سلطه‌ی تندروها روبه‌رو شد. در حالی که بنی‌صدر در انتصابات خود بر آموزش جدید تاکید می‌کرد، برای تندروها شرط اصلی احراز مقام سیاسی اعتقاد به آموزه‌ی انقلاب اسلامی، یعنی خط امام، بود. انزوای بنی‌صدر با انتصاب م.ع. رجایی (که

طرفدار متعصب و پروپاقرص تندروها بود) از سوی مجلس برای نخست‌وزیری و با وجود اعتراض بنی‌صدر، آغاز شد. بدین ترتیب، حزب جمهوری اسلامی قوه‌ی مجریه را به مجلس، نهادهای قضایی و سازمان‌های انقلابی تحت امرش اضافه کرد. بنی‌صدر عمدتاً از سوی احزاب و گروه‌های میانه‌رو که در «دفتر ریاست جمهوری» گرد آمده بودند، حمایت می‌شد. در این دفتر اعضای حزب ناسیونالیست، جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی فعال بودند که به گفته‌ی یکی از اعضای آن، متشکل «از افراد تحصیل‌کرده و روشن‌فکر و کسانی بود که به زعم خود متخصص بودند، و اسلام و متعصب‌های اسلامی را مسخره می‌کردند».^[۷۵]

بنی‌صدر در مواجهه با از دست دادن فزاینده‌ی قدرتش، بر شدت انتقادات خود از حزب جمهوری اسلامی افزود.^[۷۶] مخالفت او با رژیم، از موضع رییس‌جمهور، نه تنها فی‌نفسه موثر بود، بلکه در پس آن مخالفت لیبرال‌ها و احزاب رادیکال اسلامی را نیز به همراه داشت. در میان متحدان سیاسی رییس‌جمهور سازمان مجاهدین و طرفداران جوان آن نیز وجود داشتند. اگرچه آیت‌الله خمینی برای مدتی از حزب جمهوری اسلامی و رییس‌جمهور خواست با یکدیگر همکاری کنند، اما حمایت مجاهدین از بنی‌صدر موجب تغییر عقیده‌ی آیت‌الله خمینی در مورد او شد. با بسته شدن روزنامه‌ی بنی‌صدر از سوی دادستان عمومی انقلاب، وی خواستار مقاومت عمومی علیه دیکتاتوری شد و مجاهدین طرفدار وی با ریختن به خیابان‌ها، به زد و خورد با پاسداران انقلاب پرداختند. آیت‌الله خمینی این عمل را شورش علیه اسلام تعبیر و او را از فرماندهی کل قوا برکنار کرد. اندکی بعد مجلس تحت نفوذ تندروها عدم کفایت بنی‌صدر را اعلام کرد. تنها بیست نماینده‌ی میانه‌رو خطر حمایت از رییس‌جمهور را پذیرفتند و در این جلسه حضور نیافتند. در شهرستان‌ها تظاهراتی به نفع بنی‌صدر برپا شد و سازمان‌های مجاهدین و پیکار به زد و خورد با طرفداران حزب جمهوری اسلامی پرداختند. بنی‌صدر وصیت‌نامه‌ی خود را نوشت و به یک ضد انقلاب تحت تعقیب تبدیل شد. او بعدها با کمک مجاهدین به فرانسه گریخت. موضوع بنی‌صدر دشمنی و خصومت بنیادگرایان با «خط لیبرال» را شدت بخشید. آیت‌الله خمینی جبهه‌ی

ملی و نهضت آزادی را به عنوان «احزاب لامذهب» و دشمن اسلام محکوم کرد. همچنین با شدت و حدت تمام اعلام شد که هدف انقلاب ایجاد دولتی ضد لیبرال، ضد دموکراتیک و اسلامی ناب بوده است. بعد از سقوط بنی‌صدر، آیت‌الله بهشتی، دبیر کل حزب جمهوری اسلامی، رفسنجانی، رییس مجلس، و رجایی، نخست‌وزیر، متکفل امور ریاست جمهوری شدند. در زنجیره‌ای سریع از حوادث که همراه با افزایش ترور و منازعه‌ی میان تندروها و مخالفان‌شان بود، بهشتی، رجایی و تعداد دیگری از اعضای مجلس و کابینه در بمب‌گذاری‌هایی که گفته می‌شد کار مجاهدین و هواداران بنی‌صدراند، ترور شدند. این امر بنیادگرایان را بیش از پیش به حذف تمام مخالفان‌شان، به ویژه مجاهدین، مصمم کرد. سازمان مجاهدین به عنوان یک گروه چریکی چپ‌گرا-اسلامی در قبل از انقلاب، توانست پس از انقلاب با جذب ۱۵۰۰۰۰ نفر که عمدتاً از دانشجویان و جوانان بودند، طرفداران بی‌شماری را به گرد خود جمع کند.^[۷۷] این سازمان طی انقلاب مقادیر زیادی سلاح به دست آورد و از تحویل آن به دولت موقت خودداری کرد. همچنین، این سازمان تا حدودی از حمایت سربازان نیروی هوایی برخوردار بود و با کمک همین نیروها بود که توانست مقدمات فرار بنی‌صدر به فرانسه را فراهم کند. اختلافات ایدئولوژیکی شورای انقلاب / حزب جمهوری اسلامی و مجاهدین بیش از پیش در رفراندوم قانون اساسی نمایان شد. اگرچه مجاهدین مخالف قانون اساسی اسلامی و اصل ولایت فقیه بودند، اما مخالفت‌شان با دولت تا هنگام سقوط بنی‌صدر در ژوئن ۱۹۸۱ در حد لفظ بود. به مدت دو هفته شیخ جنگ داخلی با درگیری میان مجاهدین و پاسداران انقلاب در پشت سنگرها پدیدار شد. مجاهدین علیه جمهوری [اسلامی] و آیت‌الله خمینی اعلان جنگ کردند و طی دو هفته در ژوئن حدود ۱۵۰ نفر از اعضای آن به اتهام شورش علیه دولت اعدام شدند.^[۷۸] مجاهدین و بنی‌صدر «قراردادی» را برای براندازی دولت و استقرار «جمهوری دموکراتیک اسلامی» امضاء کردند. آن‌ها بعدها در تبعید «دولت موقت در تبعید» را تشکیل دادند و خواستار «دموکراسی اجتماعی مبتنی بر نظام شوراها» گردیدند.^[۷۹] چپ رادیکال، شامل سازمان پیکار، فداییان خلق

(اقلیت) و وحدت کمونیستی نیز در اتحاد با مجاهدین وارد مبارزه‌ی مسلحانه علیه دولت شدند. در ژانویه ۱۹۸۱، سازمان وحدت کمونیستی به اتفاق مجاهدین «شورشی مسلحانه» را ترتیب دادند و حملات عمده‌ای علیه کمیته‌ها و پاسداران انقلاب در شهر آمل انجام دادند. اگرچه این پیکار شدید خسارات زیادی به بار آورد، اما سرانجام چریک‌ها دستگیر شدند.

نیروهای مسلح نیز در پیش و پس از سقوط بنی‌صدر تلاش‌هایی برای کسب قدرت انجام دادند. در جولای/ژوئیه ۱۹۸۰ تعدادی از افسران نیروی هوایی در پایگاه هوایی نوژه طرح یک کودتا را ریختند. برنامه‌ی آن‌ها بمباران اقامت‌گاه آیت‌الله خمینی و استقرار یک «دولت سوسیال دموکراتیک» تحت رهبری شاپور بختیار بود که بعد از سقوطش «جنبش مقاومت ملی ایران» را در فرانسه تشکیل داده بود. کودتای نظامی دیگری که در ژوئن ۱۹۸۲ خنثی شد، از سوی تعدادی از افسران ارشد برنامه‌ریزی شده بود. در اوت ۱۹۸۲، بیست نفر از افسران ارتش دستگیر شدند و برخی از آن‌ها به واسطه‌ی ارتباط با کودتای برنامه‌ریزی شده از سوی صادق قطب‌زاده، اعدام شدند. خود قطب‌زاده نیز که یکی از رهبران اولیه‌ی انقلاب و هم‌دست سابق آیت‌الله خمینی بود، در سپتامبر اعدام شد. کودتای قطب‌زاده با حمایت آیت‌الله شریعتمداری صورت گرفت که بعد از آن به‌عنوان فردی ضد انقلابی محکوم و مجبور به عذرخواهی علنی از حکومت شد. در تهران لشکر ذوالفقار مسوولیت شناسایی و خنثی‌سازی کودتاهای نظامی را به عهده داشت.

ماجرای بنی‌صدر موج جدیدی از مخالفت با روشن‌فکران و احزاب لیبرال را به وجود آورد. در فوریه ۱۹۸۱، ۱۳۳ استاد دانشگاه، وکیل و نویسنده از پاک‌سازی‌های صورت‌گرفته در دستگاه اداری، بسته شدن دانشگاه‌ها و «انحصار قدرت» از سوی رژیم انتقاد کردند. هم‌زمان مخالفت‌هایی نیز از سوی بازرگانان بازار صورت گرفت. رده‌های بالای بازار که به لحاظ سنتی پایگاه اجتماعی و ایدئولوژیکی حمایت از روحانیون به شمار می‌رفت، اکنون خود را در فشار رژیمی انقلابی می‌دید که بیش از هر چیز به مصلحت دولت علاقه‌مند بود. از همین رو، برخی از تجار پیشتاز بازار از احزاب جبهه‌ی ملی لیبرال حمایت کردند و بعد از

سقوط بنی صدر دو تاجر مهم بازار تهران و تعدادی از تاجران شهرستانی دیگر به جرم حمایت از بنی صدر و گروه‌های لیبرال اعدام شدند. مناقشات سیاسی آشکارا موجب دودستگی و شکاف در میان صفوف بازار شد. در حالی که اعضای تحصیل کرده‌تر خانواده‌های بازاری مذهبی معمولاً از مجاهدین هواداری می‌کردند، اعضای کمتر تحصیل کرده یا شاغل در بازار حامی حزب‌الله بودند.

بنی صدر و مجاهدین جدی‌ترین تهدید را برای دولت اسلامی روحانیون به وجود آوردند و سرکوب آن‌ها گام مهمی به سوی هژمونی تندروهای اسلامی به شمار می‌آمد. اگرچه سقوط بنی صدر بیانگر پایان حکومت لیبرال‌ها بود، اما ترور آیت‌الله بهشتی آغاز تفوق کامل حزب جمهوری اسلامی بود.

یادداشت‌ها

۱. مصاحبه با دکتر سنجابی، کیهان، ۳ تیر ۱۳۵۸.
۲. آیندگان، ۱۰ خرداد ۱۳۵۸.
۳. بیانیه‌ی حزب در کیهان، ۸ اسفند ۱۳۵۸.
۴. بیانیه‌ی حزب در اطلاعات، ۲۸ شهریور ۱۳۵۸.
۵. ع. سحابی نقل شده در همان.
۶. سخنرانی بازرگان در رادیو تهران، ۱۵ خرداد ۱۳۵۸.
۷. کیهان، ۲۰ و ۲۱ مرداد ۱۳۵۸.
۸. اطلاعات، ۲ مرداد ۱۳۵۸.
۹. برخی روحانیون رده‌بالا از صمیم قلب از نهضت انقلاب حمایت نمی‌کردند. برای مثال، گزارش شده است که آیت‌الله قمی از مشهد، در شب انقلاب، مقادیری پول از یکی از تجار مشهد در ازای منع اعتصاب در هتل و کارخانه‌اش دریافت نموده بود: سید مهدی، روحانیت (تهران، ۱۳۵۸).
10. L. Binder, "The Proofs of Islam, Religion and Politics in Iran" in G. Maqdisi (ed.), *Arabic and Islamic Studies in Honor of H. A. R. Gibb* (Cambridge, Massachusetts, 1965), p. 138.
۱۱. جمهوری اسلامی، ۲۵ تیر ۱۳۵۸.
۱۲. امت، ارگان جنبش مسلمانان مبارز، ۲۴ مرداد ۱۳۵۸.
۱۳. بیانیه‌ی مجاهدین در اطلاعات، ۶ اسفند ۱۳۵۷.
۱۴. نامه‌ی ارسالی مجاهدین، جنبش، جاما و ساش (Sash) مجدداً در اثر به چاپ رسیده است: دیدگاه‌های مجاهدین درباره قوانین اساسی (تهران، ۱۳۵۸).

۱۵. همان، ص ۲۴.
۱۶. بیانیه‌ی فداییان در اطلاعات، ۵ اسفند ۱۳۵۷.
۱۷. مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی (تهران، خرداد ۱۳۵۸).
۱۸. سازمان پیکار، سازمان مجاهدین در دام لیبرالیزم (تهران، ۱۳۵۹)، صص ۱-۱۵.
۱۹. مخالفت حزب با چپ رادیکال از سوی کیانوری تصریح شده است:
ن. کیانوری، ما و چپ‌گرایان (تهران، ۱۳۵۹).
۲۰. ن. کیانوری، حزب توده ایران چه می‌گوید (تهران، ۱۳۵۸).
۲۱. بازرگان به نقل از اطلاعات، ۳ آذر ۱۳۵۸.
۲۲. کیهان، ۱۵ اسفند ۱۳۵۷.
۲۳. متن مقررات در کیهان، ۱۴ اسفند ۱۳۵۷.
۲۴. کیهان، ۱۷ مرداد ۱۳۵۸.
۲۵. همان، ۲۰ خرداد ۱۳۵۸.
۲۶. همان، ۱۱ تیر ۱۳۵۸.
۲۷. جمهوری اسلامی، ۴ دی ۱۳۵۸.
۲۸. آیت‌الله خمینی نیز گفته بود که در اسلام هیچ محدودیتی در مورد مالکیت خصوصی وجود ندارد: انقلاب اسلامی، ۱۹ مهر ۱۳۵۹.
۲۹. همان، ۲۴ خرداد ۱۳۵۸.
۳۰. کار، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.
۳۱. کیهان، ۲۱ مرداد و ۱۱ شهریور ۱۳۵۸.
۳۲. براساس برآورد بانک مرکزی در شش ماهه‌ی بعد از انقلاب ۲ میلیارد دلار ارز از کشور خارج شده بود. تعداد خارجی‌ان نیز از ۲۵۰۰۰۰ نفر در قبل از انقلاب به ۱۰۰۰۰۰۰ در آوریل ۱۹۷۹ کاهش یافته بود. به گفته‌ی تهران تایمز، ۱۵ سپتامبر ۱۹۷۹، از زمان انقلاب تاکنون ۱۰۰۰۰۰۰ نفر از تجار و متخصصان ایران را ترک کرده بودند. این رقم شامل ۱۸۰۰۰۰ نفر از یهودیان نیز می‌شد.
۳۳. آیندگان، ۱۹ خرداد ۱۳۵۸. ملی شدن صنایع و بانک‌ها در زمان دولت موقت عمدتاً در اثر تلاش‌های بنی‌صدر بود که سرپرست وزارت اقتصاد بود.
۳۴. بازرگان در چندین نوبت به این موضوع اشاره کرد. برای مثال بنگرید به: مصاحبه با کیهان، ۲۰ بهمن ۱۳۵۸.
35. *New York Times*, 21 February 1979.
بازرگان اظهار داشت که دولت موقت مناسبات اقتصادی با آمریکا را قطع نخواهد کرد:
- Ibid, 17 February 1979.
۳۶. کیهان، ۳۰ مرداد ۱۳۵۸.

۳۷. با این وجود، در ماه مه دولت موقت موافقت‌نامه‌ی وضعیت نیروهای ایران-آمریکا را که در آن کارکنان نظامی آمریکا در ایران از مصونیت دیپلماتیک برخوردار بودند، ملغی کرد. هم‌زمان، ایران قراردادهای تسلیحاتی خود با آمریکا را به ارزش ۹ میلیارد دلار (به جز تامین قطعات یدکی) فسخ نمود.

۳۸. اطلاعات، ۱۴ خرداد ۱۳۵۸.

۳۹. به نقل از تیمسار احمد مدنی در آیندگان، ۶ مرداد ۱۳۵۸.

40. H. Arendt, *On Revolution* (Harmondsworth, 1965), pp. 59-114.

از نظر آرنت، مسأله‌ی اجتماعی مسأله‌ای عمده اما غیر قابل حل است. برعکس، از نظر مارکس بدون حل مسأله‌ی اجتماعی نه انقلاب و نه آزادی وجود نخواهد داشت. به اعتقاد مارکس، مسأله‌ی اجتماعی در حول استعمار طبقاتی می‌چرخد که به‌عنوان مسأله‌ای سیاسی می‌توان آن را از طریق عمل سیاسی حل کرد (ibid., pp. 61-2). مفهوم آرنت مبتنی بر دیدگاه ارسطو است که انقلابات به دنبال خود موجب آنارشی می‌شوند و آنارشی نیز معمولاً موجب دیکتاتوری می‌شود. برای مقایسه‌ی دیدگاه‌های هگل و آرنت بنگرید به:

- P. Stillman, "Freedom as Participation: The Revolutionary Theories of Hegel and Arendt", *American Behavioral Scientist* (1977); pp. 477-92

۴۱. ف. سلطانی، اتحادیه‌های دهقانی (گزارشی از کردستان، نشر پیشگام، ۱۳۵۸)، صص ۱۷-۱۹.

۴۲. جمهوری اسلامی، ۴ دی ۱۳۵۸.

۴۳. رهایی، ۲۷ آذر ۱۳۵۸، ص ۱۰.

۴۴. گزارشی از چهارم‌محال در رهایی، ۲۷ آذر ۱۳۵۸. حوادث این منطقه در کیهان نیز آمده است.

۴۵. کار، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.

۴۶. پشاهنگ امروز، ۱۸ فروردین ۱۳۵۸.

۴۷. در این ارتباط مهدی چمران جلسات متعددی با روسا و مالکان مناطق قبیله‌ای برگزار کرد.

۴۸. انقلاب اسلامی، ۲۰ دی ۱۳۵۸.

۴۹. کار، ۲۸ تیر ۱۳۵۸.

۵۰. کیهان، ۱۸ مرداد ۱۳۵۸.

۵۱. کار، ۲۳ فروردین ۱۳۵۸.

۵۲. در سپتامبر ۱۹۷۹ وزیر نفت به شدت از سوی کارگران خشمگین پالایشگاه نفت آبادان مورد ضرب و شتم قرار گرفت.

۵۳. کار، ۳ خرداد ۱۳۵۸.

۵۴. همان، ۱۹ خرداد ۱۳۵۸.

۵۵. آیندگان، ۱۰ خرداد ۱۳۵۸.
۵۶. احزاب دموکرات، کومله و فداییان با امضای برنامه‌ای هشت‌ماده‌ای که در نوامبر ۱۹۷۹ به دولت ارائه کردند، به طور مفصل به تشریح مطالبات کردها پرداختند. این مطالبات عبارت بودند از: شناسایی خودمختاری کردستان در قانون اساسی؛ یکی ساختن چهار استان کردنشین در یک واحد خودمختار؛ تأسیس دولت محلی و مجلس ملی کردستان؛ شناسایی زبان کردی به عنوان زبان اول در کردستان؛ تخصیص بخشی از بودجه‌ی ملی به کردستان؛ حضور نماینده‌ای از کردها در دولت مرکزی؛ مسوولیت انحصاری دولت مرکزی در سیاست خارجی و دفاع ملی؛ و برقراری آزادی‌های دموکراتیک در ایران:
 - *The Times*, 3 December 1979.
۵۷. سازمان پیشگام، قارنا (تبریز، ۱۳۵۸)، ص ۱۵.
۵۸. این توصیف مبتنی بر اتحادیه‌های دهقانی، «خبرنامه‌ی ترکمن صحرا»، شماره‌های ۹-۱۵ (۱۳۵۸) است.
۵۹. به جز افسرانی که بلافاصله بعد از انقلاب اعدام شدند، حدود ۷۰۰۰ افسر نیز در سال نخست انقلاب اخراج شدند. تنها در فوریه‌ی ۱۹۷۹ دوست تیمسار ارتش بازنشسته شدند.
۶۰. اطلاعات، ۱۵ مرداد ۱۳۵۸.
۶۱. منتشرشده در کیهان، ۱ اسفند ۱۳۵۷.
۶۲. جمهوری اسلامی، ۲۵ تیر ۱۳۵۸.
۶۳. بامداد، ۲۹ شهریور ۱۳۵۸.
۶۴. کیهان، ۸-۱۲ مرداد ۱۳۵۸.
۶۵. اطلاعات، ۲ مرداد ۱۳۵۸.
۶۶. به نقل از آیات عظام خوانساری و روحانی در اطلاعات، ۱۵ مرداد ۱۳۵۸.
۶۷. اطلاعات، ۴ دی ۱۳۵۸. هم‌زمان دولت موقت مقرری ماهانه‌ی ویژه‌ای را به عنوان وام برای بیکاران تهران در نظر گرفت.
۶۸. در ابتدا دولت آمریکا به دولت موقت قول داده بود که اجازه‌ی ورود شاه به آمریکا را نخواهد داد. با این وجود، تحت فشار دوستان شاه، به ویژه خانواده‌ی راکفلر، او اجازه‌ی ورود به خاک آمریکا را یافت.
۶۹. خواسته‌ی فوری آن‌ها اخراج شاه سابق از آمریکا بود. گروگان‌ها تا ژانویه‌ی ۱۹۸۱ نگه داشته شدند. در این فاصله آمریکا ایران را تحریم تجاری کرد و سپرده‌های مالی آن در آمریکا را توقیف کرد؛ ایران نیز معاهده‌ی تجاری ۱۹۵۹ با آمریکا را فسخ و پروانه‌ی بانک‌های آمریکایی فعال در ایران را باطل کرد. در آوریل ۱۹۸۰ آمریکا روابط دیپلماتیک خود با ایران را قطع کرد و تحریم تجاری (ایران) مورد حمایت جامعه اقتصادی اروپا قرار گرفت. سرانجام با وساطت

الجزایر موافقت‌نامه‌ای برای حل اختلافات مالی و سیاسی میان دو کشور امضا شد که منجر به آزادی گروگان‌ها شد. بر اساس این موافقت‌نامه، آمریکا به انجام امور زیر متعهد می‌شد: عدم مداخله در امور ایران، توقیف دارایی‌های شاه در آمریکا تا هنگام حل اختلاف ایران با آن‌ها، خودداری از اقامه‌ی دعوی علیه ایران در مورد موضوع گروگان‌گیری، پایان تمام تحریم‌های تجاری علیه ایران و انتقال دارایی‌های مسدودشده‌ی ایران. بعدها حدود ۷ میلیارد دلار به ایران انتقال یافت.

۷۰. کار، ۲۸ آبان ۱۳۵۸.

۷۱. کیهان، ۶ دی ۱۳۵۸.

۷۲. جمهوری اسلامی، ۱۵ اسفند ۱۳۵۸.

۷۳. مردم، ۲۳ دی ۱۳۵۸.

۷۴. اطلاعات، ۲۸ شهریور ۱۳۵۸.

۷۵. به نقل از جمهوری اسلامی، ۱۶ تیر ۱۳۶۰.

۷۶. در مارس مجلس لایحه‌ای را تصویب کرد که به نخست‌وزیر اجازه می‌داد وزرای موقت را بدون نیاز به تصویب رئیس جمهور تعیین کند. بنی صدر از امضای این لایحه و لوایح دیگر خودداری کرد. بلافاصله آیت‌الله خمینی به «کسانی که از مجلس سرپیچی کنند»، هشدار داد. در ماه مه کمیسیون سه نفره‌ای که قبلاً به منظور داوری میان رئیس جمهور و رقبایش تشکیل شده بود، بنی صدر را به «تحریک مردم برای شورش و کارشکنی در روند قانون‌گذاری متهم کرد».

77. Estimated by *The Economist* (London), 5 September 1981.

78. Ibid.

به گفته‌ی دولت، مجاهدین در حد فاصل میان ژوئن و سپتامبر ۱۹۸۲، ۱۲۴ نفر از جمله اعضای پاسداران انقلاب، روحانیون، مغازه‌داران حزب‌اللهی و اعضای کمیته‌های انقلاب، را به قتل رساندند. به گفته‌ی اکونومیست، ۱۳-۱۹ فوریه‌ی ۱۹۸۲، بنا به اظهارات خود دولت در حد فاصل میان سپتامبر ۱۹۸۱ تا فوریه‌ی ۱۹۸۲ حدود ۲۰۰۰ نفر از اعضای این سازمان به هلاکت رسیده بودند.

۷۹. نشریه‌ی انجمن‌های دانشجویان مسلمان (لندن)، ش ۷، ۲ سپتامبر ۱۹۸۱.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل هفتم

حکومت روحانیون بنیادگرا^۱

بعد از بررسی منازعات سیاسی که با تفوق حزب جمهوری اسلامی و روحانیون غیر لیبرال پوپولیست پایان یافت، اکنون نوبت به تحلیل رژیم و نظام منبعث از آن می‌رسد. روحانیون انقلابی با بهره‌گیری کامل از مزیت پایگاه حمایت توده‌ای خود، اتحادشان با لیبرال‌های حاضر در بلوک قدرت را گسیختند و کوشیدند هژمونی خود را از طریق بسیج توده‌ای و حل «مسالهی اجتماعی» تثبیت کنند. از همین‌رو، رژیم جدید با توجه به حضور افراد سرشناس و نام‌آشنایی که انقلاب را هدایت می‌کردند، سمت و سوی رادیکال یافت.

انقلاب ساختار قدرت جدیدی را به وجود آورد که تحت سلطه‌ی گروه حاکمه‌ی جدیدی قرار داشت. تندروهای حاضر در قدرت از حیث تعداد محدود بودند و در زمره‌ی روحانیون رده‌پایین به حساب می‌آمدند. اگرچه رقم روحانیون تقریباً به ۸۰۰۰۰ نفر می‌رسید، اما میانشان اختلاف وجود داشت. علاوه بر بنیادگرایان، میان‌روهای لیبرال، بی‌تفاوت‌ها و محتاط‌ها نیز بودند که به دلیل عدم اطمینان از ثبات وضعیت سیاسی ترجیح می‌دادند بیرون از گود سیاست باقی

۱. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در سراسر این کتاب بنیادگرایی را باید در چارچوب ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی و در بطن تحولات فکری در ایران پیش از انقلاب ملاحظه کرد که اساساً به معنای احیای تفکر دینی است - مترجم.

بمانند. اعضای هیات حاکمه‌ی جدید عمدتاً از میان احزاب بنیادگرای فداییان اسلام، مجاهدین اسلام، هیات مؤتلفه، حزب ملل اسلامی و حزب جمهوری اسلامی بودند. همانند «دوازده‌نفری» که در انقلاب فرانسه^[۱] قدرت را در دست گرفتند، تنی چند از روحانیون، که عمدتاً نیز از شاگردان قدیمی آیت‌الله خمینی در قم بودند، ستون‌های رژیم انقلابی به حساب می‌آمدند. این افراد عبارت بودند از آیات عظام بهشتی، اردبیلی، رفسنجانی، خامنه‌ای، منتظری، کنی، باهنر، املشی، ناطق نوری، قدوسی و موسوی تهرانی. اینان به همراه بقیه از تاسیس یک دولت تئوکراتیک متناسب با تئوری سیاسی اولیه‌ی تشیع که از سوی آیت‌الله خمینی طرح شده بود، حمایت می‌کردند. روحانیون عمده‌ی دیگر به جانب‌داری از «سنت مشروطه‌خواهی» ادامه دادند و هوادار جدایی نهادی دین و سیاست بودند. بر همین اساس، آیات عظام شریعتمداری، قمی، شیرازی، محلاتی و زنجانی اعلام کردند که با توجه به سنت تشیع از زمان امامان، نقش روحانیون باید محدود به هدایت اخلاقی دولت و جامعه باشد. به ویژه، شریعتمداری اعتقاد داشت که علما نباید به چیزی فراتر از نظارت بر قانون‌گذاری مجلس بیاورند.^[۲] علمای میانه‌رو مفهوم ولایت فقیه را در معنای اقتدار عالی سیاسی و دینی که در یک مجتهد یا شورایی از مجتهدان تبلور می‌یافت، درک می‌کردند. این برداشت از ولایت فقیه در گسست کامل از سنت به حساب می‌آمد. آنان به دلایل مذهبی می‌گفتند که در ایران همواره تعدادی از مجتهدان وجود داشته‌اند و مومنان آزادانه از میان آن‌ها مرجع تقلید خود را انتخاب می‌کرده‌اند. از حیث سیاسی، این دسته از علما اعتقاد داشتند که ولایت فقیه نهاد فقهی^۱ کاملاً محدود و مشخصی است که به وظیفه‌ی علما در مراقبت از یتیمان و فقیران اشاره دارد.^[۳] رهبران دینی دیگر متأثر از اندیشه‌ی رادیکال، نظیر آیت‌الله طالقانی، که تا زمان مرگش در سپتامبر ۱۹۷۹ با مجاهدین خلق هم‌دلی داشت، و شیخ‌علی تهرانی، معلم سابق علی شریعتی، خواستار ایجاد شورا بودند که آن را اساس حکومت در اسلام می‌دانستند.^[۴]

با این وجود، [امام] خمینی و شاگردانش موفق به ادغام اقتدار سیاسی و دینی در اصل ولایت فقیه شدند که در اصل ۱۱۰ قانون اساسی جدید تبلور می‌یافت.

بر اساس این اصل، [امام] خمینی در مقام یک فقیه نماینده‌ی امام غایب و رهبر عالی دولت به حساب می‌آمد. چنان‌که در فصل سوم گذشت، خود تشیع یک جنبش سیاسی اعتراضی در اسلام بود و هرچند بعدها به دین رسمی دولت پادشاهی ایران تبدیل شد، اما ایده‌آل‌های سیاسی اولیه‌اش همچنان تئوکراتیک باقی ماند. بر اساس این مکتب، اقتدار مشروع متعلق به امامان است و در غیبت آخرین امام علما نایب عام او در امور دینی و سیاسی محسوب می‌شوند. اکنون، انقلاب اسلامی این مفهوم از اقتدار را در اصل «ولایت فقیه» به عنوان نایب امام (معصوم) نهادینه کرد. بنابراین، قدرت از خداوند نشأت می‌گیرد و در غیاب امام به فقیهی عادل و پارسا واگذار شده است. بر اساس قانون اساسی، «جمهوری اسلامی نظامی مبتنی بر ایمان به خدا به عنوان منبع حاکمیت و مشروعیت، وحی الاهی و نقش اساسی آن در قانون‌گذاری... و امامت مستمر است.^۱ (اصل ۲) و در غیاب امام غایب، اداره‌ی امور و رهبری ملت به فقیهی عادل، پارسا، شجاع و متفکر واگذار شده است».^۲ (اصل ۵) در صورت عدم وجود فقیه واجد شرایط که «ظاهر

۱. متن دقیق قانون اساسی عبارت است از: جمهور اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به: خدای یکتا (لا اله الا الله) و اختصاص حاکمیت و تشریع به او و لزوم تسلیم در برابر امر او. وحی الاهی و نقش بنیادی آن در بیان قوانین، معاد و نقش سازنده آن در سیر تکاملی انسان به سوی خدا. عدل خدا در خلقت و تشریع. امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلام. کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا، که از راه: الف. اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین، ب. استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها، ج. نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند - مترجم.

۲. متن دقیق قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ عبارت است از: در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران: ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

این اصل در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری واقع شد و به شکل زیر صورت‌بندی شد: در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد - مترجم.

می‌شود و از سوی اکثریت مردم پذیرفته می‌شود، خبرگان منتخب مردم در مورد تمام افراد واجد شرایط رهبری به مشورت خواهند پرداخت و فردی برجسته یا سه تا پنج نفر از فقها را به عنوان اعضای شورای رهبری معرفی خواهند کرد»^۱ (اصل ۱۰۷). در قانون اساسی فقیه همانند امامان شیعه از اختیارات گسترده‌ای برخوردار است. این اختیارات عبارتند از: نصب (فقهای) شورای نگهبان؛^{۱۵} نصب اعضای شورای عالی قضایی؛ فرمانده نیروهای مسلح؛ تایید رییس جمهور بعد از انتخاب او - صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری باید از سوی شورای نگهبان نیز مورد تایید واقع شود؛ عزل رییس جمهور به پیشنهاد دیوان عالی یا مجلس؛ عفو و تخفیف مجازات محکومین (اصل ۱۱۰). قوای سه‌گانه‌ی مجریه، مقننه و قضاییه باید تحت نظارت فقیه عمل کنند (اصل ۵۷). در غیاب شورای نگهبان مجلس فاقد اعتبار قانونی است. همچنین، فقیه رییس دیوان عالی کشور را منصوب می‌کند. روشن است قانون اساسی جدید نسخه‌ی «جمهوری‌شده»ی قانون اساسی ۱۹۰۶ نیست، زیرا پایه‌ها و مبانی اقتدار و مشروعیت در این دو متن

۱. متن دقیق این اصل در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ عبارت است از: هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان‌گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند، هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.

این اصل نیز در سال ۱۳۶۸ مورد بازنگری واقع شد و به شکل زیر صورت‌بندی شد:

پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی «قدس سره الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقها واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند؛ هرگاه یکی از آنان را اعلی‌م به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است - مترجم.

متفاوت است. در قانون اساسی جدید، اقتدار به جای ملت از خداوند نشأت می‌گیرد و مرکزیت مجلس کاهش یافته است.^[۶]

علاقه و توجه خاص روحانیون به قوه قضاییه بود که - با توجه به وجود مجموعه‌ای پرطول و تفصیل از احکام در اسلام - مهم‌ترین شاخه‌ی حکومت در دولت اسلامی را تشکیل می‌دهد. در واقع، نظام قضایی حوزه‌ی اصلی اقتدار روحانیون را تا پیش از عرفی شدن دولت تشکیل می‌داد. طبق قانون اساسی، عالی‌ترین قدرت قضایی، یعنی شورای عالی قضایی، شامل پنج مجتهد می‌شد که دو تن از آن‌ها از سوی ولی فقیه منصوب می‌شدند. در اوت ۱۹۸۲، تمام قوانین و احکام پیش از انقلاب (که از ۱۹۰۶ به بعد تصویب شده بود) از سوی امام خمینی ملغی شد و شورای عالی قضایی به قضات دادگاه‌ها دست‌وردد بر اساس شریعت به قضاوت بپردازند. هم‌زمان از ۵۰۰۰ نفر از طلاب حوزه‌های علمیه‌ی قم خواسته شد تا به منظور جایگزینی با قضات غیر روحانی قانون و علم حقوق را در مرکز توجه خود قرار دهند.

چنان‌که مشاهده شد، نظارت موثر روحانیون بر نهادهای سیاسی منبعث از انقلاب امکان تحکیم و تقویم قدرت آن‌ها را فراهم کرد. در شهرستان‌ها نیز ساختار قدرت جدید از سوی نمایندگان آیت‌الله خمینی که با استانداران منصوب دولت موقت رقابت می‌کردند، تثبیت شد. این نمایندگان همراه با پاسداران انقلاب سراسر کشور، کمیته‌های محلی و دادگاه‌ها یک دستگاه عظیم و گسترده‌ی کنترل سیاسی و اداری را شکل دادند. علاوه بر این، روحانیون در قدرت سازمان‌های مردمی تازه‌ای را به وجود آوردند: جهاد سازندگی که مسوولیت برنامه‌های توسعه روستایی و کسب خودکفایی کشاورزی را بر عهده داشت، بنیاد مسکن، بنیاد مستضعفین که مسوولیت اداره‌ی اموال مصادره‌ای را بر عهده داشت، بنیاد شهید، کمیته‌ی امداد و سازمان بسیج که مسوولیت حفظ بسیج سیاسی مردم و توزیع کالاهای دولتی را به عهده داشت. این تمرکز قدرت، روحانیون بنیادگرا را در انجام برنامه بسیج سیاسی توده‌ای یاری کرد. با توجه به سقوط دولت موقت لیبرال، حزب جمهوری اسلامی مبادرت به بسیج توده‌ای کرد که با اجرای اصلاحات

ارضی، ادغام اتحادیه‌های کارگران در حزب حاکم و تلاش برای سازمان‌دهی مجدد اصناف بازار مشخص می‌شد. بدون تردید، بحران اقتصادی موجود از پیش از انقلاب طبقات پایین شهری را که خواهان سیاست‌های اجتماعی-اقتصادی رادیکال بودند، به طغیان واداشت. در حالی که بحران اقتصادی زمینه‌ی ضروری بسیج را فراهم ساخت، این تشکل‌های حزبی امکان بسیج توده‌ای را تسهیل کردند.

بحران اقتصادی، که با فرار سرمایه‌ها و افول بخش خصوصی در دوره‌ی بلافصل بعد از انقلاب شدت یافته بود، در نتیجه‌ی قطع مناسبات اقتصادی میان ایران و غرب و بروز جنگی تمام‌عیار میان ایران و عراق تشدید شد. تمام این مسایل به ظهور اقتصادی دیکته‌ای و کنترل اقتصادی دولت انجامید. به دنبال تسخیر سفارت آمریکا در تهران در نوامبر ۱۹۷۹، دولت آمریکا ایران را تحریم تجاری کرد و دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکا به ارزش ۱۰ میلیارد دلار توقیف شد. در مه ۱۹۸۰، تحریم تجاری ایران از سوی کشورهای اروپای غربی نیز مورد حمایت واقع شد که صادرات کالاها و اجناس را تحت تاثیر قرار داد. تاثیر نامطلوب این تحریم تجاری آشکار بود، زیرا اقتصاد ایران در طی دهه‌های گذشته کاملاً به غرب وابسته شده بود. این تحریم به ویژه افزایش قیمت کالاهای صنعتی را به دنبال داشت. همچنین، این تحریم که تا ژانویه ۱۹۸۱ ادامه یافت، مصادف با جنگ ایران و عراق بود.

جنگ [تحمیلی] در نیمه‌ی سپتامبر ۱۹۸۰ و پس از این که عراق در نهایت قرارداد صلح ۱۹۷۵ را نقض کرد، آغاز شد. این قرارداد مرز مشترک مورد مناقشه‌ی قبلی در اروندرود را بر اساس خط تالوگ تعیین کرده بود. روشن است وقوع انقلاب در ایران و جنبش جدایی طلب اعراب در خوزستان رژیم عراق را به گسترش نفوذ منطقه‌ایش تشویق کرد. عراق قبلاً در اکتبر ۱۹۷۹ خواستار حاکمیت کامل بر اروندرود، خروج ایران از جزایر سه‌گانه‌ی خلیج فارس که ایران بعد از عزیمت بریتانیا از این منطقه آن‌ها را اشغال کرده بود، و اعطای خودمختاری به اقلیت‌های کرد، بلوچ و عرب از سوی ایران، شده بود. نگرانی دولت عراق از تاثیر احتمالی انقلاب اسلامی بر شیعیان عراق را، که اکثریت جمعیت را تشکیل

می‌دادند، می‌توان در اعدام رهبر شیعیان، آیت‌الله صدر، در آوریل ۱۹۸۰ مشاهده کرد. از سوی دیگر، ایران خواستار تشکیل ارتش اسلامی انقلابی برای آزادسازی عراق شد. در سپتامبر ۱۹۸۰، ارتش عراق بخش‌های وسیعی از اراضی مرزی ایران، از جمله بندر خرمشهر را اشغال کرد. با این وجود، جنگ تا نیمه‌ی دوم ۱۹۸۱ که ارتش و سپاه پاسداران با انجام حملات موفق‌آمیزی تقریباً تمام اراضی تحت اشغال عراق را آزاد کردند، به بن‌بست رسید. با این حال، این منازعه‌ی مرزی آشکار مبین استمرار منازعه میان پان‌عریسم به نمایندگی عراق و پان‌اسلامیسم به نمایندگی انقلاب ایران بود.^[۷]

تاثیر مشترک تحریم تجاری و جنگ بر وضعیت اقتصادی موجب تشدید بیشتر بحران اقتصادی و ضرورت دخالت بیشتر دولت در اقتصاد شد. در همین راستا، حجم اسکناس نیز افزایش یافت. در فاصله‌ی سپتامبر ۱۹۸۰ تا مارس ۱۹۸۱ بانک مرکزی به منظور رفع کسری بودجه‌ی ۱۰/۶ میلیارد دلاری معادل ۵/۴ میلیارد دلار اسکناس جدید منتشر کرد. حدود ۱۶ درصد از بودجه‌ی ۴۴ میلیارد دلاری سالانه به جنگ اختصاص داشت. در نتیجه‌ی جنگ، تولید نفت از ۵۰۰/۰۰۰/۱۷ به ۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰ بشکه در روز کاهش یافت. اگرچه در طول جنگ بانک مرکزی نرخ تورم را ۳۵ درصد اعلام کرد، اما این نرخ به ویژه برای کالاهای ضروری، بیش از ۵۰ درصد بود. در بخش صنعت نیز، که ۳۳ درصد از نیروی کار را در اختیار داشت، حجم تولیدات تا مرز یک‌سوم از کل تولید کاهش یافت.^[۸]

رژیم برآمده از انقلاب فاقد یک آموزه منسجم و ثابت برای تنظیم اقتصاد بود و در واقع تنظیم اقتصادی هیچ‌مبنایی در ایدئولوژی رژیم انقلابی نداشت. در عوض، به واسطه‌ی فشارهای مداوم طبقات پایین، نارضایی روزافزون بورژوازی از انقلاب و شرایط دیگر، به گونه‌ای فزاینده نقش تنظیم‌گر و اداره‌کننده‌ی اقتصاد را پیدا کرد. مجموعه اقداماتی که برای گسترش کنترل اقتصادی دولت اتخاذ شد عبارت بودند از: ملی کردن صنایع و تجارت، برنامه بسیج اقتصادی، مبارزه با احتکار، تثبیت قیمت‌ها و بازتوزیع اراضی. در نوامبر ۱۹۸۰، مجلس لایحه‌ی ملی کردن بازرگانی خارجی را تصویب کرد، اما شورای نگهبان به دلیل مغایرت آن با

شرع از تصویب آن خودداری ورزید. با این وجود، مجلس در مه ۱۹۸۲ این لایحه را [مجددا] تصویب نمود که امکان نظارت مستقیم دولت بر تمام واردات و صادرات را فراهم کرد. همچنین، دولت دستگاه گسترده‌ای را برای کنترل تولید و توزیع کالاها در شکل سازمان بسیج اقتصادی به وجود آورد. این سازمان به بهانه‌ی خدمت به مصرف‌کننده توزیع کالاها را صرفی را تحت کنترل دولت درآورد. اگرچه به واسطه‌ی چنین اقدامی برابری نسبی‌ای در مصرف تحمیل شد، اما بازار سیاه نیز رشد یافت. کمیته‌های انقلاب محلی و دفاتر بسیج اقتصادی کالاها و مواد خام را در میان تولیدکنندگان توزیع می‌کردند و سپس محصولات نهایی را برای توزیع می‌خریدند. برای نمونه، شیرینی‌فروشان سهم شکر خود از کمیته‌ها را به قیمت رسمی می‌خریدند و محصولات خود را با سودی حدود ۲۰ درصد به آن‌ها می‌فروختند. اگرچه براساس قانون اساسی سه بخش اقتصادی خصوصی، تعاونی و دولتی وجود داشت، اما رژیم کوشیدند نقش بخش خصوصی را محدود کند و به منظور پرهیز از «تمرکز ثروت در دست عده معدودی و ظهور دولت به عنوان کارفرمایی بزرگ‌تر» (اصل ۴۳)، بخش تعاونی را گسترش دهد. در بخش تعاونی شماری از تعاونی‌های تولیدی، توزیعی و جز آن تاسیس شدند. در تهران تمام شرکت‌های حمل و نقل خصوصی در تعاونی‌ها ادغام شدند. تعاونی‌های توزیعی نیز عمدتاً در مجاورت کمیته‌های انقلاب قرار داشتند و از مردم خواسته شد به آن‌ها ملحق شوند. در بخش بانکی (ملی شده) نیز دولت تمام بانک‌ها را در چهار گروه ادغام کرد: صنعتی، تجاری، ساختمانی و کشاورزی. در مجموع، وضعیت انقلابی قدرت سیاسی و اقتصادی ماشین دولت را افزایش داد.

بعد از سقوط لیبرال‌ها، روحانیون بنیادگرا یک ایدئولوژی دولتی کاملاً آمیخته با پوپولیسم را فرمول‌بندی کردند و با حمایت از سیاست‌های بازتوزیعی، کوشیدند خصوصیت طبقات پایین را علیه مستکبرین تحریک کنند. از همین رو، به سرعت زبان مبارزه‌ی طبقاتی را برگزیدند. امام خمینی اعلام کرد: «ما این اموال بزرگ را به حال خود رها نخواهیم کرد».^[۹] روزنامه‌ی حزب جمهوری اسلامی نوشت:

«بورژوازی فکر می‌کند که مالکیت سرمایه حدی ندارد، و با اعدام‌ها و مصادره‌ی اموال و هر گامی که به نفع مستضعفین برداشته شود، مخالفت می‌کند. آن‌ها برای اسلام خطر هستند و حذف آنان وظیفه‌ای انقلابی است».^[۱۰] اعلام شده بود که سیاست رژیم مبتنی بر «خط امام» یا «خط مستضعفین» است. حزب جمهوری اسلامی مبارزه علیه «بورژوازی لیبرال» را آغاز کرد، و با پاک‌سازی مدیران کارخانجات، گماشتن اعضای حزب به جای آن‌ها و مصادره‌ی اموال مخالفت خود را با طبقه‌ی ثروتمند بیان کرد. رادیکالیسم تندروها منطق ضروری دوره‌ی انقلابی پس‌الیبرال (دوره‌ی پس از سقوط لیبرال‌ها) است. بعد از انقلاب، لیبرال‌ها کوشیدند بعد از دو دهه‌ی ایدئولوژی کورپوراتیستی و پوپولیستی رژیم قدیم لیبرالیسم را احیا کنند، اما عملاً ناتوانی این ایدئولوژی را در پرداختن به مسایل اقتصادی-اجتماعی ثابت کردند. تندروها دست‌کم بر این نکته واقف بودند که هر تلاشی برای استقرار سلطه‌ی پایدار نیازمند مفصل‌بندی مطالبات طبقات پایین است.

خط مستضعفین متضمن چالش قابل ملاحظه‌ای با منافع بازار، یعنی منبع حمایت اصلی و فعال رژیم، بود. مداخله‌ی فزاینده‌ی دولت در اقتصاد مخالفت بازار را به دنبال داشت. در تابستان ۱۹۸۲، در حدود ۲۰۰۰۰ مغازه به دلیل احتکار بسته شد. در شهرستان‌ها، افراد حزب‌اللهی گاه با حمله به بازار به شکستن مغازه‌هایی می‌پرداختند که با وجود دعوت برای گردهمایی عمومی در مناسبت‌های انقلابی یا مذهبی کار خود را تعطیل نمی‌کردند. اختلاف نظرهای موجود میان روحانیون در مورد سیاست اقتصادی دولت نهایتاً منجر به اختلاف درونی و جناح‌بندی شد. از یک‌سو، حامیان خط امام مدافع دخالت اقتصادی دولت بودند و از سوی دیگر، روحانیون سنت‌گرا که انجمن حجّیه را سازمان‌دهی کرده بودند، مخالفت بخش بازار را با ملی کردن بازرگانی خارجی، بازتوزیع اراضی، مصادره‌ی اموال و دیگر اشکال دخالت اقتصادی متمرکز اعلام داشتند.

ایدئولوژی پوپولیستی حامیان خط امام بر بسیج طبقه‌ی کارگر، دهقانان و تولیدکنندگان کوچک تاکید می‌ورزید. اگرچه مدتی طول کشید تا حزب جمهوری اسلامی مسیر نفوذ در سندیکاها و کارگری و اصلاح ایدئولوژی‌اش برای جذب

مطالبات آن‌ها را بیاموزد، اما عدم انسجام جنبش طبقه‌ی کارگر در بعد از انقلاب امکان نظارت کورپوراتیستی مجدد را بر آن طبقه تسهیل کرد. شوراهای اسلامی کارگران به جای سندیکاها‌ی مستقل ایجاد شدند. حزب جمهوری اسلامی به منظور استقرار این شوراها بخش کارگری را تاسیس کرد، و سپاه پاسداران نیز دفتر ویژه‌ای برای کارخانه‌ها ایجاد کرد. تمام شوراهای کارخانه‌ها در هر شهر در یک شورای مرکزی سازمان‌دهی شده بودند. وجود شوراهای کارگری در ایدئولوژی اسلامی بر این استدلال استوار بود که در اسلام امور اجتماع باید بر اساس اصل شورا اداره شود. شوراهای مشابهی در تمام ادارات دولتی و موسسات خصوصی سازمان‌دهی شدند که در واقع سلول‌های حزب جمهوری اسلامی در سراسر کشور به حساب می‌آمدند. شوراهای اسلامی کارگران و کارمندان، به ویژه در ادارات دولتی، در مورد انتخاب مدیران، اخراج‌ها، اداری ادارات و تخصیص منابع از قدرت زیادی برخوردار بودند. برای نمونه در سپتامبر ۱۹۸۲، شورای اسلامی کارمندان روحانی قوه قضاییه تهران شماری از قضات ارشد را به عنوان ضد انقلاب شناسایی و از اداره اخراج کرد. تنها بعد از مداخله‌ی دولت به نفع قضات و انتقاد شدید از این شورا بود که کارمندان مزبور با بی‌میلی از محاصره‌ی ستاد مرکزی قوه‌ی قضاییه دست کشیدند. به گونه‌ای مشابه در مدارس، شوراهای اسلامی معلمان با کسب موقعیت و جایگاه مسلط به ترسیم قواعد الگوهای رفتاری [مطلوب] پرداختند.^[۱۱]

همچنین، رژیم به بازتوزیع زمین در میان دهقانان اقدام کرد. کمیته‌های هفت‌نفره‌ی توزیع زمین تشکیل شدند و به منظور تاسیس شوراهای دهقانی و بررسی مسایل اراضی به شهرستان‌ها اعزام شدند. به گفته‌ی دولت تا دسامبر ۱۹۸۱ یک میلیون هکتار زمین به طور موقت به دهقانان بدون زمین تا پیش از [روشن شدن] وضع قانونی‌شان انتقال یافته بود. شورای نگهبان با برنامه توزیع زمین به دلیل مغایرت با شرع مخالفت کرد. با این وجود، آیت‌الله خمینی با متهم ساختن شورای نگهبان (با این که خود او آن را به منظور انطباق قوانین با شرع تعیین کرده بود) به مانع‌تراشی در برابر پیشرفت انقلاب، به مجلس دستور داد دیدگاه‌های آنان

را نادیده بگیرد و به قانون‌گذاری رادیکال خود ادامه دهد. او اعلام کرد که اراضی بزرگ در ابتدا از طریق مصادره به دست آمده و فاقد مبنای قانونی است. همچنین، رژیم حدود ۱۵۰۰۰ شورای دهقانی اسلامی را در سراسر کشور تشکیل داد.^[۱۲]

تاسیس بسیج اصناف و انجمن‌های اسلامی در بازارها، که سنگ بنای حمایت رژیم را تشکیل می‌دادند، محور برنامه بسیج را شکل می‌داد. در تهران، یعنی کانون انقلاب، تمام اصناف بازار در انجمن اصناف سازمان‌دهی شدند. این اصناف عمدتاً وابسته به حزب جمهوری اسلامی بودند که بخش اصناف آن را تشکیل می‌دادند. این حزب به منظور مقابله با راهپیمایی‌های اپوزیسیون فعال‌ترین حامیان خود، یعنی حزب‌الله، را از میان همین اصناف بسیج می‌کرد. حزب‌اللهی‌ها عمدتاً از میان مغازه‌داران کوچک استخدام می‌شدند، دارای دویست ایستگاه در تهران بودند و همواره برای مبارزه با مخالفان رژیم آماده و گوش به فرمان بودند. همچنین، آنان با سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب نیز مرتبط بودند. در رژیم قدیم نفوذ اصناف کاهش یافته بود و آن‌ها موقعیت خود را به عنوان واحد اصلی تعیین مالیات‌ها از دست داده بودند. با این وجود، بعد از انقلاب اصناف بازار مجدداً این موقعیت را به دست آوردند و در کمیسیون مالیات وزارت اقتصاد صاحب نماینده شدند. بر اساس قانون مالیات مصوب ۱۹۸۱، این اصناف در تعیین مالیات‌ها حق اظهار نظر داشتند.^[۱۳] بنابراین، مجموعه‌ی سنتی بازار، مساجد و مدارس مذهبی پایگاه اجتماعی رژیم اسلامی را تشکیل می‌دادند.

بسیج اصناف و شوراهای کارگران و دهقانان پایگاه پوپولیسم رژیم بود. با این وجود، طبقه‌ی اجتماعی مسلط عمده در درون بلوک قدرت خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی بازار بود که متحد روحانیون رده‌پایین به شمار می‌رفتند. همچنین، از حیث ایدئولوژی طبقاتی رژیم اسلامی رژیم خرده‌بورژوازی سنتی محسوب می‌شود. از مجموع ۱۹ عضو کابینه‌ی منصوب بعد از سقوط دولت موقت، ۴ نفر حجت‌الاسلام، ۹ نفر متخصص از خانواده‌های مذهبی بازار، ۱ نفر از تجار بازار تهران و ۵ نفر متخصص از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط جدید بودند.^[۱۴] ترکیب نخستین مجلس جمهوری اسلامی نیز پایگاه اجتماعی اتحاد طبقاتی در بلوک

قدرت را نشان می‌دهد. از مجموع ۲۱۶ نماینده‌ی منتخب در بهار ۱۹۸۰، ۹۸ نفر حجت‌الاسلام و مدرس (روحانیون رده‌پایین)، ۵۱ نفر از بازار، ۶۴ نفر دکتر، حقوق‌دان، معلم و کارمند، ۲ نفر از زنان و دختران روحانیون و یک نفر از کارگران بودند.^[۱۵] اگرچه جناح تندرو (ائتلاف بزرگ اسلامی) رو به گسترش عمدتاً شامل روحانیون و بازاریان می‌شد، اما متخصصان و کارمندان نیز در میان آن‌ها وجود داشتند. برعکس، جناح میانه‌روی رو به افول عمدتاً شامل متخصصان و کارمندان می‌شد که همگی از اعضای احزاب جبهه‌ی ملی لیبرال و نهضت آزادی بودند. همچنین، در میان جناح لیبرال شماری از روحانیون نیز وجود داشتند. اگرچه جناح «مستقل» رو به افول نیز شامل روحانیون و کارمندان می‌شد، اما به گونه‌ای فزاینده جانب جناح اکثریت تندرو را می‌گرفت.

از حیث ایدئولوژی طبقاتی، ایدئولوژی انقلاب اسلامی اساساً استمرار ناسیونالیسم اسلامی اواخر سده‌ی نوزدهم است که بر واکنش علما و بازار نسبت به نفوذ سیاسی و اقتصادی غرب اتکا داشت. این ایدئولوژی به شدت ضد امپریالیستی است و ناسیونالیسمش را به زبان اسلام بیان می‌کند. ایدئولوژی انقلاب اسلامی، به‌ویژه در مرحله‌ی پوپولیستی‌اش انگاره‌ها و آرزوهای تولیدکنندگان کوچک، دهقانان و خرده‌بورژوازی را نمایندگی می‌کند. به گفته‌ی آیت‌الله منتظری: در اقتصاد اسلامی استثمار متوقف خواهد شد؛ محصول کار کارگر به خودش تعلق خواهد داشت؛ استثمار طبقاتی به‌پایان خواهد رسید؛ تمام روابط سرمایه‌داری و استثمار نابود خواهد شد و قوانین اسلام بر تولید، مبادله و بازار حکم‌فرما خواهند شد. همچنین، تولیدات اقتصادی به‌نظم درست بازگردانده خواهند شد.^[۱۶] جامعه‌ای که بنیادگرایان ترسیم می‌کردند جامعه‌ای بود که در آن همه به طور مستقیم در تولید، که بر پایه‌ی فردی صورت می‌گرفت، مشارکت داشتند به طوری که محصول کار مستقیماً به شخص تولیدکننده بازمی‌گشت. این شعار که محصول کار باید به کارگر تعلق داشته باشد، جامعه‌ای متشکل از تولیدکنندگان کوچک را منعکس می‌سازد که در آن هر کس مالک کارگاه خودش است و تولید انبوه و مناسبات مزدکارگر به وجود نخواهد آمد. در راستای همین ایدئولوژی، رژیم بر تولید کم و استقلال و خودکفایی اقتصادی ملی تأکید ورزید که دست‌کم در سطح

نظری، به شدت حمایت‌گرا^۱ بود و آزادی تجارت بین‌المللی را به سلطه‌ی امپریالیستی گره می‌زد. نظام اسلامی به منظور تحقق خودکفایی کشاورزی جهاد سازندگی را بنا نهاد و مردم شهرها را برای کمک به کشاورزان [به‌روستاها] اعزام کرد.^[۱۷]

با این وجود، روحانیون صرفاً نمایندگان بخش بازار سنتی و نظم اجتماعی-سیاسی آن نیستند، بلکه اشخاصی حقیقی با انگاره‌هایی مشخص از خود و نقش‌شان در تاریخ‌اند. از همین رو، به منظور تکمیل تحلیل خود از رژیم انقلابی، بحث را با نگاه به جهان آگاهی بلاواسطه‌ی اشخاصی که انقلاب را هدایت کردند، به پایان می‌رسانیم. یکی از شعارهای انقلابی، این آگاهی را با ترسیم رستاخیزشناسی^۲ انقلاب آموزش می‌دهد: «تا انقلاب مهدی نهضت ادامه دارد». از دید تندروها و طرفداران‌شان انقلاب در مسیر غایت الهی قرار دارد و آن‌ها به منظور [تحقق] این هدف و غایت باید بدی‌ها را از میان بردارند و فضایل انقلابی/دینی را اشاعه دهند. اهداف انقلاب اسلامی شامل پاک‌سازی، بهسازی و نوسازی می‌شد. به اعتقاد بنیادگراها، فساد و بی‌بند و باری طولانی رژیم سابق باید برود تا درستی و شرافت ایجاد شود؛ قوانین و مبانی دین که از سوی رژیم طاغوت سرکوب شده، باید احیا شود؛ و برای سازمان‌دهی مجدد امت باید سازمان‌های جدیدی ایجاد شود. به نظر آنان «دولت-ملت» نتیجه‌ی نفوذ کافران و بی‌دینان بود و به همین دلیل می‌کوشیدند تا امت را که زمانی تمام پیروان دین (اسلام) را دربر می‌گرفت، احیا کنند. از همین رو، می‌کوشیدند تا انقلاب را به دیگر سرزمین‌های اسلامی که به واسطه‌ی تقسیمات ملی منطقه‌ای پاره‌پاره شده بودند، صادر کنند. زهدگرایی انقلاب و تشیع هر دو متضمن پاک‌سازی تمام مفاسد بود. شراب‌خواری، قماربازی و رابطه‌ی نامشروع جنسی سرکوب شد. موسیقی به منزله‌ی «افیون جوانان» منع شد؛ حداقل سن ازدواج برای پسران تا ۱۵ سال و دختران تا ۱۳ سال کاهش یافت؛ همچنین، ازدواج‌های ساده از سوی کمیته‌های انقلاب سازمان‌دهی شدند. [امام] خمینی دستور حذف تمام مواد غیر اسلامی قانون خانواده‌ی مصوب رژیم سابق را صادر کرد. در جمهوری اسلامی، «تمام قوانین مدنی، کیفری، مالی،

1. protectionist

2. eschatology

اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و دیگر باید مبتنی بر احکام اسلامی باشد». (ماده ۴ قانون اساسی) ممکن است گفته شود که این‌ها ارتباطی به تشیع سنتی که در برابر گناه صبر و انتظار را تا بازگشت مهدی موعود پیشنهاد می‌کند، ندارد. با این حال، تفسیر انقلابی آموزه‌های دینی مروج این ایده بود که چنین مسیری باید مقدمات ظهور را هموار سازد. اگر پذیرفته شود که نایب امام می‌تواند از جانب او حکومت کند (این دیدگاه در نهاد ولایت فقیه تجسم می‌یابد)، آن‌گاه حکومت او به طور طبیعی به معنای مشارکت در فضیلت یوتوپیای موعود خواهد بود. بنابراین، از نظر بنیادگرایان انقلاب نه لحظه‌ای غریب در تاریخ، بلکه نقطه‌ای پیوندی در شبکه‌ی تاریخ است که به آگاهی تشیع معنا می‌دهد. بز همین اساس، بنیادگراها در ایجاد و برقراری ملکوت خداوند مصمم بودند و اعتقاد داشتند که انقلاب اسلامی منادی و طلیعه‌ی رجعت [حضرت] مهدی (ع) محسوب می‌شود. در بازار تهران در میان مومنان شایع بود که امام بارها با امام غایب ارتباط داشته است. این امر با توجه به این‌که بنیادگرایان به جای عوامل اجتماعی-اقتصادی، اراده‌ی خداوند را در پس موفقیت انقلاب-آن‌گونه که آشکارا اعلام می‌کردند- می‌دیدند، امری کاملاً طبیعی بود. همچنین، اگر جنگ، مبارزه و خونریزی وجود می‌داشت، چه بهتر! زیرا در چارچوب رستاخیزشناسی شیعه خود رجعت [حضرت] مهدی نیز با انقلابی خونین همراه است که طی آن آسیاب‌ها از خون (دشمنان امام) به گردش درمی‌آیند. بنابراین، انقلاب اسلامی بر (آغاز) هزاره دلالت می‌کرد؛ و این امر در پیشگویی‌های به‌جامانده از قدیسان و اولیای الهی شیعه وجود داشت. برای مثال، یکی از روزنامه‌های قم با بررسی سنن پیامبر و امامان، در مورد ماهیت و آینده‌ی انقلاب این‌گونه اظهار نظر می‌کند:

بر اساس سنت پیامبر و امامان در مورد انقلاب قبل از آمدن امام عصر که در کتاب بحار الانوار (جلد ۶۰، فصل ۳۶)، «مهدی موعود» (فصل ۲۴) و «در باب انتظار امام» (ص ۱۴۵) آمده است، تقدیر چنین رقم خورده است که مرد بزرگ و عظیم‌الشان از قم برخواهد خاست. او مردم را به بازگشت به سوی حقیقت دعوت خواهد کرد و از سوی تعدادی از مردان شجاع و استوار همچون کوه، بدون وا همه از جنگ و متکی به خداوند که پرچم‌های سیاه‌رنگی را حمل

می‌کنند، یاری خواهد شد. آن‌ها ظالم و مستبد وقت را به اطاعت از قوانین اسلامی فرامی‌خوانند اما او نمی‌پذیرد. آن‌گاه اسلحه به دست می‌گیرند، با دشمن پیکار می‌کنند و تا هنگام شکست آن ظالم و مستبد شهادتی ایثار خواهند کرد. قم مرکز فضیلت و دانش است و تا هنگام اثبات حقیقت اسلام و تشیع برای همه، اخبار را برای مردم غرب و شرق و جن و انس و حتی زنان در حرم‌ها انتشار خواهد داد. ظالمان و مستبدان زمین همان‌طور که خدا را فراموش خواهند کرد، قم را نیز فراموش خواهند کرد؛ اما ظهور مجدد امام غایب نزدیک است و مردان در قم نمایندگان امام هستند و تا هنگامی که امام (غایب) زمام دولت را در دست بگیرد حکومت خواهد کرد. آن‌گاه امام از تمام کسانی که از اطاعت مردان صالح و درستکار قم سر پیچیده‌اند، انتقام خواهد گرفت.^[۱۸]

بنابراین، به اعتقاد اهالی قم انقلاب مسیری را می‌پیمود که مخالفان نمی‌توانستند آن را تغییر دهند. بر همین اساس، آن‌ها مخالفان خود را نه رقیب سیاسی، بلکه مرتدانی می‌دانستند که مانع حرکت رو به جلوی انقلاب هستند و از همین رو، باید با آن‌ها بر اساس احکام مذهبی مربوط به گناه برخورد شود. همچنین، همان‌طور که تعداد مخالفان افزایش می‌یافت، اعتقاد تندروها به حقانیت جمهوری‌شان نیز بیشتر می‌شد؛ زیرا این مخالفت‌ها مبین ازدیاد «فساد بر روی زمین» بود.

بنابراین، بنیادگرایان ایده‌ی تئوکراتیک تشیع در مورد تقسیم‌ناپذیری قدرت‌های دنیوی و دینی را عملی کردند. منبع جدید مشروعیت عرضه‌شده از سوی قانون اساسی جدید، نه مشروعیت‌بخشی دینی پراکنده و مبهم به قدرت، بلکه انقیاد کامل نهاد سیاسی به مقام دینی بود. بنابراین، رژیم برآمده از انقلاب اسلامی با اتکا بر این قانون اساسی تئوکراتیک به مثابه پایگاه مشروعیتش، حزب مومنان حقیقی به عنوان مجاهدانش و نهادهای سرکوب‌گر جدید تحت کنترلش قدرت خود را تحکیم می‌بخشد. در ساختار قدرت جدید، مذهب، سوای هر چیز دیگری، منبع قدرت در دسترس رژیم است. در حالی که قدرت رژیم قدیم تا حدودی بر ثبات اقتصادی مبتنی بود و ثبات اقتصادی آن با بحران اقتصادی از هم پاشید، منبع قدرت رژیم اسلامی از ماهیت متفاوتی برخوردار است و به آگاهی

انسان‌ها مربوط می‌شود. همین ماهیت متفاوت، با تدارک بسیج توده‌ای برای آن تاکنون حضور مستمر رژیم انقلابی را امکان‌پذیر ساخته است.

یادداشت‌ها

1. R. Palmer, *The Twelve Who Ruled: The Year of the Terror in the French Revolution* (Princeton, 1971).

۲. اطلاعات، ۲۰ خرداد ۱۳۵۸.

۳. دیدگاه‌های شریعتمداری در بامداد، ۲۹ شهریور ۱۳۵۸. (تهران، ۵ تیر ۱۳۵۹). او افراط در قدرت را متهم به اختلاط اسلام با ایدئولوژی‌های دیگر کرد. تهرانی از جمله کسانی بود که علیه بنی‌صدر رای داد.

۴. تصمیمات مربوط به انطباق قانون‌گذاری با احکام اسلامی از سوی فقها و انطباق قانون‌گذاری با قانون اساسی از سوی حقوق‌دانان شورای نگهبان صورت می‌گیرد.

۵. با این وجود، به رغم اعلام دموکراسی به عنوان محصولی غربی از سوی رهبران انقلاب، قانون اساسی تا حدی دموکراتیک است، زیرا رویه‌های دموکراتیک یعنی، نمایندگی مردم، رای اکثریت، مجلس و جز آن در آن پذیرفته شده است.

۶. در این مورد بنگرید به:

– B. Crowther, "Iran and Iraq at War: The Effects on Development," *The Round Table*, no. 281 (1981), pp. 61–9.

8. *The Economist*, 13–19 February 1982, p. 58.

۹. جمهوری اسلامی، ۲۸ شهریور ۱۳۶۰.

۱۰. همان، ۴ مهر ۱۳۶۰.

۱۱. بر اساس قانون کار ۱۳۴۹ موجود در بعد از انقلاب (ماده‌ی ۳۲)، کارفرما می‌توانست کارگر را به هر دلیلی که از سوی وزارت کار تصویب شده است، اخراج کند. دولت این ماده را به این صورت اصلاح کرد که اعضای شوراهای اسلامی را از آن‌جا که نمایندگان کارگران محسوب می‌شوند، نمی‌توان اخراج کرد: (کیهان، ۱۸ مرداد ۱۳۶۰).

۱۲. جهاد سازندگی وظیفه‌ی بسیج نواحی روستایی را از طریق اجرای پروژه‌های توسعه‌ای در مناطق روستایی به عهده داشت. بر اساس آمار رسمی، این نهاد تا ژوئن ۱۹۸۱ پانزده هزار کیلومتر جاده‌ی روستایی احداث نمود و ۱۵ میلیارد ریال وام در میان دهقانان تقسیم کرد. مهاجری، انقلاب اسلامی، راه آینده ملت‌ها (تهران، ۱۹۸۲)، صص ۱۷۸–۱۸۰.

۱۳. اطلاعات، ۲۳ اسفند ۱۳۶۱.

۱۴. این سوابق از بیوگرافی‌های وزیران که در شماره‌های مختلف جمهوری اسلامی به چاپ رسیده بود، به دست آمده است.

۱۵. این سوابق از روزنامه‌های مختلف جمع‌آوری شده است. به گفته‌ی مهاجری، انقلاب اسلامی، ص ۱۳۳، خاستگاه پدران این نمایندگان به ترتیب زیر است: ۹۶ نفر از خانواده‌های روستایی، ۱۹ نفر از خانواده‌های طبقه‌ی کارگر سنتی بازار، ۵۱ نفر از خانواده‌های تجار بازار، ۶۹ از خانواده‌های روحانی، و ۸ نفر از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط جدید (کارمندان، متخصصان).

۱۶. به نقل از اطلاعات، ۲۹ مهر ۱۳۵۸.

۱۷. با این وجود، به رغم این ایدئولوژی ناسیونالیستی، به واسطه‌ی شرایط ذکرشده در بالا، ایران در عصر بعد از انقلاب وابستگی بیشتری به واردات کالاهای خارجی، به ویژه مواد غذایی، پیدا کرد. واردات مواد غذایی از ۲/۲ میلیارد دلار در ۱۹۷۷ به ۳/۶ میلیارد دلار در ۱۹۷۸، به ۹ میلیارد دلار در ۱۹۷۹، به ۱۲/۲ میلیارد دلار در ۱۹۸۰ و به ۱۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۰ افزایش یافت:

– Word Bank, *World Development Report: 1982* (Oxford, 1982), p. 125; G. T. Kurian, *Encyclopedia of the Third World* (London, 1982), vol. 20.

صادرات بریتانیا از ۵۰/۶ میلیون پوند در ۱۹۸۱ به ۳۳۳/۷ میلیون پوند در ۱۹۸۲ افزایش یافت:

– UK Department of Trade, *Overseas Trade Statistics* (London, December 1982), p. v 25.

۱۸. بررسی (هفته‌نامه)، انتشارات قم، ش ۶، (خرداد، ۱۳۵۸).

تبرستان

www.tabarestan.info

پی‌نوشت: ترمیدور

اکنون به نظر می‌رسد انقلاب اسلامی در آستانه‌ی ورود به مرحله‌ی نهایی تمام انقلابات است که در ادبیات کلاسیک از آن تحت عنوان ترمیدور^۱ یاد می‌شود. در نهم ترمیدور سال دوم تقویم انقلابی فرانسه (۲۷ جولای/ ژوئیه ۱۷۹۴) در توطئه‌ای از سوی عده‌ای از نمایندگان کنوانسیون روبسپیر سرنگون شد. و بعدها به گیوتین سپرده شد. پایان انقلاب فرانسه با این واقعه مشخص می‌شود. ترمیدور تحت تاثیر این واقعه به معنای «نقاهت از تب انقلاب» است.^[۱] در دوره‌ی ترمیدور از امور سیاسی منع شده رفع توقیف می‌شود، راهپیمایی‌های توده‌ای به تدریج ناپدید می‌شوند، دولت سیاست بسیج‌زدایی را در پیش می‌گیرد، دخالت اقتصادی دولت به تدریج رها می‌گردد و در مجموع انقلاب که در مرحله‌ی پوپولیستی «از راست به چپ رفته است، دوباره از چپ به راست برمی‌گردد».^[۲]

به نظر می‌رسد در ایران ترمیدور آغاز شده است. در طی سه سال بعد از سقوط رژیم قدیم لویاتان^۲ جدیدی از درون «وضع طبیعی»^۳ هابزی بعد از آن که مشخصه‌ی تمام انقلابات است، سر برآورد. در این وضع طبیعی ساز و کارهای کنترل اجتماعی برای مدتی از هم فروپاشید و عرصه‌ی سیاسی در غرقاب منافع اساسی افراد، گروه‌ها و طبقات غوطه‌ور شد. به طور کلی، تمایل انقلابات به سوی سیاسی کردن تمام جامعه و امحای تمایز میان امر سیاسی و امر اقتصادی، و امر

1. Thermidor

2. Leviathan

3. state of nature

عمومی و امر خصوصی است. تا پیش از بازسازی نظام سیاسی، مساله‌ی اقتصادی به تنهایی فعال است و راه حلی برای آن جست‌وجو می‌شود. مشارکت توده‌ای در سیاست معطوف به افراط‌گرایی است و پاسخ به توده‌ها همراه با لفاظی انقلابی در کانون توجه تندروها قرار دارد. تندروی‌های سه سال نخست انقلاب اسلامی بورژوازی بالا را بیگانه کرد و موجب پاک‌سازی‌های گسترده در بوروکراسی و قوه‌ی قضائیه، مصادره‌ی اموال، ملی کردن تجارت خارجی و نظارت دولت بر بخش اعظم بازرگانی داخلی شد. بخش عمده‌ای از طبقه‌ی تحصیل کرده و غرب‌گرا که بدنه‌ی احزاب لیبرال و رادیکال را تشکیل می‌دادند از جمهوری (اسلامی) بیگانه شدند. یافتن حجاج بازاری ثروت‌مندی که، به واسطه‌ی سرخوردگی از عدم آزادسازی، از شدت عصبانیت حتی نمازهای روزانه‌ی خود را متوقف کرده بودند، کار دشواری نبود. همچنین، زمانی هم که مهلت بازپرداخت وام‌های بانکی کوتاه‌مدت‌تر فرارسید، مناسبات میان دولت و بازرگانان و خامت بیشتری یافت. نتیجه، دخالت فزاینده‌ی دولت در اقتصاد بود.

اگرچه بسیج توده‌ها در مرحله‌ی پوپولیستی انقلاب برای ثبات سلطه‌ی سیاسی ضروری به شمار می‌رفت، اما اکنون بسیج اقتصادی طبقه‌ی متوسط برای بازسازی اقتصادی ضرورت داشت. انقلاب با چرخش جدیدی در دسامبر ۱۹۸۲ که امام خمینی خواستار توجه و احترام به آزادی‌ها و حقوق فردی و کاهش سرکوب سیاسی موجود و بازگشت کارآفرینان و کارخانه‌داران تبعیدی به خانه شد، آغاز شد. او دادستان‌ها، قضات، پاسداران و کمیته‌های انقلاب را به رعایت حقوق مردم فراخواند و اعلام کرد که مردم «باید مطمئن باشند و در سرمایه‌گذاری اقتصادی مشارکت کنند. ما این‌جا برای مصادره‌ی (اموال) آن‌ها نیستیم».^{۱۳} بعد از دستورات امام کمیته‌ای برای اجرای آن‌ها تشکیل شد و هیات‌هایی به منظور مسافرت در اطراف کشور و تحقیق در مورد شکایات و نارضایتی‌های عمومی تشکیل شدند. امام خمینی تاسیس دادگاهی برای محاکمه‌ی دادستان‌های انقلاب و قضات مذهبی متهم به سوء استفاده از مزایای فردی را تصویب کرد. در ژانویه‌ی ۱۹۸۳ دادگاه‌های اسلامی و کمیته‌های انقلاب پاک‌سازی شدند و حدود ۴۰۰ نفر از

زندانیان سیاسی آزاد شدند، پاک‌سازی بوروکراسی متوقف گردید و تعداد زیادی از قضات و صاحب‌منصبان تندرو، از جمله دادستان‌های انقلاب تهران، قم، بوشهر و بیرجند از کار برکنار شدند. این حرکت جدید را باید «انقلاب قضایی» خواند. روزنامه‌ی اطلاعات طی یک نظرسنجی عمومی از یک صد نفر از طبقات اجتماعی و مشاغل مختلف درباره‌ی دلایل این چرخش جدید در انقلاب پرس‌وجو کرد. این دلایل عبارت بودند از: ناخشنودی عمومی از اولیای امور، ناکامی در اجرای قوانین الهی، تورم و بیکیاری، پاک‌سازی‌ها و سلطه‌ی سرمایه‌داران و مالکان.^[۱]

سیاست‌های پوپولیستی نه‌تنها بخشی از طبقه مالکان را بیگانه کرد، بلکه موجب اصطکاک و اختلاف نظرهایی در میان گروه حاکم نیز شد که در اختلافات میان طرفداران «خط امام» و انجمن حجتیه در مورد سیاست اقتصادی دولت نمود عینی یافت. نشانه‌ی این ترمیدور قریب‌الوقوع نفوذ فزاینده‌ی انجمن حجتیه در دولت بود. این انجمن از سوی یکی از روحانیون رده‌پایین، شیخ محمود حلبی، رهبری می‌شد و در پیوند با علمای مستقر در مشهد، به ویژه آیات عظام قمی و شیرازی، قرار داشت. این انجمن مخالف رادیکالیزاسیون انقلاب و روحانیون پوپولیست مستقر در قم بود. این انجمن در مخالفت با لایحه‌ی بازتوزیع اراضی از شورای نگهبان حمایت نمود و همراه با بازار با ملی شدن تجارت خارجی مخالفت کرد. در درون شورای نگهبان، آیت‌الله مهدوی کنی از خط حجتیه حمایت کرد. این انجمن سیاست‌های رادیکال رژیم را نتیجه‌ی نفوذ حزب توده در درون دولت می‌دانست و [خود] به شدت ضد حزب توده بود. روحانیون حجتیه نفوذ زیادی در مجلس داشتند و در مجلس تازه‌تاسیس خبرگان نیز از جایگاه نیرومندی برخوردار بودند.

موضوع جان‌شینی نیز همانند مناقشات اوایل اسلام موجب اختلاف نظرهایی در درون روحانیت شد. طرفداران خط امام در درون حزب جمهوری اسلامی از زمان تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی از آیت‌الله منتظری به عنوان فقیه بعدی حمایت می‌کردند. منتظری، که یکی از روحانیون رده‌پایین رادیکال به شمار

می‌رفت، از خاستگاهی دهقانی برخوردار بود. بر اساس قانون اساسی [پیش از بازنگری] اگر فقیه، همانند امام خمینی، خود به خود ظاهر نشود، مجلس خبرگان می‌تواند یک فقیه [زا به عنوان رهبر] یا شورای رهبری را متشکل از سه یا پنج مجتهد انتخاب کند. در دسامبر ۱۹۸۲، نخستین مجلس خبرگان با انتخاب ۸۴ فقیه و به منظور تعیین مجتهد حاکم بعدی تشکیل شد. طرفداران حجتیه در این مجلس آیت‌الله منتظری را در حد و اندازه‌ی امام خمینی ندانستند و بر ولایت جمعی تأکید ورزیدند. برخی روحانیون حتی استدلال کردند که فقیه باید به جای تعیین از سوی مجلسی منتخب، خود به خود بر اساس رویه‌ی سنتی «ظاهر شود». بدین ترتیب، گروه حجتیه جایگاه و موقعیت مسلط در مجلس خبرگان را به دست آورد.

اثر جانبی عمده‌ی دوره‌ی ترمیدور انقلاب انحلال و سرکوب حزب توده‌ی هواخواه شوروی [سابق] بود که از همان ابتدا از جمهوری اسلامی حمایت کرده بود. به گفته‌ی دولت، حزب توده و فداییان اکثریت با حمایت شوروی برای کسب قدرت و ترور تمام چهره‌های اصلی جمهوری توطئه کرده بودند. در آوریل و مه ۱۹۸۳ رهبران حزب توده دستگیر شدند و در حدود سیصد نفر از اتباع شوروی اخراج شدند. با این وجود، حزب توده به تازگی [یعنی در زمان تألیف این کتاب] صریح‌تر سخن می‌گوید و با تغییرات اخیر سیاست به عنوان «چرخش به جناح راست» مخالفت کرده و حتی امام خمینی را به «رهایی خط امام» متهم کرده است. این حزب در تلاش برای کسب قدرت آشکارا به حمایت جناح تندروی حاضر در قدرت چشم دوخته است.

چرخش ترمیدوری موجب تغییر برخی از سیاست‌های اقتصادی شد. از شدت سیاست کنترل قیمت‌ها و مبارزه با گران‌فروشی کاسته شد و دولت درصدد تثبیت دستمزدها برآمد. این وقایع اعتراض انجمن‌های اسلامی کارخانه‌ها و کارمندان دولت را به همراه آورد. بر اساس یک گزارش، «از زمانی که دولت نظارت خود را از روی تجارت و توزیع برنج برداشته است، قیمت‌ها به گونه‌ای قابل ملاحظه افزایش یافته و محتکران سودهای عظیمی به جیب زده‌اند».^[۵] وزارت

کار در مورد سیاست دستمزدها و شورا‌های اسلامی اعلام کرد: «سیاست دولت تثبیت حداقل دستمزدها است... اما ما موافق اخراج نیروهای مسلمان متعهد از انجمن‌های اسلامی نیستیم».^[۶] دادگاه اصناف تهران نیز به تازگی به منظور کاهش مبارزه با گران‌فروشی قضات تندرو را از کار برکنار کرده است. اگرچه فریادهای اعتراض‌آمیزی از سوی روحانیون تندرو وجود دارد که [معتقدند] «تقابل اصلی انقلاب با سرمایه‌داران است؛... چه کسی می‌تواند به نام اسلام از میلیونرها حمایت کند؟»^[۷]، اما ترمیدوری‌ها با تغییر پاسخ می‌دهند: «ما طبقاتی فکر نمی‌کنیم؛ ممکن است افراد بی‌ارزشی در میان کارگران و انسان‌هایی شریف در میان کارفرمایان وجود داشته باشد».^[۸] [امام] خمینی به تازگی نگرانی خود را در مورد اشتغال کامل روحانیت به سیاست و عدم توجه کافی آن‌ها به آموزش دینی بیان کرده است.^[۹] با این همه، تندروها همچنان طلاب را به «وقف خود برای اداری انقلاب اسلامی» فرامی‌خوانند.^[۱۰]

به نظر می‌رسد چرخش ترمیدوری و تلاش برای آزادسازی منطق ضروری مرحله‌ی کنونی انقلاب است که عمدتاً به بازسازی اقتصادی مربوط می‌شود. اگرچه اعلام شده است که آزادسازی، سیاسی و به معنای عدول از اصول جمهوری نیست، اما تلاش‌های معطوف به آزادسازی هیچ‌گاه در ابتدا سیاسی نبوده و معمولاً تغییرات سیاسی به دنبال آن‌ها ایجاد می‌شوند، موضوعی که در رژیم قدیم نیز می‌توان آن را مشاهده کرد. با این وجود، تفاوت‌های عمده‌ای میان تلاش‌های آزادسازی رژیم‌های قدیم و انقلابی وجود دارد. تلاش‌های آزادسازی و بسیج‌زدایی رژیم قدیم در دوره‌ی ۱۹۷۶-۱۹۷۸، که بعد از یک دوره پوپولیسم روی داد، امری پرمخاطره بود. این امر نه تنها به دلیل وجود بحران اقتصادی که بدین ترتیب سیاسی شده بود، بلکه عمدتاً به این دلیل بود که خود رژیم نمی‌توانست مردم را بسیج کند و در عوض ضد بسیج^۱ گسترده‌ای علیه رژیم از سوی جنبش بازار-علماء وجود داشت. در جمهوری اسلامی، اگرچه نشانه‌هایی از آزادسازی، وجود بحران اقتصادی گسترده و برخی از گروه‌های فعال اپوزیسیون

1. counter mobilization

وجود دارند، اما به واسطه‌ی کنترل رژیم بر تمامی ابزارهای مدرن و سنتی و ساییل ارتباط جمعی، بسیج و سازمان‌دهی، ضد بسیج موثری علیه دولت وجود ندارد.

یادداشت‌ها

1. C. Brinton, *The Anatomy of Revolution* (New York, 1960), p. 206.
2. *Ibid.*, p. 209.

تبرستان
www.tabarestan.info

۳. پیام انقلاب، سال سوم، ش ۷۵، ص ۸.
۴. اطلاعات، ۶ بهمن ۱۳۶۱، صص ۵ و ۱۰.
۵. همان، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۶۲، ص ۶.
۶. صبح آزادگان، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۲، ص ۲.
۷. جمهوری اسلامی، ۲۲ اسفند ۱۳۶۱، ص ۴ (آیت‌الله کروی).
۸. اطلاعات، ۳ اردیبهشت ۱۳۶۲ (حجت‌الاسلام رفسنجانی).
۹. امام (مارس ۱۹۸۳)، (ماهنامه)، ص ۴۶.
۱۰. امام (آوریل ۱۹۸۳)، ص ۲۶.

نتیجه

هدف مطالعه‌ی حاضر توضیح ویژگی‌های دولت و دینامیک تحولات انقلابی در ایران بوده است. به طور کلی، انقلاب‌ها متمایل به ایجاد تقسیمات شدید و درازمدت در جامعه هستند. از زمان انقلاب مشروطه، وجود دانی جنگ قدرت مانع از ظهور یک دولت باثبات و کارآمد شده است. رژیم لیبرالی که قرار بود به واسطه‌ی آن انقلاب پدید آید، (هیچ‌گاه) استقرار نیافت و در عوض، سیاست مدرن ایران مبتنی بر دولت اقتدارگرا و بسیج توده‌ای بوده است. بحران‌های ادواری اقتصاد سرمایه‌داری و به ویژه ناتوانی لیبرالیسم در برخورد با مسایل اقتصادی به ظهور دولت اقتدارگرا بسیار کمک کرده‌اند. در واقع، اقتدارگرایی در زمان بحران‌های اقتصادی ظاهر می‌شود که یک بخش در بلوک قدرت با سایر بخش‌ها قطع رابطه می‌کند و متکفل بسیج توده‌ای می‌شود. اگرچه دوره‌ی ۱۹۲۱-۱۹۴۱ موجب سیاست بسیج توده‌ای نشد، اما دولت اقتدارگرای رضاشاه نیز بعد از رکود اقتصاد جهانی ۱۹۳۰، که ظهور سرمایه‌داری دولتی را به دنبال داشت، کاملاً شکوفا شد. بحران اقتصادی اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ ظهور رژیم اقتدارگرا-کورپورات شاه را باعث شد. بحران اقتصادی عمیق‌تر نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ موجب رشد دولت اقتدارگرای پوپولیستی-فاشیستی شاه شد، و زمینه‌ی ضروری و لازم بسیج توده‌ای انقلابی دوره‌ی ۱۹۷۸-۱۹۷۹ را فراهم ساخت. همچنین، بحران اقتصادی شانس موفقیت تحکیم سیاسی در عصر بعد

از انقلاب را به مخاطره انداخت و موجب سقوط لیبرال‌ها و صعود پوپولیسم شد. در مجموع، ساختار دولت به واسطه‌ی بحران‌های اقتصادی و سیاسی ادواری و نیاز به بسیج همچنان سیال و روان باقی مانده است.

ریشه‌های انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۸۲ نیز به اواخر سده‌ی نوزدهم برمی‌گردد که فرایند گسترش اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و ادغام ایران در سیستم اجتماعی-اقتصادی غرب آغاز شد. با این وجود، این فرایند دو تأثیر متناقض مرتبط به هم داشته است. از یک‌سو، منجر به همگرایی ساختاری محدودی میان ساختار اجتماعی-سیاسی ایران و سرمایه‌داری غرب شده است، و از سوی دیگر به واگرایی محدودی، در شکل واکنش علیه این فرایند، انجامید که موجب ظهور ناسیونالیسم بومی ایران شد. پایگاه اجتماعی این ناسیونالیسم اولیه به عنوان جنبشی اعتراضی به زبان اسلام بیان شد. بنابراین، گسترش نفوذ اقتصادی غرب هم‌زمان با تضعیف زیرساختار اقتصادی جامعه، به گونه‌ای شگفت‌انگیز روبنای فرهنگی-مذهبی را تقویت کرد. علما و بازار خود را مخالف نفوذ غرب نشان دادند و به عنوان دژ نفوذناپذیر ناسیونالیسم بومی ظاهر شدند. از آن زمان به بعد این تحولات بنیادی در ساختار اجتماعی و آگاهی ملی ایرانیان انعکاس یافته‌اند. جنبش ناسیونالیستی بومی نیروی محرک تحولات آموزه‌ای دینی-سیاسی بوده است. با فرارسیدن سده‌ی جدید، مخالفت علما با دولت منجر به کناره‌گیری آن‌ها از مشروعیت‌بخشی به استبداد و پذیرش مشروطه‌خواهی شد. با این حال، به دلایل مختلف، جنبش اسلامی-ناسیونالیستی در دوره‌ی شاه شدت بیشتری یافت که منجر به تحول آموزه‌ای جدیدی در شکل احیای ایده‌آل سیاسی شیعی اولیه شد. بنابراین، ایدئولوژی انقلاب اسلامی استمرار و تداوم همان ناسیونالیسم بومی است که به زبان اسلام بیان می‌شود. پایگاه اجتماعی آن بازار است، و خصولتی ضد غربی دارد که دشمنی تلخ و اندوهبار خرده‌بورژوازی را نسبت به جهان سرمایه‌داری مدرن و ویژگی‌های فرهنگی و مذهبی‌اش نشان می‌دهد. ایدئولوژی اسلام سیاسی جامعه‌ای متشکل از تولیدکنندگان کوچک را ترسیم می‌کند که در آن هر فرد مالک کارگاه خودش است و نیازی به کارمزدی وجود ندارد. اگرچه انقلاب مشروطه

(۱۹۰۵-۱۹۱۱) گام عمده‌ای به سوی سکیولاریزاسیون و غربی شدن ایران محسوب می‌شد، اما انقلاب اسلامی تمام رشته‌های آن انقلاب را پنبه کرد و بعد از انقلاب اسلامی علما موقعیت مسلط و برتر را به دست آوردند. دیدگاه تنوکراتیک تشیع در مورد تقسیم‌ناپذیری قدرت‌های سیاسی و مذهبی نخستین فرمول سیاسی بومی است که برای بازسازی پایه‌های دولت در ایران مدرن عرضه شده است. بنابراین، انقلاب [اسلامی] بیان اقتصاد محلی و آگاهی ملی و بدین ترتیب، یک انقلاب خرده‌بورژوازی اسلامی نامیونالیستی بود.

تبرستان

www.tabarestan.info

۱. زمینه‌ی نظری

- Abercrombie, N. and Turner, B. "The Dominant Ideology Thesis" *British Journal of Sociology*, vol. 29, no. 2 (1978), pp. 149-70.
- Allardt, E. "Revolutionary Ideologies". *International Journal of Comparative Sociology*, vol. 12 (1971), pp. 24-40.
- Almond, G. et al (eds.) *Crisis, Choice and Change: Historical Studies of Political Development* (Little, Brown, Boston, 1973).
- Althusser, L. "Contradiction and overdetermination" in his *For Marx* (Allen Lane, London, 1979).
- Amann, P. "Revolution: A Redefinition", *Political Science Quarterly*, vol. 77 (1962), pp. 36-56.
- Amin, S. *Unequal Development: An Essay on the Social Formations of Peripheral Capitalism* (Harvester Press, Hassocks, 1976).
- Arendt, H. *On Revolution* (Penguin, Harmondsworth, 1965).
- Aya, R. "Theories of Revolution Reconsidered", *Theory and Society*, vol. 8, no. 1 (1962), pp. 39-99.
- Binder, L. *the Ideological Revolution in the Middle East* (John Wiley, New York, 1964).
- Bloomfield, J. (ed.) *Class, Hegemony and Party* (Lawrence and Wishart, London, 1977.)
- Brinton, C. *The Anatomy of Revolution* (Vintage Books, New York, 1960).
- Cameron, D. "Towards a Theory of Political Mobilization", *Journal of Politics*, vol. 36 (1974), pp. 138-71.
- Cohn, N. *The Pursuit of Millennium* (Paladin, London, 1978).
- Cole, G. "The Conception of the Middle Classes", *British Journal of Sociology*, vol. 1 (1950), pp. 278-90.

- Cox, R. *Ideology, Politics and Political Theory* (California University Press, Berkeley and Los Angeles, 1969).
- Dahrendorf, R. *Class and Class Conflict in Industrial Society* (Routledge and Kegan Paul, London, 1969).
- Davies, J. "Towards a Theory of Revolution", *American Sociological Review*, vol. 27 (1962), pp. 3-19.
- _____ (ed.) *When Men Revolt and Why, A Reader in Political Violence and Revolution* (Free Press, New York, 1971).
- Draper, H. *Karl Marx's Theory of Revolution* (3 vols., Monthly Review Press, New York, 1977, 1978).
- Dunn, J. *Modern Revolutions. An Introduction to the Analysis of a Political Phenomenon* (Cambridge University Press, Cambridge, 1972).
- Eckstein, H. "On the Etiology of Internal wars", *History and Theory*, vol. 4 (1965), pp. 133-63.
- Edwards, L. *The Natural History of Revolution* (Chicago University Press, Chicago, 1970).
- Eisenstadt, S. "Social Change, Differentiation and Evolution", *American Sociological Review*, vol. 29 (1964), pp. 375-86.
- _____ *The Political Systems of Empires* (Free Press, New York, 1969).
- Freeman, M. "Theories of Revolution", *British Journal of Political Science*, vol. 2 (1972), pp. 339-58.
- Geschwender, J. "Explorations in The Theory of Social Movements and Revolutions", *Social Forces*, vol. 42 (1968), pp. 127-35.
- Goiten, L. "The Rise of Near Eastern Bourgeoisie", *Journal of World History*, vol. 3, no. 3 (1958-9)
- Goldstone, J. "Theories of Revolution: the Third Generation", *World Politics*, vol. 32 (1979-80), pp. 425-53.
- Gothschalk, L. "Causes of Revolution", *American Journal of Sociology*, vol. 50 (1944), pp. 1-18.
- Gregor, J. *The Fascist Persuasion in Radical Politics* (Princeton University Press, Princeton, 1974).
- Hagopian, M. *The Phenomenon of Revolution* (Harper and Row, New York, 1974).
- Halpern, M. *The Politics of Social Changes in the Middle East and North Africa* (Princeton University Press, Princeton, 1963).
- Hayes, C. *The Historical Evolution of Modern Nationalism* (Macmillan, New York, 1931).
- Hechter, M. *Internal Colonialism: the Celtic Fringe in British National Development* (University of California Press, Berkeley and Los Angeles, 1975).

- Hopper, R. "the Revolutionary Process", *Social Forces*, vol. 28 (1950), pp. 270-9.
- Hotinger, A. "How the Arab Bourgeoisie Lost Power", *Journal of Contemporary History*, vol. 3 (1968), pp. 111-28.
- Huntington, S. *Political Order in Changing Societies* (Yale University Press, New Haven, 1970).
- Hutchins, F. "On Winning and Losing by Revolution", *Public Policy*, vol. 18 (1969), pp. 1-40.
- Johnson, C. *Revolutionary Change* (Little, Brown, Boston, 1966).
- Kamenka, E. "The Concept of a Political Revolution" in C. J. Friedrich (ed.), *Revolution* (Atherton Press, New York, 1966).
- Kautsky, J. (ed.) *Political Change in Underdeveloped Countries* (John Wiley, New York, 1964).
- Khadduri, M. *Political Trends in the Arab World: The Role of Ideas and Ideals in Politics* (Johns Hopkins University Press, Baltimore, 1970).
- Kohn, H. *Nationalism: Its meaning and History* (Von Nostrand, Princeton, 1955).
- Kramnick, I. "Reflections on Revolution", *History and Theory*, vol. 11 (1972), pp. 26-63.
- LacLau, E. *Politics and Ideology in Marxist Theory: Capitalism, Fascism, Populism* (New Left Books, London, 1979).
- Leiden, C. and Schmit, *The Politics of Violence: Revolution in the Modern World* (Prentice-Hall, Englewood Cliffs, NJ, 1968).
- Lewy, G. *Religion and Revolution* (Oxford University Press, Oxford, 1974).
- Lowi, I. "American Business and Public: Case Studies and Political Theory," *World Politics*, vol. 16 (1964), pp. 677-715.
- Lukacs, G. *History and Class Consciousness* (Merlin Press, London, 1971)
- Malloy, J. (ed.) *Authoritarianism and Corporatism in Latin America* (University of Pittsburgh Press, Pittsburgh, 1977).
- Mandel, E. "The Laws of Uneven Development", *New Left Review*, no. 59 (1969).
- Maravall, J. "Subjective Conditions and Revolutionary Conflict", *British Journal of Sociology*, vol. 27, no. 1 (1976), pp. 21-34.
- Marx, K. "The Class Struggles in France, 1848-1850" and "The Eighteenth Brumaire of Louis Bonaparte" in K. Marx and F. Engels, *Selected Works* (Foreign Languages Publishing House, Moscow, 1958).
- Mazor, A. "Conflict and Coalition," *Journal of Conflict Resolution*, vol. 12 (1968), pp. 169-83.
- Moor, B., Jr. *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and peasant in the Making of the Modern World* (Beacon Press, Boston, 1966).

- Nedelman, B. and Meier, K. "Theories of Contemporary Corporatism: Static or Dynamic", *Comparative Political Studies*, vol. 10. no. 1 (1977).
- Oppello, W. "A Framework for the Analysis of Revolution", *International Journal of Group Tensions*, vol. 4 (1974), pp. 455-93.
- Orridge, A. "Uneven Development and Nationalism," *Political Studies*, vol. 29 (1981), pp. 1-15 and 181-90.
- Orum, A. "Mobilizing People for Collective Political Action," *Journal of Political and Military Sociology*, vol. 4 (1976), pp. 187-202.
- Panitch, L. "Recent Theorizations of Corporatism: Reflections on a Growth Industry", *British Journal of Sociology*, vol. 31, no. 2 (1980), pp. 159-87.
- Payton, C. and Blackey, R. (eds.) *Why Revolution?* (Shenkman, Cambridge, Mass., 1971).
- Perlmutter, A. "Egypt and the Myth of the New Middle Class", *Contemporary studies in society and History*, vol. 10 (1967), pp. 46-65.
- Pettee, G. *The Process of Revolution* (Harper and Row, New York, 1938).
- Poulantzas, N. *Political Power and Social Classes* (New Left Books, London, 1973).
- *Fascism and Dictatorship* (New Left Books, London, 1975).
- *The Crisis of the Dictatorships: Portugal, Greece and Spain* (New Left Books, London, 1976).
- Russell, D. *Rebellion, Revolution and Armed Force* (Academic Press, New York, 1974).
- Schmitter, P. "Still the Century of Corporatism?", *Review of Politics*, vol. 30, no. 1 (1974), pp. 85-131.
- Skocpol, T. *States and Social Revolutions: A Comparative Study of France, Russia and China* (Cambridge University Press, Cambridge, 1979).
- Smelser, N. *Theory of Collective Behavior* (Free Press of Glencoe, New York, 1963).
- Smith, A. "Nationalism and Social Change", *International Journal of Comparative Sociology*, vol. 13. no. 1 (1972), pp. 1-20.
- Snyder, L. *The New Nationalism* (Cornell University Press, Ithaca, 1978).
- Stone, L. "Theories of Revolution", *World Politics*, vol. 18 (1966), pp. 159-76
- *the Causes of the English Revolution: 1529-1642* (Routledge and Kegan Paul, London, 1972).
- Tocqueville, A. de. *The Old Regime and the French Revolution* (Anchor Books, New York, 1955).
- Trimberger, K. *Revolution From above: Military Bureaucrats and Development in Japan, Turkey, Egypt and Peru* (Transaction Books, New Brunswick, 1978).

- Uldricks, T. "The Crowd in the Russian Revolution", *Polity and Society*, vol. 4 (1974), pp. 357-412.
- Walzer, M. "Revolutionary Ideology: The Case of the Marian Exiles", *American Political Science Review*, vol. 57 (1963), pp. 643-54.
- _____ "Puritanism as a Revolutionary Ideology" in J. N. Shklar (ed.), *Political Theory and Ideology* (Macmillan, London, 1966), pp. 49-66.
- Wittfogel, K. *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power* (Yale University Press, New Haven, 1975).
- Yoder, D. "Current Definitions of Revolution", *the American Journal of Sociology*, vol. 32 (1926-7), pp. 433-41.
- Zollschan, G. K. and Willer, D. "Prolegomenon to a Theory of Revolutions" in G. K. Zollschan and W. Hirsch (eds.), *Explorations in Social Change* (Houghton, New York, 1968), pp. 125-51.

۲. کتاب‌ها، آثار منتشر نشده و مقالات انگلیسی در مورد ایران

- Abrahamian, E. "The Crowd in Iranian Politics 1905-1953", *Past and Present*, no. 41 (1968), pp. 184-210.
- _____ "The Social Bases of Iranian Politics: The Tudeh Party, 1941-53", Unpublished PhD Thesis, Columbia University, New York, 1969.
- _____ "Oriental Despotism: the Case of Qajar Iran", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 5 (1974), pp. 3-31.
- Akhavi, S. *Religion and Politics in Cotemporary Iran: Clergy-State Relations in the Pahlavi Period* (State University of New York Press, New York, 1980).
- Algar, H. *Religion and State in Iran: 1785-1906, the Role of the Ulama in the Qajar* (California University Press, Berkeley and Los Angeles, 1970).
- Arjomand, S. "The Shite Hierocracy and the State in Pre-Modern Iran: 1785-1890". *European Journal of Sociology*, vol. 22 (1981), pp. 40-78.
- Ashraf, A. "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran" in M. A. Cook (ed.), *Studies in the Economic History of the Middle East* (Oxford University Press, London, 1970).
- Avery, P. *Modern Iran* (Ernest Benn, London, 1965).
- Bashiriyeh, H. "Political Power, Political Culture and Political Institutionalization: the Case of Iran", Unpublished MA Dissertation, University of Essex, 1979.
- Bayne, F. *Persian Kingship in Transition* (American Universities Field Staff, New York, 1968).
- Bharier, J. *Economic Development in Iran: 1900-1970* (oxford University Press, Oxford, 1971).

- Bill, J. "The Social and Economic Foundations of Power in Contemporary Iran", *Middle East Journal*, vol. 17 (1963), pp. 400-18.
- Binder, L. *Iran: Political Development in a Changing Society* (University of California Press, Berkeley and Los Angeles, 1962).
- "the Proofs of Islam: Religion and Politics in Iran" in G. Maqdisi (ed.) *Arabic and Islamic Studies in Honor of H. A. R. Gibb* (Harvard University Press, Cambridge, Mass., 1965).
- Browne, E. *The Persian Revolution, 1905-1909* (Cambridge University Press, 1910).
- Calder, N. "Accommodation and Revolution in Imami Shiite Jurisprudence: Khomeini and the Classical Tradition," *Middle East Studies*, vol. 18 (1982), pp. 3-20.
- Costello, V. "The Industrial Structure of a Traditional Iranian City," *TESG*, vol. 64 (1975), pp. 108-20.
- Cottom, R. "Political Party Development in Iran", *Iranian Studies* (Summer 1968), pp. 82-96.
- Djamalzadeh, M. "Social and Economic Structure of Iran", *International Labour Review*, vol. 53 (1951), pp. 23-40.
- Effimemo, M. "An Experiment with Civilian Dictatorship in Iran: the Case of Dr. Mossadagh", *Journal of Politics*, vol. 17 (1955), pp. 390-406.
- Elwell-Sutton, L. "Political Parties in Iran: 1941-1948", *The Middle East Journal*, vol. 3 (1949), pp. 45-62.
- Enayat, H. *Modern Islamic Political Thought* (University of Texas Press, Austin, 1982).
- Gallagher, C. *Contemporary Islam: the Plateau of Particularism, Problems of Religion and Nationalism in Iran* (American Universities Field Staff Reports, vol. 15, no. 2, 1966).
- Hairi, A. *Shiism and Constitutionalism in Iran* (E. J. Brill, Leiden, 1977).
- Halliday, F. *Iran: Dictatorship and Development* (Penguin Books, Harmondsworth, 1979).
- Issawi, C. (ed.) *The Economic History of Iran: 1850-1914* (Chicago University Press, Chicago, 1971).
- Jacobs, N. *The Sociology of Development: Iran as an Asian Case-Study* (Praeger, New York, 1966).
- Jatri, H. *Origins and Early Development of Shia Islam* (Longman, London, 1979).
- Kazemzadeh, F. *Britain and Russia in Iran* (Yale University Press, New Haven, 1968).
- Keddie, N. *Historical Obstacles to Agrarian Change in Iran* (California University Press, Claremont, 1960).

- _____ "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism", *Comparative Studies in Society and History*, vol. 4 (1962), pp. 265-95.
- _____ "The Origins of Religious-Raical Alliance in Iran", *Past and Present*, no. 34 (1966), pp. 70-86.
- _____ "The Iranian Power Structure and Social Change", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 2 (1971), pp. 3-20.
- _____ (ed.) *Scholars, Saints and Sufis: Muslem Institutions in The Middle East Since 1500* (University of California Press, Berkeley, 1972).
- Lambton, A. *Landlord and Peasant in Persia* (Oxford University Press, London, 1953).
- _____ "The Impact of the West on Persia", *International Affairs*, vol. 33 (1957), pp. 12-25.
- _____ "A Reconsideration of the Position of the Marja al taqlid", *Studia Islamica*, vol. 20 (1964), pp. 114-35.
- _____ "The Evolution of Iqta in Medieval Iran", *the Journal of British Institute of Persian Studies*, vol. 5 (1967), pp. 41-50.
- _____ *The Persian Land Reforms: 1962-66* (Clarendon Press, London, 1969)
- _____ "Some New Trends in Islamic Political Thought in Late Eighteenth and Early Nineteenth Century Persian", *Studia Islamica*, vol. 11 (1974).
- Ledeem, M. and Lewis, W. "Carter and the Fall of the Shah: the Inside Party," *The Middle East Journal*, vol. 23 (1969).
- Minorsky, V. "Iran: Opposition, Martyrdom and Revolt" in G. E. Von Grunbaum (ed.), *Unity and Variety in Muslem Civilization* (Chicago University Press, Chicago, 1955), pp. 183-206.
- Morgan, J. *Feudalism in Persia: Its Origins, Development and Present Conditions* (Annual Reports of the Board of Regents, Smithsonian Institution, Washington DC, 1914).
- Philipp, M. "The Concepts of Religion and Government in the Thought of Mirza Aqa Khan Kermani, A Nineteeth-Century Persian Revolutionary", *International Journal of Middle East Studies*, vol. 5 (1974), pp. 381-400.
- Rotblat, H. "Social Organisation and Development in a Provincial Iranian Bazaar", *Economic Development and Cultural Change*, vol. 25 (1974-5), pp. 292-305.
- Rudolph, C. "The Land Reform Programme in Iran and Its Political Implications", Unpublished PhD Thesis, The American University, Beirut, 1971.
- Savory, R. "The Problem of Sovereignty in Ithna Ashari Shii State," *Middle East Review*, vol. 11 (1979).
- Sreedhar, M. *The Role of Modern Iran, An Interpretation* (Harvard University Press, Cambridge, Mass, 1960.)

- Weinbaum, M. "Iran Finds a Party System: The Institutionalization of the Iran-e Novin Party", *The Middle East Journal*, vol. 27 (1973), pp. 4
- _____ "Agricultural Policy and Development Politics in Iran," *The Middle East Journal*, vol. 31 (1977), pp. 434-50.
- Westwood, A. "Elections and Politics in Iran", *The Middle East Journal* vol. 15 (1960), pp. 397-415.
- Wilber, D. *Iran: Past and Present* (Princeton University Press, Princeton, 1958).
- Young, T. "The Problem of Westernization in Iran", *The Middle East Journal*, vol. 2 (1948), pp. 47-59.
- _____ "The Social Support of Current Iranian Policy", *The Middle East Journal*, vol. 6 (1952), pp. 125-43.
- Zabih, S. *The Communist Movement in Iran* (University of California Press, Berkeley, 1966).

۳. انتشارات رسمی

- بانک مرکزی، ترازنامه و گزارش سالانه (تهران، ۱۹۵۳-۷۹).
- _____، درآمد ملی ایران: ۱۳۳۵-۵۰ (تهران، ۱۹۷۲).
- _____، مجله‌ی بانک مرکزی (تهران، ۱۹۷۴-۷۸).
- پژواک ایران، سالنامه‌ی ایران و کتاب داده‌ها (انتشارات پژواک ایران، تهران، ۱۹۶۳-۷۷).
- وزارت اقتصاد، سرشماری صنعتی ایران (دفتر سرشماری، تهران، ۱۹۶۹).
- _____، توسعه‌ی صنعتی ایران (مرکز پژوهش توسعه‌ی صنعتی و تجاری، تهران، ۱۹۷۱).
- وزارت کشور، نخستین سرشماری ایران: ۱۳۳۵ (۲ جلد، تهران، ۱۹۶۱).
- _____، سرشماری ملی جمعیت و مسکن: ۱۳۴۵ (تهران، ۱۹۶۶).
- سازمان برنامه و بودجه، الگوها و روندهای جاری شهرنشینی در ایران: ۱۹۵۶-۷۶ (مجموعه مطالعات جمعیت‌شناسی شماره‌ی گزارش، ۱، تهران، ۱۹۷۶).
- _____، شاخصه‌های اقتصادی اصلی (گزارش سوم، تهران، ۱۹۷۶).
- _____، سالنمای آماری (تهران، ۱۹۷۶).
- _____، برنامه‌ی پنجم اقتصادی: ۱۳۵۲-۵۶ (تجدید نظرشده)، (تهران، ۱۹۷۵).
- _____، سرشماری عمومی جمعیت و مسکن (تهران، ۱۹۷۸).
- _____، بررسی رشد جمعیت ایران (گزارش نهایی: ۱۹۷۳-۷۶، تهران، ۱۹۷۸).
- _____، شاخصه‌های اجتماعی ایران (تهران، ۱۹۷۸).

۴. کتاب‌ها، اسناد و گزارش‌های فارسی

- آبادی، ح. طبقات متوسط جدید در ایران (انتشارات جامی، تهران، ۱۳۵۸).
- اکبری، ا. علل ضعف تاریخی بورژوازی در ایران (انتشارات سپهر، تهران، ۱۳۵۷).
- _____، نقدی بر دیدگاه‌های اجتماعی - اقتصادی بنی‌صدر (انتشارات الف، تهران، ۱۳۵۸).
- اخگر، ک. گزارشی در مورد بیکاری (انتشارات ۴۴، بی‌تا، تهران، ۱۳۴۶).
- آل‌احمد، ج. غربزدگی (انتشارات ۴۴، تهران، ۱۳۴۶).
- _____، خسی در میقات (انتشارات ۴۴، تهران، ۱۳۴۸).
- _____، در خدمت و خیانت روشن‌فکران (انتشارات رواق، تهران، ۱۳۵۷).
- ناشناس، اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، جاما و حزب ملل اسلامی (انتشارات پانزده خرداد، تهران، ۱۳۵۰).
- _____، گزارشی درباره‌ی جمع‌هی سیاه (انتشارات ۴۴، تهران، ۱۳۵۷).
- _____، گزارشی درباره‌ی کارگران در کارخانه‌ی ایرانا (انتشارات ۴۴، تهران، ۱۳۵۸).
- _____، کارگران بیکار چه می‌گویند؟ (انتشارات ۴۴، تهران، ۱۳۵۸).
- اشرف، ا. نظام فتودالی یا نظام آسیایی (موسسه‌ی پژوهش اجتماعی، تهران، ۱۳۴۷).
- عتیق‌پور، م. بازار و بازاری‌ها در انقلاب ایران (انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۵۸).
- بهار، م. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (۲ جلد، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸).
- بنی‌صدر، ا. اصول پایه و ضابطه‌ی حکومت اسلامی (انتشارات ۴۴، بی‌تا، ۱۳۵۴).
- _____، کیش شخصیت (انتشارات ۴۴، بی‌تا، ۱۳۵۵).
- _____، اقتصاد توحیدی (انتشارات جنبش، تهران، ۱۳۵۷).
- _____، بیانیه‌ی جمهوری اسلامی (انتشارات امام، تهران، ۱۳۵۸).
- براهنی، ر. در انقلاب ایران چه شده است و چه خواهد شد (انتشارات زمان، تهران، ۱۳۵۷).
- بازرگان، م. و دیگران - بخشی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت (شرکت انتشارات، تهران، ۱۳۴۰).
- اسفندیاری، ی. مسأله‌ی بیکاری (حزب کارگران سوسیالیست، بی‌تا، ۱۳۵۸).
- اتحاد مبارزه (یک گروه سیاسی)، مارکسیست - لنینیست‌ها و قیام بهمن (انتشارات ۴۴، تهران، ۱۳۵۸).
- _____، طغیان در تبریز و توطئه در قم (انتشارات ۴۴، تهران، ۱۳۵۲).
- _____، فداییان خلق، گروه جزئی - ظریف (انتشارات مهدی، تهران، ۱۳۵۲).

_____، گزارشی از مبارزات مردم خارج از محدوده‌ی شهر (انتشارات فدایی، تهران، ۱۳۵۷).

_____، حکومت انحصارطلبان (راه فدایی، ش ۲، ۱۳۵۸).

_____، اعتصاب کارگران در کارخانه‌ی پارس (انتشارات فداییان، تهران، ۱۳۵۸).
گروه کار (یک گروه سیاسی) جنگ، صلح و سیاست هیات حاکمه در کردستان (انتشارات؟؟، تهران، ۱۳۵۸).

حاج سیدجواد، ع. دفترهای سیاسی جنبش (انتشارات خنیش، تهران، ۱۳۵۷).
ایوانف، م. تاریخ نوین ایران، ترجمه‌ی ح. تیزابی وح. قائم‌پناه (انتشارات توده، تهران، بی‌تا).

جامی، گذشته چراغ راه آینده است: تاریخ ایران در فاصله‌ی دو کودتا (انتشارات جامی، تهران، بی‌تا).

جوانان انقلابی (یک گروه سیاسی)، یک سال گذشته، تأیید خط مشی اصولی ما (انتشارات؟؟، تهران، ۱۳۵۸).

جاوید، دکتر. دموکراسی ناقص: ۱۳۳۲-۱۳۲۰ (انتشارات توده، تهران، بی‌تا).

جزنی، ب. وقایع سی‌ساله اخیر (انتشارات فداییان، تهران، بی‌تا).

_____، طرح جامعه‌شناسی و مبانی جنبش انقلابی ایران (انتشارات؟؟، تهران، ۱۳۵۵).

_____، تاریخ سی‌ساله (انتشارات کارگر، تهران، ۱۳۵۷).

_____، تاریخ اجتماعی-اقتصادی در دوره‌ی منصور (انتشارات مازیار، تهران، ۱۳۵۸).
کامبخش، ع. جنبش کارگری در ایران (انتشارات توده، تهران، بی‌تا).

کسروی، ا. بهایی‌گری (انتشارات آزادگان، تهران، ۱۳۲۳).

_____، صوفی‌گری (انتشارات آزادگان، تهران، ۱۳۲۳).

_____، شیعی‌گری (انتشارات آزادگان، تهران، ۱۳۲۴).

_____، دآوری (انتشارات آزادگان، تهران، ۱۳۲۵).

_____، تاریخ مشروطه ایران (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰).

کیانوری، ن. انقلاب بزرگ و شکوهمند میهن ما (انتشارات توده، تهران، ۱۳۵۸).

_____، حزب توده ایران چه می‌گوید (انتشارات توده، تهران، ۱۳۵۸).

_____، ما و چپ‌گرایان (انتشارات توده، تهران، ۱۳۵۸).

_____، ر. کشف الاسرار (چاپ اسلامی، تهران، ۱۳۲۴).

_____، خمینی و جنبش، مجموعه‌ی نامه‌ها و سخنرانی‌ها (انتشارات پانزده خرداد، تهران، ۱۳۲۴).

_____، ولایت فقیه (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸).

_____، و دیگران. حکومت جمهوری اسلامی (انتشارات فدک، تهران، ۱۳۵۸).

خسروی، خ. جامعه دهقانی در ایران (انتشارات پایان، تهران، ۱۳۵۷).

کمیته‌ی نبرد (یک گروه سیاسی)، بررسی آماری دو فراندوم (انتشارات ؟؟، بی‌تا، دی ۱۳۵۸).

حزب کومله، پیشنهادهای هیات صلح کردستان (انتشارات ؟؟، بی‌تا، ۱۳۵۸).

ملک، ح. گزارشی درباره‌ی وضعیت کشاورزی (مرکز پژوهش‌های ایران، تهران، ۱۳۵۷).

مسرت، م. از بحران اجتماعی تا انقلاب اجتماعی (انتشارات ندا، تهران، ۱۳۵۸).

م. ج؛ وقایع انقلاب (انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۵۷).

مبارزین آزادی کارگر (یک گروه سیاسی)، انقلاب ناقص (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۸).

مبارزین راه کارگر (یک گروه سیاسی). تحلیلی از شرایط جامعه‌ی روستایی ایران (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۷).

مجاهدین خلق. دوره‌ی زمامداری کارتر (انتشارات مجاهدین خلق، تهران، ۱۳۵۷).

_____، شرح تاسیس و تاریخچه‌ی سازمان مجاهدین (انتشارات مجاهدین، تهران، ۱۳۵۷).

_____، جنبش خلق تبریز (انتشارات مجاهدین، تهران، ۱۳۵۸).

_____، مهم‌ترین تحولات سیاسی از خرداد ۱۳۵۷ تا نخست‌وزیری بختیار (انتشارات مجاهدین، تهران، ۱۳۵۸).

_____، گزارشی درباره‌ی شرکت کشاورزی و صنایع فولاد آریامهر (انتشارات مجاهدین، تهران، ۱۳۵۸).

مومنی، باقر. سیمای روستایی ایران (انتشارات پیوند، تهران، ۱۳۵۶).

دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، افشای امپریالیزم (اسناد سفارت [آمریکا]، ۲ جلد، انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۸).

نشر مصدق، مصدق و موازنه‌ی منفی (انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷)

_____، مصدق و نهضت ملی ایران (کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا، تهران، ۱۳۵۷).

بنیاد مستضعفین، خلق کرد ایران (۲ جلد، نشر مستضعفین، تهران، ۱۳۵۸)

_____، ولایت فقیه (نشر مستضعفین، تهران، ۱۳۵۸)

- متحدین خلق (یک گروه سیاسی). گزارشی درباره‌ی اعتصابات در حوزه‌های نفتی (انتشارات ؟؟، بی‌تا، دی ۱۳۵۷)
- نانینی، م. تنبیه الملة و تزیه الامة: در اساس و اصول مشروطیت (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۳۵)
- نبرد راه کارگر (یک گروه سیاسی). گزارشی درباره‌ی کارخانجات متعلق به بورژوازی ملی (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۸)
- ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان (نشر بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۶).
- نوری، ا. سبزه‌ها و سازش‌های بورژوازی و روحانیت (انتشارات پیک، تهران، ۱۳۵۸).
- پهلوی، م. مجموعه‌ی سخنرانی‌ها و پیام‌ها (۲ جلد، انتشارات ؟؟ تهران، بی‌تا)
- _____، انقلاب سفید (کتابخانه‌ی سلطنتی، تهران، ۱۹۶۷)
- _____، به سوی تمدن بزرگ (نشر فرهنگ، تهران، بی‌تا [۱۳۵۶])
- سازمان پیکار. مساله ملی (نشر پیکار، تهران، ۱۳۵۸)
- _____، قانون سود ویژه (نشر پیکار، تهران، ۱۳۵۸)
- پیگولوفسکایا، ن. و دیگران. تاریخ ایران از دوره‌ی باستان تا پایان سده‌ی هجدهم، ترجمه از روسی توسط کریم کشاورز (موسسه‌ی پژوهشی‌های اجتماعی، تهران، ۱۳۴۶)
- سازمان پیشگام. قارنا. (نشر پیشگام، تبریز، ۱۳۵۸)
- قاسمی، ا. الیگارشی یا خاندان‌های حکومت‌گر ایران (۴ جلد، انتشارات روز، تهران، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷).
- حوزه‌ی علمیه‌ی قم. جنبش اسلامی به رهبری امام خمینی (انتشارات ؟؟، قم، ۱۳۵۰)
- _____، زندگی‌نامه‌ی امام خمینی (انتشارات فدک، تهران، ۱۳۵۷).
- راه کارگر (یک گروه سیاسی) انقلاب کرد (نشر روزبه، تهران، ۱۳۵۸)
- _____، فاشیسم: کابوس یا واقعیت، شماره‌های ۱-۵ (انتشارات ؟؟، بی‌تا، ۱۳۵۸)
- رزمندگان راه کارگر. شورای نمایندگان و مجلس موسسان (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۸)
- رضایی، ا. نهضت حسینی (انتشارات مجاهدین، تهران، ۱۳۵۴).
- صفری. وضع کنونی اقتصاد ایران (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۶)
- سامی، ک. استراتژی انقلاب ایران (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۸)
- سازمان انقلابی. نهضت‌های کارگری ایران پس از ۱۳۲۰ (انتشارات سرخ، تهران، ۱۳۵۰)
- سازمان وحدت کمونیستی (یک گروه سیاسی) نقش روحانیت در گذار قدرت (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۸)
- سید مهدی. روحانیت (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۸)

- شجاع، ز. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره‌ی قانون‌گذاری (موسسه‌ی پژوهش‌های اجتماعی، تهران، ۱۳۴۵)
- شریعتی، ع. امت و امامت (نشر ارشاد، تهران، ۱۳۴۹)
- _____، انتظار، مذهب اعتراض (نشر ارشاد، تهران، ۱۳۵۰)
- _____، فاطمه، فاطمه است (نشر ارشاد، تهران، ۱۳۵۱)
- _____، مسوولیت شیعه بودن (نشر ارشاد، تهران، ۱۳۵۰)
- _____، تشیع علوی و تشیع صفوی (نشر ارشاد، تهران، ۱۳۵۱)
- شیرازی، پ. انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی (انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۵۷).
- سلطانی، ف. اتحادیه‌های دهقانی (نشر پیشگام، تهران، ۱۳۵۸)
- سلطان‌زاده، ا. اسناد تاریخی جنبش کارگری و سوسیال‌دموکراسی ایران (نشر جمهوری، تهران، ۱۳۵۷)
- سوداگر، م. رشد روابط سرمایه‌داری در ایران: ۱۳۴۰-۱۳۰۴ (انتشارات پازند، تهران، بی‌تا)
- _____، بررسی اصلاحات ارضی: ۱۳۴۰-۵۰ (موسسه‌ی پژوهش‌های پازند، تهران، ۱۳۵۱).
- طبری، ا. ایران در دوره‌ی رضاخان (نشر توده، تهران، ۱۳۵۶)
- _____، برخی مسایل حاد انقلاب ایران (نشر توده، تهران، ۱۳۵۸)
- طباطبایی، م. روابط ایران و غرب (انتشارات ؟؟، تهران، ۱۳۵۵)

روزنامه‌ها و مجلات

- آیندگان، روزنامه (تهران ۸۰-۱۹۷۵)
- اتحاد چپ، هفته‌نامه، مجله‌ی سازمان وحدت چپ (۸۰-۱۹۷۹)
- اطلاعات، روزنامه‌ی مهم (تهران، ۸۱-۱۹۷۷)
- اکنومیست (لندن، ۸۰-۱۹۷۳)
- امت، هفته‌نامه، ارگان حزب جاما (۱۹۸۰)
- امید فردا، هفته‌نامه، ارگان سازمان دانشجویان دموکرات (۱۹۷۹)
- انقلاب اسلامی، روزنامه (منتشرشده از سوی ا. ح. بنی‌صدر، ۸۱-۱۹۷۹)
- بامداد، روزنامه (تهران، ۸۱-۱۹۷۹)
- به سوی حزب، هفته‌نامه، مجله‌ی نظری و سیاسی حزب توده.
- پشتاز، مجله‌ی کارگران مترقی صنعت نفت (۱۹۷۹)

- پیغام امروز، روزنامه (تهران، ۸۰-۱۹۷۹)
- پیکار، هفته‌نامه، ارگان سازمان پیکار (۸۱-۱۹۷۹)
- ترکمن صحرا، خبرنامه‌ی اتحاد مرکزی دهقانان ترکمن صحرا (۱۹۸۰)
- تهران اکونومیست، هفته‌نامه، (۷۸-۱۹۶۵)
- جمهوری اسلامی، ارگان حزب جمهوری اسلامی (۸۲-۱۹۷۹)
- جنیش، روزنامه (منتشرشده از سوی ا.ا. حاج سیدجوادی، ۸۱-۱۹۷۹)
- جنیش کارگری، هفته‌نامه، ارگان سازمان خلق جنیش طبقه‌ی کارگر (۸۰-۱۹۷۹)
- خلق، ارگان نظری و سیاسی حزب رنجبران (۱۹۷۹)
- دنیا، فصلنامه، مجله‌ی نظری حزب توده.
- راه کارگر، هفته‌نامه، ارگان مبارزین راه کارگر (۸۱-۱۹۷۱)
- رنجبر، روزنامه‌ی حزب رنجبران (۱۹۷۹)
- رهایی، هفته‌نامه، مجله‌ی سازمان وحدت کمونیستی (۸۰-۱۹۷۹)
- ریگه گل، هفته‌نامه، ارگان فداییان خلق کردستان (۸۱-۱۹۷۹)
- زحمتکشان، هفته‌نامه، مجله‌ی کارگران متحد صنعت فولاد (۱۹۷۹)
- سروش، هفته‌نامه، ارگان حزب کومله‌ی کردستان (۱۹۸۰)
- شورای همبستگی، هفته‌نامه، ارگان شورای تحکیم ملیت‌های قومی (۸۰-۱۹۷۹)
- طوفان، دو هفته‌نامه، ارگان مارکسیستی-لنینیست طوفان (۸۱-۱۹۷۹)
- کار، هفته‌نامه، ارگان سازمان فداییان خلق (۸۲-۱۹۷۹)
- کیهان، روزنامه‌ی مهم (تهران، ۸۲-۱۹۷۳)
- لنجان، هفته‌نامه، مجله‌ی کارگران مبارکه در اصفهان (۱۹۷۹)
- مبارز، ارگان سازمان کارگران مبارز ایران (۸۰-۱۹۷۹)
- مجاهد، روزنامه‌ی سازمان مجاهدین خلق (۸۰-۱۹۷۹)
- مجله‌ی کار و بیمه‌ی اجتماعی، هفته‌نامه (منتشرشده از سوی وزارت کار، سازمان بیمه اجتماعی، ۸۲-۱۹۷۹)
- مردم، روزنامه‌ی حزب توده (۸۱-۱۹۷۹)
- نیویورک تایمز (۸۰-۱۹۷۹)

نمایه

آذربایجان، ۲۹، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۶۲، ۷۶	۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۷۵
۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴	۷۶، ۷۷، ۱۶۶، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۲
۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۴	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱
آرنت، هانا، ۸۹، ۲۰۱	۲۱۳، ۲۲۲، ۲۴۲
آزادسازی اقتصادی، ۱۴۹، ۱۵۱	اصلاحات انتخاباتی، ۲۱، ۳۸
آزادسازی سیاسی، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹	اصناف بازار، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۱۵۴
آل احمد، جلال، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸	۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۴۲، ۲۴۷
آموزگار، جمشید، ۱۴۹	اعتدالیون، ۲۹
اتاق اصناف، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۰	اعتصابت، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۸
اتاق بازرگانی، ۵۷، ۷۳، ۷۵، ۱۴۳، ۱۵۲	۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۲
اتحاد شوروی، ۱۹۲	اعطای حق رای به زنان، ۳۸، ۹۵
اتحادیه های تجاری، ۳۶، ۱۳۹	افغانی، جمال الدین، ۱۱۱
احزاب اسلامی، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱	اقتدارگرایی، ۳۰، ۳۹، ۴۷، ۹۶، ۱۰۲، ۱۸۴، ۲۶۱
۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۷	اقلیت های قومی، ۱۹۰، ۲۲۱
احزاب چپ گرا، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۲۷	الموتی، نورالدین، ۴۳
ادواردز، ل، ۱۹	امان، پیتر، ۱۹
ارانی، تقی، ۳۶	املشی، آیت الله، ۲۳۸
اردلان، ع، ۱۹۴	امیرانتظام، ۱۸۵، ۱۹۴، ۲۲۵
ارسطو، ۱۲۹	امینی، علی، ۴۳، ۴۴
ارسنجانی، ۴۳، ۴۵	انجمن حجثیه، ۲۴۵، ۲۵۷
ازهار، تیمسار، ۱۷۲	انجمن های اسلامی، ۱۱۶، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۴۷
اسلمسر، ن، ۱۸	۲۵۸، ۲۵۹
اصلاحات ارضی، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۴۰	انجمن های کارفرمایان، ۵۶

انصاری، هوشنگ، ۱۴۳	بنی‌صدر، فد، ۲۰۵
انقلاب اسلامی، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱	بنی‌صدر، ابوالحسن، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۰
انقلاب فرانسه، ۱۹، ۲۰، ۲۰، ۱۳۰، ۲۳۸، ۲۵۵	بهبهانی، آیت‌الله، ۳۱، ۴۶، ۴۷، ۱۱۰
انقلاب مشروطه، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۸، ۳۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰	بهشتی، آیت‌الله محمدحسین، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۷۱، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۳۱، ۲۳۹
اوقاف، ۲۷، ۳۲، ۴۷	بهنیاری، احمد، ۴۶
ایالات متحده، ۳۹، ۶۴، ۸۱، ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۱۹	بورژوازی بالا، ۲۱، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۵۶
ائتلاف بزرگ اسلامی، ۲۴۸	بورژوازی روستایی، ۵۶
بازرگان، مهدی، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۵	بورژوازی سنتی، ۸۰، ۸۱، ۹۰، ۱۰۵، ۱۱۸، ۲۴۷
بال، جورج، ۱۷۴	بوروکراسی، ۳۷، ۸۱، ۹۶، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۵۶، ۲۵۷
باهنر، م، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۳۸	بیگلری، تیمسار، ۱۷۸
بایندر، لئونارد، ۱۸۸	پارسونز، تالکوت، ۱۱۳
بختیار، شاپور، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۳۰	پان‌اسلامیسم، ۲۴۳
بدری، تیمسار، ۱۷۸	پان‌عریسم، ۲۴۳
بروجردی، آیت‌الله، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳	پتی، ج، ۱۹
بریتانیا، ۲۶، ۲۹، ۳۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۲۴۲	پوپولیسیم، ۲۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۲
بریتون، ک، ۱۹	پولانتزاس، نیکوس، ۲۱
بسیج توده‌ای، ۲۱، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۵۶، ۹۵، ۱۰۹، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۱، ۲۵۲	پیمان، حبیب‌الله، ۱۱۵
بقای کرمانی، ۳۵	تبلیغات اسلامی، ۱۰۲
بنیاد پهلوی، ۷۸	تجارت خارجی، ۲۷، ۴۲، ۴۴، ۷۰، ۱۹۲، ۲۵۷، ۲۵۶
بنیاد مستضعفین، ۲۴۱	ترکمن صحرا، ۲۰۳، ۲۱۳
بنیادگرای، ۱۳، ۲۱، ۳۰، ۱۸۴	ترکمن‌ها، ۲۱۰، ۲۱۳
	تشیع، ۲۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۸۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۳، ۲۵۱، ۲۵۰
	تعاونی‌های روستایی، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۷۷

۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۰، ۲۱۷	تقی‌زاده، سید حسن، ۱۱۰، ۱۰۹
حزب دموکرات ایران، ۳۲	تهرانی، شیخ علی، ۲۳۸
حزب دموکرات کردستان، ۲۱۱	جاما (جنبش انقلابی خلق مسلمان)، ۱۸۹
حزب رادیکال، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۶	۲۲۵، ۲۱۶، ۱۹۴
حزب رستاخیز، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۶	جبهه‌ی ملی، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۷، ۵۸، ۶۰
حزب زحمتکشان، ۳۵، ۳۹	۹۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴
حزب کمونیست، ۱۹۱	۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۴
حزب کمونیست کومله، ۲۱۱	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷
حزب مردم ایران، ۳۹	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۸
حزب مصلح اسلامی، ۳۴، ۱۰۸، ۲۳۸	جزایر خلیج [فارس]، ۲۴۲
حزب ناسیونالیست ایران، ۱۸۴	جناح نظامی انقلاب، ۲۰۹
حزب الله، ۳۴، ۱۸۸، ۴۱۸، ۲۳۱، ۲۴۷	جنبش پاک‌دینی، ۹۷
حسینی، شیخ عزالدین، ۲۱۱	جنبش تنباکو، ۹۰
حقوق بشر، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸	جنبش رادیکال، ۱۶۹، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۵
حکمت، سردار، ۴۶	جنبش مسلمانان مبارز، ۱۸۹، ۲۱۶
حکیم، آیت‌الله، ۱۰۳	جنبش مقاومت ملی ایران، ۲۳۰
حلی، شیخ محمود، ۲۵۷	جنگ ایران-عراق، ۲۴۲
خامنه‌ای، ع، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۳۸	جنگ جهانی اول، ۲۹، ۱۱۷
خانواده‌های کارآفرین، ۷۱	جنگ جهانی دوم، ۳۰، ۳۶، ۶۲، ۹۵، ۲۱۱
خانواده‌ی سلطنتی، ۳۰، ۷۲	جنگ چریکی، ۳۴
خراسانی، آیت‌الله، ۳۱	جنگ داخلی، ۱۹۴، ۲۲۹
خرده‌بورژوازی جدید، ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴	حامی‌پروری، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۰۵
۳۵، ۳۹	۱۳۸، ۱۵۹
خرید تسلیحات، ۲۶، ۶۱	حزب ایران (انجمن مهندسان)، ۳۴، ۳۹، ۴۵
خسروداد، تیمسار، ۱۷۲	۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۳، ۱۴۳، ۱۸۴
خلعتیری، م، ۱۹۴	۱۹۴
خمینی، آیت‌الله، ۱۹، ۴۶، ۴۷، ۹۶، ۹۷، ۹۸	حزب توحید، ۱۸۸، ۲۱۸
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۶۷	حزب توده، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۵۷، ۶۰
۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶	۱۱۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۵۷، ۲۵۸
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲	حزب جمهوری اسلامی، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۱۵
۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۶	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴	۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸
۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۳۹	۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۴
۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۵۹	۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۷
	حزب جمهوری خلق مسلمان، ۱۸۶، ۲۱۶

سازمان مهدیه، ۱۰۷	خمینی، مصطفی، ۱۶۷
سامی، کاظم، ۱۱۵، ۱۹۰، ۲۲۵	خوانساری، آیت‌الله، ۱۰۳
ساواک، ۴۱، ۶۲، ۱۱۵، ۱۶۵، ۱۷۵	درخشش، ۴۳
ستاره سرخ، ۳۶	دستغیب، آیت‌الله، ۲۲۲
سحابی، مهندس، ۳۵، ۱۸۵، ۲۱۵	دکترین نیکسون، ۱۴۴، ۶۳
سکیولاریسم، ۱۲، ۳۷، ۱۰۹	دهقانان، ۲۱، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۴۴
سلسله‌ی صفویه، ۲۷	۴۶، ۵۶، ۵۸، ۷۵، ۷۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۱
شهبازی، کریم، ۳۴، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۹۵	۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲
سوسیالیسم، ۳۰، ۳۱، ۱۰۸، ۱۱۹	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰
سولیوان، ویلیام، ۱۵۶	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۵
شجونی، حجت‌الاسلام، ۱۸۸	۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶
شریعت‌مداری، آیت‌الله، ۱۰۳، ۱۶۹، ۱۸۶، ۲۱۵	دو توکویل، آلکسی، ۱۳۰، ۱۵۸
۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۸	دولت موقت انقلاب، ۱۷۶، ۱۹۳
شریعتی، علی، ۱۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵	دیویس، ۱۸، ۱۳۰
۱۱۸، ۲۳۸	راکفلر، دیوید، ۱۴۵
شوارتز، د.، ۱۸	ریعی، تیمسار، ۱۷۶
شوراهای انقلاب، ۱۹۵، ۲۰۵	رجایی، م.ع.، ۲۲۷، ۲۲۹
شوراهای کارگران، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۴۷	رژیم آشتی ملی، ۱۶۹، ۱۷۰
شورای اسلامی، ۲۴۶	رضاشاه، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۴۲
شورای خیرگان (مجلس خیرگان)، ۲۵۸	۶۰، ۶۱، ۶۲، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۰، ۲۶۱
شورای عالی قضایی، ۲۴۰، ۲۴۱	رضایی، ا.، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۱۶
شورای عالی کار، ۱۳۴، ۱۴۲	رفسنجانی، هاشمی، ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۳۸
شورای نگهبان، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۶	روحانیون بنیادگرا (اصول‌گرا)، ۲۱۴، ۲۴۱
۲۵۷	۲۴۴
شورای نیابت سلطنت، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸	روسیه، ۲۶، ۲۹، ۶۲
شیرازی، آیت‌الله، ۱۶۹، ۱۸۶، ۲۳۸، ۲۵۷	زنجانی، آیت‌الله، ۴۶، ۲۳۸
شیلز، ادوارد، ۱۱۷	سازمان اسلامی، ۱۸۸، ۲۱۶
صالح، اللهیار، ۳۴، ۱۸۴	سازمان انقلابی مانویستی، ۳۶
صنایع، ۳۳، ۳۵، ۵۷، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۲	سازمان بسیج اقتصادی، ۲۴۴
۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۴	سازمان بیکار، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۲۹
۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۸۹	سازمان جوانان انقلاب، ۱۹۱
۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۴۳	سازمان طوفان، ۳۶، ۱۹۱
صنعتی شدن، ۲۱، ۳۱، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۷۰	سازمان کارگران، ۵۷، ۱۹۱
۹۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۴۴	سازمان کمونرها، ۱۹۱
	سازمان مرکزی تعاونی‌ها، ۷۷

قانون مالکیت ارضی، ۱۹۸	ضد امیرالیسم، ۱۹۳
قدوسی، آیت الله، ۲۳۸	طالقانی، آیت الله محمود، ۴۶، ۱۰۳، ۱۰۴
قره باغی، تیمسار، ۱۷۶، ۱۷۷	۲۳۸، ۲۱۶، ۱۹۶
قطب زاده، ص.، ۱۹۶، ۲۳۰	طباطبایی، آیت الله علامه محمد، ۳۱، ۱۰۴، ۱۰۵
قمی، آیت الله، ۱۸۶، ۲۳۸، ۲۵۷	طبقات حرفه ای، ۵۸، ۱۶۹
قوام، احمد، ۳۲	طبقه های کارگر، ۲۱، ۳۶، ۵۶، ۷۴، ۷۵، ۱۳۴
کارتر، ۱۵۶	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۵
کاشانی، آیت الله ابوالقاسم، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۶	۲۰۸، ۲۴۵، ۲۴۶
۹۷	طوسی، ۹۱
کانون وکلا، ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۱۸	عراق، ۲۴۲، ۲۴۳
کردستان، ۳۸، ۶۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴	عربها (اعراب)، ۹۹، ۲۴۲
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۱	علا، حسین، ۴۶
کروبی، آیت الله، ۱۹۹	علم، اسدالله، ۴۴
کسروی، احمد، ۹۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	علی، امام، ۱۱۲
کشفی، سید جعفر، ۹۲	غریبزدگی، ۱۱۳، ۱۸۶
کمک نظامی، ۴۰	غریبی شدن، ۲۶۳
کمیته های مارکسیست - لنینیست، ۱۹۱	غفاری، ه. ۱۸۸
کنی، آیت الله مهدوی، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۵۷	غفوری، گلزاده، ۱۸۸
کورپوراتیسم، ۲۱	فاشیسم، ۲۱
کیهان، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۵	فداییان اسلام، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۸۸، ۲۱۶، ۲۳۸
گار، تد، ۱۸	فداییان خلق، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۳۰
گروه ارشاد، ۱۱۱	فرانسه، ۶۹، ۱۰۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰
لیبرالیسم، ۱۲، ۳۱، ۳۷، ۴۴، ۱۱۷، ۱۳۸	فروهر، ۱۸۴، ۲۲۵
۱۸۷، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۶۱	فقیه، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۳۹
مارکس، ک.، ۲۰، ۱۳۰	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۷، ۲۵۸
مارکسیسم، ۱۹۰	فنونالیسم، ۲۶، ۴۳، ۷۴، ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۲۲
مالیات بندی، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴	فنونالیسم صنعتی، ۷۴، ۱۳۷، ۱۳۹
مبارزه با گران فروشو، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰	قاسملو، ع.، ۲۱۱
۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۵۹	قانون اساسی، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۴۵، ۴۶
مبارزه ی طبقاتی، ۲۱، ۲۰۹، ۲۴۴	۴۷، ۶۰، ۶۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶
میشری، دکتر، ۱۹۵، ۲۱۴	۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۶۵، ۱۶۹
متین دفتری، ۱۸۵	۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۵
مجاهدین اسلام، ۳۳، ۳۹، ۲۳۸	۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۳
مجاهدین خلق، ۱۱۵، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۷	۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱
۲۳۸	۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸

- محقق قمی، ۹۲
 محلاتی، آیت‌الله، ۲۳۸
 محمدرضا شاه پهلوی، ۳۰، ۶۲
 محمدعلی‌شاه، ۲۸
 مدافعان توحید، ۱۸۸
 مدرّس، حسن، ۳۴
 مدنی، تیمسار، ۲۲۵
 مراغی، ر.، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۲۵
 مرتضی، شیخ، ۹۱
 مسأله‌ی اجتماعی، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۰
 ۲۳۷، ۲۱۹، ۲۱۴
 مشروطه‌خواهی، ۳۱، ۳۷، ۳۹، ۱۰۰، ۱۰۲
 ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۷، ۲۳۸، ۲۶۲
 مصدق، محمد، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۵۸
 ۶۱، ۶۳، ۹۷، ۱۸۵
 معین‌فر، ۱۹۴
 مفید، شیخ، ۹۱
 منتظری، آیت‌الله، ۱۹۶، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۷
 ۲۵۸
 منصور، ح.ع.، ۱۰۸
 مهدی، امام، ۲۷، ۹۱، ۱۰۳، ۱۱۲، ۲۴۹، ۲۵۰
 موافقت‌نامه‌ی نظامی، ۲۰۰
 موسوی اردبیلی، آیت‌الله، ۱۸۸، ۱۹۶
 موسوی تهرانی، آیت‌الله، ۲۳۸
 مولوی، دکتر، ۱۹۴
- میان‌بروها، ۱۹، ۲۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۳،
 ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
 ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
 ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۷
 میرزا ملکم‌خان، ۱۰۹
 میلانی، آیت‌الله، ۴۷، ۱۰۳
 ناسیونالیسم، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۷، ۳۹، ۴۷
 ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹
 ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۴۸، ۲۶۲
 ناطق نوری، ۲۳۸
 نائینی، شیخ محمدحسین، ۳۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۲
 نزیه، حسن، ۲۱۴، ۲۱۸
 نهضت آزادی، ۳۴، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۶۹، ۱۸۵
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۸
 نوری، شیخ فضل‌الله، ۹۴
 ولایت، ۹۳، ۹۴، ۱۰۴
 ولایت عامه، ۹۱، ۹۳
 ولایت فقیه، ۱۰۰، ۱۸۷، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۳
 ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۰
 ۲۵۷
 هاگو بیان، م.، ۱۸
 هاتینگتون، س.، ۱۸
 هایزر، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶
 هویدا، ۱۴۵

تبرستان
www.tabarestan.info

نگارخانه
نشر نگاه معاصر

ISBN 978-964-9940-10-6



9 789649 940106

زمینه های اجتماعی انقلاب ایران
قیمت: ۱۹۰۰۰۰۰ ریال



۴۲۲۷۸ (۳)-۷۵۲۵-Nv

نشر بیدگل-۶۶۹۶۳۶۱۷